
ترجمه
الغدیر
عبدالحسین امینی
جلد ۱۸


بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الغدیر

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الغدیر - جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدیر / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۷ ۹۶۴-۳۰۹-۷۵۴-۴ : ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ ۹۶۴-۳۰۹-۳۸۴-۰ : ؛ ج. ۱۰ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ‌دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی،جلد هفتم و هشتم اکبر ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳و۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱(چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیپا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدیر.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۹۶۷۲

شعراء غدیر در قرن ۰۹

غدیریه حافظ برسی

نکوهش گزافه گویی در برتر خوانی ها

گزاف گویی در برتری عثمان

ایام محاصره عثمان

تمام آنچه در آن کشمکشـها رخ داده و همه آنچه در اثنای گفتگو و مباحثات بر زبان رفته از شعار گرفته تا سوال و جواب، حکایت از صـلاح و تقوی و راستروی آن مردم میکند و بر این دلالت دارد که آنها -مخالفان عثمان و سیاست و رویه اش - فقط بخاطر خدا و برای این که دیده اند به قوانین و تعالیمش عمل نمیشود برآشـفته و خشـمگین گشته اند، و هیچ تقاضا و دعوتی جز این نداشته اند که به حکم الهی عمـل و رفتار شود، و تنها بر این هـدف قیام کرده انـد که کژیهای پدیـد آمـده در حکومت و نظام جامعه و روابط عمومی را بزداینـد و به‌راستی آئین بـاز آرنـد، موضع مخالفی را که در برابر حکومت عثمان اتخاذ کرده انـد هرگز باین غرض نبود، که به‌استانداری یا حکومت برسـند یا پولی به‌چنگ آورنـد، بهمین سـبب هر گاه میدیـده انـد عثمان دست از بدعتهایش برگرفته به تقاضاهای حقه آنان میگراید خشـنود گشته از او رضایت مینموده اند، و چون مشاهده کرده اندکه از خلافکاری و انحرافاتش دست نمیکشد و بر ادامه آنها لجاجت بخرج میدهد و پیمانهائی را که دائر بر بازگشت به قرآن و سـنت می بندد پی در پی زیر پا میگذارد و یقین کرده اند که از گناه دست بردار نیست وظیفه خویش دیده اند که مخالفت با او و رویه اش را ادامه دهند و نهی از منکرو امر بمعروف را در عالی ترین و مهم ترین شـکل آن بطور وسـیع و در مقیاس جامعه همچنان پیشه خویش گردانند و درزدودن منکرات عمومی و سیاسی که اساس دولت و ملت را به

[صفحه ۶]

تباهی و انحراف آلوده بکوشند و چندان در این طریق حق کوشیده اند تا آن سرانجام رخداده است.

آن جماعت هر گاه قصد و نیتی جز این میداشـتند و خواستار چیزی‌جز این میبودند هرگز امیرالمومنین علی (ع) بخشی از آنان را که اهل مصـر بودند چنان سـتایش نمیکرد و مورد تمجید قرار نمیداد و در نامه اش به مردم مصر اشاره بدیشان نمیگفت ": به‌مردمی که برای خـدا و آنگـاه که در زمین (یـا کشور) اش مورد نافرمـانی قرار گرفت و حقش ندیـده و پایمـال گشت برآشـفتند، "... و نیز در فرهنگ اصـحاب پیامبر (ص) و کتبی که در شرح‌حالشان بنگارش آمده آنهمه مدح و ثنا در حقشان صورت نمیگرفت آنهم پس از موضـعگیری خصمانه و تندی که در برابر عثمان داشته اند و شرکت مجدانه در سرنگونی و قتلش. حتی اگر از کسی کارهائی بسیار کوچکتر و سـهلتر از آنچه از انقلابـیون و مخالفـان عثمـان در حق او سـر زده در حق یـک فرد عـادی از مسـلمانان سـر بزنـد جنایتی بخشایش ناپذیر شـمرده میشود و گناهی ناموجه وعذر ناپذیر، و مرتکب آن به سـیاهچال خواری و بیقدری و محکومیت فرو میافتدو

هیچ احترام و قدری برایش نیمانـد وهیچکس او را به چیزی نمیشـمارد، ولی می بینیم در مورد کسانی که علیه عثمان شوریده اند چنین نشده بلکه عزت‌و قدر و شکوهشان را حفظ کرده اند.

دومین مطلبی که از این روایـات تاریخی‌استنباط میگردد این است که عثمـان جرمهـائی مرتکب شـده بود و مسـلمانان آنها را مورد انتقاد و نکوهش قرار داده نهی از منکر میکرده اند و او خودش اعتراف به ارتکاب آنها کرده و این که جرم و خلاف قانون اسلام و گنـاه است. بهمین ملاـحظه توبه هم مینموده و قول میـداده که از جرائم و تخلفات دست بکشـد، و چیزی نمیگذشـته که توبه اش را میشکسـته و دوباره خلافکاریش را از سـر میگرفته است. نمیـدانم در کدامیک از دو حال راست میگفته و طبق اراده و قصدش عمل میکرده است؟ آیـا در آنحـال که اقرار به ارتکـاب خلافکـاری و بـدعت مینموده و اظهـار توبه میکرده است یا آنگاه که مروان او را بازیچه ساخته وامیداشته اند تا به منبر بالا رفته بگوید: اینجماعت از مصریان، خبرهائی از امام و زمامدارشان به آنها رسیده

[صفحه ۷]

بود ولی وقتی فهمیدند نادرست و بی اساس بوده به دیارشان بازگشتند؟

سومین مطلبی که به دست میاید این است‌که او پیمانها و تعهدنامه های موکد وو ضمانتدار بسته دائر بر این که دست از رویه خلاف اسلامش برداشته و آنچه را مورد انتقاد و نهی قرار داده اند ترک نماید، و این تعهدات در فرمانهائی که به استانهای مختلف نوشته و بدست شورشـیان سپرده بدست آمده است، و این هنگامی و در شـرائطی‌بوده که اسـتانها و شهرهای کشور چنانکه امیرالمومنین علی (ع) فرموده برآشـفته اند، و سپس این تعهدات و پیمان نامه ها را نقض کرده و عملا زیر پا نهاده است، پیمانهائی‌را که اجرایش را از طرف او و در برابر مردم و مخالفان و شخصـیتهائی چون مولا علی بن ابیطالب (ع) و محمد بن مسـلمه صـحابی عظیم الشان تضـمین کرده انـد و جمعی بسـیار از اصـحاب پیـامبر (ص) بعنوان شاهـد امضـایش نموده انـد. بنـابراین، عثمان‌بـا نقض پیمانهـائی که در این خصوص بسـته نشـان داده است که ایفـای به عهـد و پیمـان و انجـام التزامات و تعهـدات را واجب نمیدانسـته و تضـمین و کفالت را حرمت نمیداشـته و برای شخصـیتهائی که در برابر مردم ضـامن او میشـده انـد تا از آتش خشم و کیفر خلق برهاننـدش ومجالی برای بازگشت به قانون اسـلام برایش فراهم آورند احترام و مقامی قائل نبوده است و نقض عهد را گناه و جرم و حرام نمیشـمرده است، و شاید برای همه این جنایات و رسوائیها بهانه و توجیه‌و تاویلی ساخته بوده است. در هر صورت، شک نیست که مسلمانان و در طلیعه آنان اصـحاب " عادل و راسترو " آن بهانه و توجیهات و تاویلات را به چیزی نشـمرده و اعتنائی بان ننموده انـد و به کار خوددر باز آوردن حال حاکم و حکومت و جامعه به سامان اسلام آنقدر استمرار بخشیده اند تا به مقصود حقشان رسیده اند.

مطلب چهارم این که در عهدنامه ای که در محاصـره اول نوشـته ملتزم گشته که به قرآن و سنت عمل کند و دست‌از آنچه تا آنوقت مرتکب گشـته بردارد و با این کار به مخالفت و معارضه کسانی که از بـدعتها و خلافکاریهاش ناراحت و خشـمگین بوده اند خاتمه دهد. همین التزام با مضمونی که در عهد نامه دارد میرساند که وی پیش از آن

[صفحه ۸]

در حکومت و اداره از قرآن و سـنت منحرف بوده است. و در پستی هر حاکم همین بس که در کارش از قرآن و سنت منحرف و بر کنار گشته باشد.

پنجم این که مطرود پسـر مطرود، یا چنانکه پیامبر راسترو و پاک فرموده: قورباغه پسـر قورباغه، و ملعون ملعون‌زاده، مروان بن حکم

آنقدر در روحیه عثمان نفوذ داشته و وی چندان تحت تاثیر آن بوده که مروان بقول مولاـ امیرالمومنین (ع) دین و عقل عثمان را ربوده و دزدیده و او را بصورت شترمهار گشته ای درآورده و به هر سوی که‌خواسته کشانده است، و منجمله بارها به نقض عهد واداشته و به زیر پا نهادن تعهدات موکد و تضمین دار، و با این عمل او را به پرتگاه گمراهی و گناه در انداخته است.

از عثمان شگفت‌باید بود که چطور گوش هوش به وسوسه چنین موجود پلیدی سپرده و عنان خویش به دست مروانی داده که میدانسته ذره ای از دین و ایمان بهره ندارد و نه از راستگوئی و امانت، و باز میدانسته که همه بدبختی ها را او و دار و دسته اش بر سر او درآورده اند و کارش را به آنجا کشانده اند، و یقین داشته که او را به چاه مشکلات وبحران در انداخته و بیرونش نمیاورند، اینها همه را میدانسته و در عین حالی که خود را در چنگال حوادث و بحران گرفتار میدیده و اجلش را نزدیک، باز گوش و اختیارش را از چنگ مروان‌بیرون نکشیده تا آنچه باید بر سرش بیاید بر سرش آمده است.

شگفت تر این‌که عثمان با همه بی ارادگی و تاثیر پذیریش بهیچوجه تحت تاثیر نصیحتها و راهنمائی های حکیمانه مولاـ امیر المومنین (ع) و عده کثیری از اصحاب راسترو و پاکدامن - که با تمام‌قدرتشان در هدایت و ارشادش میکوشیده اند - قرار نگرفته و استدلالات محکم و راهنمائیهای مشفقانه آنان را نشنیده گرفته است، با این که میدانسته آنان دلسوز او هستند و در ارشادش پا از وظیفه امر بمعروف و نهی‌از منکر فرا نمینهند و جز خیر و صلاح‌او و امت نمیخواهند و او را بکاری دعوت میکنند که متضمن نجات او و سعادت امت اسلامی است.

[صفحه ۹]

درباره مدت محاصره

نکته ای که در میان روایات تاریخی جلب نظر میکند اختلافی‌است که در مدت محاصره بنظر میرسد، این اختلاف در ظاهر معنی روایات تاریخی است، و با دقت لازم دانسته میشود که هر یک به جنبه ای از حقیقت اشاره دارند، و میتوان میانشان وفق داده و زمان حقیقی محاصره را بطور تقریب دریافت.

واقدی مینویسد: او را ۴۹ روز در محاصره داشتند. زبیر میگوید: او را دو ماه و بیست روز درمحاصره داشتند. یا بروایتی دیگر: او را چهل شب در محاصره داشتند. ابن‌کثیر مینویسد: محاصره بیش از یکماه طول کشید، و گفته اند بیش از چهل و چند روز. شعبی میگوید: مدت محاصره ۲۲ شب بوده است. بموجب یکی از روایات طبری مدت محاصره ۴۰ شب بوده و از وقتی که (انقلابیون استانها) به‌مدینه آمده اند تا کشته شدن عثمان ۷۰شب بوده است. در بعضی روایات آمده که عثمان را ۲۰ روز پس از ماجرای جهجاه (که قبلا نقل شد) به محاصره درآورده اند. و از اینگونه روایات.ممکن است هر یک از این روایات به قسمتی از مدت دو محاصره یا مدت یکی از آن دو اشاره داشته باشد یا مبدا محاصره را وقتی گرفته باشد که انقلابیون به مدینه رسیده و در اطراف‌خانه عثمان اردو زده و جمع شده اند یا آغاز محاصره را هنگامی گرفته باشد که او را در فشار گذاشته و عرصه را بر او تنگ نموده اند یا آنگاه که از ورود آب به خانه اش جلو گرفته اند یاآن زمان که از آمد و شد مردم به خانه‌اش جلوگیری کرده اند، یا مبدا محاصره را وقتی شمرده اند که مخالفان‌استانها به مدینه آمده اند یا زمانی که مردم مدینه به گرد خانه عثمان بایشان پیوسته اند. بدینسان میتوان آن روایات را با هم جمع کرده وفق داده و ترتیب زمانی حوادث مهمی را که‌با اجتماع مردم علیه عثمان و قتل وی ملازمه داشته بدست آورد.

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است

اشاره

طبری مینویسد ": علت این که مردم مصر بعد از روانه شدن بسوی دیارشان

[صفحه ۱۰]

به مدینه و بطرف عثمان بازگشتنداین بود که به نوکر عثمان برخوردند که بر شتری از آن او سوار بود و نامه‌ای برای استاندار مصر همراه داشت بـاین مضـمون که عـده ای‌از آنـان را بکشـدو جمعی را به دار آویزد. وقتی پیش عثمـان آمدنـد پرسـیدند: این نوکر تو است؟ گفت: بله، نوکر من است، امـابی اطلاع من براه افتـاده است. پرسـیدند: شتر تو است؟ گفت: آنرا بی اجـازه ام برگرفته است. گفتند: مهر تو است؟ گفت: آنرا بپای نامه زده اند.
عبد الرحمن بن عدیس هنگامی‌که مصـریان به مدینه برگشتند چنین سرده است: از بلبیس (شهری در ده فرسخی قاهره از سوی شام) و آبادیهای‌مصـر توده های انبوهی از مردم روی آورده اند و همه خواستار و در پی این‌هستند که حق خدا را (و حقی را که بموجب قانون خدا دارند) از ولید بگیرند.
و از عثمان و از سعید خدایاما را در حالی باز گردان که حق خویش گرفته و به مقصود رسیده باشیم.
عثمان چون دید که چه بر سـرش آمده و چگونه مردم از هر سو بر او شوریده و همداسـتان گشـته اند به معاویه بن ابی سفیان که در شام بود چنین نوشت:
بسم‌الله الرحمن الرحیم
پس از سپاس و ستایش پروردگار... مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده‌و پیمان بیعت را گسسته اند. بنابراین هر که از جنگجویـان شـامی که نزد تـو هست بر هر سـتوری که یـافت میشـود به سوی من روانه سـاز. وقـتی نـامه به دست معـاویه رسـید آنرا نگاهـداشت و مایل نبود با اصـحاب پیامبر خدا (ص) - که میدانست علیه عثمان همداسـتانند مخالفت نماید. عثمان چون دید معاویه تاخیر میکنـد به‌یزید بن اسد بن کرز و به مردم شام نامه فرسـتاده آنها را به یاری خویش برانگیخت و حق خویش را بیادشان داد واز خلفا یاد کرد و از دستوراتی

[صفحه ۱۱]

که خدا درباره اطاعت از فرمانروایان و خیرخواهی آنان بوده است، و به آنها وعده داده که اطرافیان خود را فقط از آنها و نه ازدیگر اقوام و بلاد انتخاب خواهد کرد و سـربازان را نیز از ایشان برخواهد گزید، همچنین خوبیهائی را که بر آنها کرده بود شـرح داد و در آخر نوشت‌که اگر کمک میکنید خیلی عجله نمائید زیرا که مخالفانم سخت گرفته اند و درانجام کار خویش عجله دارند.
چون نامه عثمان در اجتماع آنان برخوانده گشت یزید بن اسد بن کرز بجلی برخاسـته‌پس از سـپاس و سـتایش خداوند از عثمان یاد کرد و حقی را کـه بر گردن آنـان داشت مهم و عظیم شـمرد و آنـان را به یـاری او برانگیخت و گفت برای حمـایتش بطرف مـدینه روانه شوند. عده کثیری از نظر و دستورش پیروی نموده همراهش به یاری عثمان شتافتند. اما وقتی به "وادی القری (" در راه شام به

مدینه و از توابع مدینه) رسیدند خبررسید که عثمان - رضی الله عنه - کشته‌شده است، پس برگشتند ".
بلاذری از قول شعبی مینویسد ": عثمان به معاویه نوشت که برایم کمک بفرست. معاویه چهار هزار نفر را با یزید بن اسد بن کریز بجلی به کمکش فرستاد. مردم خبر قتل عثمان را به او آوردند، ناچار از میان راه برگشت، و گفت:اگر به مدینه میرسیدم و عثمان زنده میبود هیچ آدم بالغی را زنده نمیگذاشتم، زیرا کسی که از دفاع خودداری نماید در طراز قاتل است.

نامه عثمان به اهالی شام

ابن قتیبه مینویسد ": به اهالی شام عموما و به‌معاویه و اهالی دمشق مخصوصا نامه ای بدین مضمون نگاشت:
پس از سپاس و ستایش پروردگار... من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده‌ام، و برای کشتنم شتاب میورزند، و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرو اندازم یا بخاطر آنها که بخطا کشته ام قصاص شوم‌در حالیکه هر که متصدی حکومت باشد گاه بدرستی عمل میکند و گاه حکمی بخطا از او سر میزند. بنابراین

[صفحه ۱۲]

بدادم برسید، بدادم برسید. ج من‌فرمانروائی ندارید. پس عجله کنید، و عجله کن ای معاویه و خودت را برسانو بدادم برس و میدانم که بدادم نخواهی رسید "

نامه اش به اهالی بصره

به عبد الله بن عامر مینویسد: اهالی‌بصره را نزد من روانه ساز... (عین نامه ای که به اهالی شام نوشته است). عبد الله بن عامر مردم را جمع کرده نامه عثمان را برخواند. سخنورانی از اهالی بصره برخاسته او را بکمک عثمان فرا خواندند و برانگیختند، از آنجمله مجاشع بن مسعود سلمی که نخستین سخنران بود و در آنوقت رئیس قبیله قیس در بصره بود. همچنین قیس بن هیثم سلمی به نطق ایستاده مردم را تشویق کرد که به کمک‌عثمان بشتابند. پس مردم بشتاب برای حمایت عثمان و حرکت به سوی مدینه برخاستند. عبد الله عامر، بر ایشان‌مجاشع بن مسعود را فرمانده ساخت و اوآنان را ببرد تا به ربذه رسید، و درآنجا و هنگامی که طلیعه آنان به" صرار " از توابع مدینه رسیده بود خبرقتل عثمان به ایشان رسید.
بلاذری مینویسد ": عثمان بن عبد الله بن عامر بن کریز، و معاویه بن ابی سفیان نامه نوشته بانها اطلاع داده که جماعتی تجاوز کار از اهالی عراق ومصر و مدینه بدور خانه اش گرد آمده اند و ادعا میکنند که به هیچ چیز راضی نمیشوند مگر قتلش یا این که جامه ای را که خدا بر تنش آراسته فروانداز‌د. و بانها دستور داد بکمکش بشتابند و مردانی مددکار و دلیر و خردمند را به یاری او بفرستند شاید خدا بمددشان بلادی بدخواهان را از اوبگردانند. قاصدی که پیش عبد الله بن‌عامر فرستاد جبیر بن مطعم بود و آن که نزد معاویه فرستاد مسور بن مخرمه زهری. عبد الله بن عامر، مجاشع بن مسعود سلمی را با پانصد مرد جنگی به یاری عثمان فرستاد و بهر یک از آنها پانصد درهم پول داد. از کسانی که درجمله آن پانصد نفر بودند زفر بن حارث‌بود در راس یکصد نفر. معاویه هزار سوار جنگی زیر فرمان حبیب بن مسلمه فهری به یاری عثمان فرستاد، و حبیب طلیعه نیروی خود را تحت فرمان یزید بن اسد بجلی - جد خالد بن عبد الله بن یزید قسری - پیشاپیش روانه ساخت.خبر به مصریان و دیگر کسانی که در محاصره عثمان

[صفحه ۱۳]

شرکت داشتند رسید که عثمان بن عبد الله بن عامر ومعاویه چه نوشته است. در نتیجه بر عثمان سخت تر گرفته عرصه را بر او تنگ آوردند و در کشتنش شتاب بخرج دادند ".

نامه اش به مردم استانها و شهرستانها

طبری و دیگر مورخان مینویسند ": عثمان در نامه هایش به اهالی شهرستانها از آنها استمداد کرد و نوشت:
بسم الله الرحمن الرحیم
پس از سپاس و ستایش پروردگار... خدای‌عز و جل محمد را براستی و با آئین راستین بمثابه بشارت دهده و بر حذر دارنده فرستاد تا پیام و اوامر خدا را به خلق رسانید و در حالی درگذشت که رسالتش را بپایان رسانده بود و ازخویشتن کتاب خدا را بر جای نهاده که در آن حلال و حرام و اموری که مقدر گشته بیان شده است اموری که بندگان (خدا) خوش میدارند و ناخوش. آنگاه‌ابوبکر - رضی الله عنه - جانشین گشت و عمر رضی الله عنه. بعد من بدون اینکه اطلاع داشته یا تقاضا کرده باشم بعضویت شورا تعیین گشتم و این در حضور امت و در برابرش بود. سپس باتفاق آرای اعضای شورا و در حضور همه شان و در برابر مردم بدون این که‌تقاضا کنم یا دوستی و محبتی در آن تاثیر داشته باشد به خلافت برداشته شدم. مردم را بروشی اداره کردم که مورد قبولشان بود و آنرا منکر نمیشمردند. و در حکومت، تابع (قوانین و اصول اسلام یا اصحاب) بودم‌نه آن که دیگران را به تبعیت خویش درآورم، پیرو احکام اسلامی بودم نه بدعت گذار. راه جوی بودم نه اینکه خود را بزور چنان بنمایم. تا آنگاه که کارها بانجام رسید و بدخواهی و بدکاری در متصفاتش به جنبش درآمد بدون این که جرمی مرتکب شده یا خلافی‌نموده باشم کینه ها و خواستهای ناروامتوجه من گشت البته باستثنای امضای آن نامه که مرا متهم به نوشتنش میکنند. اینها بدنبال مقصودی دیگرندو بظاهر چیز دیگری را عنوان میسازند وهیچ دلیل و مستمسکی هم ندارند. کارهائی را انتقاد میکنند که خودشان قبلا بان رضایت داده اند و کارهائی دیگر را که

[صفحه ۱۴]

بشهادت مردم مدینه‌جز بهمان گونه که من عمل میکنم مصلحت‌نیست که عمل شود. من در برابر این انتقادات سالهاست صبر و شکیبائی نموده ام و همینطور تماشا میکنم و می‌شنوم و عکس العملی نشان نمیدهم. بر اثر آن، گستاخیشان زیادتر شده و عصیان آنها در برابر خدا به جائی رسیده که بر من - که در پناه و همسایگی پیامبر خدا (ص) هستم و در حریم و منطقه امان و در سرزمین هجرت - یورش آورده اند. بدینسان آنها قبائل مشرك و جنگجوئی را میمانند که در جنگ معروف احزاب به ما یورش آوردند یا آنها را که در احد به ما حمله ور گشتند، و تنها فرقشان با آنها اظهارت زبانی ایشان است. بنابراین هر کس میتواند خودش را به من برساند بسرعت به من بپیوندد.
وقتی نامه به مردم شهرستانها رسید باهر وسیله و ستوری که در اختیار داشتند برای یاری عثمان بسوی او شتافتند. معاویه، حبیب بن مسلمه فهری را بسیج کرد و عبد الله بن سعد، معاویه بن خدیج را و از اهالی کوفه‌قعقاع بن عمرو رهسپار گشت "...

نامه اش به اهالی مکه و حجگزاران سال سی و پنجم هجری

ابن قتیبه مینویسد: عثمان نامه ای نوشته توسط نافع بن طریف برای اهالی مکه و کسانی که در اجتماع‌حج حضور داشتند فرستاد و

در آن استمداد نمود. نافع روز عرفه به مکه رسید و در حالی که عبد الله بن عباس - که از طرف عثمان آنسال به سرپرستی حاجیان منصوب گشته بود - مشغول نطق برای مردم بود. پس نافع برخاسته نامه را بدین شرح برای آنان خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا عثمان امير المومنين به مسلمانانی که در مراسم حج حضور یافته اند: پس از سپاس و ستایش پروردگار... من در حالی این نامه را برای شما مینویسم که در محاصره ام و از آب چاه قصر (خلافت) استفاده میکنم و غذا از ترس این که ذخیره غذائیم تمام شده خود و همراهانم از گرسنگی بمیریم باندازه کافی نمی خورم،و در حالی که مرا به توبه نمی خوانند تا پذیرفته و توبه کنم، و نه دلیل و استدلال مرا

[صفحه ۱۵]

حاضرند بشنوند تا زبان به استدلال گشایم. بنابراین هر کسی را که نامه ام را دریافت میدارد به خدا قسم میدهم که بیاید بدادم برسد و حق مرا بگیرد و نگذارد به من ظلم و کار باطل‌و ناروا روا دارند.

آنگاه عبد الله بن عباس که نطقش را برای قرائت نامه عثمان قطع کرده بود، به نطقش ادامه داد و هیچ اشاره ای به نامه عثمان و استمدادش ننمود ".

این نامه ای است از عثمان به کسانی که در مراسم حج سال ۳۵ هجری حضور داشته اند، و میتوان باور داشت که نامه او است. نامه دیگری خطاب به حاجیان وجود داردمنسوب به عثمان که متضمن آیات حکمت آمیز و پند و اندرزهای خیرخواهانه است و آثار پارسائی و خداترسی و پایبندی به دین از مضمونش می درخشد ومینماید که نویسنده اش سخت دلبسته پیروی از قرآن و سنت و اجرای آن است و قدم جای قدم دو خلیفه پیشین میگذارد. مفاد این نامه با روحیات ورویه عثمان سازگاری ندارد و نمیاید به این که او نوشته باشد. این نامه را طبری در تاریخش ثبت کرد و دکتر طه‌حسین از معانی مترقی و جملات دلپسند و ترتیب جالب و مطالب گرانقدرش خوشش آمده تا در ضمیمه کتاب " الفتنه الکبری " آورده است و دیگر نیندیشیده‌و توجه ننموده است که سند تاریخی این‌نامه منسوب به عثمان روایتی است از قول ابن ابی سبره قرشی عامری مدنی، و تنها کسی که از این نامه عثمان خبرداده همین شخص است و او جاعل و دروغسازی تر دست و پیشینه دار است که‌در جلد پنجم " الغدیر " در ردیف جاعلان و روایتسازان از او یاد کردیم‌و او را معرفی نمودیم. واقدی درباره‌او میگوید: زیاد روایت میکند و سخنش‌حجت نیست، صالح بن احمد از قول پدرش میگوید: او روایت جعل میکرده است. عبد الله بن احمد از قول پدرش میگوید: او چیزی نیست، روایت جعل میکرده ودروغ میساخته است. ابن معین میگوید: روایاتش ارزشی ندارد، و روایاتش سست است. ابن المدینی میگوید: در حدیث ضعیف (و کم اعتماد) بوده است. و هم او دیگر بار میگوید: زشت روایت بوده است. جوزجانی میگوید: روایاتش

[صفحه ۱۶]

را سست و غیر قابل اعتماد شمرده اند. بخاری میگوید: ضعیف (و کم اعتماد) است. و دیگر بار میگوید: زشت روایت است. نسائی میگوید: روایاتش متروک و غیر قابل اعتنا است. ابن عدی میگوید: همه آنچه روایت کرده درست بخاطر سپرده نشده است و او در شمار کسانی است که حدیث و روایت جعل میکنند. ابن حبان میگوید: از کسانی است که روایات جعلی را از قول افراد معتمد و موثق نقل میکنند، و نمیتوان به روایاتش استدلال و استناد کرد. حاکم نیشابوری میگوید: او روایات جعلی و ساختگی را به اشخاص

موثق نسبت میدهد

نگاهی به نامه های عثمان

این نـامه هاچیزهائی در بر دارد که برای برانگیختن عواطف مسـلمانان و عکس العمل آنان علیه نویسـنده اش کفایت میکنـد، و اگر کسی هیچ سوء سابقه ای نداشته و فقط همین چیزها را نوشته باشد مسلمانان علیه او خواهند شورید و تا او را به کیفر مناسب و مسلم نرسانند از پا نخواهند نشست. از نوشته هایش یکی این حرف است درباره مهاجران و انصار - که مردم مدینه را تشکیل میدادند ": مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته اند ".

و این حرفش درباره ایشان:

"آنهـا قبائل مشـرک و جنگجوئی را میماننـد که در جنگ‌معروف احزاب به ما یورش آوردنـد یا آنها را که در احـد به ما حمله ور گشتند ".

مقصودش مهاجران و انصار است اصـحاب پیامبر اکرم (ص) که همه اهل سنت متفقند بر این که آنان اشخاصی عادل و راسترو بوده اند، و چندان در این نظر اصـرار ورزیده و فرارفته اند که بیش از آن امکان ندارد،و تا امروز به هر سخنی که از اصحاب پیامبر (ص) رسـیده باشد استناد و استشهاد و استدلال میکنند و هر سخن وعمل ایشان را در مسائل و احکام دینی حجت میشمارند و در آن طراز و پایه میدانند که سنت

[صفحه ۱۷]

پیامبر خـدا (ص) هست. این اعتماد و اتکا از آنجهت است که به ایمان ایشان باور داشـته و از عدالت و راستروی آنان کاملا مطمئن هسـتند و معتقدند که هر قدمی برداشته اند در پرتو هدایتی بوده است که از روش مسلم پیامبر گرامی تابیده است و درست در همان راه‌پیامبر (ص) رفته انـد و هر چه انجام‌داده اند باسـتناد گفتار و کردار آن حضـرت بوده است. حال آیا برای کسـی که‌چنین ایمان و عقیـده ای درباره اصـحاب پیامبر (ص) دارد ناگوارتر و گران تر از این چیزی هست که به آنان چنین دشـنامی بدهند و چنین تهمتی بزنند و بگویند آنان مثل قبائل مشـرک و جنگجوئی هسـتند که به اسـلام و پیامبرش‌حمله آوردند، و آنان کافر گشته اند؟ آیا چیزی هست که بیش از این حرمت وشـکوه آنـان را بیالایـد و برای ایشـان اهـانت آورتر از این باشـد؟ کسـانی که چنین عقیـده ای درباره اصـحاب پیـامبر (ص) دارنـد اگر از این حرفهـا و ناسـزاهای عثمـان بخشم نیاینـد و بر او نیاشوبنـد بایـد گفت عاطفه و احساس دینی ندارنـد و از حمـاسه اسـلامی بی بهره انـد و ذره ای شـهامت اصولی و غیرت و حس دفاع از حق و حقیقت در وجودشان نیست و از خیلی ارزنـدگی هـا وارزنـده هـا تهیـدست و بی نصـیبند. بهمین سـبب بود که اصـحاب پیامبر (ص)وقتی از این نامه ها عثمان اطلاع یافتند بر مخالفت و ضدیت خویش افزودند و عرصه را بر او تنگ ساختند.

وانگهی در نامه اش شـکایت از این دارد که مهاجران و انصار - که همان مردم مـدینه انـد - سـر از فرمانش پیچیـده اند. در حالیکه میـدانیم مسـلمانان فقط موظفند گذشـته از خدا و پیامبر، از امامی فرمان برند که به قرآن و سـنت رفتار میکند. و کسانی که‌بر عثمان شوریـده و همداسـتان شـده بودنـد و همه اصـحاب اتفـاق نظر داشـتند در این که عثمان مطابق قرآن و سـنت عمل نمیکنـد و از آنها منحرف گشته است. در اینصورت موظف به چه فرمانبرداری‌یی بوده اند؟ و شکایت از کدام نافرمانبرداری دارد.

همچنین دم از نقض بیعتشـان میزنـد. در حـالیکه بیعت پیمـانی دو جانبه است و هر جانب بموجب‌آن تعهـداتی دارد که اگر از ایفای

آن خودداری نماید نمیتواند از طرف دیگر تقاضای ایفای تعهداتش را کند. اما وقتی عثمان تعهداتش را زیر پا گذاشته‌و از

[صفحه ۱۸]

عمل بموجب قرآن و سنت و روش دو خلیفه پیشین سرباز زده و منحرف گشته و با این کار عملا پیمان بیعتش را گسسته است چگونه از مسلمانان میخواهد پیمان بیعتش را حرمت داشته و به تعهد خویش دائر بر فرمانبرداری از او پایبند بمانند؟ همه مخالفت و کوششهای مسلمانان و اصحاب این بوده که چرا او از قرآن و سنت منحرف گشته و آنهارا در عمل زیر پا نهاده یعنی نقض بیعت کرده است. آنوقت عثمان پس از اینهمه سر و صدا وفعالیت وسیع سرتاسری کشور دم از این میزند که مسلمانان و نه او نقض بیعت کرده اند.

بدنبال این ادعای بی اساس‌و ناروا به بسیج لشکر و احضار واحدهای نظامی استانها بر می خیزد تااصحاب پیامبر (ص) و توده های مسلمانان غیرتمند را به خاک و خون بکشد. مسلمانان چون وضع را بدینگونه‌یافتند و دیدند که در معرض کشتار و غارت و آزارند به چاره جوئی کمر بستند و پیش از این که بتواند جنایاتی را که در سر می پروراند عملی‌سازد کارش را ساختند. اصحاب چرا نباید از تهمتهای ناروا و زشتی که درنامه هایش به ایشان زده است برآشوبند؟ در حالیکه آنان مردانی هستند که به‌یاری اسلام و پیامبر و پیروانش برخاستند و مهاجران بیکس را پناه دادند و در نبرد با کفار بد اندیش و بدخواه فداکاری و جانبازی را به قهرمانی و فراتر از قهرمانی رساندند تا پرچم پر افتخار اسلام برافراشته ماند و برافراشته تر گشت. با اینوصف‌در نامه های عثمان و بقلمش به قبائل جنگجو و مشرک و مهاجمان " خندق " و" واحد " تشبیه و تمثیل میشوند، و این‌تشبیهی سخت نکوهیده و زشت و عجیب است نکته دیگری که جالب توجه میباشد تذبذب و دو روئی عثمان در کار توبه وبازگشت به رویه اصیل اسلامی است، توبه ای که بالای منبر و در مسجد پیامبر (ص) و در برابر اصحاب و اجتماع عظیم مردم مدینه بزبان آورد وبعد در پیمان نامه ای ثبت کرد که جمعی از معاریف کشور و در راس آنان مولاـ امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) بر آن شهادت داده و گواه آن شدندو این اظهار توبه ها را - چنانکه قبلا شرح داده ایم - به شهرستانها و استانهای کشور فرستاد و به اطلاع اهالی آن سامان رسانید. در تمام

[صفحه ۱۹]

این اظهار توبه ها اعتراف میکندکه خطا کرده و از قرآن و سنت انحراف جسته و قول میدهد که به رویه اسلامی و عمل به قرآن و سنت باز آید، و بازچیزی نگذشته توبه خویش می شکند و خلافکاریهای سابق را ادامه میدهد و هیچ از انتصابات نکوهیده و ناروائی که قول داده بود اصلاح کند یا اوضاع و احوال ناگوار و نامشروع را تغییر نمیدهد و دست به ترکیب آن نمیزند. به خطا و انحراف خویش اقرار مینماید و عهد می بندد که از آن دست بشوید و به راه راست طراز اداره اسلامی گرایدولی بزودی توبه می شکند و تعهدات مکتوب خویش را پایمال میکند. چرا چنین میکند؟ باین گمان که اگر به استانداران و همدستان خود که لشکرها زیر فرمان دارند دستور دهد بیدرنگ واحدهای نظامی بسیاری را به مدینه سرازیر خواهند کرد تا بوسیله آنها مخالفان و همانها را که در برابرشان توبه کرده و تعهد سپرده از دم تیغ بگذارند. بهمین منظور در دستورات کتبی خویش به استانداران و مردم بلادهیچ سخن از انحرافاتش نمیگوید و وجودآن را انکار مینماید، مثلا در نامه اش به اهالی مکه میگوید: مرا به توبه دعوت نمیکنند تا توبه نمایم و نه دلیل و استدلالم را حاضرند گوش کنند تا استدلال نمایم و حجت آورم.

از جانب اهالی مدینه به او باید گفت: تو را ای خلیفه مگر به توبه دعوت نکردند و مگر در برابر همه بارها توبه ننمودی؟ توبه

کردی، ولی دیدندبر سر پیمان و قرارت نیستی و پی در پی توبه می شکنی و هر دم بوقلمون وار رنگ عوض میکنی، و دیدند که از انحرافات و بدعتهایت دست بردار نیستیو می خواهی آنقدر این دست آن دست کنیو معطل نمائی تا لشکرهایت در رسند و خون خلق را بریزند و شهر و دیار اسلام را ویران کنند و می خواهی مدینه پیامبر (ص) و اهالی آن را که‌یاران پیامبرند و مجاهد و انصاری به تسلط نظامی دژخیمانی چون یزید بن کرزبسپاری که میگوید: اگر بمدینه میرسیدم و عثمان زنده میبود هیچ آدم بالغی را زنده نمیگذاشتم...

آن جماعت، نیت سوء ترا و بدخواهی ترا نسبت به خویش دریافتند و میدانستند که مروان - چنانکه مولای متقیان فرموده ترا از راه راست دین بدر بردهو

[صفحه ۲۰]

از تو جز بدین صورت راضی نگشته که دین و عقلت را از تو بگیرد و میدانستند که تو آلت دست مروان و باند تبهکار اموی هستی و شتری را میمانی که بهر جا بخواهند میکشند و می رانند. پس برای دفاع از خویشتن واز دین و جامعه اسلامی و پیش از این که فرصت پیدا کنی قصد سوء خود را عملی نمائی دست بکار شدند و آنچه خدامقدر ساخته بود بانجام رسید.

در اینجا بحث دیگری هم با عثمان داریم.از او می پرسیم: چه می پنداری و چه منظوری داری از این که مکرر میگوئی جامعه خلافت را که خدا بر تنم آراسته‌از تن بیرون نخواهم کرد و فرو نخواهم‌گذاشت؟ و این حرف را در گفتگوها و نطقها و نامه هایت باین طرف و آنطرف تکرار میکنی و پیوسته نشخوارش مینمائی گوئی فرمول حکیمانه ای یافته‌باشی که دین و دنیایت را آباد مینماید تا مثل وردی بزبان داری و می‌ترسی فراموشش کنی. تو فکر نکرده ای که ممکن است به حساب این حرف مثل همه‌حرفها و کارهایت برسند و تو را به محاکمه بنشانند و مورد بازپرسی و مواخذه قرار دهند و قرار محکومیتت راابامضا رسانند. تو و دار و دسته ات وطرفدارانت در برابر این سوال چه جوابی دارید بدهید که چه وقت خدا این‌جامه - قبای خلافت - را بر تنت آراسته و راست گردانیده است؟ حال آنکه میدانیم کسی که آن را بر تو پوشاند مرده است و پیش از مردن بمخالفت با تو برخاست و تو را شایسته‌آن خلعت ندانست و خواست آنرا بر تنت بدراند و تو بهمین خاطر بر او پرخاش نمود و او را " منافق " شمردی، و اوتو را از عدالت و شاید از چیزهای دیگر خارج شمرد و با همین نظر وصیت کرد که تو بر او نماز نگزاری و به امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) گفت: تو شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر میگیرم زیرا عثمان بر خلاف تعهداتش عمل کرده است، و مردم را علیه تو میشوراند و میگفت: پیش از این که به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید. و قسم خورد که هرگز

[صفحه ۲۱]

با تو حرف نزند، و تو در بیماریش وقتی بدیدنش رفتی روی از تو بدیوار گردانید و هیچ با تو نگفت، و تا واپسین دم زندگی با تو قهر و در حال متارکه بود و سایر اعضای شورا رویه او را با تو داشتند و همه مخالفت تو گشتند.

وانگهی اگر پیرو ابوبکر و عمر باشیم و کار آندو را ملاك و میزان قرار دهیم باید تصورمان این باشد که تعیین خلیفه برای خداوند واجب نیست بلکه خدا تعیین خلیفه را به امت واگذاشته تا هر که را خواست انتخاب نماید، البته با چنین تصوری تعالیم و فرمایش الهی را ندیده گرفته‌ایم آنجا که میفرماید: پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب مینماید و آنان در این موارد اختیار و حق انتخاب ندارند. برای هیچ مرد وزن مومنی در مواردی که خدا و پیامبرش‌فرمانی صادر میکنند حق اختیار و انتخاب نیست. و نیز

دستورات و نظریات پیامبر اکرم را - که بسیاری از آنها در مجلدات سابق آورده شد نشنیده گرفته ایم. در اینصورت تو ای‌عثمان شاید می پنداری آنچه عده ای انتخاب و اختیار کرده اند مورد تاییدو تصدیق خداوند متعال قرار گرفته است؟ مگر خدای حکیم و قادر نمیتوانست خود تکلیف مسلمانان را روشن نموده و امام و جانشینی برای پیامبر (ص) تعیین نماید، یا به آراء بلهوسانه ومختلف و متناقض مردم احتیاج داشت تا بر آنها صحه بگذارد؟ تو باین اعتبارانتصاب خویش را به حکومت به " خلعت الهی " تشبیه نموده و به خدا نسبت میدهی که می پنداری خدا بر کار دار ودسته ای که تو را به حکومت برداشت صحه گذاشته است، و خود از تعیین خلیفه عاجز بوده است؟ و این پنداری زشت و نابخردانه است. بالاخره از بیچارگی و بی جوابی خواهی گفت: جامه ای را که خدا بر تنم آراسته بدر نخواهم کرد

بهر حال، ما را در برابر این جامه وقبائی که مدعی است بر تنش آراسته و آن که رشته و بافته است و کارگاهی که‌در آن بافته شده به حیرت و شگفتی انداخته است.

[صفحه ۲۲]

می بینیم نخستین حاکمی که پس از پیامبر اکرم (ص) پیدا شده " جامه خلافت " را با انتخابات غیر قانونی و ناقص و توام با زور و خشونت بر تن میکند با انتخاباتی که مایه بدبختیهای بسیار ومستمر گشته و روی تاریخ را سیاه کرده‌است، و در حالی بر تن کرده که بفرمایش مولای متقیان - یقین داشته در میان امت کسی هست که رابطه اش با خلافت بسان رابطه ای است که محور آسیا با آسیا دارد و دارای مقام شامخی است که هیچکس پرواز و وصول به اوج بلندش را نمیارد و سرچشمه آسمانی‌یی است مایه و منبع هر خیر و برکت و هدایتی، و بهنگام مرگش آن خلعت را به پسر خطاب پاس داده است، و این شگفت کاری است که هنوز زنده است خلافت پس از خود را برای دیگری تشکیل‌میدهد، و باین ترتیب دومی " خلعت خلافت " را بموجب وصیت حاکم قبلی بر تن میکند و در حالی که بفرمایش مولای‌متقیان یقین دارد در میان امت کسی هست که شایسته تر و برتر از اوست و بر تن تو ای عثمان این قبا را عبد الرحمن بن عوف پوشاند در حالی که به علی (ع) میگفت: بیعت کن وگرنه گردنت را میزنم. و در آنوقت فقط او شمشیر داشت و نه هیچکس دیگر، و بر اثر آن صحنه، علی (ع) خشمناك بیرون رفت و اعضای شورا او را تعقیب کرده تهدید نمودند که بیعت کن و اگر بیعت نکنی علیه تو جهاد (و جنگ) خواهیم کرد، پس کدامیك از این " جامه های خلافت " بافته الهی است و میتوان گفت هر که بر تن کرده به خلعت‌الهی آراسته گشته است؟

این بحث، بحثهای طولانی و پیوسته ای را بدنبال‌دارد که به موضوعات گوناگون می کشد وبه مساله حکومت امویان و دیگران. و شاید احتیاج نباشد که آنها را بمیان آوریم و شرح دهیم که چگونه بر مسند حکومت چنگ انداختند و آنرا غصب نمودند.

آری، خلافتی که میتوان خلعت الهی نامیدش آن است که خدا تعیین و عطا فرموده باشد و پیامبر اکرم (ص) آن تعیین را ابلاغ نموده و باطلاع عموم رسانده باشد و همان است که پیامبر عظیم الشان در نخستین روز نشر رسالتش به اطلاع خلق رسانید

[صفحه ۲۳]

وفرمود: فرمانروائی از آن خداوند است که بهر کس خواست تعلق میدهد. آن حکومت الهی است که از طریق نص و فرمایش خدا و پیامبر (ص)برقرار میگردد و صاحب و متصدی آن هرگز خود را از آن خلع نمیکند و آن وظیفه خطیر را فرو نمیگذارد و نه موجبی برای عزل وی پدید میاید. آن همان حکومتی است که در ردیف ولایت خدا و پیامبرش قرار گرفته است در آن آیه شریفه

مبارکه میفرماید: ولی شمافقط خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند... و همان که خدا باتحققش دین را به کمال و نعمت (یا نعمت عظمای دینش) را به اتمام رسانده است. این خلعت آرائی کجا و آن انتخابات کذائی کجا!

سلطه سیاسی یی که با انتخابات بدست میاید یا با صحنه سازیهای سیاسی یا غلبه و تسلط غصب و ایجاد میشود و در صورتی که منشا مردمی داشته باشد و باراده مردمتشکیل و منحل گردد اختیاراتی است محدود و مربوط به حفظ مرزهای کشور، تشکیل و اداره محاکم و حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، اجرای کیفر درمورد مثلا قاتل و سارق، و اینگونه امور اجرائی و اداری، چنانکه در جلدهفتم بشرح آمد، متصدی چنین مقامی هرگز عهده دار وظائف پیشوای اعتقادی و اخلاقی نبوده و نقش تهذیبی و تربیتی ندارد و متصدی تبلیغ احکام و تعالی روان و تهذیب اخلاق مردم و پرورش نسل برومند و آزاده و حق طلب یا تعلیم و تربیت ملکات فاضله و کمک به تکامل انسانی نیست. عهده دار و موظف به اینها نیست چون از عهده آن بر نمیاید و صلاحیت تصدی و استعداد آن را ندارد. بهمین جهت، کسانی که با رای مردم یا با دسته بندی و زد و بند سیاسی و حیله و زور به سلطه سیاسی رسیده اند فقط توانسته اند عهده دار وظائف اداری و اجرائی شوند و همگی از صلاحیت اعتقادی و اخلاقی محروم و بی نصیب بوده اند، و این حقیقت در مورد همه حکامی که بدون نص و حکم الهی به حکومت دست یافته اند مشهود و ثابت است.

[صفحه ۲۴]

جنگ بر در خانه عثمان

ابن سعد از قول ابی حفصه - آزاد شده مروان بن حکم - مینویسد ":روز جنگ بر در خانه عثمان، مروان بن حکم پیش آمده سرود رزمی خوانده میگفت: چه کسی به مبارزه من میاید؟عروه بن شییم بن بیاع لیثی به نبردش آمده شمشیری بر پس گردنش زد تا بروی در غلتید. عبید بن رفاعه بن رافع باکاردی پیش آمد تا سر او را ببرد. مادر مروان که او را شیر داده بود یعنی فاطمه از قبیله ثقیف که مادر بزرگ ابراهیم بن عربی فرماندار یمامه است - دویده به او گفت: اگر میخواستی او را بکشی کشتی، دیگر به گوشتش چکار داری که میخواهی او را تکه تکه کنی؟ عبید بن رفاعه از او خجالت کشید و مروان را بهمان حال رهاکرد ".

از زبان عیاش بن عباس مینویسد ": شخصی که آنروز حضور داشته بمن میگفت: ابن بیاع را دیدم که به نبرد مروان بن حکم میرفت و دو طرف قبایش را که زیر آن زره پوشیده بود بالا- زده بود، و دیدم که ضربه ای به پس گردن مروان نواخت بطوریکه قسمت بالای گردنش قطع شد و بروی در غلتید. خواستند او را سر ببرند. گفته شد: گوشتش را پاره پاره میکنید؟ رهایش کردند ".

بلاذری از قول خالد بن حرب مینویسد ": روز قتل عثمان، بنی امیه به " ام حبیبه " پناه بردند. او خانواده عاص و خانواده ابی العاص و خانواده اسید رادر کندو و دیگران را در جائی دیگر پنهان کرد. روزی معاویه به عمرو بن سعید که با تبختر و گردنفرازی راه میرفت نگریسته گفت: پدر و مادرم فدای " ام حبیبه، " چقدر این خانواده را خوب میشناخت وقتی تو را در کندو مخفی کرد

مردم بطرف (خانه)عثمان رو آورده از خانه بنی حزم انصاری به خانه او درآمدند. در برابرشان سه تن از قریش بدفاع برخاستند: عبد الله بن وهب، عبد الله بن

[صفحه ۲۵]

عوف بن سباق، و عبد الله بن عبد الرحمن بن عوام. عبد الله بن عبد الرحمن بن عوام میگفت: بندگان خدا قرآن میان ما و شما حاکم و داور است (یا باشد). عبد الرحمن‌بن عبد الله جمحی در حالیکه این سرودرزمی را میخواند بر او حمله برد:

امروز با شمشیر بران باقیمانده کفار

و قبائل مشرك و جنگجوئی را که بر مسلمانان حمله ورد شدند می زنم با چنان ضربه هائی که انسان بی تردید و مصمم میزند

آیا تو ما را به قرآن دعوت میکنی؟

تو که قبلا آنرا بکناری‌انداخته بودی؟

بر او حمله برد و او را کشت. گروهی از مردم بر عبد الله بن وهب و عبد الله بن عوف بن سباق تاخته آنها را در کنار خانه عثمان کشتند.

مالك اشتر آمد تا به عثمان رسید، و دید هیچکس پیش عثمان نیست.از برابر عثمان برگشت. مسلم بن کریب- از قبیله همدان - به او گفت: مالك‌اشتر تو ما را دعوت به کشتن این شخص میکردی تا دعوتت را پذیرفتیم، و اینک تا به او نگریستی رو از او برگردانیدی مالك به او گفت: ترا بجان پدرت ول کن مگر نمی بینی بی مدافع و بی وسیله است؟ داشت میرفت بدنبال کارش که ناگاه ناتل - برده آزاد شده عثمان - گفت: اجلش رسیده این بخدا مالك اشتر است که کشور را بتمامی علیه امیرالمومنین (عثمان) شورانده است. خدا بکشد مرا اگر او را نکشم این را بگفت و در پی مالك اشتر حمله آورد. عمرو بن عبید حارثی. از قبیله همدان - داد زد که اشتر بپا یارو پشت سر تو است مالك اشتر روبرگرداند، ناتل را دید و او را با شمشیر زد تا دست چپش قطع شد، و به عمرو بن عبید گفت که ناتل زخمی را دنبال کند و او نیز وی را تعقیب کرد و کشت.

مروان بن حکم درباره جنگ در اطراف خانه عثمان چنین سروده است:

[صفحه ۲۶]

روز آن جنگ به جماعتم نگفتم: مدتی دفاع کنید

و نه گفتم زندگی را بر مرگ ترجیح دهید.

بلکه به آن جماعت گفتم: بجنگید

با شمشیرتان و نگذارید دست کسی به آن پیرمرد برسد

) ابو مخنف میگوید: مروان و جمعی با او مهیای جنگ گشتند. عثمان آنانرا منع کرد، ولی نپذیرفتند و به کسانی که به خانه عثمان درآمده بودند حمله بردند و آنها را بیرون کردند. عثمان‌را از خانه بنی حزم زید انصاری سنگباران کردند و در آنحال داد میزدند: ما نیستیم که تو را سنگباران می کنیم، این خدا است که تو را با سنگ میزند در جوابشان گفت:اگر خدا مرا با سنگ میزد به من میخورد مغیره بن اخنس با شمشیر و رجزخواندن حمله کرد. رفاعه بن رافع در حالیکه سرود رزمی میخواند به حمله اوجواب داد و با شمشیر بر سر او زد، او را کشت، گفته اند: یکی از افرادعادی مردم او را کشته است.

مروان بن‌حکم در حالیکه سرود جنگی میخواند به مردم حمله آورد و به چپ و راست شمشیرمیزد. حجاج بن غزیه به او حمله کرده‌با شمشیر بر گردنش نواخت ولی شمشیرش نبرید و مروان بر وی در غلتید. فاطمه انصاری دختر شریك - که مادر ابراهیم بن عربی کنانی که عبد الملك بن مروان او را به فرمانداری یمامه گماشت و دایه مروان بود - ببالین مروان آمده دستور داد او را به خانه ای که در آن بستری وجود داشت بردند.عامر بن بکیر کنانی که از مجاهدان بدر است به سعید بن عاص حمله برده باشمشیر بر سرش کوفت و نائله دختر فرافصه ببالینش آمده او را به خانه ای درآورد و درب آنرا ببست".

طبری از قول ابی حفصه - آزاده شده مروان بن حکم - مینویسد ": هنگامی که عثمان - رضی الله عنه - به محاصره افتاد بنی امیه بیاری او مهیای جنگ شدند، و مروان به خانه عثمان درآمد و من همراهش بودم. بخدا من بودم که آتش جنگ را

[صفحه ۲۷]

میان مردم روشن کردم. از بالای خانه مردی از قبیله اسلم را به تیر زدم و کشتم و او نیاراسلمی بود. بر اثر آن جنگ درگرفت. آنگاه از فراز خانه پائین آمدم و مردم بر در خانه در حال زد و خورد بودند. بعد به عثمان پیغام دادند که‌قاتلش را تسلیم ما کن، گفت: بخدا قاتل او را نمیشناسم. پس همان شب که‌شب جمعه بود چون آتش بر ما تافتند، و چون بامداد گشت متوجه ما شدند و اولین کسی که رو آورد کنانه بن عتاب بود و بدستش مشعلی بر پشت بام خانه ما که از خانه خانواده " حزم " به اوراه داده بودند. بدنبال او مشعلها که با نفت میسوخت سرازیر شد. ساعتی با آنها بر سر این که به چوب دست نیابند و نتوانند درهای چوبین را آتش‌بزنند جنگیدیم. بالاخره آتش در قسمتهای چوبین افتاد. در این هنگام شنیدم که عثمان به یارانش میگفت: پس‌از آتش گرفتن چیزی باقی نمانده است،و اینک چوبها آتش گرفته و آتش به درها گرفته. بنابراین هر که تاکنون موظف به اطاعت از من بود این وظیفه را از دوشش برداشتم و باید به خانه خویش برود و به مروان گفت: بنشین و بیرون نرو. اما مروان نافرمانی کرد و گفت: بخدا نمیگذارم کشته شوی و به‌تو دست پیدا کنند. و من صدایش را میشنیدم. آنگاه مروان به طرف مردم رفت. باو گفتم: تو را تنها نمیگذارم. و همراهش رفتم و بدفاع ازاو کمر بستم. ما گروهی اندک بودیم. مروان سرود جنگی میخواند.

ابوبکر بن‌حارث میگوید: پنداری همین الان است که به عبد الرحمن بن عدیس بلوی مینگرم که پشت خود را به مسجد پیامبراکرم (ص) تکیه داده بود و عثمان درآنوقت در محاصره بود و مروان بمیدان آمده همنبرد می طلبید. عبد الرحمن بن‌عدیس به شخصی که پسر عروه بود گفت برخیز و به نبرد این مرد برو. نوجوانی بلند بالا- برخاسته بطرف مروان رفت و دامن زره خویش را بالا-زده ساق پایش را به مروان نمود تا بقصد ضربه زدن به آن حرکتی کرد و در همان لحظه پسر عروه ضربه ای به گردن مروان وارد ساخت. پنداری همین حالا است که دیدم چرخی زد و در غلتید و

[صفحه ۲۸]

عبید بن رفاعه زرقی بسوی او آمدتا او را سر ببرد... (تا آخر ماجرا همانطور که از ابن سعد نقل شد ").

از قول حسین بن عیسی بنقل از پدرش مینویسد ": چون سه روز از عید قربان سپری گشت دور خانه عثمان - رضی‌الله عنه - را گرفتند، و او هیچ نپذیرفت جز این که بر حکومت بماند و بر رویه اش، و به لشکریان و نزدیکانش پیام داد تا گرد آمدند بعد، یکی از اصحاب پیامبر (ص) بنام نیار بن عیاض که پیری سالخورده بود برخاسته عثمان را صدا زد. عثمان از فراز خانه اش نمایان گشت و او را به خدا سوگند داد که آنان را دور سازد.در حالیکه نیار بن عیاض داشت جواب عثمان را میداد یکی از یاران عثمان او را به تیر زد و کشت، و پنداشتند کسی که تیر انداخته کثیر بن صلت کندی‌بوده است. پس به عثمان گفتند: قاتل‌نیار بن عیاض را به ما تسلیم کن تا او را بکیفر قتلی که کرده بکشیم. گفت: حاضر نیستم مردی را که بمن در حالیکه میخواهید مرا بکشید یاری کرده‌بکشتن دهم. چون وضع را چنین دیدند به در خانه اش هجوم برده آنرا آتش زدند. مروان بن حکم از خانه عثمان با گروهی به آنان حمله کرد و سعید بن‌عاص با گروهی دیگر حمله آورد و مغیره‌بن اخنس ثقفی با گروهی دیگر. و جنگ شدیدی درگرفت. آنچه باعث تسریع و تشدید جنگ گشت این بود که بایشان خبررسید نیروئی از اهالی بصره بیاری عثمان آمده و به " صرار " از

توابع مدینه که یکشب راه با آن فاصله دارد رسیده و اهالی شام نیز بسوی مدینه رهسپار گشته اند. پس با آنان نبردی سخت بر در خانه کردند. مغیره بن اخنس ثقفی در حالی که سرود جنگی میخواند به مردم حمله آورد و از این طرف عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی‌در حالیکه سرود رزمی میخواند بر او تاخت و او را کشت. رفاعه بن رافع انصاری به مروان حکم حمله برده با یک‌ضربه او را در غلتاند و چون می پنداشت او را کشته است دست از او کشید. عبد الله بن زبیر چندین زخم برداشت. جماعت مدافعان عثمان درهمشکستند و به کاخ پناه برده بر درآن سنگر گرفتند و در آنجا جنگی سخت کردند. در نبردی که بر در خانه صورت‌گرفت

[صفحه ۲۹]

زیاد بن نعیم فهری با عده ای از یاران عثمان کشته شد. مردم همچنان می جنگیدند تا عمرو بن حزم انصاری درب خانه اش را که پهلوی خانه عثمان بن عفان بود باز کرده مردم‌را صدا زد. مردم از خانه او به خانه‌عثمان رفته در آنجا با مدافعان جنگیدند تا آنها را شکست داده در خانه را بازگذاشتند تا بگریزند و آنها گریزان بیرون رفته در خیابانهای‌مدینه پراکنده شدند و عثمان با تنی چند از خانواده و یارانش تنها ماند وهمراهش کشته شدند و عثمان رضی الله عنه کشته شد ".

خالد بن عقبه بن ابی‌معیط - برادر ولید بن عقبه - در آن جنگ پا بفرار گذاشت بهمین مناسبت عبدالرحمن بن سیحان در یک دو بیتی او راسرزنش کرده و خالد در بیتی او را بخاطر رو گرداندن از همان جنگ ملامت نموده است.

ابو عمر مینویسد ": مغیره بن اخنس در جنگ بر در خانه عثمان با عثمان رضی الله عنه کشته شد. درباره او در آن جنگ روایات و اخبار زیادی رسیده است، از جمله این‌که وقتی درب خانه عثمان را آتش زدند به عثمان گفت: بخدا نمیگذارم مردم درباره ما بگویند که ترا بیدفاع و خوار گذاشتیم. این بگفت و شمشیر بدست و سرود خوان به نبرد شتافت و به‌مردم حمله برد. مردی ضربه ای به ساق‌پایش زده آنرا قطع کرده و بعد کشتنش. یکی از قبیله بنی زهره به طلحه گفت: مغیره بن اخنس کشته شد. گفت: سرور همپیمانان قریش کشته شده است ".

ابن کثیر مینویسد ": از مشاهیری که جزو یاران عثمان بوده و کشته شدندزیاد بن نعیم فهری است و مغیره بن اخنس بن شریق، و نیار بن عبد الله اسلمی، با عده ای در اثنای نبرد".

[صفحه ۳۰]

این روایات تاریخی را از آنجهت آوردیم و ضمیمه روایات تاریخی سابق کردیم که حکایت از این میکرد که‌همراه عثمان و مدافعش کسی نبوده جز امویان و نوکران و بردگان آزاد شده آنها و تنی چند از قماش آنها. و اینها در برابر توده انبوه مهاجران وانصار از عثمان حمایت میکرده اند، وچند نفری به کشتن رفته اند و دسته ای‌در کندوی خانه " ام حبیبه " مخفی شده‌و چند نفر باقیمانده به کوچه های مدینه گریخته اند تا جز خود و خانواده اش کسی نمانده تا نوبت کشته شدنش رسیده است. این مطالب را بخاطرنگهدارید تا در بحث و بررسی از یک سلسله روایت تاریخی جعلی و دروغین مورد استفاده قرار گیرد.

نکته قابل توجه

در یکی از این روایات تاریخی - و دقیقا در آخری - می بینیم که نیار بن عبد الله اسلمی از جمله یاران عثمان شمرده شده است و این را ابن کثیر و امثالش بدانسبب مرتکب گشته اند که شماره مدافعان خلیفه را زیاد جلوه دهند. در حالیکه میدانیم وی مرد بزرگ و سالخورده ای بوده که برای‌ارشاد و نصحیت عثمان بپا خاسته و نوکر مروان او را به تیر زده و کشته و جنگ معروف در اطراف

خـانه عثمـان بـا همین تجـاوز و تعرض مسـلحانه آغاز گشـته‌است، زیرا مردم قاتل او را از عثمان‌خواسـته انـد تا قانون کیفر اسـلام را درباره اش بمورد اجرا گذارند، و چون‌از انجام تقاضای حقه آنان سـرپیچی نموده خشمگین گشته و او را بعنوان حامی قاتل و جانی مورد حمله قرار داده اند.

کشته شدن عثمان

طبری و دیگر مورخان از قول یوسف بن عبد اللهبن سـلام مینویسد ": عثمان در حالیکه‌محاصره بود و مردم خانه اش را از هر سو در بر گرفته بودنـد در برابر مردم ظاهر شـد و چنین گفت: شـما را به خـدای‌عز و جل سوگند میدهم که مگر نمیدانیدهنگام درگذشـت امیرالمومنین عمر بن خطاب - رضی الله عنه - از خدا بدعا خواستید که برایتان

[صفحه ۳۱]

خیر پیش آورد و کاری کنـد که باتفاق آرا بهترین شـخص انتخاب شود؟ یا میخواهیدبگوئیـد خدا دعای آنها را اجابت ننموده، و با این سـخن به خدای منزه اهانت روا دارید؟ در حالیکه میدانیددر آنهنگام از میان بشـر فقط شـما اهل دین خدا بودید و هنوز وحدت آراء و اتحاد سیاسـی خود را از دست نداده بودید. یا میخواهید بگوئید: خدا دینش را بی اهمیت شـمرده مورد بی اعتنائی قرار داد و التفـاتی باین ننموده که چه کسـی عهـده دار دینش میشود؟ در حالیکه دین (اسـلام) در آنهنگام وسـیله پرسـتش خـدای یگانه بود و هنوز پیروانش دسـته دسـته نشـده بودنـدتا یکـدیگر را واگذارنـد و مورد بیمهری‌قرار دهنـد. یا میگوئید: تعیین من بصورت مشورتی صورت نگرفته است؟ و خود را بنـاروا برتری داده ایـد (و به‌مقـام حکومت نشانـده ایـد) و خـدا امتی را که در برابرش سـر بنافرمانی برداردبه خود او وامیگـذارد، و چون در تعیین زمامـدار مشورت نشـده و از آنچه مایه ناخشـنودی خـداست پرهیز نگشـته چنین شـده است. یا میگوئیـد خـدا نمیدانست عاقبت کار و حکومتم چه خواهد شد؟ باین ترتیب که در قسـمتی از (دوره) حکومتم درسـتکار و مورد خشنودی دینداران بودم ولی بعدا کارهائی در حکومت از من سرزده که خدارا به خشم میاورد و شما را نیز به خشم میاورد. و از کارهای اخیر روزی که خـدا مرا برگزیـد و خلعت افتخار آمیز (خلافت) پوشانیـد خبر نـداشت. شـما را بخداونـد قسم میـدهم آیا سوابـق خـوب مرا و کارهـای نیکـوئی را که قبلاـ انجـام داده ام بیـاد نداریـد، آن وظـائفی که در برابر خـدا داشـتم و وظیفه جهـاد با دشـمنانش را انجـام داده‌ام و خـدا بر انجـامش گواهی داد؟ وظیفه همه کسانی که پس از من بیاینـد این است که به افتخار آن انجام وظائف‌اعتراف داشته باشند.

دست نگهدارید،و مرا نکشید. زیرا فقط سه گونه شخص را میتوان کشت: ۱ - مردی که با داشتن همسر مرتکب زنا شود ۲ - پس از مسلمانی کافر شود ۳ - کسـی را بدون این که قاتل باشد بقتل رساند. بنابراین اگر شـما مرا بکشـید شمشیر رابر گردن خویش نهاده اید و خدا آن شمشـیر را تا به قیامت از میان بر نخواهد داشت. مرا نکشید، چون اگر مرا بکشید پس از من هرگز بحال جماعت نماز نخواهید گذاشت و پس از

[صفحه ۳۲]

من‌هرگز مال غنیمتی میان شما تقسیم نخواهد شد و هیچگاه خدا اختلاف را ازمیان شما نخواهد زدود.

در جوابش چنین گفتند: درباره این که گفتی مردم بعد از عمر - رضی الله عنه - ازخدای عز و جل خواستند در مورد کسی که‌زمامدارشان میشود خیر پیش آورد و پس از خیرخواهی از خدا تو را عهده دار زمامداری کردند. باید بگوئیم: خدا هر چه پیش آورده خیر بوده است باین معنی که خدای منزه حکومت تو را بلا ووسیله آزمایشی ساخته تا بدان وسیله بندگانش را بیازماید. درباره پیشگامی و سابقه ات با پیامبر خدا (ص) سخن گفتی. حقیقت این است که تو (در ایمان به اسلام) پیشگام بودی و خوش سابقه و صلاحتی تصدی خلافت را نیز داشتی اما بعدا تغییر (عقیده و رویه) دادی و بدعتهائی که میدانی ازتو سر زد. در خصوص این که گفتی اگر تو را بکشیم چه بلاهائی بر سرمان خواهد آمد، باید بگوئیم درست نیست که از ترس آشوبی که سال آینده پیش خواهد آمد اکنون از اجرای قانون اسلام خودداری کنیم. در پاسخ این حرفت که جز قتل سه گونه شخص جایز نیست، باید بگوئیم ما در قرآن می بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص‌هم جایز شمرده شده است و آن کشتن کسی‌است که در جهان برای فاسد کردن تلاش میکند، و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می پردازد، و کشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع‌میکند و در این ممانعت گردنفرازی نموده و کار را به جنگ میرساند. و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کرده ای و مانع دریافت و تحقق‌حقی گشته ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردنفرازی نموده ای، نمیگذاری قصاص آنان که عمدا به ایشان‌ظلم کرده ای (بعنوان اجرای قانون و اجرای قانون کیفری) از تو گرفته شود، و به حکومت کردن بر ما چسبیده ای،و در حکومت و تقسیم درآمد عمومی از قانون اسلام منحرف گشته و ستم روا داشته ای. اگر ادعا داری بر سر اینها در برابرمان گردنفرازی نمیکنی و کسانی که به حمایتت برخاسته اند و نمیگذارند دست ما به تو برسد بی اجازه ات بجنگ برخاسته اند در حقیقت چنین است که آنان از این دفاع میکنندکه تو به حکومت

[صفحه ۳۳]

چسبیده ای، بنابراین هر گاه تو از حکومت استعفا دهی آنها از جنگ برای حمایتت دست خواهند کشید ".
بلاذری و دیگر مورخان مینویسند ": وقتی به مصریان و دیگر کسانی که در محاصره عثمان شرکت جسته بودند اطلاع رسید که او به‌عبد الله بن عامر و معاویه چه نوشته است کار را بر او سخت تر گرفتند و محاصره اش را تنگ تر ساختند و به این‌که کارش را با کشتنش خاتمه دهند راغب‌تر گشتند. در محاصره، طلحه بر مردم‌چیرگی سیاسی یافته بود، و بانها دستور داد نگذارند کسی نزد عثمان برود یا از خانه اش خارج شود یا آب به او برسد " ام حبیبه " دختر ابوسفیان با مشک کوچکی آب در هنگام شدت محاصره آمد، نگذاشتند وارد خانه‌عثمان شود، گفت: او قیم خانواده ماو عهده دار سرپرستی یتیمان ما است و من می خواهم در این باره با او مذاکره کنم. در نتیجه، به او اجازه‌ورود دادند، و او آن مشک کوچک آب رابه عثمان رسانید.
حبیر بن مطعم میگوید: عثمان بطوری در محاصره قرارگرفت که به آبی جز حوضچه خانه اش نمیتوانست دسترسی داشته باشد. بهمین‌جهت نزد علی (ع) رفتم و گفتم: آیاباین راضی هستی که خویشاوند تو چنان محاصره شود که بخدا نمیتواند جز از حوضچه خانه اش استفاده کند؟ گفت: پناه بر خدا آیا او را باین حال درآورده اند؟ گفتم: آری. پس بسراغ‌مشکهای آب رفته آنها را به عثمان رسانده او را سیراب کرد.
چون جنگ درگرفت و در آن نبرد، زیاد بن نعیم فهری با عده ای از یاران عثمان کشته شدند، مردم همچنان به زد و خورد ادامه دادند تا عمرو بن حزم انصاری درب خانه اش را که در همسایگی عثمان بود بگشود و مردم را صدا زد، و مردم‌از خانه او بر مدافعان عثمان تاختند و در داخل خانه با آنها جنگیدند تا شکست یافتند، و درب خانه را بروی آنها باز گذاشتند تا بگریزند و گریزان به خیابانهای مدینه ریختند و عثمان با تنی چند از خانواده و یارانش تنها ماند و با او کشته شدند و عثمان رضی الله عنه کشته

شد ".

ابن سعد و طبری از قول عبد الرحمن بن‌محمد مینویسند ": محمد بن ابی بکر

[صفحه ۳۴]

از خانه عمرو بن حزم از دیوار خانه عثمان به درون رفت و کنانه بن بشر بن عتاب و سودان بن حمران و عمروبن حمق او را همراهی میکردنـد. عثمان‌را نزد همسـرش نائله یافتنـد که داشت قرآن میخوانـد و سوره بقره را. محمد بن ابی بکر پیشاپیش رفته ریش عثمان راگرفته به او گفت: خـدا ترا ای نعثل رسوا و ذلیل کرد عثمان گفت: من نعثل‌نیسـتم بلکه بنـده خـدا (یا خـداپرست) و امیرالمومنینم محمد (بن ابی بکر)گفت: معاویه و فلان و فلان بدرد تو نخوردند. عثمان گفت: عمو جان ریشم را ول کن. پدرت هرگز این را که تو گرفته ای نمیگرفت. محمـد (بن ابی بکر) گفت: آخر نمی خواهم بیش از گرفتن ریشت بـا تو خشونت بخرج دهم. عثمان گفت: از خـدا بر ضـد تو و برای نجات از دست تو کمک میخواهم. آنگاه محمد بن ابی بکر با پیکانی که در دست‌داشت بر پیشانی او زد. "

بلاـذری مطلب را باین عبارت آورده است ": عثمان قرآن را برداشـته به آغوش فشـرد و گفت: بنـدگان خـدا هر حقی را که در این برای شـما ثبت است بشما خواهم دادو از آنچه مورد نارضائی شماست دست خواهم کشید، خدایا تو شاهد باش. محمد بن ابی بکر گفت: حالا قبول میکنی، در حالیکه قبلا سرپیچی (از حکم خدا و پیشنهادات حقه ما) میکردیو از تبهکاران بودی. آنگاه پیکانی را که در دست داشت به اسـتخوان نرمه پشت گوش عثمان فرو برد و تکانی داد ولی نبریـد. در این حال عثمان گفت: بندگان خدا مرا نکشید که پشیمان خواهید شد و به اختلاف و کشمکش گرفتار خواهد شد ".

ابن کثیر باین صورت نوشـته است ": محمد بن ابی بکر در یک گروه سـیزده نفره آمده ریش عثمان را بچنگ گرفته و بالا کشید تا صـدای بهم خوردن دنـدانهایش شـنیده شد،و گفت: معاویه بدردت نخورد عبد اللهبن عامر بدردت نخورد، و نامه هایت برایت فائده ای نکرد ".

بموجب نوشـته‌ابن عسـاکر " محمـد بن ابی بکر گفت: چه دینی داری نعثل؟ گفت: دین اسـلام، و نعثل هم نیسـتم بلکه امیرمومنانم. گفت رویه قرآنی را تغییر

[صفحه ۳۵]

داده ای. عثمـان گفت: قرآن بین من وشـما حـاکم باشـد. آنگاه محمـد بن ابی بکر پیش رفته ریش او را بچنگ گرفته وگفت: از ما روز قیـامت نخواهنـد پـذیرفت این را که بگـوئیم: پروردگـار مـا از سـروران و بزرگانمـان اطـاعت نمودیم و در نـتیجه آنهـا مـا را از راه‌راست بـدر بردنـد و او را کشـان کشان ازخانه تا در منزل کشـید، و عثمان در همانحال میگفت: عمو جان پـدرت هرگز ریشم را نمیگرفت ".

ابن سـعد و طبری مینویسـند ": کنـانه بن بشـر پیکـانی راکه در دست داشت بالا برده بزیر گوش عثمان فرو برد و فشـرد تا به حلقش درآمد و بعد شمشیرش را برآورد و بر او زد تا کشته شد.

بمـوجب روایت ابن ابی عون: کنـانه بن بشـر تجیبی بـا میله آهنین بر پیشـانی و جلو سـر عثمـان‌کوفت تـا در غلتیـد. ولیـد بن عقبه با دیگری در این باره چنین سروده است: (

آن تجیبی گرزی فرا برد و

بر سر و پیشانی او فرود آورد

و چون در غلتید سودان بن حمران مرادی او را بشمشیر زده کشت. عمرو بن حمق بروی عثمان پریده بر سینه اش نشست و در حالیکه رمقی در بدن داشت نه ضربه بر او زد،و گفته: سه ضربه آن را بخاطر خدا زدم و شش ضربه دیگر را بخاطر کینه ای که از او در دل داشتم ".

عمیر بن ضابی آمده یکی از دنده هایش را شکست. ابن حجر در " اصابه " مینویسد ": وقتی عثمان کشته شد عمیر بن ضابی بر او پریده دو تا از دنده هایش را شکست ". مسعودی میگوید ": از جمله حمله کنندگان عمیر بن ضابی برجمی است که شکم عثمان را با شمشیر درید ". روایت دیگری هم آورده که بعدا نقل میکنیم.

طبری و ابن عبد و ابن کثیر مینویسند ": سه ضربه بر سرش وارد آوردند و سه ضربه بر سینه اش، و ضربه ای بر جلو چشم و بالای بینی اش وارد ساختند که استخوان را شکافت و هنوز رمقی داشت او را زخمگین ساختند، میخواستند سرش را

[صفحه ۳۶]

ببرند نائله و دختر شیبه بن ربیعه - دو همسرش - خود را بروی او انداختند، پس ابن عدیس گفت: ولش کنید بدستور او رهایش کردند، و آن دو زند لگد مال شدند ". ابن کثیر مینویسد ": بموجب یکی از روایات تاریخی غافقی بن‌حرب بعد از محمد بن ابی بکر پیش آمده‌با پاره آهنی بر دهان عثمان کوفت ".

بلاذری از قول " وثاب " که در آن معرکه با عثمان بوده و دو زخم هم برداشته است مینویسد ": عثمان مرا فرستاد تا نزد مالک بن اشتر رفته او را دعوت کردم پیش عثمان بیاید. عثمان‌به او گفت: مردم از جان من چه میخواهند؟ جواب داد: پیشنهاد میکنند استعفا داده حکومتشان را بخودشان واگذاری، یا بگذاری قصاص احکام ناروائی را که صادر کرده ای ازتو بگیرند، و در غیر اینصورت تو را خواهند کشت. گفت: استعفا بده که نیستم و حاضر نمیشوم خلعتی را که خدابر تنم آراسته بیرون بیاورم. در مورد قصاص گرفتن از خود نیز باید بگویم: خودت میدانی که دو همکار سابقم (ابوبکر و عمر) افراد را کیفر میدادند (یعنی گاهی بخطا و بناروا) و بدنم طاقت این را ندارد که از من قصاص شود (و کیفرهای نارواو خلاف قانونی را که در مورد دیگران انجام داده ام در مورد من اجرا شود)، در مورد کشتنم بخدا قسم اگر مرا بکشید بعد از آن هرگز همدیگر را دوست‌نخواهید داشت و بطور دسته جمعی و بالاتفاق به جنگ دشمن نخواهید رفت.

وثاب میگوید: من زخمی برداشته بودم و گاه خونریزی میکرد و زمانی خوب میشد. عثمان از من پرسید: آب برای وضو داری گفتم: آری. وضو گفت و بعدقرآن را برگرفته در برابر زشتکاران سپر خویش ساخت. در اثنائی که وی در آنحال بود مردکی سر رسید مثل گرگ و نگاهی انداخت و سپس برگشت. گفتیم عاملی آنان را برگرداند و دور داشت.بعد محمد بن ابی بکر سر رسیده دو زانو نشست، و ریش عثمان را - که خوش‌ریش بود - گرفته تکان داد بطوریکه صدای بهم خوردن دندانهایش شنیده شد،و به او گفت: معاویه بدردت نخورد، عبد الله بن عامر بدردت نخورد.

[صفحه ۳۷]

عثمان گفت: عمو جان دست نگهدارد.بخدا قسم پدرت چنین رفتاری با من نمیکرد. آنگاه بکمک همدیگر عثمان راکشتند.

از قول ابن سیرین مینویسد: ابن بدیل با شمشیر بسراغ عثمان آمد وبینشان کینه و دشمنی بود - در حالیکه‌میگفت: حتما او را خواهم کشت. کنیزعثمان به او گفت: تو کوچکتر از آنی که چنین کاری بتوانی. وی به اطاقی که عثمان در آن نشسته بود درآمد و ضربه شمشیری بر او نواخت که نمیدانم بکجایش اصابت کرد ".

کفن و دفن عثمان

طبری از زبان ابو بشیر عابدی مینویسد ": عثمان - رضی الله عنه - سه روز افتاده بود و دفنش نکردند. آنگاه حکیم بن حزام قرشی و بعد از وی‌یکی از قبیله بنی اسد بن عبد العزی وبعد از آندو جبیر بن مطعم درباره دفن‌عثمان با علی (ع) صحبت کردند و از او تقاضا نمودند به خانواده عثمان اجازه دهد او را دفن کنند علی (ع) به آنها اجازه داد. چون خبر به گوش مردم رسید عده ای در راه با سنگ بکمین نشستند. تنی چند از خانواده اش نعش را برداشتند و میخواستند به طرف باغی در مدینه که " حش کوکب " خوانده میشود و یهودیان مرده هاشان را در آن دفن میکردند ببرند.

[صفحه ۳۸]

وقتی نعش را حمل میکردند تابوتش را سنگباران کردند و خواستند آنرا واژگون سازند. خبر به علی (ع) رسید. پیغام داد که دست از آن بدارند. دست از آن بداشتند. پس جنازه را در " حش کوکب " دفن کردند.هنگامی که معاویه بن ابی سفیان بر مردم چیره گشت دستور داد آن باغ را ویران ساختند تا آن قطعه زمین به " بقیع (" گورستان معروف مدینه) متصل‌شد، و دستور داد مردم مردگان خویش را در اطراف گور عثمان دفن کنند تا بتدریج آن گور به آرامگاههای مسلمانان متصل و ملحق گشت ".
طبری از قول ابی کرب - که خزانه دار عثمان‌بوده است - مینویسد ": عثمان - رضی الله عنه - را اوائل شب دفن کردند. جنازه اش را کسی جز مروان بن حکم و سه تن از نوکرانش و دختر پنجمین او مشایعت نکرد. دخترش نوحه سر داد و بصدای بلند گریست. مردم سنگ برگرفته‌فریاد زدند: نعثل نعثل و نزدیک بود دختر عثمان سنگباران شود. بعد داد زدند: بطرف باغ بطرف باغ ناچار کنارباغی خارج (گورستان مسلمانان) دفن شد ".
از قول عبد الله بن ساعده مینویسد ": عثمان بعد از کشته شدن دو شب بر جای ماند و نمی توانستند دفنش کنند. آنگاه چهار نفر جنازه اش‌را حمل کردند: حکیم بن حزام، جبیر بن مطعم، نیار بن مکرم، و ابو جهم ابن حذیفه. وقتی جنازه را زمین گذاشتند تا بر او نماز (میت) بگزارند چند تن از اصحاب پیامبر (ص) آمده آنان را از نماز گزاردن بر اومنع نمودند. از جمله اسلم بن اوس بن‌بجره ساعدی و ابو حیه مازنی با عده ای، و آنها را از دفن او در بقیع منع کردند. در اینوقت ابو جهم گفت:او را دفن کنید، خدا و فرشتگانش بر او نماز خوانده و درود فرستاده اند.آنان گفتند: نه بخدا قسم بهیچوجه نمیگذاریم در گورستان مسلمانان دفن شود. ناگزیر او را در " حش کوکب " دفن کردند. هنگامی که بنی امیه به سلطنت رسیدند آن بستان را ضمیمه بقیع کردند، و امروز گورستان بنی امیه است ".
طبری از قول عبد الله بن موسی مخزومی مینویسد ": چون عثمان -رضی الله عنه - کشته شد خواستند سرش را از تن جدا کنند، نائله و ام البنین خود را بروی او

[صفحه ۳۹]

انداختند و باعث شدند که دست از آن کار بردارند، آن دو زن فریاد کشیده و بر سر و صورت زده و جامه بر تن دریدند، پس ابن عدیس گفت: ولش کنید. جنازه عثمان را بدون این که غسل بدهند بیرون بردند بطرف بقیع، خواستند در محلی که جنازه ها را میگذارند بر او نماز بگزارند انصار مانع شدند. عمیر بن ضابی وقتی که نعش عثمان بر در (یا تابوت) نهاده بود آمده بر آن پرید و یکی از دنده هایش را شکست و گفت: (پدرم) ضابی را زندانی کردی و آنقدر در زندان نگهداشتی تا همانجا مرد "

ابن سعد و طبری از مالک بن ابی عامر نقل میکنندکه " من یکی از کسانی بودم که نعش عثمان - رضی الله عنه - را بر دوش گرفتند. او را بروی دری حمل میکردیمو چون شتابان میرفتیم سرش بر در کوفته میشد و صدا میکرد. و خیلی زیاد وحشتناک و ترسان بودیم تا آنکه او را در گورش در " حش کوکب " نهادیم ".

بلاذری روایتی از ابو مخنف بدین مضمون ثبت کرده است ": عثمان - رضی الله عنه - روز جمعه کشته شد و همانطور در خانه اش رها شده بود. جبیر بن مطعم، و عبد الرحمن بن ابی بکر، و مسور بن مخرمه زهری، و ابو جهم بن حذیفه عدوی آمدند بر او نماز گزارده کفن و دفنش کنند. در این هنگام عده ای از انصار آمده گفتند: نمیگذاریم بر او نماز بگزارید. ابو جهم به آنها گفت: نمیگذارید بر او نماز بخوانیم؟ فرشتگان بر او نماز خوانده و درود فرستاده اند. حجاج بن‌غزیه گفت: اگر دروغ بگوئی خدا ترا بجائی درآورد که او را در میاورد. گفت: باشد، خدا مرا با او برانگیزد. حجاج بن غزیه گفت: در حقیقت خدا ترا با او و شیطان یکجا بر می انگیزد. بخدا اگر تو را نکشیم و پیش او نفرستیم اشتباه کرده و ناتوانی نشان داده ایم. ابوجهم ساکت شد بعد آن جماعت از جنازه عثمان غفلت کرده بکاردیگری سرگرم گشتند، و این چند نفر برگشته بر جنازه نماز خوانده و دفنش کردند، پیشنمازشان جبیر بن مطعم بود. ام البنین دختر عیینه بن حصن همسر عثمان بهنگام حمل جنازه چراغ بدست داشت، و جنازه بر در کوچکی نهاده شده بود و پاهای مرده از آن بیرون بود ".

روایت تاریخی را که حاکی از این است که انصار و اصحاب پیامبر (ص) از

[صفحه ۴۰]

اقامه نماز میت بر جنازه‌عثمان جلوگیری کرده اند ابو عمر در " استیعاب " از قول هشام بن عروه بنقل از پدرش آورده است. میگوید: جماعتی‌از انصار به حاملین جنازه عثمان برخوردند و با آنها جنگیدند تا جنازه‌را بزمین انداختند. بعد عمیر بن ضابی لگد بر شکمش زده میگفت: من کافری را ندیده ام که شکمی باین نرمی‌داشته باشی - و او نسبت به عثمان از همه مردم تندروتر بود - و میگفت: (پدرم) ضابی را به من نشان بده پدرم را زنده کن تا ببیند که عثمان در چه حال است"

ابن قتیبه مینویسد ": عمیر بن ضابی آمده پا بر شکمش مالید ".

بلاذری مینویسد ": عثمان در حش کوکب - که نخلستانی متعلق به مردی در گذشته و قدیمی بود بنام کوکب - دفن شد. بعد از دفن او مردم نزد علی(ع) آمده با او بیعت کردند. خواستند عثمان را در بقیع دفن کنند عده ای از دفنش در آنجا جلوگیری کردند از جمله آنجماعت اسلم بن جبره ساعدی است، و گفته اند جبله بن عمروساعدی بوده است. ابن داب گفته است:مسور بن مخرمه برن جنازه عثمان نماز خوانده است.

مدائنی از وقاصی و او از زهری نقل میکند که از دفن عثمان جلوگیری شد. پس ام حبیبه (همسر پیامبر ص) بر در مسجد ایستاده گفت:بگذارید ما این مرد را دفن کنیم، وگرنه جامه پیامبر خدا (ص) را بیرون میاورم. در نتیجه، اجازه دادند تا او را دفن کنند.

و از قول ابی زناد آورده است که نائله همسر عثمان شبی که او را دفن کردند با چراغی همراه جنازه بیرون آمد و گریبان دریده

فریاد میزد: آه بر عثمان آه بر امیر المومنین جبیر بن مطعم به او گفت: چراغ را خاموش کن مگر نمی بینی چه کسانی روبروی در ایستاده اند؟ پس چراغ را خاموش کرد. به بقیع رسیدند. جبیر بر جنازه نماز خواند و حکیم بن حزام و ابو جهمو نیار بن مکرم و نائله و ام البنین - دو همسر عثمان - از پی او نماز گزاردند. نیار و ابو جهم و جبیر بداخل گودال رفتند. چون دفنش

[صفحه ۴۱]

کردن و سر گور را پوشانده هموار ساختند پراکنده شدند ".

ابو عمر مطلب را باین عبارت آورده است که چون‌دفنش کردند گورش را پوشانده و پنهان ساختند.

سمهودی این مطلب را به نقل از این شبه از قول زهری در کتاب خویش ثبت کرده است.

ابن جوزی و محب طبری و هیثمی از زبان عبد الله بن فروخ مینویسند ": من شاهد بودم که عثمان بن عفان را با لباسش و بدون این که غسلش بدهند دفن کردند ". محب طبری میگوید: این روایت تاریخی را بخاری و بغوی ثبت کرده اند. ابن اثیر در " تاریخ الکامل " و ابن ابی الحدید در " شرح نهج البلاغه " مینویسند که عثمان را غسل نداده اند و در جامه اش کفنش کردند.

ابو عمر در " استیعاب " از قول مالک مینویسد ": چون عثمان -رضی الله عنه - کشته شد سه روز نعش او در زباله افتاده بود و شب روز سوم‌دوازده نفر آمدند از جمله حویطب بن عبد العزی، حکیم بن حزام، و عبد الله بن زبیر جنازه را حمل کردند. چون به گورستان رسیدند جماعتی از قبیله بنی مازن داد زدند که بخدا اگراینجا دفنش کنید فردا مردم را خبر خواهیم کرد. ناچار جنازه را آنجا بردند. جنازه بر دری نهاده بود و سرش بر در چوبی میخورد و تق تق صدا میکرد. بردند تا به " حش کوکب " رسیدند. گوری کندند. عائشه دختر عثمان - رضی الله عنهما - چراغی بدست‌داشت. وقتی جنازه را بدر آوردند تا دفن کنند عائشه فریاد نوحه برآورد. عبد الله بن زبیر به او گفت: بخدا اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمت خواهم‌زد. پس خاموش شد، و عثمان دفن‌شد ".

این مطلب را محب طبری بنقل ازقلعی در کتاب " ریاض النضره " آورده و

[صفحه ۴۲]

نیز از قول خجندی نوشته که جنازه سه روز در " حش کوکب " افتاده بود و بر آن نماز نمی خواندند.

صفدی‌از قول مالک مینویسد ": نعش عثمان سه روز در زباله افتاده بود ".

یعقوبی مینویسد ": سه روز دفن نشده ماند. در دفنش حکیم و جبیر و حویطب و عمرو بن عثمان - پسر عثمان - حضور یافتند و شبانه در محلی معروف به " حش کوکب " دفن شد. همین چهار نفر بر او نماز خواندند. آورده اند که بر او نماز گزارده نشد. و گفته اند یکی‌از این چهار نفر بر او نماز خواند، و بدون نماز دفن شد ".

ابن قتیبه مینویسد ": گفته اند که عبد الرحمن بن ازهر گفته است: من بهیچوجه در کار عثمان نه بنفع او و نه علیه او شرکت نکرده بودم. شبی در کنار خانه ام نشسته بودم - و یکشب از کشتن عثمان میگذشت - که دیدم منذر بن زبیرآمده بمن میگوید: برادرم (عبد اللهبن زبیر) از تو میخواهد پیش او بروی- نزد او رفتم. بمن گفت: ما تصمیم گرفته ایم عثمان را دفن کنیم. آیا از تو کاری بر میاید؟ گفتم: بخدا بهیچوجه در کار او دخالت نکرده ام و تصمیم دارم دخالت نکنم. و از نزدش بیرون آمدم بعد او را دنبال کردم، دیدم با چند نفر از جمله جبیر بن مطعم، ابو جهم، مسور، و عبد الرحمن بن ابی بکر جنازه عثمان را کهبر دری نهاده بود حمل کردند و سرش برآن در خورده تق تق صدا میکرد. بردندو آنرا در محلی که مخصوص گذاشتن جنازه ها است گذاشتند. در اینوقت

عده ای از انصار پیش آنها آمده گفتند: بخدا نمیگذاریم بر او نماز بخوانید. ابو جهم گفت: نمیگذارید بر او نمازبگزاریم؟ خدای تعالی و فرشتگانش بر او نماز گزارده اند. یکی از انصار به او گفت: اگر دروغ بگوئی خدا ترا بهمانجائی درآورد که او را در خواهد آورد. ابو جهم گفت: خدا مرا با او بر انگیزد. گفت: خدا ترا با شیاطین‌بر خواهد انگیخت. بخدا قسم اگر ترا رها کنیم از ناتوانی ما است. آنجماعت به ابو جهم گفتند: ساکت شو و دست بدار. او هم دم فرو بست. پس جنازه را برداشته شتابان بردند، پنداری همین الان است که صدای خوردن سرش را بر در چوبین می شنوم،

[صفحه ۴۳]

بردند تا رسیدند به دورترین نقطه بقیع و آنجا بر زمین گذاشتند. در این هنگام جبله بن عمرو ساعدی - که از انصار است - در رسیده گفت: نه بخدا نمیشود او را در بقیع رسولخدا دفن کنید و نیز نمیگذاریم بر او نمازبخوانید. ابو جهم گفت: یا الله راه‌بیفتیم، اگر ما بر او نماز نخواندیم‌خدا بر او نماز خوانده است. پس بیرون رفتند و عائشه دختر عثمان با آنها بود و چراغی را که در چیزی پنهان کرده بود همراه داشت، تا رسیدند به حش کوکب، گودالی برایش کندند و سپس برخاسته بر او نماز گزاردند و امام جماعتشان جبیر بن مطعم بود. بعد او را در گود قبرش نهادند. وقتی دخترش بگور نهادن پدر را دید بانگ بگریه برداشت. ابن زبیربه او گفت: بخدا اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمت خواهم زد. پس او را دفن کردند، و سنگ لحد بر گورش ننهاند و همینطور خاك بر آن ریختند ".

یاقوت حموی مینویسد ": عثمان چون کشته شد نعش او را در " حش کوکب " انداختند وبعدا در کنار آن دفنش کردند ".

ابن کثیر قسمتی از آنچه را که از بلاذری نقل کردیم نوشته است و سپس میگوید ": آنگاه نعش دو برده عثمان را که در خانه عثمان کشته شده بودند و " صبیح " و " نجیح - " رضی الله عنهما - نام‌داشتند برده در کنار عثمان در حش کوکب دفن کردند. همچنین گفته اند: خوارج (قیام کنندگان علیه حکومت قانونی) نتوانستند (یا نگذاشتند) آندو را دفن کنند، و پای آن دو را گرفته کشیدند و بیرون شهر انداختند تا سگها آنها را خوردند.

معاویه در دوره حکومتش به گور عثمان خیلی توجه کرد و دیواری را که میان آن و بقیع بود برداشت و به مردم دستور داد مردگان خویش را در اطراف قبر عثمان دفن کنند ".

حلبی در " سیره النبی " بنقل از ابن ماجشون از مالك مینویسد ": جسد عثمان پس از کشته شدنش سه روز در زباله افتاده بود. و گفته اند: پس از قتلش سه روز درب خانه اش‌را بسته بودند و هیچکس نمیتوانست او را دفن کنند... (تا آخر روایتی که

[صفحه ۴۴]

قبلا- از مالك نقل کردیم). وقتی هم او را دفن کردند از ترس اینکه جسدش را از گور بیرون بیاورند روی گور را هموار و پنهان ساختند. دو برده ای را که با عثمان کشته شده بودند از پایشان کشیده و بر تپه ها انداختند تا سگها آنها را خورند."

ابن ابی الحدید و ابن اثیر و دمیری مینویسند ": جسد عثمان سه روز دفن ناشده و نماز نخوانده افتاده بود. گفته اند نعش او را غسل نداده و کفن نکرده اند. و گفته اند: جبیر بن مطعم بر جنازه اش نماز خواند، و شبانه دفن شده است ".

سمهودی در " وفاء الوفاء " از عثمان بن محمد اخنسی از " ام حکیمه " نقل میکند که " من با چهار نفری که عثمان بن عفان را دفن کردند بودم یعنی با جبیر، حکیم، ابو جهیم، و نیار اسلمی. جنازه را بر دری نهاده حمل کردند و صدای خوردن سرش را بر در

میشنیدم که میگفت: تپ، تپ. جنازه را بردند تارسیدند به حش کوکب، و در آنجا بخاک سپردند و بعد دیوار را بر روی آن خراب کردند و آنجا بر او نماز گزاردند ".

احمد شوقی یک شاعر معروف‌معاصر در شعری بهمین معانی اشاره کرده است.

در اینجا با صفحه ای از تاریخ روبروییم که ما را در برابر مساله پیچیده ای قرار میدهد و یکی ازدو مطلب و نظر دشوار را بر ما تحمیل میکند بطوریکه جز اختیار یکی از آندوچاره ای نداریم و هر یک را برگزینیم بر ما دشوار و گران میاید. در این صفحه تاریخ که برای ما میگوید چه بر سر عثمان آوردند از سختگیری و محاصره‌و کشتن آنهم بآنصورت خشن و تند و سپس‌جلوگیری از کفن کردن و غسل دادن و نماز میت

[صفحه ۴۵]

خواندن، و دفنش، و دفنش در گورستان مسلمانان و آن سخنان‌تند که بر او گفتند و اهانت و تحقیری‌که با سنگباران جنازه و شکستن دنده اش روا داشتند. اینها با فاسق بودن جمع اصحاب پیامبر (ص) را ثابت میکند یا انحراف عثمان را از راه راست دین. زیرا اصحاب رسولخدا (ص) بنوعی در آنچه بر عثمان و بر نعش او رفته است شرکت و مسوولیت داشته اند.بعضی در این کارها مباشرت و شرکت عملی داشته اند و برخی او را در برابر این کارها بیدفاع و خوار گذاشته اند، یا به انجام آن کارها تحریک و ترغیب کرده، یا اظهار خشنودی نموده، یا آنرا تشویق کرده وآفرین خوانده اند. و در همانحال آیات قرآن و احکام الهی در مورد اینگونه کارها در گوششان طنین انداز بوده است، این آیت که " انسانی را که خدا کشتنش را جز بموجب قانون الهی‌حرام شمرده نکشید " و این که " هر انسانی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در جهان تباهگری کرده باشد بکشد چنان است که مردم همگی را کشته باشد " و این فرمایش الهی " که هر که‌عمدا مومنی را بکشد سزایش دوزخ است وجاودانه در آن خواهد بود و خشم خدا ولعنتش بر او خواهد بود و خدا برای اوعذابی سهمگین مهیا کرده است ". و بسیار حدیث از پیامبر گرامی در این زمینه هست و همه معروف و در برابر و بیادشان در این که دفن و غسل و کفن کردن مردگان مسلمانان و نماز میت خواندن بر ایشان واجب است و مرده مومن همان حرمت و احترام را دارد که زنده اش.

بنابراین، اصحاب پیامبر اکرم (ص) اگر دانسته و عمدا از این‌آیات و احادیث تخلف کرده باشند باید بگوئیم همگی فاسق و زشتکار بوده اند اگر نگوئیم با قیام علیه حاکم و پیشوائی که اطاعتش واجب بوده است از دین بیرون رفته اند.

هر گاه چنین نظری را درباره جمع اصحاب پیامبر (ص) نخواهیم بپذیریم باید همه آنچه را از ایشان در خصوص عثمان خلیفه وقت سرزده است بر این حمل کنیم که وی از راه راست دین بدر شده است، و اصحاب رسولخدا متفق بوده اند بر این که عثمان نمیتوانسته از مصادیق آن آیات مبارکه و احادیث شریفه باشد و آن اوامر و نواهی که در مورد مومنان و مسلمانان آمده شامل وی نمیگشته است.

[صفحه ۴۶]

لکن هیچیک از این دو نظریه و رای را نمیتوان باسانی پذیرفت و بان تن در داد، نه آن نظریه را درباره جمع انبوه مهاجران و انصار و همه اصحاب، و نه این نظریه را درباره عثمان زیرا اصحاب بعقیده آنجماعت همگی عادل و راسترونـد و بایشان اعتماد و اتکا میشود و به گفتار و نقل و کردارشان استناد شرعی و فقهی میکنند و به ایمان آنان یقین دارند ومیگویند مصاحبت با پیامبر (ص)

آلایشهاشان را بزوده و نفوسشان را پاک‌و منزه گردانیده است، و نیز میدانیم‌در میان انبوه مخالفان عثمان - که کار را به قتل او رساندند و بان رفتار درباره جنازه اش - باقیمانده گروه ده نفره ای که بعقیده آنجماعت مژده بهشت یافته اند وجود داشته اند از جمله طلحه و زبیر، حتی شخص طلحه در آن کشمکشها از همه تندروتر و سختگیرتر بوده و برخوردهای او با عثمان کاملا ثابت و مشهور است. همچنین در میان آن شخصیتهای برجسته وممتاز و پر فضیلتی چون عمار یاسر و مالک اشتر و عبد الله بن بدیل بوده اند و در حضورشان امام مسلمانان و مولای متقیان امیرمومنان علی علیه السلام آن که در آن هنگام همه شایسته خلافت میدانسته اند و در برابرش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده بودند. آیا ممکن است امام با اینحال در برابر آن کارهای سهمگین که نسبت به عثمان و حاکم وقت روا شمرده میشده ساکت مانده، و به ممانعت و نهی و اعتراض بر نخیزد؟ در حالیکه میدانیم‌او از همه خلق به نوامیس شریعت و احکام اسلامی داناتر بوده و به راه راست دین واردتر، و بیقین میدانسته که چنین کارها در مورد مسلمانان گناهی بزرگ و خطرناک است. شک نیست که سکوت امام (ع) در برابر آنهمه کارها در حق عثمان معنی خاصی داشته است همان که سکوت و تشویق و شرکت و همداستانی همه مهاجران و انصار و بالاخره جماعت پر شمار اصحاب پیامبر اکرم (ص) داشته است. شاید امام (ع) در آن بحران و تنگنای دهشتناک موضع بیطرفی اختیار کرده و اختیار بیطرفی را در برابر آنچه جریان داشته‌جایز و روا میدانسته است؟ من نمیدانم

بآسانی نمیتوان گفت که بیشتراصحاب از آن حوادث و جریانات بی اطلاع بوده اند یا تصور نمیکرده اند که کار بانجاها بکشد یا از آن جریانات ناراضی بوده اند،

[صفحه ۴۷]

زیرا آن حوادث بهیچوجه ناگهانی نبوده‌که بتوان ادعا کرد در برابر کار انجام شده قرار گرفته اند یا فرصت اقدام و مخالفت و ممانعت از ایشان سلب شده یا باطلاعشان نرسیده است چون گفتگو و فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بیش‌از دو ماه بطور انجامیده است و در طول این مدت اجتماع کنندگان هیچ تقاضائی از خلیفه جز این نداشته اند که دست از ارتکاب بدعتها و خلافکاریهایش بردارد و اگر نمیخواهد دست بردارد از خلافت استعفا بدهد و او را تهدید میکرده اند که اگر بیکی از این دو تقاضا و پیشنهاد تسلیم نشود او را حتما خواهند کشت. و بانگ‌این تقاضاها و شعارها در فضای کشور از شرق تا غرب و از شمال تا جنوبش طنین افکن گشته است. همه میشنیده و میدیده اند که عثمان یکبار توبه مینماید و میگوید حاضر نیست از حکومت‌استعفا بدهد و مخالفانش را تهدید میکند که اگر او را بکشند عواقب سوئی‌خواهد داشت. هر گاه اصحاب چنین رائی‌درباره عثمان نمیداشتند می توانستند بزور یا با پند و ارشاد مردم را پراکنده سازند و نگذارند کار به قتلش‌بیانجامد. لکن بر خلاف آنچه بایشان نسبت میدهند از هیچیک از اصحاب روایتی نرسیده که آن را ثابت نماید یا به ذهن آورد. از طرف دیگر روایات‌تاریخی بسیاری آوردیم درباره نظریه وعقیده اصحاب نسبت به عثمان که اگر نگوئیم ثابت میکند همگی در مخالفت باوی و محکومت کردن رویه و کارهایش و خشنودی از آنچه بر وی رفته همداستان و ذیسهم بوده اند حداقل ایی فرضیه نادرست را که آنها نظر خوشی با او داشته اند تخطئه میکند. حتی هیچکس نقل نکرده که یکی از اصحاب وقتی صدای‌قاتل عثمان را شنید که سه روز در کوچه های مدینه گشته و ببانگ بلند داد میزد ": من قاتلم نعثلم " اعتراض کرده باشد.

از طرفی احتمال دوم را نیز باسانی نمیتوان پذیرفت و صحیح شمرد و سوء ظن و سوء رای درباره‌عثمان را باین حد رسانید، گرچه اصحاب پیامبر (ص) آنرا پذیرفته و چنان رای و عقیده ای درباره وی داشته‌و اظهار و اثبات کرده اند. البته شک‌نیست که شاهد و ناظر چیزها و حقائقی را می بیند و میداند که غایب و آیندگان یا نمی بینند

[صفحه ۴۸]

یا باسانی در نمی یابنـد. اصـحاب که شاهـدو ناظر عثمان و کارها و رویه اش بوده‌انـد چنانکه گذشت اظهار عقیده صـریح و محکم کرده اند:

عائشه همسر محترم پیامبر اکرم (ص) میگوید: نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، او قطعا کافر شده است.

و به ابن عباس میگوید: مبادا مردم را از این دیکتاتور (ی که از حکم خدا سرپیچی و نافرمانی کرده است) دور سازی.

عبـد الرحمن بن‌عوف به امام علی بن ابیطالب (ع) میگویـد: اگر میخواهی شمشـیرت را بردار و من هم شمشـیرم را بر میـدارم،زیرا او (یعنی عثمان) تعهداتی را که در برابر من (بهنگام بیعت) کرده‌زیر پا نهاده است.

و میگوید: پیش از اینکه به سلطنت ادامه دهد کارش رابسازید (یعنی او را بکشید).

و به عثمان میگوید: با خدا عهد می بندم که هرگز با تو حرف نزنم.

طلحه به مجمع بن جـاریه - هنگـامی که گفت: بخـدا فکر میکنم شـما او را خواهیـد کشت- گفت: اگر کشـته شود نه فرشـته مقرب است و نه پیامبر مرسل.

و دیـدیم کـه طلحـه در نبردی کـه در اطراف خـانه عثمـان در گرفـت از همـه مردم در کشـتن اوبیشـتر اصـرار و جـدیت داشـت، و بالاخره‌بقصاص شرکت در قتل عثمان کشته شد.

زبیر میگوید: او (یعنی عثمان) را بکشید چون دینتان را تغییر داده است.

و میگوید: عثمان فردا (ی قیامت)لاشه ای افتاده بر صراط خواهد بود.

عمـار یاسـر - در اثنـای جنـگ صـفین - میگویـد: خداپرسـتان همراه مـن (برای جنـگ) بسـوی جمـاعتی بشـتابید کـه ادعـا میکننـد بخونخواهی کسـی برخاسـته اند که‌بر خویشـتن سـتم روا داشـته و بر بندگان‌خدا بموجب چیزی غیر از آنچه در قرآن است حکومت کرده است.

و میگوید: هیچ‌دریغی در درون خویش دلسوزتر از این نمییابم که چرا گور عثمان را نشکافته‌و نعشش را به آتش نسوختیم.

[صفحه ۴۹]

ومیگوید: (عثمان) خواست دینمان را تغییر دهد، بهمین سبب او را کشتیم.

و میگویـد: بخـدا او کسـی بود که بر خویشـتن سـتم روا میداشت و بموجب چیزی غیر از الهامات الهی حکومت میکرد، ونه بیش از این.

و میگوید: او را فقط مردان صالح و درستکاری کشتند که تجاوز کاری را محکوم شمرده به نیکی ونیکوکاری امر مینمودند.

حجر بن عـدی و یـارانش میگوینـد: او (یعنی عثمان) اولین کسـی است که در حکومت از قانون اسـلام منحرف و سـتمکار گشت و بموجب چیزی غیر از قانون اسلام عمل کرد.

عبد الرحمن عنزی میگوید: او (یعنی عثمان) اولین کسی است که راههای ستمگری را بگشود و راههای قانون اسلام را بربست.

هاشم مرقال میگویـد: او (یعنی عثمان) را اصـحاب‌محمد (ص) و اسـتادان قرآن هنگامی که‌بدعتهائی مرتکب گشت و با حکم قرآن مخـالفت ورزیـد کشـتند و اصـحاب محمـد (ص) همـان اصـحاب دیـن و دینداراننـد و از هر کس به بررسـی و اظهـار نظر در امـور

مسلمانان سزاوارتر و شایسته ترند.

عمرو عاص میگوید: مرا عمرو عاص میگویند، اگر دست به آشوبی بزنم آنرا با تمام خواهم رساند، چون به تحریک علیه او برخاستم حتی چوپانی راکه‌با گله اش در سر کوهستان بود تحریک کردم.

و به عثمان میگوید: در اداره‌این امت کارهای ناروائی مرتکب گشتی وامت به تبعیت از تو مرتکب آنها گشت،و آنان را منحرف گردانیدی تا توسط تومنحرف گشتند، یا به راه راست (اسلام) آی و یا کناره گیری کن.

و میگوید: مرا عمرو عاص میگویند او رادر حالیکه در "وادی السباع " بودم به کشتن دادم.

سعد بن ابی وقاص میگوید: او با شمشیری کشته شد که عائشه برآورد و طلحه تیزش کرد و علی بن ابیطالب به زهر آلودش، و زبیر دم‌نزد و با دست اشاره کرد، و ما

[صفحه ۵۰]

دست بازداشتیم در حالیکه اگر میخواستیم می توانستیم از او دفاع کرده بلا بگردانیم...

جهجهاه غفاری میگوید: برخیز نعثل از این منبر بیا پائین تا عبا بر تنت پوشانده بند بر تو نهیم و تو را بر ستوری نشانده ببریم بیندازیم به کوهستان دماوند.

مالک اشتر در نامه ای به او مینویسد:... به خلیفه ببلا در افتاده خطاکاری که از سنت پیامبرش منحرف گشته و حکم قرآن را پشت سر افکنده است.

عمرو بن زراره میگوید: عثمان با اینکه حق (و قانون اسلام) را میشناخت آنرا ترک کرد...

حجاج بن غزیه انصاری میگوید: بخدا اگر نیمروز (از ظهر تا عصر) از عمر عثمان بیشتر باقی نمانده باشد باز هم او را میکشیم تا با کشتنش به خدا تقرب جوئیم.

قیس بن‌سعد انصاری میگوید: نخستین کسانی که‌به این کار (قتل عثمان) برخاستند عشیره من بودند و ایشان مقتدا و سرمشقند.

جبله بن عمرو انصاری میگوید: نعثل بخدا ترا حتما خواهم کشت و بر ستوری زخمگین بار کرده بر کوه آتشفشان (دماوند) خواهم برد.

و چون از او میخواهند که دست از عثمان بردارد میگوید: بخدا نمیگذارم‌طوری شود که فردا (ی قیامت) در برابر خدا بگویم: ما از سروران و بزرگانمان اطاعت کردیم تا ما را از راه دین بدر بردند.

محمد بن ابی بکراز او می پرسد: تو چه دینی داری نعثل رویه قرآنی را تغییر داده ای.

و به او میگوید: حالا دیگر؟ در حالیکه قبلا از دستورات و احکام الهی‌تخطی و سرپیچی نمودی و از تباهگران بودی.

اصحاب پیامبر (ص) در جوابش که میگوید: مرا نکشید، زیرا فقط سه‌گونه شخص را میتوان کشت، میگویند: ما در قرآن می بینیم کشتن غیر از این‌سه گونه اشخاص هم جایز شمرده است و آن کشتن کسی است که در جهان برای فاسد کردن تلاش

[صفحه ۵۱]

میکند و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته‌و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می پردازد و کشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع کند و در این ممانعت گردنفرازی نموده و کار را به جنگ میرساند. آنچه مسلم است تو به تجاوزمسلحانه

مبادرت کرده ای و مانع دریافت و تحقق حقی گشته ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردنفرازی نموده ای...

عبد الله بن ابی سفیان بن حارث در شعری میگوید:

او را به شاهنشاه ایران تشبیه نمودم و واقعا همانند اوست

طرز اداره و عقیده‌و مالیاتگیریش شبیه شاهنشاه است

از اینگونه سخنان درباره عثمان بسیار گفته انـد. برخی محکم و با دلالتی قطعی است، و پاره ای نیمه روشن و چند جنبه ای است و بیکدیگر میمانند.

در برابر معـارضه و مقـابله ای که میان‌اصـحاب پیـامبر و جمعیت کثیری از معـاریف و مشاهیر جامعه از یکسو و عثمان از سوی دیگر رخ داده است نمیتوان جز یکی از دو اظهـار نظر مختلف را پـذیرفت و در حقیقت دو راه بیشتر نـداریم که بایستی یکی را بر حسب فطرت سـلیم خویش اختیـار نمـائیم: یکی این که یکتن را که در منجلاب خلافکاری های پیاپی و بـدعتها میلولیـده تخطئه نمائیم، و دیگر این که جمعی هزاران نفره را گمراه بشماریم، جمعی را که تشکیل میشوند از پیشوایان و دانشمندان و حکیمان و مردان صالح و راستروی که بعقیـده مـا در حق بعضـی از آنان احادیث و نظریات صـریحی ارائه گشـته حاکی از فضائل و صـلاح و مکارمشان، و بعقیـده اهل سـنت همه آنان صالـح و راسترونـد و گفته و کرده شان حجت است. هر گاه پای اجتهاد و مجتهـد بودن به میان آیـد - چنـانکه در اینگـونه مواقع بمیـان میاورنـد - برای هر دو طرف قضـیه بمیان‌خواهـد بود نه فقط برای عثمـان، و نمیتوان گفت عثمـان مجتهد بوده و خطا کرده است یا گفت آنجماعت انبوه مجتهدبوده اند ولی متاسـفانه در اجتهاد خویش و استنباط نظر و حکم شرعی دچار اشـتباه گشـته اند. در اینصورت اگر گفته شود عثمان که یکتنه بطرف معارضه‌و اختلاف را تشکیل میداده در اجتهاد و استنباط حکم شرعی موفق و بر صواب بوده و

[صفحه ۵۲]

آن جماعت بیشـمار در اینکار متفقا بخطا رفته اند سـخنی بگزاف و گسـتاخانه گفته شده است. و در قضاوت در اختلاف و معارضه اصـحاب پیامبر (ص) با عثمان بایستی عادلانه و بانصاف بود " و هر گاه میانشان داوری کردن بایـد با انصاف داوری کنی، زیرا خدا بانصاف روان (و دادگران) را دوست میدارد ".

روایات تاریخی جعلی و دروغین

درباره محاصره و جنگ خانه عثمان، و توجیه کارها و تبرئه اش

۱. - طبری در تاریخش مینویسد ": از جمله آنچه سـری‌بنقل از شـعیب از سیف از عطیه از یزیدفقعسی برایم نوشته این است که عبد الله بن سبا یهودی یی از اهالی صنعا (یمن) بود و مادرش از سیاهان، و در زمان عثمان مسلمان گشت. آنگاه شروع کرد به گشتن در کشورهای مسلمانان بقصد گمراه کردن آنان. از حجاز شروع کرد و رفت به بصره و بعد به کوفه و بعد به شام، اما در شام هیچکس را نتوانست گمراه سـازد و از آنجا بیرونش کردنـد تا ناچار رفت به مصـر و در میان مصـریان مقیم گشت. از جمله تبلغیاتش در میان آنها این بود: من از کسـی تعجب میکنم که معتقـد به بازگشت عیسـی به جهان است و در عین حال باور نـدارد که محمـد به جهان رجعت‌کرده بـاز میگردد، در حـالیکه بیقین میـدانم خـدای عز و جل میفرمایـد ": بیشک آنکه قرآن را بر تو خوانـد و مقرر گردانید حتما تو را به بازگشـتگاه بر میگرداند ". پس بازگشت‌محمد محقق تر از بازگشت عیسی است. مصریان این عقیده را از او آموختند

وپذیرفتند، و او عقیده به رجعت (محمد ص) را برای آنان جعل کرد تا درباره آن به بحث و سخن سرگرم گشتند. سپس این سخن را برای آنان ساز کرد که هزار پیامبر وجود داشته است و هر پیامبر وصی یی داشته و علی (ع) وصی‌محمد (ص) بوده است. بعد گفت: محمد خاتم انبیاء است و علی خاتم اوصیاء. آنگاه گفت: چه کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر خدا (ص) را عمل نکرد و بر وصی پیامبر خدا (ص) تعدی نموده حکومت بر امت

[صفحه ۵۳]

را بدست گرفت. سپس برای آنان چنین گفت: عثمان حکومت رابناحق (و بر خلاف قانون اسلام) بدست گرفت و اینک وصی پیامبر خدا (ص) موجود است. بنابراین برای استقرار حکومتش بپا خیزید و جنبش کنید و از انتقاد و حمله به فرماندهانتان شروع کنید و تظاهر به امر بمعروف و نهی ازمنکر نمائید تا مردم بسوی شما جلب شوند و آنان را به برقراری حکومت وصی‌پیامبر (ص) دعوت کنید. پس مبلغان خویش بهر سو پراکند و با کسانی که آمادگی شورشگری در شهرستانها را داشتند بنای مکاتبه را گذاشت، و آنان نیز با او مکاتبه مینمودند و درپنهان دیگران را به عقیده او می خواندند و تظاهر به امر بمعروف و نهی‌از منکر میکردند، و نامه های جعلی به استانها و شهرستانها می فرستادند متضمن معایب حکام و بدگوئی از آنها،و رفقایشان همینگونه مکاتبه با ایشان‌داشتند. این جماعت ها در هر شهر به اهالی شهرهای دیگر اخبار جعلی میفرستادند و هر یک در میان مردم شهرشان آنچه را از شهرهای دیگر رسیده‌بود می خواندند، تا نوبت این کار به‌مدینه رسید. سراسر کشور را از انتشارات و تبلیغات خویش پر کردند. آنها قصدی جز آنچه بظاهر مینمودند داشتند و در پنهان چیزهائی جز آنچه اظهار میکردند میگفتند، در نتیجه، اهالی هر شهر و استان با خود میگفتندما از آنچه مردم آن استان بان دچار وگرفتارند در امانیم. در آنمیان مردم‌مدینه وضعی استثنائی داشتند زیرا خبرهائی که در آنجا پخش میشد از همه شهرستانها و استانها رسیده بود و آنان با خود میگفتند ما از آنچه همه مردم بان دچار و گرفتارند در امانیم. محمد و طلحه از این جا نقل میکنند و میگویند:
بر اثر آن (خبرها و شایعات) پیش عثمان آمده از او پرسیدند: ای امیر المومنین آیا برای تو نیز درباره مردم همان خبرها و نامه ها که به ما میرسد میاید؟ گفت: نه، بخدا جز خبر خوش و خیر نمیاید. گفتند: برای ما آمده است. و آنچه‌بایشان رسیده بود شرح دادند. گفت: شما شرکای من (در حکومت و اداره عمومی) هستید و ناظران

[صفحه ۵۴]

مومنین. بنابراین نظر و پیشنهاد بدهید. گفتند: پیشنهاد میکنیم تنی چند از اشخاص طرف اعتمادت را بشهرستانها بفرست تا اخبار و گزارشاتی درباره آنجا بیاورند. در نتیجه، محمد بن مسلمه را خوانده او را به کوفه فرستاد، و اسامه بن زید را به بصره، و عمار یاسر را به مصر، و عبد الله بن عمر را به شام، و عده ای دیگر را به جاهای دیگر. همه پیش از این که عمار یاسر باز آید برگشتند و گفتند: مردم هیچ منکر و ناروائی ندیدیم و نه مشاهیر مسلمانان‌چیزی را منکر و ناروا شمردند و نه توده مسلمانان، و همه گفتند: حکومت، حکومت مسلمانان است منتهی فرمانروایان آنان (از طرف و بوکالت ایشان) به دادگستری در میان ایشان وانجام کارهای عمومی آنان می پردازند. مردم دیدند عمار در برگشتن تاخیر کرد و این تاخیر چندان در نظرشان بسیار آمد که پنداشتند ترور شده است. تا آن که با وصول نامه ای از عبد الله بن سعد بن ابی سرح (استاندار مصر) یکه خوردند که اطلاع میداد عمار را جماعتی در مصر بخود جلب کرده‌و هم خویش را به انجمن با وی بسته اند، و از جمله ایشان عبد الله بن سوداء (عبد الله بن سبا) خالد بن ملجم،

سودان بن عمران، و کنانه بن بشر است ".

امینی گوید: اگر براستی‌عبد الله بن سبا کار فتنه انگیزی و تشتت مسلمانان را بدین پایه رسانده بود و فرمانروایان جامعه و اداره کنندگان آن از وجود و از خرابکاریش اطلاع یافته اند و گزارش کارش به خلیفه وقت رسیده است چرا تحت تعقیب قرار نگرفته و دستگیر نشده و بجرم و جنایات خطرناک مجازات نگشته و کتک نخورده و مورد اهانت قرار نگرفته و به زندان نیفتاده است؟ چرا اعدامش نکرده اند تا ملت را از تبهکاری و فتنه انگیزیش برهانند؟ چرا آنچه عثمان بر سر مردان صالح و پاکدامنی که امر بمعروف و نهی از منکر میکردندآورد در مورد چنین تبهکار فتنه انگیزی انجام نداد در حالیکه این حکم‌قرآن کریم در گوشها طنین انداز بود که " مجازات کسی که با خدا و پیامبرش‌می جنگند و در جهان (یا کشور اسلامی) به تباهگری می پردازند فقط این است‌که کشته یا بدار آویخته شوند یا دست و پایشان از چپ و راست بریده شود یا تبعید شوند، این

[صفحه ۵۵]

ننگی است برای آنها در دنیا، و در آخرت عذابی‌سهمگین برای آنها خواهد بود ".

پس چرا خلیفه با کشتن او ریشه آن آشوبهارا بر نکند؟ آیا خشونت و شدت عمل و مجازاتش را منحصر کرده بود به بهترین‌و پاکترین شخصیتهای امت محمد (ص) وبر این اساس بود که آنهمه سختگیری و پرخاشگری و تعدی را که بشرح آوردیم درحقشان روا داشت؟

گرفتیم که عبد الله‌بن سبا بوده که مردم شهرستانهای مختلف را به مخالفت و مبارزه با عثمان بر انگیخته است، آیا او آن خبرها و شایعات را بدون اینکه با رویه و کارهای عثمان و عمالش مطابقت و رابطه داشته باشد ساخته و جعل کرده‌است؟ و بر اثر آن ملت و برجسته ترین‌چهره های مهاجر و انصاری علیه وضع و حالتی که وجود نداشته برخاسته و ضدیت‌نموده اند؟ یا نه، آنچه او میگفته و شایع میکرد درست همان جرائم و گناهان و خلافکاریها بوده که عثمان واستانداران و عمالش مرتکب شده اند، و بر اثر آن ملت برای زدودن آن وضع ورویه ناروا قیام کرده و قیامش جنبشی دینی بوده بانگیزه وظیفه ای که هر مسلمان برای تطبیق جامعه و رویه اداره و نظام حکومت با مبادی و مقررات اسلام دارد، و بهمین سبب همه‌مسلمانان بان نهضت پیوسته اند، گرچه‌آن یهودی زاده برای منظورهای خاصی خود را در جریان نهضت جا زده باشد " و میدانیم بسا نهضت اصولی و پاک بوده‌که اینگونه عناصر ناباب خود را بدرونش جا زده اند و این پدید طبیعی هیچ از قدر و اهمیت و پیراستگی آن نهضت نکاسته است.

باز اگر آنچه عبد الله بن سبابه ایشان گفته و تلقین کرده نسبت های ناروا و دروغین بوده است چرا - وقتی هیئت های اعزامی مردم‌شهرستانها به مدینه آمدند - مردم مدینه و مهاجران و انصار که شاهد گفتار و کار و رویه عثمان بودند به آنها نگفتند این مرد از آن اتهامات مبرا است و شایعاتی که در اطرافش پراکنده اند بی اساس است؟ وانگهی چرا با آنان همدست و همداستان گشتند، و بالاتر از اینها در نهضت ضد حاکم

[صفحه ۵۶]

پیشتاز و مقتدا شدند، و چرا پیش از آمدن آنها و قبل از این که آنان به مخالفت برخیزند مخالفت و معارضه داشتند؟

ما در این مطلب با دکتر طه حسین همراهیم که میگوید ": بگمان قوی این عبد الله بن سبا - اگرهمه روایاتی که درباره او هست بلحاظ سند صحیح و درست باشد - سخنهائی را که گفته و تبلیغاتی را که کرده آنگاه‌بوده است که آشوب درگیر گشته و اختلاف

داخلی شدت گرفته است. بنابراین او فتنه بر نیانگیخته بلکه از آن بهره برداری کرده است. همچنین‌ظن قوی میرود که دشمنان شیعه در دوره‌حکومت امویان و عباسیان در امر این عبد الله بن سبا مبالغه کرده اند تا از طرفی در بدعتها و خلافکاریهائی که‌به عثمان و استاندارانش نسبت داده شده تردید نمایند و از طرف دیگر بر علی (ع) و شیعه اش جنایت روا دارند، بهمین جهت بعضی کارهای شیعه را به گردن یهودی یی میاندازند که برای این‌که به مسلمانان لطمه بزند اظهار مسلمانی کرده است. چه بسیار است جنایاتی که دشمنان شیعه بر شیعه روا داشته اند و چه بسیار است نسبتهای جنایت آمیزی که شیعه در قضیه عثمان ودر قضایای دیگر به دشمنانش داده است.

بنابراین، باید در برابر تمام این‌روایات (که درباره عبد الله بن سبا ساخته شده) وضعی احتیاطگرانه و خود پاینده و اندیشمندانه بگیریم و مسلمانان را در صدر اسلام برتر و بزرگوارتر از این بدانیم که مردی بتواند دین و سیاست و عقل و اراده شان را ببازی بگیرد که از صنعاء آمده‌و پدرش یهودی و مادرش سیاهپوست بوده باشد و خودش یهودی و بقصد این که مسلمانان را بفریبد و بانان ضربه بزند و نه از روی خدا ترسی یا دلبستگی تظاهر به اسلام کرده است، سپس در فرصتهای مناسبی که در پی آن بوده مسلمانان را علیه خلیفه شان تحریک کرده تا او را کشته اند و آنان‌را سپس یا پیش از آن متشتت کرده و بصورت احزاب و دسته های مختلف درآورده است.

اینها اموری است که باعقل جور در نمیاید و نه در برابر نقدو سنجش استواری میارد و روا نیست تاریخ را بر اساس آنها بنیاد نهاد. حقیقت مسلم و آشکاری که نمیتوان در آن شک و تردید نمود این است که شرایطحیات اسلامی در آن هنگام چنان بود که

[صفحه ۵۷]

سبب میشد میان مردم اختلاف نظر بوجود آید و تمایلات و اغراض دگرگونه شود و مذاهب سیاسی متباینی پدید آید. مردمی که به تعالیم قرآن و سنت پیامبر (ص) و روش صحابی او (ابوبکر و عمر) پایبند بودند میدیدندکارهائی صورت میگیرد که منکر و نارواو نو پیدا است و می خواستند با آنها مثل عمر با قاطعیت و شدت مقابله شود تا روحیه و عقاید توده ها از آثار سوء آنان در امان ماند. جوانان تازه‌بدوران رسیده نقریش و دیگر قبائل عرب‌با این کارها و حوادث با روحیه دیگری‌برخورد میکردند با روحه ای جدید و آمیخته به طمع و بلند پروازی و انحصارگری و آرزوهای دور و دراز، و تلاش و خواهشی که حد و اندازه نمیشناخت. بدینسان در راه برآوردن مطامع و خواهشها و رسیدن به هدفهای خویش بنای رقابت و همچشمی و کشمکش راگذاشتند نه فقط بر سر مناصب و مقامات‌حکومتی بلکه بر سر هر چیز. حوادث و جریانات جدید جوانان و پیران را به همانجا راند که رانده شدند. سرزمینهای پهناوری که بتصرف مسلمانان‌درآمده بود و عوائد سرشاری که از این‌سرزمینها بصورت مالیک ارضی و غیر ارضی بدست میامد لازم آورد که در اداره این سرزمینها و استفاده از درآمدهای سرشار و هنگفت آن رقابت و کشمکش درگیرد، و در این چه شگفتی هست؟ یا در این چه تعجبی است که کشورها و سرزمینهای فتح ناشده را بنگرند و امکانات و فرصت و شرایط را مناسب لشکرکشی و فتح ببینند و از پی فتح آن برقابت و پیشدستی برخیزند؟ یا چرا اگر در پی دنیا و دنیا دوستنددر راه کسب افتخار و غنائم و عوائد بر هم پیشدستی ننمایند و اگر در طلب آخرتند در همین راه از هم سبقت نجویند؟ و آنگاه اگر در اداره این کشورهای پهناور و عوائد هنگفت و در سیاست کشور داری با هم اختلاف پیدا کردند چه عجب؟ و در صورتی که آنعده از جوانان قریش که طمعکار و بلند پرواز بودند به راههای همواری تاختندکه به افتخار و شکوه و قدرت سیاسی و ثروت میرساند شگفت نخواهد بود و نه این که جوانان انصاری یا سایر قبائل عرب در این راه به رقابت با ایشان پردازند یا اگر دیدند خلیفه نمیگذارددر این رقابت و مسابقه شرکت جویند یاقریش را امکان میدهد و مزیت مینهد و مهمترین مناصب سیاسی و موقعیت های

اقتصادی

[صفحه ۵۸]

را به آنـان منحصـر میگردانـد و باز بهترین و مهمترین آنها را از میان قریش به بنی امیه اختصاص میدهـد دل از کینه و خشم مالامال نسازند و بر نخروشند.

آنچه مسلم است و بیشك این است که عثمان استانداری کوفه را پس از عزل سعد بن ابی وقاص به ولید و سعید سپرده و حکومت بر بصره را بعد از عزل ابو موسی (اشعری) به عبد الله بن عامر داده و سراسر شام را به حاکمیت معاویه درآورده و پس از آنکه شام به چندین ولایت تقسیم میشد، که هر یك به شخصی سپرده بوده و قریش و دیگر قبائل در اداره آنها شرکت داشته اند دست معاویه را در اداره آن و دخل و تصرفات حاکمانه در آن باز گذاشته استو مصر را پس از عزل عمرو عاص بتصرف عبد الله بن ابی سرح درآورده است، ضمنا همه این استانداران با عثمان خویشاوند بوده اند، یکی برادر ناتنی‌او بوده و دیگری برادر شیریش و سومی دائی یش و آندیگر با او در شاخه امیه‌بن عبد شمس - از شاخه های قبیله قریش- همنسب و همپیوند بوده است.

همه اینها اموری است که کسی نمیتواند انکار نماید یا تردید کند. ضمنا هیچ‌اطلاعی در دست نیست حاکی از این که عبد الله بن سبا عثمان را فریفته و واداشته باشد تا آن اشخاص را از مناصب استانداری و فرماندهی کشوری و لشکری بر کنار نموده و اینها را بجای آنها بدان مقامات بگمارد. باز مسلم است که مردم در همه اعصار و قرون بر پادشاهان و امپراطوران و امرا و فرماندهان این را عیب میگرفته اند که‌مقامات حکومتی را به انحصار خویشاوندانشان درآورند و در واگذاری مشاغل دولتی میان افراد تبعیض قائل شوند، و مسلمانان نخستین ملتی نبوده‌اند که این انحصار و تبعیض را بر حاکمش عیب گرفته و او را باین خاطر بباد حمله و انتقاد و نکوهش گرفته است. ایشان اموری را ناپسند شمرده واموری را پسندیده و مطلوب دانسته اند که ملتها همگی در قرون پیشین و درطول تاریخ ناپسند یا پسندیده شمرده اند ".

بعلاوه این که در روایت تاریخی مجعول و دروغین آمده که عمار یاسر از طرف عثمان به مصر فرستاده شدو دیگران به سایر استانها از مطالبی است که قابل پذیرفتن

[صفحه ۵۹]

نیست و بهیچوجه صحت ندارد و در هیچ روایت تاریخی دیگر نیامده است. تنها همین روایت حاکی از آن است، همین روایت جعلی ساختگی دروغین که راویانش یا زندیق و از دین بیرونند یا دروغگو و جاهل و نادان. از بررسی تمام روایاتی که در قضیه عثمان وجود دارد روشن میشود که عمار یاسر و محمد بن مسلمه در طول دوره حکومت عثمان از مدینه قدم بیرون نگذاشته اند، و عمار از نخستین روز حکومت عثمان با او مخالفت بوده و در صف اول انقلابیون و مخالفان قرار داشته است و عثمان با وی چندان دشمنی داشته که یکبار پس از وفات ابوذر در تبعیدگاهش‌ربذه خواسته وی را بهمانجا تبعید کندولی مهاجران و انصار مانع او گشته اند - چنانکه نوشته شد - و بارها مورد اهانت و شکنجه و کتك قرار گرفت، و عثمان از ابتدای کار میدانست که عمار مخالف حکومت و طرز کار و رویه او است، با این وصف چگونه ممکن است و معقول که عمار را طرف مشورت خود قرار دهد و در مساله خطیر موج مخالفت‌عمومی از او نظر بخواهد و باو ماموریت بدهد گزارش اوضاع استان مصر و مخالفت و اعتراضات مردم آنسامان رابرایش بیاورد تا در آنجا چنانکه روایت جعلی میگوید عبد الله بن سبا او را جلب نماید و با خود در مخالفت با عثمان

همداستان سازد؟ این مطلبی است که از هیچ محقق و تاریخ خوانده ای پنهان نیست، چنانکه دکتر طه حسین‌بدیهی بودن آنرا گوشزد مینماید و میگوید ": تقریبا یقین دارم که عمارهرگزبه مصر فرستاده نشده است و با ایندو جوانمرد (یعنی محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه) در اقدام به تحریک مردم شرکت ننموده است، و این داستانی است که هواخواهان عثمان همانان که در پی توجیه و تبرئه او هستند اختراع کرده اند تا رفتاری را که عثمان با عمار داشته و بعدا خواهیم دید توجیه نمایند ۲ " .

- طبری مینویسد ": سری از قول شعیب ازسیف از محمد و طلحه و عطیه برای من نوشته است که عثمان به مردم شهرستانها چنین نوشت:

پس از سپاس و ستایش پروردگار... من استانداران را موطف ساخته ام که

[صفحه ۶۰]

هر ساله در موسم حج نزد من بیایند، و از ابتدای حکومتم امت را به امر بمعروف و نهی از منکر واداشتم. بهمین جهت هر کس علیه من یا یکی از استاندارانم‌شکایت و دادخواهی کند بیدرنگ حق او را ادا خواهم کرد. هر حقی که من یا خانواده ام بر عهده مردم داشته باشیم‌باختیار ایشان واگذاشته است تا بدلخواه خود ادا نمایند. اهالی مدینه به من شکایت آورده اند که عده ای مورد اهانت و دشنام قرار گرفته و جمعی کتک خورده اند، هان ای کسانی که در پنهان کتک خورده اید یا مخفیانه دشنام شنیده اید هر یک از شما که ادعائی در این زمینه دارد باید در موسم و اجتماع حج امسال نزد من بیاید و حق خود را از هر که هست بستاند از من یا از استاندارانم، یااز حق خویش نیکوکارانه درگذرد زیرا خدا به بخشایندگان پاداش میدهد.

چون‌فرمان کتبی عثمان در شهرستانها خوانده شد مردم گریستند و عثمان را دعا کردند و گفتند: امت آبستن آشوب است.

عثمان بدنبال استاندارانش فرستاد عبد الله بن عامر و معاویه و عبد الله بن سعد (بن ابی سرح) آمدند. سعید (بن عاص) و عمرو (عاص) را در جلسه مشورتی که از آنها تشکیل داده بود شرکت داد. آنگاه به آنان رو کرده گفت: وای بر شما این چه شکایتهاست و چه شایعات؟ بخدا من از این می ترسم که آنچه علیه شما گفته میشود صحت داشته باشد و این برای من ایجاد مشکلات میکند. گفتند: مگر هیئتهائی را نفرستادی (به شهرستانها)؟ و مگر درباره مردم خبرو گزارش نیاوردند؟ و مگر وقتی برگشتند نگفتند که هیچکس با آنها شکایتی در میان نگذاشته است؟ نه، بخدا راست نگفته اند و نه کار درستی کرده اند، و این چیزها که میگویند اصل و اساسی ندارد و شایعاتی بیش نیست که نه میتوان آنرا جدی گرفت و نه میتوان گزارش کرد و مطرح ساخت.

عثمان گفت: نظر و پیشنهاد بدهید که چه باید کرد؟ سعید بن عاص گفت: این‌کار یک شایعه سازی پنهانی است که در جلسات سری میسازند و به افراد بی اطلاع القا میکنند تا پخش شود و در جلسات و انجمنها مورد بحث و نشر قرارگیرد. عثمان پرسید: چاره اش چیست؟گفت: چاره اش این است که کسانی را که شایعات را

[صفحه ۶۱]

بر زبان دارند تعقیب کرده آنگاه کسانی را که منشا شایعات بوده اند پیدا نمائی و اعدام کنی.

عبد الله بن سعد گفت: از مردم‌پس از آنکه حقوقشان را دادی و ادا نمودی وظائفی را که بعهده دارند بخواه، و این بهتر از آن است که آنان را بدون مواخذه درباره انجام وظائفشان بگذاری و رها کنی.

معاویه گفت: مرا به استانداری گماشتی و من عده ای را به مشاغل دولتی گماشته ام که از آنان جز خبر خوش و رضایت آمیز

نمیرسد؟ و این دو نفر هم به اوضاع منطقه خویش وارد ترند. عثمان پرسید چه باید کرد؟ گفت: خوشرفتاری و حسن‌اداره.
عثمان از عمرو عاص نظر خواست. و او گفت: بعقیده من توبه آنها نرمش نشان داده ای و به آنها نرسیده ای و بیش از آنچه عمر با آنها نرمی مینمود نرمی نموده ای. بنابراین بایستی روش دو همکارت (یعنی ابوبکر و عمر) را پیش بگیری، یعنی در مورد خشونت، خشونت بخرج دهی و در جای نرمش نرمی نمائی. شدت و خشونت را بایستی در مورد کسانی بکار بری که بدخواه مردمند و می خواهند شر بپا کنند و نرمش را در مورد کسانی که خیرخواه و دلسوز مردمند، ولی تو با همه آنها به نرمی رفتار میکنی.
در این هنگام عثمان بنطق برخاسته پس از سپاس و ستایش گفت: پیشنهادات و راهنمائی های شما را شنیدم. هر کاری‌یک راهی دارد که بانطریق انجام میشود. این کاری که از وقوع آن برای این امت بیمناکیم بوقوع خواهد پیوست و راهی‌که آن را چاره میکند و مانع زیانرسانی آن میشود نرمش و مدارا است‌البته جز در اجرای قوانین الهی (یا قوانین کیفری اسلام) که هیچیک از آنها را نمیتوان ناقص و نادرست شمرد. بنابراین تنها چیزی که میتواند جلوآنرا بگیرد نرمخوئی است و این رویه را بخدا قسم ادامه خواهم داد و هیچکس‌نمیتواند علیه من دلیلی اقامه کند، و خدا میداند که من از هیچ کار خیری در حق مردم و خویشتن کوتاهی ننموده ام. بخدا سوگند چرخ آشوب و فتنه به گردش در خواهد آمد. بنابراین خوشا بحال عثمان اگر بمیرد و آتش فتنه را در نگیرد. با مردم نرمخوئی و مدارا نمائید و حقوقی را که دارند بایشان بدهید و ادا کنید و برای

[صفحه ۶۲]

ایشان آمرزش بخواهید و از آنان درگذرید. و هر گاه حقوق الهی خلق راپرداختید و ادا نمودید دیگر در مورد آن سازشکاری و چرب زبانی ننمائید.
چون عثمان رهسپار گشت معاویه و عبد الله بن سعد عازم مدینه شدند، و عبدالله بن عامر بازگشت و سعید همراهش،و چون عثمان براه افتاد شخصی چنین سرود: همه میدانند که بعد از او (یعنی عثمان) علی امیرالمومنین خواهدشد.
و زبیر جانشینی مایه رضایت خواهد بود.
و طلحه پشتیبان خلافت و عهده دار و متصدی خواهد گشت.
در این‌هنگام کعب که در پی عثمان روان بود اشاره به معاویه گفت: بعد از عثمان آن قاطر سوار به فرمانروائی خواهد رسید ".
- طبری روایت دیگری یا همان سند - که میتواند سند شعیبی نامیدش - یعنی سری از قول " شعیب " از زبان سیف... آورده است که میگوید:
"معاویه در آن صبحگاهی که با عثمان خداحافظی کرده رهسپار گشت به او گفت: ای امیرالمومنین بیا پیش‌از این که شماره کسانی که بر تو هجوم‌میاورند چندان شود که در برابرشان تاب نیاوری همراه من بشام برویم، زیرا اهالی شام هنوز مطیع حکومت تواند. عثمان گفت: من همسایگی و اقامت در کنار پیامبر خدا (ص) با با هیچ چیز عوض نمیکنم گرچه در این اقامت و اصرار بر آن به کشتن روم. معاویه گفت: پس بگذار سپاهی از آنان‌بخدمت تو بفرستم تا در کنار اهالی مدینه بمانند برای روز مبادا. عثمان‌گفت: من با آوردن سپاه به اقامتگاه مقیمان مزار رسولخدا (ص) و اعطای خواربار و مواجب از حساب عمومی به سپاه باعث تنگی معیشت مردمی شوم که درمنطقه هجرت و یاری پیامبر خدا (ص) زندگی میکنند؟
معاویه گفت: بخدا ای‌امیرالمومنین تو حتما مورد حمله نظامی قرار گرفته بناگهان بقتل خواهی‌رسید. گفت: خدا مرا بس است و او بهترین وکیل و

[صفحه ۶۳]

پاسدار است. معاویه گفت: کجائی آی جلاد کجاست آن‌قصاب "...

- طبری روایتی دیگر با همان سند " شعیبی " ثبت کرده است، میگوید ":

در شوال سال ۳۵ هجری اهالی مصر بصورت چهار ستون و بر هر ستون فرماندهی، رهسپار گشتند که از ششصد یا یکهزار نفر تخمین زده اند. بر آن چهار ستون این اشخاص فرماندهی داشتند: عبد الرحمن بن عدیس بلوی، کنانه بن بشیر لیثی، سودان بن حمران‌سکونی، و قتیره بن... سکونی. فرمانده کلشان غافقی بن حرب عکی بود. آنها جرات نکردند به مردم بگویند به جنگ میروند، بهمین جهت بعنوان حج‌و کاروانی بدانسان که به حج میروند روانه شدند و ابن السوداء (پسر زن سیاهپوست) همراه آنان بود. اهالی کوفه نیز در چهار ستون روانه شدند و بر آنان این اشخاص فرماندهی داشتند:زید بن صوحان عبدی، مالك اشتر نخعی، زیاد بن نضره حارثی، عبد الله بن اصم - یکی از قبیله بنی عامر بن صعصعه - تعدادشان بشماره اهالی مصر بود و بر همه آنان عمرو بن اصم فرماندهی میکرد. اهالی بصره در چهارستون روانه شدند و اینها فرماندهانشان بودند: حکیم بن جبله عبدی، ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح بن ضبیعه قیس، ابن المحرش بن عبد عمرو حنفی. و تعدادشان مثل اهالی مصر بود و فرمانده کلشان حرقوص‌بن زهیر سعدی. بعلاوه در میان راه عده ای به آنان پیوستند. اهالی مصر دوستدار علی بودند و اهالی بصره هواخواه طلحه، و اهالی کوفه طرفدار زبیر. آنها در حالی از شهر خویش براه افتادند که بر قیام همداستان بودند و بر سر حاکم آینده اختلاف نظرداشتند و هر دسته ای می پنداشت که پیروزی با او خواهد بود و او و نه دیگران به حکومت خواهد رسید. آمدند تا رسیدند به سه منزلی مدینه، آنگاه‌عده ای از بصریان آمده در " ذو خشب" اردو زدند و جمعی از کوفیان آمده " در اعوص " اردو زدند و عده ای از مصریان در آنجا بایشان پیوستند و بقیه مصریان در " ذو مروه " ماندند.زیاد بن نضر و عبد الله بن اصم نزد مصریان و بصریان آمده گفتند: عجله ننمائید و ما را به شتاب وانداريد تابنمایندگی شما به مدینه رویم، زیرا به ما اطلاع رسیده

[صفحه ۶۴]

که اهالی مدینه برای جنگ ما اجتماع نظامی کرده‌اند، بخدا هر گاه اهالی مدینه بیرون‌اینکه آنچه را ما میدانیم دانسته باشند از ما ترسیده و جنگیدن با ما را روا شمرده باشند حتما وقتی آنچه را ما میدانیم بدانند (و برازهای سیاسی ما پی ببرند) با ما تندتر خواهند گشت و نقشه مان بر آب خواهد گشت. پس آن دو نفر به مدینه آمده باهمسران پیامبر (ص) و علی و طلحه و زبیر ملاقات کرده گفتند: ما آمده ایم فقط برای زیارت خانه خدا و این که از حاکم بخواهیم بعضی از استانداران را بر کنار سازد، ما فقطبرای این دو کار آمده ایم. و از آنها خواستند اجازه بدهند مردمی که ازشهرستانها آمدند به مدینه درآیند. لکن همگی رد کردند و از آن منع نمودند و گفتند کارتان بی نتیجه است. آن دو نزد جماعت خویش برگشتند. پس‌عده ای از مصریان نزد علی آمدند و جمعی از بصریان نزد طلحه و گروهی از کوفیان پیش زبیر، و قبل از این که راه بیفتند هر دسته با خود میگفتند دیگران باید با کسی که ما بریاست میخواهیم برگزینیم بیعت کنند وگرنه با آنها حیله و دشمنی بکار خواهیم برد و پراکنده شان خواهیم ساخت و آنقدر در این راه جد و جهد بخرج میدهیم تا موفق شویم. گروه مصری آمدند نزد علی که در یک اردوی نظامی در " احجار الزیت - " در داخل مدینه - بود و حله ای بر اندام پیچیده بود و عمامه ای از پارچه سرخ رنگ یمنی برداشت و پیراهن نپوشیده بود و شمشیرآویخته بود، و در آنوقت حسن را نزد عثمان فرستاده بود تا در انجمنی که نزد وی بود شرکت داشته باشد، و حسن (بن علی) نزد عثمان نشسته بود و علی در " احجار الزیت " بود. گروه مصری به او سلام کرده و سخن خویش بیان داشتند. وی بر سرشان

فریاد زد و آنان را طرد کرده گفت: مردان صالحو راسترو میدانند که سپاه " ذو مروه " و سپاه " ذو خشب " را محمد (ص) لعنت فرستاده است. برگردید محروم باشید از همدمی خدا گفتند:

[صفحه ۶۵]

بچشم و باین ترتیب از خدمتش دور گشتند. گروه بصری آمدند پیش طلحه که‌در میان انجمنی دیگر آنطرف اجتماع علی قرار داشت و در آن هنگام دو پسرش‌را نزد عثمان فرستاده بود. گروه بصری به او سلام کرده سخن خویش باز گفتند. طلحه بر سرشان داد کشید و طردشان کرده گفت: مومنان آگاهند که سپاه " ذو مروه " در " ذو خشب " و " اعوص " را محمد (ص) لعنت فرستاده است. گروه کوفی پیش زبیر آمدند که در انجمن دیگری بود و پسرش عبد الله را نزد عثمان فرستاده بود. سلام کرده مطالب خویش را بیان نمودند بر سرشان داد کشید و طردشان کرد و گفت:مسلمانان آگاهند که سپاه " ذو مروه" و " ذو خشب " و " اعوص " را محمد (ص) لعنت فرستاده است.

آنجماعت از مدینه بیرون رفتند و چنان جلوه دادندکه به دیار خویش باز میگردند. بهمین‌جهت از " ذو خشب " و " اعوص " کندند و به اردوگاههای نظامی خویش که در سه‌منزلی مدینه قرار داشت - منتقل شدند تا همین که مردم مدینه متفرق گردند به مدینه بتازند. مردم مدینه چون دیدند که آنها از مدینه خارج گشتند پراکندند. اما آن جماعت همین که به اردوگاههای نظامی خویش رسیدند باز پس‌گشتند و مردم مدینه را غافلگیر کردند. مردم مدینه وقتی بخود آمدند که بانگ تکبیر آن جماعت از مدینه و اطرافشان برخاست. در این هنگام به جائی که قبلا مردم مدینه تجمع نظامی کرده بودند تمرکز یافتند و خانه عثمان را بمحاصره درآوردند و اعلام داشتند که هر کس دست از حمله باز بدارد در امان است. عثمان چند روزی برای نماز جماعت بیرون آمد، و چون آنان از سخن گفتن هیچکس جلوگیری نمیکردند مردم آمده با آنها سخن میگفتند، و از جمله علی آمده گفت: چطور شد بعد از رفتن برگشتید و تغییرعقیده دادید؟ گفتند: از یک پیک دولتی نامه ای گرفتیم حاوی دستور قتلمان. طلحه نزد آنها آمد و بصریان

[صفحه ۶۶]

همان حرف را در جوابش به او زدند: زبیر آمد، کوفیان و بصریان به او گفتند: ما به یاری دوستانمان برخاسته ایم و از کشته شدن آنان و این که صدمه ای بناحق به آنان زده شود بطور دسته جمعی جلوگیری میکنیم.پنداشتی آنها تبانی و همداستانی کرده‌بودند. بهمین جهت علی به آنان گفت:شما اهالی کوفه و شما اهالی بصره از کجا فهمیدید که مصریان بر چه دست یافته اند که پس از طی چند منزل راهتان را کج کرده بطرف ما آمدید؟ بخدا این کاری است که توطئه آن را درمدینه چیده اید. گفتند: هر جور میخواهید حساب کنید. ما احتیاجی نداریم که این مرد از حکومتمان کناره‌گیری کند - و او در آنهنگام امامت نمازشان را داشت و آنها پشت سرش نمازمی خواندند... و هیچکس را از سخن گفتن باز نمیداشتند، ولی گروههائی در مدینه بودند که نمیگذاشتند مردم انجمن کنند "...

امینی گوید این روایت تاریخی میگوید: واحدهائی که از مصر و بصره و کوفه رهسپار مدینه شده بودند توسط فرماندهان سپاهی که در " احجار الزیت " در مدینه آماده شده بود و تحت فرمان علی علیه السلامو طلحه و زبیر قرار داشت برگردانده شده است، و این سه نفر بر سرشان فریاد کشیده آنها را طرد و رد کرده ودرباره آنها که در میانشان جمعی از مجاهدان بدر و اصحاب عادل و

راسترو پیامبر (ص) وجود داشته انـد حـدیثی از رسولخـدا (ص) برخوانـده اند که درآن مورد لعنت قرار گرفته اند، و آن واحدهای مسلح که از استانها آمـده بودنـد نتوانسـتند به مـدینه درآینـد. این است آنچه روایت مـذکور حکـایت مینمایـد. در حالیکه دیـدیم مورخان متفقا میگویند آنان به مدینه درآمده اند و خانه عثمان را محاصره کرده اندو این نخستین محاصره خانه عثمان بوده‌است که تقریبا چهل روز بطول انجامیـده‌و مردم مـدینه در این محاصـره شـرکت جسته انـد. در جریان همین محاصـره بود که عثمان مجبور میشود بدنبال امیرالمومنین علی علیه السـلام بفرسـتدو او میان آنان واسـطه میشود و کار به‌توبه عثمان بر سر منبر میکشد و توبه نامه و تعهـد نامه ای که به شهرسـتانهاارسال میـدارد. باین ترتیب توده های انقلابی و ناراضـی پس از این که علی (ع) و محمـد بن مسلمه انجام تعهدات عثمان را در برابر مردم تضمین

[صفحه ۶۷]

میکننـد و ضامن او میشونـد از مـدینه بطرف شـهر و دیارشان بیرون میرونـد. بعد که می بینند تعهداتش را زیر پا میگذارد و به پیمان خویش وفا نمیکند و علاوه بر آن به فرمان کتبی وی به اسـتاندار مصـر دست پیدا میکنند دائر بر کشـتن شخصـیتهای برجسته مصری مخالف،از نیمه راه به مدینه بر میگردند. باین ترتیب محاصره دوم بوقوع می پیوندد محاصره ای که به کشته شدن عثمان می انجامد. هر گاه به گزارشـهاو روایات تاریخی یی که گذشت توجه شودو حوادثی که در اثنای دو محاصـره رخ داده و کارهای طلحه و زبیر در اثنـا وقبل و بعـد آن دقت بعمل آیـد در این جای هیـچ شک و تردیـدی باقی نمیمانـد که‌اینـدو نفر هرگز چنانکه روایت تاریخی دروغین و سـاختگی " شـعیبی " میگویـد به‌دفاع از عثمان لب نگشوده انـد و چنان کاری که آن حکایت مینمایـد از ایشان سـر نزده است. میـدانیم طلحه بموجب روایات تاریخی بسـیار و متواتر و ثابت‌از همه مردم نسـبت به عثمان سـختگیرتر و تنـدروتر بوده است و هم او است که نگذاشـته آب به او برسانند و او را در "بقیع - " که آرامگاه مسـلمانان است - بخاک بسـپارند، و خود بعدها بکرات از موضع خویش در برابر عثمـان و آنچه بر سـر او آورده سـخن گفته و اعتراف نموده است. با اینهمه راویان دروغساز و تحریفگری که در سند اینگونه روایات تاریخی زنجیر وار صف کشیده اند خواسته اند اینطور جلوه دهند که این شخصیتهای معروف و اصحاب نامدار با عثمان مخالف و معارضه ای نداشـته اند بلکه مدافع او بوده اند ویا دشـمنان و مخالفانش سـر ناسازگاری داشـته اند، و باین منظور چنین روایاتی جعل کرده اند.

- طبری همچنین با سندی همانگونه - یعنی " شعیبی - " روایت دیگری میاورد باین مضمون:

"آخرین نطقی که عثمـان - رضـی‌الله عنه - در میـان جماعت مردم (یا در نماز جمعه) ایراد کرد این بود که‌خـدای عز و جل دنیا را فقط باین خاطر به شـما داده که بوسیله آن و در آن (ثواب و خوشبختی) آخرت را بجوئید و آن را به شما نداده که بان تکیه زنید و بر آن اعتماد نمائیـد. دنیا از بین میرود و آخرت باقی میمانـد. بنابراین‌دنیای فناپـذیر شـما را به غرور و سرکشـی نکشاند و از زندگی جاودان آخرت‌باز ندارد و بخود

[صفحه ۶۸]

سرگرم نگرداند تا آنچه را پایدار و جاویداناست بر آنچه ناپایدار و فناپذیر است ترجیح دهید. زیرا (زندگی) دنیا قطع خواهد شد و دگرگونی و تحول به جهت خدا صورت خواهد گرفت. از خدای پر عظمت و شـکوه بترسـید و پرهیزگاری نمائید زیرا خداترسـی و پرهیزگاری سپری است که انسان را از خشم و کیفرش‌ایمن میدارد و وسـیله ای است که به آستانش نزدیک مینماید. از خدا بترسید

و دین و رویه درستتان را تغییر ندهید، و وحدتتان را حفظ کرده‌بصورت احزاب و دسته های مختلف در نیائید، و نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشته بیاد آورید آنگاه که دشمن بودید پس دلهاتان را بهم الفت وانس داد تا بر اثر نعمت و احسانش برادر گشتید. میگویند: عثمان چون در آن مجلس مطالب خویش بپایان برد و به مقصود رسید و مسلمانان بنفع او تصمیم گرفتند که مقاومت ورزیده و از حاکمیت الهی (عثمان) دفاع نمایند به آنان گفت: برخیزید و بر در خانه ام بپاسداری بایستید و کسانی که نمیگذارند پیش من بیایند به شما خواهند پیوست. و بدنبال طلحه و زبیرو علی و جمعی دیگر فرستاد که بیائید. آنگاه جمع شدند، و او از فراز خانه خطاب به آنان گفت: مردم بنشینید. همگی نشستند، از جنگجوئی که از خارج آمده بود گرفته تا صلح جوی اهل مدینه. آنگاه گفت: مردم مدینه من با شما خداحافظی میکنم و ازخدا مسئلت مینمایم که پس از من حکومت‌خوبی نصیب شما گرداند. بخدا من نمیگذارم از امروز ببعد کسی بملاقات من بیاید و آنچه را از من میخواهد بدست نیاورد، و اینها را پشت در خانه ام گماشته ام و بهیچیک از آنها اجازه نمیدهم که علیه شما در امور دینی و دنیوی شما دخالتی نمایند تا بامید و بتوفیق خدا آنچه را خودم دوست میدارم و میخواهم در مورد شما بانجام رسانم. و به مردم مدینه دستور داد از آنجا بروند، و بآنها قسم داد که بروند. در نتیجه، همه رفتند جز حسن (بن علی) و محمد و عبد الله بن زبیر و امثالشان که بدستور پدرانشان بر در خانه عثمان به‌نگهبانی ایستادند. و جمعیت کثیری ازمردم بر آنها هجوم آوردند، و عثمان خانه نشین گشت".

[صفحه ۶۹]

- طبری با سند " شعیبی " روایت دیگری میاوردباین مضمون:
میگویند: محاصره چهل شب بطول انجامید و از ورود مردم شهرستانها تا مرگ عثمان هفتاد شب بود. چون از ابتدای محاصره هیجده روز (یا شب) بگذشت سواری چند از افراد برجسته در رسیده به آنان خبر داده که‌سپاهیانی از هر گوشه کشور آماده گشته‌اند که به مدینه بیایند (بدفاع عثمان)، حبیب (بن سلمه فهری) از شام و معاویه از مصر، و قعقاع از کوفه، و مجاشع از بصره. در این هنگام از تماس مردم با عثمان جلوگیری کرده و از ورود هر چیز حتی آب به خانه او ممانعت بعمل آوردند، و علی گاهی هر چه میخواست برای او می برد.و در پی بهانه بودند و هیچ بهانه ای بدست نیاوردند، تا در خانه عثمان مقداری سنگ یافتند برای پرتاب تا بگویند مورد حمله و جنگ قرار گرفته ایم، و آن شب هنگام بود. پس عثمان خطاب به آنها فریاد زد که از خدا نمی‌ترسید؟ آیا نمیدانید که غیر از من کسان دیگری در خانه هستند؟ گفتند: نه بخدا ما سنگ پرتاب نکردیم پرسید:پس که پرتاب کرد؟ گفتند: خدا. گفت: دروغگوها خدا اگر سنگ پرتاب کرده بود اصابت میکرد و بخطا نمیرفت، و شما سنگ بخطا پرتاب میکنید. عثمان متوجه خانواده حزم شد که همسایه اش بردند و توسط پسر عمرو بن حزم (انصاری) به علی پیغام داد که اینها آب را برویم بسته اند، اگر میتوانیدمقداری آب برسانید، برسانید. و به طلحه و زبیر و به عائشه - رضی الله عنها - و همسران پیامبر (ص) هم پیغام داد - اما اولین کسانی که بکمکش اقدام کردند علی بود و ام حبیبه. علی آخرهای شب آمده به مردم گفت: این کارهائی که شما میکنید نه به کاری میماند که باید با مومنان کرد و نه به کاری که باید نسبت به کافران روا داشت. آب و نان را بروی این مرد نبندید، زیرا اگر رومیان و ایرانیان (کافر) باسارت درآیند بانان آب و خوراک داده میشود. ضمنا این مرد به شما هیچ حمله ای نکرده است، بنابراین بچه دلیل و با استنادبه چه محاصره و قتلش را جایز میشمارید؟ گفتند: نه بخدا و بجان خودمان نمیشود. نمیگذاریم چیزی بخورد یا بیاشامد. علی عمامه اش را بداخل خانه عثمان انداخت بدین پیام که برای انجام فرمانت

[صفحه ۷۰]

آماده ام. و سپس به خانه برگشت. ام حبیبه‌سوار بر قاطر آمده مشک کوچکی همراه داشت. گفتند ام المومنین ام حبیبه آمده است. بر چهره ستورش زده او را طرد کردند. گفت: این مرد (یعنی عثمان) متولی میراث بنی امیه و قیم اطفال یتیم ایشان است، می خواهم با او ملاقات کرده ترتیبی بدهم که اموال‌یتیمان و بیوه زنان از بین نرود. گفتند: دروغ میگوید و به او حمله آوردند و با شمشیر طناب ستورش را قطع کردند تا برمید و او را در غلتاند، لکن مردم او را گرفته و نگذاشتند بزمین بخورد، و او را که به ستور آویخته بود و نزدیک بود کشته شود نجات داده به خانه اش رساندند. عائشه بقصد حج و گریزان ساز و برگ سفر بربست و از برادرش (محمد بن ابی‌بکر) خواست با او همراه شود، نپذیرفت. و عائشه گفت: بخدا اگر میتوانستم از کار اینها جلوگیری کنم حتما این کار را میکردم. حنظله کاتب‌پیش محمد بن ابی بکر آمده گفت: محمدام المومنین (عائشه) از تو میخواهدبا او همراهی کنی نمیپذیری و عربهای بیابانی گرگ صفت ترا به کارهای ناروامی خوانند و می پذیری و همراهیشان مینمائی؟ گفت: این کارها به تو نیامده پرخاش کرد که کار حکومت اگر به تسلط و چیرگی انجامد و روش غلبه مسلحانه برای تصدی خلافت متداول گرددقبیله بنی عبد مناف بر تو و قبیله ات‌چیرگی خواهد یافت. و در حالیکه این ابیات را می خواند راه خویش گرفت:

(از کشمکشهائی که مردم در آن فرو رفته‌اند در شگفتم

در پی آنند که خلافت رااز بین ببرند)

(در حالیکه اگر خلافت ازبین برود مایه خیر از میانشان خواهد رفت

و بر اثر آن به ذلت و بیچارگی درخواهند افتاد)

(و مثل یهود و نصاری خواهند گشت

و در گمراهی و انحراف از راه راست دین همسان خواهند بود)

و به کوفه رفت و مقیم گشت. عائشه در حالیکه بر مصریان سخت خشمگین بود براه افتاد. مروان بن حکم پیش او آمده گفت: ام المومنین اگر در مدینه‌میماندی این مرد (یعنی عثمان) را بیشتر ملاحظه میکردند. گفت: میخواهی که با من همان

[صفحه ۷۱]

رفتاری‌شود که با ام حبیبه شد و هیچکس نباشدکه از من دفاع کند؟ نه بخدا نه اعتنائی میکنم و نه میدانم سرانجام این جماعت چه خواهد شد. خبر آنچه برای علی و ام حبیبه اتفاق افتاده بود به طلحه و زبیر رسید و بر اثر آن‌خانه نشین شدند عثمان را همچنان خانواده " حزم " آب میرساندند. عثمان از فراز خانه رو به مردم کرده گفت: آی عبد الله بن عباس او را فراخواندند، و عثمان به او گفت: برو،سرپرستی کاروان حج را به تو میسپارم. و او از کسانی بود که بر در خانه عثمان به پاسداری ایشان بودند. عبد الله بن عباس در جواب او گفت: بخدا ای امیرالمومنین، من بیشتر علاقمند باین هستم که علیه این جماعت جهاد کنم تا حج بروم. عثمان او را قسم داد که حتما به حج برود. آنسال وی سرپرستی کاروان حج را داشت و امیر الحاج بود. عثمان سفارشنامه ای برای‌زبیر فرستاد و او آن را گرفته برفت.درباره زبیر اختلاف است که آیا بهنگام کشته شدن عثمان وی در مدینه حضور داشته یا پیش از آن از شهر خارج‌گشته است. عثمان گفت: هموطنان ضدیت‌شما با من شما را بحدی از تبهکاران نکشاند که بر سرتان آن بیاید که بر سر قوم نوح آمد... (تا آخر آیه خواند). خدایا نگذار این قبائل جنگجو و مشرک به مرادشان برسند همانگونه که سابقا چنین کردی ".

امینی گوید: این روایت تاریخی را هواخواهان عثمان، همانها که نامشان در سلسله سند آن ثبت است جعل کرده اند تا حقائق تاریخی مسلمی را که در روایت متواتر و صحیح تاریخی آمده بپوشانند یا ایجاد تردید و تشکیک در آنها نمایند، روایات متعددی

که میگویند عائشه و طلحه و زبیر و دیگران کوششهای فراوان در مبارزه با عثمان بخرج داده اند و نسبت به او ازهمه مخالفان سخت گیرتر بوده اند و درسرنگون کردنش موثرتر. جاعلان این روایت که دروغسازانی با سابقه و گستاخند در برابر آن روایات تاریخی -که نقل کردیم و مورخان مشهور ثبت کرده و در صححتش همداستان گشته اند - کاری از پیش نبرده اند و نقشه شان نقش بر آب گشته است. زیرا در گفتن این روایت تنها مانده اند و تیر غرضشان به صخره استوار روایات تاریخی‌درست و متواتر و هماهنگ

[صفحه ۷۲]

خورده‌است. چه کسی ممکن است پس از مطالعه تاریخ درست و شنیدن بانگ عائشه که " نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر گشته است " و سخنان بسیار دیگر که در این جلد گذشت به حرف دروغسازان اعتنائی نماید؟ هر که‌در تاریخ اسلام مطالعه داشته باشد میداند که طلحه چقدر فعالیت شدید علیه‌عثمان داشته و در کشتنش بسیار همت نموده است و روز جنگ خانه عثمان روی خود پوشانده و تیراندازی میکرده است و قبلا او بوده که آب را بروی وی بسته و مردم را از بام خانه ابن حزم انصاری بالا برده و از دیوار به خانه‌عثمان درآورده است و باز او بوده که نگذاشته در گورستان مسلمانان دفنش کنند و بر سر راه جنازه اش جمعی را به کمین نشانده تا سنگبارانش کنند، و همان کسی است که مروان بن حکم او را کشت و به ابان بن عثمان گفت در عوض تو یکی از قاتلان پدرت را بقتل رساندم، و همان است که امیرالمومنین‌مولای متقیان (ع) درباره او و رفیقش گفت: طلحه و زبیر ساده ترین کارشان در حق عثمان اعمال خشونت بود و ملایم ترین حرفشان دشنام و تندگوئی.

طلحه اگر چنان بود که دروغسازان و جاعلان روایت ادعا میکنند این فریاد عثمان چه معنی دارد که " خدایا خودت چاره طلحه را بساز، زیرا اینهارا به حمله بر من واداشته و برانگیخته است " یا این حرفش که " وای از دست طلحه که آنهمه سیم و زر به او بخشیدم و او دیگران را به ریختن خونم تحریک میکند. خدایا نگذار که از کارش بهره بردارد و نتیجه بگیرد و بگذار عواقب تجاوز مسلحانه اش گریبانگیرش شود؟ ".

هنوز این گفته زبیر در گوش خلق طنین انداز است که " او را بکشید، زیرا دینتان را دگرگون کرده است " و " بدم "نمیاید که عثمان گرچه کار از کشتن فرزندم شروع شود به کشتن رود. عثمان‌فردای رستاخیز لاشه ای بر صراط خواهدبود " و این گفته اش به عثمان که " در مسجد رسولخدا (ص) گروهی هستند که از ستمهائی که از تو میرود ممانعت‌میکنند و تو را مواخذه کرده میخواهندبر راه اجرای قانون اسلام بدارند "...

هنوز حرف سعد بن ابی وقاص در صفحات تاریخ ثبت است " که او را شمشیری کشت که عائشه برآورد و طلحه تیز کرد و علی به زهر آلود ". پرسیدند زبیر چه

[صفحه ۷۳]

میکرد؟ گفت ": با دست اشاره کرد و به زبان هیچ نگفت ". و سخنان دیگری که در این جلد گذشت.

ابن عباس اگر چنان بود که‌این دروغسازان ساخته اند چرا به نامه‌عثمان و التماس و استمدادش توجهی نکرد، به پیامی که برای حاجیان فرستاده بود و در حالی به او رسید که‌بر جایگاه خطا به قرار داشت و برای حاجیان که سرپرستی رسمی آنان را داشت‌نطق میکرد، و پس از قرائت پیام عثمان نطقش را از همانجا که قطع کرده‌بود ادامه داد بدون آنکه کمترین اشاره ای به پیامش بکند یا به استمدادش، و گذاشت کار عثمان به آنجا بکشد؟ و چرا وقتی امیرالمومنین(ع) خواست او را بعنوان استاندارش به شام بفرستد از

بهانه جوئی و انتقام معاویه هراسید که مبادا او رابه هر بهانه عدم یاری عثمان و شرکت در قتلش رساند "؟.

- طبری روایت " شعیبی " دیگری باین مضمون آورده است:

"میگوینـد: چون از حـج بازگشت خبر آورد که حاجیان بقصـد مصـریان و هوادارانشان حرکت کرده انـد و تصـمیم دارنـد (ثواب) سرکوبی مصریان را به حج خویش بیفزایند. وقتی این خبر با خبر بسیج و حرکت مردم شهرستانها بهایشان (یعنی مخالفان انقلابی که در مدینه اجتماع و خانه عثمان را محاصـره‌کرده اند) رسید شیطان در دلشان وسوسه کرد تا با خود گفتند: ما را از آنچه بدان گرفتار شده ایم هیچ چیزنجات نمیدهد جز کشـتن این شـخص (یعنی عثمان) تا مردم باین حادثه سرگرم شوند و از ما دست بدارند. و چنان شدکه برای نجات خویش جز به کشـتن عثمان به هیچ چیز امید نداشـتند. پس به در خانه عثمان حمله آوردند. لکن حسن (بن علی) و عبـد الله بن زبیر و محمـد بن طلحه و مروان بن حکم و سـعید بن عـاص و دیگر صـحابی زادگـانی که بـا آنان‌بودنـد به جلوگیری پرداختند و با آنهادرگیر شدند. در این هنگام عثمان بانگ برآورد که خدایرا خدایرا وظیفه دفاع و یاریم را از عهده شـما برداشتم‌اما آنان نپذیرفتند. پس در خانه را بگشود و در حالیکه شمشیر و سپری بدست‌داشت بیرون آمد تا آنان را براند. وقتی

[صفحه ۷۴]

چشـمشان به او افتـاد اهـالی بصـره روی برتافتنـد و آنجماعت بر آنها تاختن گرفتنـد و براندنـدشان تا عقب نشسـتند، و کار بر هر دو طرف سـخت گشت. عثمان اصـحاب را قسم داد که‌به خانه درآیند، اما آنان حاضر نشدند که دست بردارند. بعد وارد خانه شدند و در بخانه بروی مصـریان بسته شد. مغیره بن اخنیس بن شریق آنسال جزو حاجیان بود، بعد با عده ای که همراهش بودند شتاب نمود تا پیش‌از کشـته شـدن عثمان به مـدینه رسـید و دردرگیری حضور داشت. آنروز او هم واردخانه شد و پشت در خانه سـنگر گرفت. وگفت: مـا که امروز می توانیم از تو تـا پای جان دفاع کنیم اگر دفاع نکنیم‌جواب خـدا را چه بـدهیم. عثمان در آن ایام رو به قرآن نهاده بود و در حالیکه قرآن در کنارش نهاده بود نمازمیگزارد، و چون خسته میشد نشسته قرآن میخواند - و مسلمانان خواندن قرآن را نوعی عبـادت میدانسـتند - و کسـانی که از او دفاع میکردنـد بین او و درب خانه حایل بودنـد. چون مصـریان دیدنـد هیچکس از دسترسـی آنان به در خانه جلوگیری نمیکند و ضمنا وارد خانه هم نمیتوانند شد آتشی آورده درب‌خانه و سایه بانی را که متصل بان بودآتش زدنـد تـا شـعله ور گشت و سـایه بـان بر در فرود آمـد و بر کسانی که در خانه بودنـد درگرفت - و عثمان در نمازبود - تا آمـده راه بر ایشان بسـتند و نخستین کسـی که رجز خوان به نبرد پیش آمد مغیره بن اخنس بود. حسن بن علی در حالیکه این سـرود رزمی را میخواند به نبرد بیرون آمد:

(نه دینشان دین من‌است و نه من از ایشانم

تا آنگه که سرفرازانه از دنیا درگذرم)

محمد بن طلحه و سـعید بن عاص نیز در حالیکه سـرود رزمی میخواندند به نبرد آمدند.آخرین کسـی که از خانه بیرون آمد عبد الله بن زبیر بود. عثمان او را همراه سفارشـنامه و مطالبی نزد پدرش فرستاد و در آن به وی دستور داد نزد کسانی که در خانه بودند رفته بگویـد روانه خـانه خـویش شونـد. بهمین جهت عبـد الله بن زبیر آخر از همه بیرون آمـد، و هنوز ادعـا دارد که آن سفارشـنامه را از عثمان دریافت کرده وچنین ماموریتی یافته و برای مردم از آخرین حوادث و لحظات مرگ عثمان داستان میکند".

[صفحه ۷۵]

- روایت دیگری با سند " شعیبی " آورده است باین مضمون:

"میگویند: وقتی درب خانه را آتش زدند عثمان نماز میگذاشتو شروع به خواندن این سوره کرده بود: طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی... و او قرآن را تند و بشتاب میخواند. اعتنائی به صداهائی که می شنید نکرد و نه در خواندن سوره دچار اشتباه و لکنت زبان و تردید گشت و پیش از این که (مهاجمان) به او برسند نماز را بپایان برد. آنگاه آمده به کنار قرآن نشست و شروع بخواندن این آیه کرد... ": کسانی که چون مردم بایشان گفتند علیه شما اجتماع و بسیج شده است بنابراین از آنها بترسید، بر ایمانشان بیفزود و گفتند خدا ما را بس است و بهترین عهده دار و پشتیبان است ". مغیره بن‌اخنس که با دیگران در کنار خانه بود سرود رزمی خواند. ابو هریره در این وقت - که از مردم فقط همین گروه کوچك از خانه دفاع میکردند - به آنان‌پیوست و گفت من سرمشق و مقتدای شما هستم. و گفت: امروز روز جنگ است و روز مبارکی است. و بانگ برداشت که آی هموطنان چرا مرا که شما را رستگاری می خوانم به سوی آتش دوزخ می‌خوانید؟

مروان در آنوقت پیشاپیش همه‌به نبرد آمد و هماورد خواست. مردی از قبیله بنی لیث بنام " نباع " به نبرد وی آمد. ضربه ای رد و بدل کردند. مروان بر پائین پای حریفش ضربه ای زد و او ضربه اش را بر بیخ گردن مروان فرود آورد و در غلتاندش تابه روی افتاد. همرزمان دو طرف درگیر گشتند. مصریان گفتند: شما علیه ما در میان امت اسلامی دلیلی شرعی نخواهید داشت زیرا ما پس از اعلام خطر و اقامه برهان به جنگ با شما برخاستیم. مغیره بن اخنس هماورد خواست. مردی به نبردش رفت تا به کشمکش و رزم پرداختند... مردم گفتند: مغیره بن اخنس کشته شد. قاتلش گفت: انا لله... عبد الرحمن بن عدیس از او پرسید: ترا چه‌شده است؟ گفت: در شبه رویائی دیدم که به من میگویند قاتل مغیره بن اخنس‌را به آتش دوزخ مژده بده حالا من گرفتار قتلش شده ام. قباث کنانی، نیار بن عبد الله اسلمی را کشت.

[صفحه ۷۶]

مردم از خانه های همسایه عثمان به خانه اش درآمده آنرا تسخیر کردند در حالیکه پاسداران درب خانه از ورودشان خبر نشدند. قبائل بسراغ فرزندانشان آمدند و آنان را از آنجهت که فرمانده شان (یعنی عثمان) مغلوب‌شده بود با خود از مهلکه بیرون بردند. (انقلابیون) داوطلبینی از میان خود برای کشتن عثمان خواستند. مردی داوطلب شد، به اطاق عثمان درآمده به‌او گفت: از خلاف استعفا بده در امان‌خواهی بود. گفت: وای بر تو بخدا نه‌در دوره جاهلیت زندگیم جامه بناروائی‌از زنی برگرفته ام و نه در دوره اسلامی، و نه از هنگامی که با رسولخدا (ص) بیعت کرده ام ترانه عاشقانه بر زبان آورده یا برای هوسبازی خیالبافی کرده ام و دست به بیعقتی آلوده ام. کسی هم نیستم که خلعتی را که خدا بر او پوشانده و آراسته از تن فرو گذارد. من بهمین وضع باقی و ثابت میمانم تا خدا کسانی‌را که شایسته سعادتند به عزت رساند واهل تیره روزی را به خواری افکند. آنمرد از نزد عثمان بیرون آمد. از او پرسیدند: چه کردی؟ گفت: بخدا درمانده ایم، از طرفی برای نجات از چنگ مردم چاره ای جز این نداریم که او را بکشیم، و از طرف دیگر کشتنش جایز نیست.

آنگاه مردی از قبیله بنی‌لیث را به اطاق عثمان درآوردند. عثمان از او پرسید: از کدام قبیله ای؟ گفت: از قبیله لیث گفت: تو قاتل من نخواهی بود. پرسید: چطور؟ گفت: مگر تو نبودی که پیامبر (ص) درباره تو با چند نفر دیگر که با تو بودند دعاکرد و گفت: از فلان جنگ و فلان روز بپرهیزید؟ گفت: آری. گفت: بنابراین تو هرگز از دست نخواهی رفت. آنمرد از آنجا رفت و از جماعت مخالفان نیز کناره جست. سپس مردی ازقبیله قریش را به اطاق او فرستادند.به عثمان گفت: من قاتل توام. گفت:نه، تو مرا نخواهی کشت. پرسید: چطور؟ گفت: رسولخدا فلان روز در حق‌تو دعا کرد و از خدا برایت آمرزش خواست، بهمین جهت تو هرگز دست

به خون ناحق نمیالائی. آنمرد استغفار کرده بیرون آمد و از آنجماعت کناره جست. عبد الله بن سلام آمده بر در خانه عثمان ایستاد و بنا کرد به پرهیز دادن مردم از کشتن وی، و گفت: هموطنان کاری نکنید که شمشیر خدا برویتان آخته شود. زیرا بخدا قسم اگر آن شمشیر

[صفحه ۷۷]

را از نیام بیرون آورید به نیام در نخواهد آمد.وای بر شما قدرت حاکمه شما امروز به تازیانه متکی است، اگر او را بکشید متکی به شمشیر خواهد گشت. شهرتان رافرشتگان خدا در آغوش گرفته اند. بخدا قسم هر گاه او را بکشید آنها شهرتان را ترک خواهند گفت. در جوابش گفتند: یهودی زاده تو را چه باین کارها پس روی از آنان برتابید.

گفته‌اند: آخرین کسی که به اطاق عثمان درآمد و نزد جمعیت (مخالفان و محاصره کنندگان) برگشت محمد بن ابی بکر بود. عثمان به او گفت: وای بر تو آیا بر خدا خشم میگیری؟ مگر در حق تو ظلمی مرتکب گشته ام و جز این بوده که قانون خدا را در مورد تو اجرا کرده ام؟ محمد پسر ابوبکر روی برتافته برفت.

میگویند: وقتی محمد بن ابی بکر بیرون آمد و دانستند که روحیه اش در همشکسته، قتیره و سودان‌بن حمران - که هر دو از یک قبیله بودند- و غافقی بپا خاستند، و غافقی با پاره آهنی که در دست داشت ضربه ای برعثمان وارد کرد و قرآن را با پا زد تا دور خورد و در برابر عثمان قرار گرفت و خونی که از زخم عثمان جاری شده بود بر آن ریخت. سودان بن حمران‌آمد تا ضربه ای بر عثمان وارد سازد نائله دختر فرافصه (همسر عثمان) خود را بر روی عثمان انداخت و دست خویش را سپر او ساخت، و بر اثر آن انگشتانش قطع شد، و برگشت که برود،سودان دستی بر پائین کمر همسر عثمان زده گفت: پیره زنی است. و با ضربه ای عثمان را کشت. نوکران عثمان همراه جماعتی که به خانه حمله آورد آمدند به کمک عثمان - و عثمان از بردگانش هر که را بدستورش راه خویش گرفته بود آزار ساخته - و چون دیدند سودان ضربه ای بر عثمان وارد ساخت یکی از آنان بر او حمله برده گردنش را شمشیر زده و او را کشت. قتیره برآن برده حمله کرد، و کشتنش. و هر چه را که در خانه بود بباد غارت گرفتند و هر که را در آن بود بیرون کردند و در حالیکه سه نعش در آن وجودداشت درش را بستند. وقتی به سرای رفتند برده دیگری از نوکران عثمان به قتیره حمله کرده او را کشت. مهاجمان‌در سرای گشتند و هر چه یافتند برداشتند حتی جامه و زینت زنان را، و مردی بنام کلثوم بن

[صفحه ۷۸]

نجیب جامه زیرین نائله (همسر عثمان) را بر کند و بربود، و نائله فریاد و فغان برداشت یکی از نوکران عثمان که چشمش به صحنه افتاد آن مرد را کشت، و در حالی جا نداد که داد میزد: مواظب همراهیان خودتان باشید

در سرای‌فریاد بلند شد که بدوید بطرف خزانه وانبار دولتی و نگذارید کسی جلوتر از شما بر آن دست اندازد. ماموران خزانه عمومی - که در آن جز دو جوال نبود صدای آنها را شنیدند و گفتند: اینها در پی مال دنیایند، و بگریختند. جمعیت به خزانه رسید و آنرا غارت کرد، و مردم در آن موج میزدند. از آنها هر که اهل مدینه بود متاثر و گریان روی بر میتافت و هر که از شهرستانها بود شادمانی مینمود. آنجماعت پشیمان گشتند. زبیر قبلا از مدینه بیرون رفته و در راه مکه اقامت کرده بود تا شاهد قتل عثمان نباشد. وقتی خبر کشته شدن عثمان را برایش آوردند گفت: انا لله و انا الیه راجعون، خدا عثمان را بیامرزد و دادش را بستاند. به او گفتند: آن جماعت پشیمان شده اند. گفت: نقشه کشیدند و توطئه چیدند، وطوری شد که به مقصود نرسیدند... (تا آخر آیه) خبر کشته

شدن عثمان به طلحه رسید، گفت: خدا عثمان را بیامرزد و داد او و اسلام را بستاند. به او گفتند: آن جماعت پشیمان گشته اند. گفت: مرگ بر آنها و این آیه را خواند: نه می توانند سفارش وتوصیه ای بکار برند و نه میتوانند نزد خویشان و قبیله شان باز گردند. علی (ع) آمد. به او گفتند: عثمان‌کشته شد. گفت: خدا عثمان را بیامرزد و جانشین خوبی برای ما بوجودآورد. گفتند: آن جماعت پشیمان گشته‌اند. این آیت را خواندن گرفت: مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو...(تا آخر آیه) بدنبال سعد (بن ابی وقاص) رفتند معلوم شد در باغ خویش است و گفته است نمی خواهم شاهد قتل عثمان باشم. وقتی خبر به او رسید گفت: به شهر گریختیم و نزدیک گشتیم، و این آیه را خواند: کسانی که کارو

[صفحه ۷۹]

تلاششان در زندگی دنیا بیادرفت در حالیکه می پنداشتند کار خوب واستواری انجام میدهند... و گفت: خدایا پشیمانشان کن و بعد بچنگال کیفرت گرفتار ساز ".

- روایت تاریخی دیگری با همانگونه سند - یعنی‌با سند " شعبی " آورده - است بدین مضمون:

"مغیره بن شعبه به علی گفت: این مرد (یعنی عثمان) کشته خواهدشد، و اگر تو در مدینه باشی و کشته شود تو را بان جرم خواهند گرفت و متهم خواهند ساخت، بنابراین برو به فلان منطقه، زیرا اگر نروی و کشته شود گرچه در غاری در یمن باشی مردم تو را پیدا خواهند کرد. ولی او نپذیرفت. و عثمان بیست و دو روز محاصره گشت، بعد درب خانه اش را آتش‌زدند در حالیکه خلقی بسیار در خانه بودند از جمله عبد الله بن زبیر و مروان. اینها به عثمان گفتند: به ما اجازه (ی جنگ) بده. گفت: پیامبر خدا (ص) به من سفارشی کرده است و من در اجرای سفارشش پایداری خواهم کرد. این جماعت درب خانه را آتش میزنند بمنظوری خطرناک ترو مهم تر از آتش زدن درب خانه. بهمین جهت من جدا منع میکنم که کسی جنگجوئی نماید یا بجنگد. و مردم همگی از خانه او بیرون رفتند. و عثمان قرآنی‌خواست تا قرائت کند. و حسن (بن علی) نزد او بود. عثمان به او گفت: پدرت اکنون مشغول کاری مهم و عظیم است. بنابراین تو را قسم میدهم که بیرون بروی. به " ابو کرب - " از قبیله همدان - و مرد دیگری که از انصار بود دستور داد بر در خزانه عمومی - که در آن جز دو جوال کاغذ نبود - به نگهبانی بایستند. پس از حملاتی که عبد الله بن زبیر و مروان به مهاجمان کردند آتش خاموش گشت. محمد بن ابی بکر، عبد الله بن زبیر و مروان را تهدید کرد، بهمین جهت هنگامی که به اطاق عثمان وارد شد آندو گریختند. محمد بن ابی بکر ریش عثمان را گرفته بود. عثمان به او گفت: ریشم را ول کن، پدرت هرگز ریشم را نمیگرفت. او هم ریشش را ول کرد. دیگران سر رسیدند. یکی با نوک‌غلاف شمشیرش بر او میکوفت و دیگری بالگد. بالاخره یکی نوک پیکانی را که در دست داشت به پشت

[صفحه ۸۰]

گوشش فرو کرد و خون از آن بر قرآن ریخت، و درآنحال از کشتنش بیمناک بودند و در تشویش و تردید. او سالخورده بود، بیهوش گشت، و دیگران هم وارد اطاق گشتند. چون دیدند بیهوش افتاده پایش‌را کشیدند. نائله (همسر عثمان) و دخترانش فریاد و فغان برآوردند. آن تجیبی با شمشیر آخته آمد تا شکمش را بدرد، نائله خود را سپر او ساخت و دستش را شمشیر برید، اما وی شمشیر را بر سینه عثمان فشرد و فرو کرد. بدینسان عثمان - رضی الله عنه - پیش از غروب آفتاب کشته شد. یکی فریاد میزد که هر کس خونش هدر باشد بردن مالش روا خواهد بود پس همه چیز را غارت کردند، و بعد به سراغ خزانه دولتی رفتند. آن دو نگهبان

کلیدها راانداخته جان خویش بدر برده و میگفتند: فرار کنیم اینها بدنبال ابن بودند ".
- روایت دیگری با سند " شعیبی " ثبت کرده است باین عبارت:
"هنگامی که بدعتها و حوادث در مدینه پدیدار گشت عده ای برای جهاد (خارجی) و نزدیکشدن به قبائل عرب از مدینه به شهرستانها رهسپار شدند، بعضی به بصره رفتند و جمعی به کوفه و گروهی به شام. پس آنعده از فرزندان مهاجرانی که به شهرستانها رفته بودندبنای حمله به آنگونه کارهائی که علیه‌مردم مدینه میشد واگذاشتند جز آنها که در شام بودند. سپس همگی باستثنای‌مهاجر زادگانی که در شام بودند به مدینه بازگشتند. وضع آنها به عثمان گزارش شد، در نتیجه میان مردم به نطق‌ایستاده گفت:
مردم مدینه شما ریشه واساس اسلامید. مردم بر اثر فاسد شدن‌شما به فساد میگرایند و با صالح شدن شما به صلاح خواهند گرائید. خدایا خدایرا در صورتی که از هر یک از شما اطلاعی به من برسد دائر بر این که کار ناروائی مرتکب گشته حتما او را تبعید خواهم کرد. هان مبادا ببینم کسی بر ایشان پیشدستی کرده سخنی بزبان آورده یا تقاضائی مطرح سازد. زیرا پیش از شما کسانی بودند که اعضای بدنشان را بشکنجه قطع میکردند و هیچ از حق و وظیفه خویش چیزی بزبان‌نمیاوردند.

[صفحه ۸۱]

عثمان این سیاست را پیش گرفت که هر کس از آنها (یعنی‌مهاجر زادگان) را که مرتکب شرارتی میشد یا اسلحه میکشید - از چوبدستی گرفته تا شمشیر - یا بیدرنگ تبعید میکرد. در نتیجه، پدرانشان از این کار بر آشفتند، حتی به عثمان گزارش رسید که آنها میگویند: در تبعید کردن بدعت گذاشته است، فقط پیامبر خدا (ص) حکم بن ابی العاص را تبعیدکرده است. پس گفت: حکم (بن ابی العاص) اهل مکه بود و پیامبر خدا (ص) او را از اینجا به طائف تبعید کرد، و بعد او را به شهرش باز گرداند. بنابراین رسولخدا (ص) او را بخاطر گناهی که کرده بود تبعید کرد و از راه عفو و گذشت به دیارش باز گردانید همچنین جانشین پیامبر (ص) کسانی را تبعید کرد و عمر - رضی الله عنه - نیز پس از آن خلیفه تبعیدکرد. قسم بخدا من از ره عفو با شما رفتار میکنم. حوادثی در شرف رخ دادناست که مایل نیستم برای ما و شما رخ دهد و من با احتیاط و دقت از وقوعش جلوگیری میکنم، بنابراین شما هم دقت‌کنید و از وقوعش پیشگیری کنید ".
امینی گوید: اینها یک سلسله دروغ و مطالب بی اساس ساخته مغرضان است که ابوجعفر طبری با یک سند در تاریخش ثبت کرده است سندی که سستی و نادرستی‌آنرا ثابت کردیم و باز نمودیم و شرح حال رجال آن سند را در جلد هشتم بتفصیل آوردیم و ثابت کردیم از چه قماشند. اکنون نوشته های محب طبری را میاوریم که پاره اول آن در همین جلد از نظرتان گذشت. و آن روایتی است از قول سعید بن مسیب که راویان وحدیثدانان و مورخان در نقلش همداستانند و برخی زائده ای ساخته و بدان پیوسته اند و محب طبری به پیروی ایشان آن روایت تاریخی را با همین زائده مجعول به ثبت رسانده است. اینک آن روایت:
... "چون به علی اطلاع رسید که میخواهند عثمان را بکشند گفت: ما مروان را از عثمان می‌خواستیم نه این که بخواهیم او را بکشیم. و به حسن و حسین دستور داد که با شمشیر بر در خانه عثمان بپاسداری ایستند و نگذارند کسی به اودست اندازی کند.

[صفحه ۸۲]

زبیر نیز پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را وعده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) فرزندانشان‌را فرستادند تا مردم را از ورود خصمانه به

خانه عثمان باز دارند و ازاو بخواهند مروان را بیرون کند. مردم چون این وضع را دیدند شروع کردند به تیرانداختن به در خانه عثمان تا حسن بن علی زخم برداشت و مروان که در خانه بود تیر خورد همچنین محمد بن طلحه، و قنبر برده آزاد شده علی سرش شکست. آنگاه یکی از محاصره کنندگان از این ترسید که بنی هاشم بخاطر حسن و حسین بخشم آیندو کشمکش دامنه پیدا کند، بهمین جهت دست دو نفر را گرفته بانان گفت: اگربنی هاشم بیایند و خون بر صورت حسن ببینند صفوف مردم را شکافته محاصره را بر هم خواهند زد و شما را ناکام خواهند گذاشت. بهتر است نقبی به خانه عثمان بزنیم و او را بی آنکه کسی متوجه شود بقتل رسانیم. پس از خانه یکی از انصار راهی به خانه عثمان بردند بی آنکه کسی او همراهیانش متوجه شود، زیرا همه آنان‌پشت بام بودند و در اطاق کسی جز همسرش نبود. بدینسان او را کشتند و از همانجا که آمده بودند گریختند. همسرش فریاد کشید اما صدایش در هیاهوی بیرون خانه محو شد. پس به بام رفته مردم را خبر کرد که امیرالمومنین کشته شده است. حسن و حسین و کسانی که همراهشان بودند به اطاق عثمان آمدند و دیدند کشته شده است، بدورش جمع شده گریستند، و مردم آمدند دیدند عثمان کشته شده است. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و آنان که در مدینه بودند رسید و در حالیکه هوش از سرشان پریده بود بیرون شدند تا به اطاق عثمان درآمده او را کشته یافتند، و برگشتند. علی بن دو فرزندش اعتراض کرد که چطور شما که بر در خانه بودیدگذاشتید امیر المومنین (عثمان) کشته‌شود؟ و دست برده بر چهره حسن زد و بر سینه حسین، و محمد بن طلحه را دشنام داد و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. و در حالیکه خشمگین بود براه افتاد تا طلحه را دید. طلحه به‌او گفت: مگر چه شده ابوالحسن که حسن‌و حسین را میزنی؟ علی که معتقد بود طلحه در قتل عثمان دست داشته است به او گفت: اینهمه اصحاب پیامبر خدا (ص) از مجاهدان بدر اینجا بودند و تودلائل قاطع شرعی در حضورشان علیه عثمان اقامه نکردی گفت: اگر مروان را تسلیم ما کرده بود کشته

[صفحه ۸۳]

نمیشد. علی گفت: اگر مروان را تحویل شما داده بود او را پیش از محاکمه میکشتید، علی به خانه رفت، و مردم همگی بحضورش رفتند تا با او بیعت کنند ۰ به آنان گفت: این کار به شما نمیرسد. و در حقیقت وظیفه (و حق) مجاهدان بدر است و هر که ایشان بپسندند خلیفه خواهد بود. پس همه مجاهدان بدر بدون استثنا گفتند که ما هیچکس را از تو شایسته تر نمی بینیم. علی چون وضع را چنین دید به مسجد رفته به منبر برآمد، و نخستین کسی که از منبر بالا رفته با او بیعت‌کرد طلحه بود و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و اصحاب محمد (ص). مروان را احضار کرد اما او گریخت. عده ای از اولاد مروان و خانواده ابی معیط احضار شدند اما گریختند. "

مسعودی این روایت تاریخی را باین عبارت آورده است ": علی چون مطلع شد که آنان در پی قتل عثمانند حسن و حسین ومستخدمانش را بحال مسلح به پاسداری وحمایت عثمان به درب خانه اش فرستاد ودستور داد نگذارند دست کسی به او برسد. زبیر نیز پسرش عبد الله را فرستاد و طلحه فرزندش محمد را و بیشتر صحابی زادگان از طرف پدرشان به‌پیروی از آنان که نام بردیم دستور یافتند از خانه عثمان در برابر مهاجمان پاسداری نمایند. آنگاه اینان مورد تیراندازی قرار گرفتند و طرفین درگیر شدند. حسن (بن علی) مجروح گشت و قنبر سرش شکست و محمد بن‌طلحه زخم برداشت. مردم ترسیدند بنی هاشم و بنی امیه به انتقام برخیزند.بهمین جهت آنجماعت را گذاشتند تا سرگرم جنگ بر در خانه باشند و خود رفته از دیوار خانه یکی از انصار بدرون خانه عثمان وارد شدند. از جمله کسانی که خود را به عثمان رساندند محمد بن ابی بکر بود و دو تن‌دیگر. و در حالی به عثمان رسیدند که‌همسرش با وی بود و خویشاوندان و نوکرانش سرگرم جنگ و کشمکش. محمد بن‌ابی بکر ریش عثمان را گرفت. عثمان گفت:

محمد بخدا اگر پدرت ترا باین حال میدید سخت ناراحت میگشت. محمد بر اثر این سخن دست بداشت و از خانه بیرون رفت. دو تن دیگر وارد اطاق شدند و او را

[صفحه ۸۴]

کشتند در حالیکه‌قرآن در برابر داشت و میخواند. همسرش بانگ به شیون برداشت که امیر المومنین کشته شد.
آنگاه حسن و حسین و امویانی که همراهشان بودند سررسیده او را کشته یافتند و جان سپرده، و گریستند. این خبر به علی رسید وطلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) ودیگر مهاجران و انصار. جماعت (انقلابیون محاصره کننده) روی برتافتند. علی سرگشته و غمناك به خانه عثمان آمده به دو فرزندش گفت: چگونه در حالیکه بر در خانه بپاسداری‌بودید گذاشتید امیر المومنین کشته شود؟ و بر صورت حسن زد و بر حسین، و محمد بن طلحه را دشنام داد و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. بهمین جهت طلحه به او گفت: نزن ابو الحسن ونه دشنام بده و نه لعنت بفرست، زیراعثمان اگر مروان را تحویل داده بود کشته نمیشد. مروان و دیگر امویان گریختند، و تحت تعقیب قرار گرفتند تا بکشندشان، اما نیافتندشان. علی از نائله دختر فرافصه - همسر عثمان -پرسید: تو که با او بودی که او را کشت؟ گفت: دو تن وارد اطاقش شدند.و جریان محمد بن ابی بکر را تعریف کرد. محمد بن ابی بکر سخن نائله را تکذیب نکرد ولی توضیح داد که من بقصدکشتنش وارد اطاقش شدم اما وقتی آن حرفها را به من زد از اطاق بیرون آمدم و از این که هر دو نفر پس از من‌وارد اطاقش شده باشند اطلاعی ندارم،بخدا قسم من در کشتنش دست نداشته ام و در حالی کشته شد که من بیخبر بودم ".
"ابن جوزی " از قول عبد الله بن‌عمر چنین روایت میکند ": علی روز جنگ خانه عثمان در حالیکه مسلح بود وحسن بن علی همراهش بسراغ عثمان - رضی‌الله عنه - رفت و در خانه را ببست و به حسن گفت: برو پیش امیرالمومنین (یعنی عثمان) و سلامم را به او برسان‌و بگو من برای یاریت آمده ام، هر دستور داری صادر کن. حسن پیش عثمان رفته بعد از برگشت به پدرش گفت: امیرالمومنین به شما سلام میرساند و میگوید: من احتیاجی به جنگ و خونریزی نمی بینم. علی عمامه سیاهش را برداشته به آستانه در پرتاب کرده بصدای بلند میگفت: این کار را کردم تا بداند که به او خیانت نکردم و

[صفحه ۸۵]

خدا نقشه بدخواهانه خائنان را بشکست منتهی میکند ".
از قول شداد بن اوس - ساکن شام که در دوره معاویه‌در آنجا درگذشته است - روایت میکنند که " وقتی در روز جنگ خانه عثمان - رضی الله عنه - محاصره تنگ گشت و کارسخت شد دیدم علی از خانه اش بیرون آمده در حالیکه عمامه رسولخدا را بر سر بسته و شمشیرش را حمایل کرده و دوفرزندش حسن و حسین و عبد الله بن عمر- رضی الله عنهم - را پیش انداخته است و جمعی از مهاجران و انصار همراه‌او هستند. آنگاه به مردم حمله کرده صفوف آنان را شکافتند و به خانه عثمان درآمدند. علی گفت: سلام بر تو ای امیر المومنین پیامبر خدا (ص)تا بوسیله گروندگان روی برتافتگان رانکوبید به حکومت نرسید. و من معتقدم‌این جماعت حتما تو را خواهند کشت، بنابراین به ما اجازه بده تا با آنان‌بجنگیم. عثمان گفت: همه کسانی را که در برابر خدای عز و جل خود را موظف می بینند و برای من حقی بر گردن‌خویش احساس مینمایند قسم میدهم که نگذارند بخاطر من قطره ای خون بریزد و نیز نباید خون خویش را بخاطر من بریزید. علی رضی الله عنه سخن خویش را تکرار کرد و همان جواب را از

عثمان شنید. در این هنگام علی را دیدم که از در خانه عثمان بیرون میرفت در حالیکه این سخن را بلب داشت: خدایا تو میدانی که سعی خودمان را کردیم. و به مسجد درآمده آماده نمازگشت. به او پیشنهاد کردند امامت نماز مردم را عهده دار شود، گفت: در حالیکه امام (یعنی عثمان) در محاصره است امام جماعت شما نخواهم شدبلکه نماز فرادی میخوانم. نماز فرادی خوانده به خانه خویش رفت. بعدپسرش خود را به او رساند که پدرم بخدا خانه عثمان را تسخیر کردند. گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا او را خواهند کشت. از او پرسیدند: عثمان در کجا خواهد بود و در چه مقامی؟ گفت: در بهشت و همدمی‌خدا. پرسیدند: قاتلانش در کجا و چه‌مقامی خواهند بود؟ گفت: بخدا در آتش. و این سخن را بسیار تکرار کرد ".

از قول محمد بن طلحه بنقل از کنانه - آزاد شده صفیه - روایت کرده اند که

[صفحه ۸۶]

"من شاهد کشته شدن عثمان بودم، و در حالی از خانه اش بیرون آمدم که چهار جوان قرشی را در حالیکه خون آلوده بودند و در دفاع ازعثمان شرکت داشتند پیشاپیشم به بیرون‌حمل میکردند و عبارت بودند از حسن بن‌علی و عبد الله بن زبیر و محمد بن حاطب و مروان. (محمد بن طلحه) میگوید از او (یعنی کنانه) پرسیدم آیا درباره محمد بن ابی بکر اطلاعی داری که چه کرد؟ گفت: پناه بر خدا به اطاق عثمان وارد شد و عثمان به اوگفت: عمو جان تو قاتل من نیستی. و سخنهائی با او گفت که بر اثر آن از اطاق بیرون رفت ".

در سند این روایت‌تاریخی نام " کنانه " هست که " ازدی " وی را در شمار راویان ضعیف آورده است و میگوید سند روایتی که او بیاورد استوار نخواهد بود. و ترمذی میگوید: سندش قابل اعتنا نیست. و نیز گوید: سندش شناخته نیست ".

"بخاری " در تاریخش روایتی از قول کنانه - آزاد شده صفیه - آورده است که میگوید ": من عنان قاطری را که صفیه بر آن سوار بود بدست داشتم و میبردمش تا از عثمان دفاع کند. مالک‌اشتر او را دید و بر صورت قاطر زده آنرا رمانید، و بر اثر آن صفیه گفت: مرا برگردانید تا این سگ آبروی مرانبرد. من جزو کسانی بودم که حسن (بن علی) را پس از مجروح شدن حمل میکردند، و قاتل عثمان را دیدم و اواز اهالی مصر بود و نامش جبله.

سعید مقبری از ابو هریره نقل میکند که من با عثمان در خانه اش در محاصره بودم. یکی از ما را به تیر زدند. به امیرالمومنین (عثمان) گفتم: اکنون‌زد و خورد نیکو و جایز است زیرا یکتن‌از ما را کشته اند. گفت: تو را ای ابو هریره ملزم میسازم که شمشیرت را بیکسو افکنی زیرا مقصودشان جان من است و امروز با جان خویش از مومنان دفاع خواهم کرد. ابو هریره میگوید:من شمشیرم را به کناری انداختم و نمیدانم الان کجاست".

[صفحه ۸۷]

از میان رجال سند این روایت افسانه وار جز سعید المقبری کسی را نشناختم و او سعید بن ابی سعید ابو سعد مدنی است.مقبری منسوب به مقبره ای است در مدینه، زیرا وی مجاور آن مقبره بوده‌است. یعقوب بن شیبه و واقدی و ابن حنان میگویند: وی چهار سال پیش از مرگش تغییر حال داده و فرتوت گشته و حواسش پرت شده است. متن این روایت بهترین شاهد اختلال حواس وی است. چه‌مسلم است نخستین کسی که در آن واقعه تیراندازی کرد یکی از رفقای عثمان بوده که نیار بن عارض اسلمی را - که پیری سالخورده بوده است - به تیر زده‌و کشته است. این مطلب را قبلا آوردیم و دیدیم که ابو حفصه - آزاد شده مروان - بوده که

جنگ را آغاز کرده و نیار اسلمی را به تیر زده است. ضمنا ابو هریره را میشناسید و میدانید تا چه اندازه در نقل و حفظ ودیعه های گرانبهای دین و دانش امین و درستکار است و راستگوئیش تا چه حد است، و در صورتی که او را نمیشناسیدلازم است به کتاب " ابو هریره " اثر گرانقدر سرورمان حضرت شرف الدین عاملی مراجعه کنید. شاید علت این کهابو هریره از پیوستن به صفوف مجاهدانی که زیر پرچم امام امیرالمومنین علی علیه السلام به نبردهای خونین در راه اسلام برخاستندخودداری کرده و به یاری آن حضرت برنخاست این بوده که نمیدانسته شمشیرش کجاست

از قول اشعب بن حنین - آزاد شده عثمان - نیز این سخن را روایت کرده اند که " من با عثمان و در خانه اش بودم. وقتی به محاصره افتاد بردگانش شمشیر کشیدند. عثمان به آنان گفت: هر که شمشیرش را به نیام درآرد آزاد خواهد بود. تا این سخن را شنیدم پیش از دیگران شمشیرم راغلاف کردم، و در نتیجه آزاد گشتم ".

ذهبی مینویسد: این روایت باطل و بی اساس است، زیرا صحابی بودن اشعب را لازم میاورد، در صورتیکه چنین نیست و او صحابی نبوده است".

[صفحه ۸۸]

روایتی مشروح

از ابو امامه باهلی روایت میکنند که میگوید ": ما با عثمان بودیم آنهنگام که وی در خانه اش بمحاصره بود. گفت: به چه دلیل میخواهند مرا بکشند؟ در صورتیکه از پیامبر خدا (ص) شنیده ام که میفرمود: کشتن مسلمان جز در سه صورتروا نیست: مردی که پس از مسلمانشدن کافر شود یا پس از ازدواج زنا کند یاکسی را بناحق و بدون این که بخواهد بکیفر قتل برساند بکشد. بخدا قسم من‌از آنگاه که خدایم هدایت فرموده دینی‌بجای دینم بر نگزیده ام و نه در جاهلیت یا در دوره اسلامی زندگیم زناکرده ام و نه کسی را بناحق کشته ام.بنابراین مرا به چه مجوزی میخواهند بکشند؟ چون تشنگی او بشدت رسید از فراز خانه رو به مردم کرد که آیا علی‌در میان شما است گفتند: نه. پرسید: سعد در میان شما است؟ گفتند: نه. پس از لحظه ای سکوت گفت: آیا میشود یکی از شما به علی اطلاع دهد که به ما آب برساند؟ خبر به علی رسید. سه مشک پر آب برایش فرستاد، و در جریان رساندن آن عده ای از بنی هاشم و بنی امیه زخم برداشتند. چون به علی خبر رسید که عثمان در محاصره قرار گرفته و میخواهند او را بکشند برخاسته در حالیکه عمامه رسولخدا (ص) بر سر نهاده شمشیرش را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد و پسرش حسن و عبد الله بن عمر را جلو انداخته همراه عده ای از اصحاب و مهاجران و انصار - رضی الله عنهم - رهسپار خانه‌عثمان گشت و در حالیکه محصور بود نزداو رفت. علی - کرم الله وجهه - به عثمان گفت: سلام بر تو ای امیرالمومنین تو پیشوای توده ای، و اینک این حوادث و گرفتاریها برایت پیش آمده است. من سه پیشنهاد برایت دارم باید که یکی را برگزینی. یکی این که از خانه بیرون آمده با آنان بجنگی و ما ترا همراهی خواهیم کرد و تو بر حق خواهی بود و آنان بر باطل.دیگر این که درب دیگری جز دری که آنرا تحت نظر گرفته اند بگشائی و سواره خود را به مکه برسانی زیرا اگرتو در مکه باشی آنها خون ترا در آنجا نخواهند ریخت. سوم این که خود را به‌شام برسانی زیرا آنها اهل شامند و معاویه همراه ایشان است. عثمان

[صفحه ۸۹]

گفت: درباره رفتن به مکه، من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که میگفت مردی از قریش در مکه کافر (یا مدفون) خواهد شد که نیمی از عذاب جهانیان دامنگیر او خواهد بود. بنابراین نمیگذارم که من آن مرد باشم. اما این که به شام بروم، من از هجرتگاه و همجواری مزار پیامبر خدا (ص) دورنخواهم گشت. علی گفت: پس بگذار با آنها بجنگیم و آنها را از دور تو پراکنده سازیم گفت: نمیخواهم اولین کسی باشم که اجازه جنگیدن با امت محمد (ص) را صادر کرده باشد.

در این هنگام علی از آنجا بیرون آمد و در حالیکه رهسپار خانه خویش میشد به حسن و حسین دستور داد: با شمشیر بر در خانه عثمان بپاسداری بایستید و نگذارید دست کمی به او برسد. زبیر هم پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را و عده ای از اصحاب محمد (ص) فرزندانشان را فرستادند تا مردم (محاصره کننده و انقلابی) را از دستیابی به عثمان باز دارند و از او بخواهند که مروان را از خانه اش بیرون فرستاده تحویل دهد. محمد بن ابی بکر چون آن وضع را مشاهده کرد و دید مردم عثمان را مورد تیراندازی قرار داده اند تا جائی که حسن (بن علی) و دیگران بر در خانه اش خون آلود گشته اند و ترسید بنی هاشم بخاظر حسن (بن علی) به خشم آیند و بر آشوبند و مردم را از اطراف خانه عثمان پراکنده سازند دست دو تن از مصریان را گرفته از خانه همسایه عثمان راه به خانه او برد، زیرا همه‌مدافعان وی بر پشت بام اطاقها بودند و هیچکس در حیاط همراه عثمان نبود جزهمسرش. پس از دیوار نقبی زده محمد بن ابی بکر وارد اطاق عثمان شد و دیدقرآن میخواند. ریش او را گرفت. عثمان به او گفت: بخدا اگر پدرت ترابااین حال میدید سخت ناراحت میشد. اوهم ریشش را ول کرد. دو نفر وارد اطاق شده او را کشتند و از راهی که آمده بودند گریختند. آورده اند که عمرو بن حمق روی سینه عثمان نشسته و او را زده تا کشته است، و عمیر بن ضابی با لگد بر شکمش کوفته و دو دنده‌اش را شکسته است، و همسرش فریاد کشیده ولی صدایش در همهمه و غوغای مردم در اطراف خانه محو گشته و ناشنیده مانده، و آنگاه به بالای خانه رفته و داد کشیده که امیرالمومنین کشته شد. پس مردم واردشده و او را کشته یافته و دیده اند خون

[صفحه ۹۰]

بر قرآنش ریخته بر این آیت که خدا بدادخواهی تو به حسابشان خواهد رسید و او شنوای دانا است. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن‌ابی وقاص) و کسانی که در مدینه بودند رسید، و در حالیکه هوششان از آنخبر پریده بود رهسپار گشتند تا به اطاق عثمان درآمده دیدند کشته شده است. پس از آنجا بیرون آمدند و علی به دو فرزندش گفت: چگونه در حالیکه بر در خانه اش پاس میدادید امیر المومنین کشته شد؟ و دست برده بر صورت حسن زد و بر سینه حسین، و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد، و خشمناك به خانه برگشت، و مردم شتابان به خانه اش آمدند که با تو بیعت میکنیم، دست پیش آر که چاره ای نیست جز این که امیری داشته باشیم. علی گفت: من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته اند بیعت کنم،و از خدای تعالی شرم دارم که پیش از دفن عثمان با من بیعت شود. در نتیجه از او کناره گرفتند، بعد برگشته تقاضا کردند حاضر به بیعت شود. گفت: خدایا من از این کار متاثر ومتاسفم. و افزود: این کار به شما نمیرسد، و فقط از اختیارات مجاهدان بدر است و هر که مجاهدان بدر بپسندندخلیفه خواهد بود. در این هنگام همه بدریان بدون استثنا بخدمت علی آمده گفتند: جز تو هیچکس را شایسته تر برای خلافت نمی بینیم. دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنیم. و با اوبیعت کردند. پس مروان و فرزندانش گریختند. علی آمده از همسر عثمان پرسید چه کسی عثمان را کشت؟ جوابداد: نمیدانم، محمد بن ابی بکر وارد اطاقش شد و دو مرد دیگر که نمیشناسمشان. آنگاه محمد (بن ابی بکر) را احضار کرده از او درباره توضیحات همسر عثمان پرسید. گفت: اوبخدا دروغ نگفته است و من بقصد کشتن عثمان وارد اطاقش شدم، اما وقتی نام‌پدرم را بمیان آورد دست از او برداشته برخاستم در حالیکه به خدای

تعالی توبه برده بودم، بخدا قسم من نه او را کشتم و نه گرفتمش. همسر عثمان گفت: راست میگوید ولی او آن دو مرد را وارد اطاق عثمان کرد".

[صفحه ۹۱]

تاملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی

این روایات دروغین و بی اساس را در برابر و بر ضد تاریخ درست و مورد اتفاقی ساخته اند که با صدها روایت متین، مستحکم و پیوسته گشته است. اینها با روایات تاریخی یی که قبلا- ثبت کردیم تناقض دارد با روایات‌متواتر و بیشماری که متضمن آراء و نظریات اصحاب بزرگ و عالیقدر و نامدار پیامبر اکرم (ص) است و از گفتگوها و برخوردهاشان با عثمان حکایت میکند و در میان ایشان باقیمانده شورای شش نفره و تنی چند از " عشره مبشره - " آن ده نفری که میگویند مژده بهشت یافته اند - و جمعی از مجاهدان بدر قرار دارند، و شماره روایاتی که حاوی آراء و اظهار نظر ایشان درباره عثمان است به یکصد و پنجاه میرسد و همه را در این جلد آوردیم.

این روایات دروغین و ساختگی‌را بسیار روایات تاریخی متین تکذیب و رد مینماید، آنهمه که پیشتر بشرح آوردیم و یکایک باز خواندیم. روایتی‌که سخن و اظهار نظر مهاجران و انصار را در بر دارد که میگوید ایشان قاتل عثمانند و قاتل عثمان هم ایشانند، ونیز آن روایت که از نامه اهالی مدینه‌به اصحاب ساکن مرزها داستان دارد و میگویند که عثمان دین محمد (ص) را به تباهی کشانده بنابراین بشتابید و بیائید و دین محمد (ص) را برقرار گردانید، و آن روایت که نامه مردم مدینه به عثمان را باز میخواند که درآن وی را به توبه میخوانند و با قید سوگند به او اخطار مینمایند که دست از او نخواهند کشید و اگر تعهداتی راکه در برابر خدا نسبت به آنان دارد بانجام نرساند او را خواهند کشت، همچنین روایات دیگری که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

نامه مهاجران به‌مصر که بیائید و خلافت پیامبر خدا راپیش از این که از صاحبانش بربایند بسامان آورید، بجای کتاب خدا (قرآن) چیز دیگری برگزیده اند (بعنوان دستور العمل حکومت و اداره) و سنت پیامبرش را تغییر داده اند...

روایت حاکی از نخستین محاصره خانه عثمان.

[صفحه ۹۲]

نامه مصریان به عثمان‌دائر بر این اخطار که تا وقتی توبه صریحی ننمائی یا گمراهی آشکاری از توسر نزند شمشیرمان را از دوشمان فرو نخواهم گذاشت...

روایت حاکی از تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری دائر بر این که طبق قرآن و سنت عمل کند.

روایت‌حاکی از توبه های پیاپی عثمان.

روایتی که جریان دومین محاصره خانه عثمان را داستان میکند.

نامه عثمان به معاویه باین مضمون که مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانش پیچیده اند...

نامه عثمان به اهالی شام عموما باین مضمون که من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده‌ام، و برای کشتنم شتاب

میورزند، و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرو اندازم...

نامه اش به اهالی بصره.

نامه اش به مردم استانها و شهرستانها که آنهارا دعوت میکند به جهاد علیه مردم مدینه و پیوستن به او برای کمکش.

نامه اش به اهالی مکه و حاجیان که آنها را قسم میدهد بمحض شنیدن و دیدن‌نامه اش به کمکش بشتابند...

روایتی حاوی جریانات و نبردی که روز تسخیر خانه اش رخ داده، و روایتی که‌از کشتگان آنروز حکایت دارد.

روایاتی که از کشته شدن عثمان داستان‌میکند و از کفن و دفنش در " حش کوکب " در دیر " سلع " که گورستان یهودیان‌بوده است.

حقائق مسلمی درباره حالات‌و شخصیت کسانی بدست ما هست که در روایات مجعول ادعا میشود فرزندانشان را برای دفاع از عثمان به در خانه اش‌فرستاده و بپاسداری گماشته اند. این‌حقائق که تواتر و صحت روایات متعدد تاریخی به ثبوت رسانیده

[صفحه ۹۳]

مفاد روایات ساختگی را به باد میدهد و غرض‌ورزی هواخواهان عثمان را بر ملا میسازد. ثابت مینماید که آن اشخاص نه فقط فرزندانشان را برای پاسداری وی نفرستاده اند بلکه همواره در صف مخالف وی قرار داشته و یکدم از مجاهدت در راه تصحیح رویه ناپسندش و باز آوردن اسلوب حکومت و اداره بر موازین قرآن - سنت نیاسوده اند تا کشته شده است و باز هم دست از دشمنی نکشیده اند تا به بدترین وضع به خاك سپرده شده. در آن روایات دروغین گفته میشود که امیر المومنین علی بن ابیطالب آمده آمادگی خویش را برای جنگ دفاعی به عثمان اعلام داشت، و از اینگونه مطالب... در حالیکه تاریخ ثابت میکند که در روز کشته شدن‌عثمان در مدینه حضور نداشته تا چه رسد باین که اندك زمانی پیش از کشته شدنش بدیدنش آمده یا اجازه دفاع از او خواسته باشد و پس از کشته شدن به خانه عثمان آمده یا بر او گریسته و بر صورت حسن و سینه حسین زده باشد و دیگر پاسداران خانه را دشنام گفته و درباره طرز کشته شدنش گفتگو کرده باشد. هیثمی در " مجمع الزوائد" بهنگام رد کردن یک حدیث میگوید ": ظاهرا این روایت ضعیف است، زیرا علی‌در موقع محاصره شدن عثمان در مدینه نبوده و در کشته شدنش حضور نداشته است ".

این مسلم است که عثمان از اوخواسته به مزرعه اش " در ینبع " برودتا باین وسیله از تظاهرات پر شور خلق‌برای بیعت با وی کاسته باشد، و این تبعید چند بار صورت گرفته، و در یکبار به ابن عباس میگوید ": به او (یعنی علی علیه السلام) بگو به مزرعه اش در ینبع برود تا نه من از دست او غم بخور و نه او بخاطرم اندوهگین شود ". ابن عباس پیغام را به علی (ع) میدهد و او میفرماید ": ابن عباس مقصود عثمان این است که مرا شتر آبکشی سازد که میرود و میاید، بمن دستور داد که برو بیرون، بعد فرستاد که بیا، بعد حالا فرستاده که‌برو بیرون ".

علی (ع) همان کسی است که در پرتو روایات تاریخی نظریه اش را درباره عثمان دیدیم. دوباره آن روایات و آن نظریه را بخاطر آوریدتا یقین کنید که هرگز

[صفحه ۹۴]

با شنیدن خبر مرگ عثمان سرگشته و غمناک نگشته و نه هوش از سرش پریده است. واین تهمت را هیچکس باو نمیزند مگر کسی که غرور گناه عقل و رایش را تباه‌گردانیده و شیطان به اختلال مشاعر مبتلایش کرده باشد یا در دلش تار هواخواهی خانواده اموی تنیده و بر خردش پرده هوسناکی و خیره رائی کشیده باشدتا نداند که چه می اندیشد و چه میگوید.
اما طلحه - که آن روایات دروغین چنان علاقه و دفاعی از عثمان به وی نسبت میدهد - هر چه میخواهید ازدشمنی و مبارزه وی با عثمان بگوئید،زیرا وی چنانکه روایت صحیح ثابت مینماید با عثمان از همه خلق تندتر وسختگیرتر بوده است و در دوره هر دو محاصره و در جنگ بر در خانه عثمان و در جریان تشییع و کفن و دفنش اقدامات‌خصمانه سهمگین کرده است - که همه را بشرح آوردیم. هر گاه در خصوص موضع خصمانه وی در برابر عثمان کمترین تردیدی باشد باید قضاوت مولای متقیان‌را در حق وی بیاد آورد که میفرماید ":بخدا فقط باین خاطر شتابان به خونخواهی عثمان برخاسته که میترسد اورا به خونخواهی عثمان تحت تعقیب قراردهند چون در معرض اتهام قتل وی قرار داشته و از مردم هیچکس باندازه او درپی قتل او نبوده است. بهمین جهت خواسته دیگران را به غلط اندازد تا حقیقت امر را بپوشاند و دیگران را دچار شک و تردید نماید ". و میفرماید ": خدا طلحه را بزوال آوردکه عثمان آنقدر پول به او بخشید و اوچنان کرد با وی ". و دیگر سخنانی که‌گذشت.
درباره طلحه از خود عثمان باید پرسید تا آن سخنها را درباره وی‌که نوشتیم بگوید و موضع او را در برابر خویش مشخص سازد. و از مروان بن حکم باید پرسید که چرا او را کشته‌است؟ و معنی این سخن که هنگام کشتن طلحه به ابان پسر عثمان گفت چیست که من بجای تو یکی از قاتلان پدرت را کشتم و بکیفر رساندم؟ و درباره اش از سعد بن ابی وقاص و محمد بن طلحه ودیگران - که سخن و نظرشان را باستنادروایات تاریخی آوردیم - باید پرسید.

[صفحه ۹۵]

درباره زبیر اگر از مولاـ امیرالمومنین بپرسیم به بهترین معرف دست یافته ایم، از او می پرسد ": تو که عثمان را کشته ای مرا به خونخواهی او مواخذه میکنی؟ خدا امروز بر هر یک از ما دو نفر که نسبت‌به عثمان سختگیرتر بوده ایم حادثه ناگواری پیش آورد.
"و در حق او و طلحه میفرماید ": آنها حقی را مطالبه میکنند که خود پایمال کرده اندو به انتقام خونی کمر بسته اند که خود بر زمین ریخته اند. بنابراین اگرمن در ریختن آن خون با آنها شرکت داشته ام آنها نیز سهمی از کیفر می برند و در صورتیکه بدون شرکت من ریخته اند حق کیفر دیدن بعهده خود ایشان نه دیگری است "... سخن ابن عباس را نیز شنیدیم که میگفت ": طلحه و زبیر دو نفری هستند که کار رابر او سخت گرفته و بان سرنوشت دچارش ساختند ". و سخن عمار یاسر را در نطقی که میگفت":
طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که بنای حمله به عثمان را گذاشتند و آخرین کسانی که دستور (حمله و قتل او را) صادر کردند.
"و سخن سعید بن عاص را به مروان که " اینها که همراه تواند قاتل عثمانند، ایندو مرد: طلحه و زبیر، عثمان را کشتند و قصد داشتند خود به حکومت برسند، اما چون شکست خورده و به مقصود نرسیدند با خود اندیشیدند که خون را با خون می شوئیمو گناه را با گناه می زدائیم ".
اماسعد بن ابی وقاص همان کسی است که دیدیم میگوید ": ما دست از یاری عثمان باز داشتیم در حالیکه اگر می خواستیم او را از آن سرنوشت نجات داده بودیم، ولی عثمان (رویه اسلامی حکومت و اداره را) تغییر داده و دگرگون گشت و کار خوب کرد و کار بد. بنابراین ما اگر درست عمل کردیم که خوب کردیم و در صورتیکه بد کرده ایم از خدا آمرزش می طلبیم ".
سایر اصحاب را که جاعلان این روایات تاریخی ادعا کرده اند فرزندانشان را بیاری عثمان فرستاده اند باید به اصحاب و شخصیتهای فوق الذکر افزود، که اجماع و اتفاق نظرشان را در مخالفت و مبارزه با عثمان بیان کردیمو گفتیم جز سه تن از آنها در مخالفت با

وی همداستان بوده اند. با این وصف آیا معقول است که خود تا این اندازه

[صفحه ۹۶]

با عثمان دشـمنی داشته باشند و در عین حال فرزندان خود را برای جنگ و دفاع از او بفرستند؟ این‌براستی دروغ و ساختگی و بهتان است

وانگهی آیـا معقول و بـاور کردنی است که این جمـاعت آمـادگی خود را برای دفـاع او اعلان بدارنـد و اصـرار هم بورزنـد و برای جنگ و در پاسداری جانش‌حضور یابند ولی دو نفر آنها را غافلگیر کرده او را بکشند و بگریزند و هیچکس هم متوجه آنها نشود تا "نائله " به آنها اطلاع دهد و بگوید آنها را نمیشناسم در حالیکه در کنار مقتول بوده و آنها را دیده باشد و باخود او تندی نموده و سخن گفته باشند؟

جعل کننـده این روایت آیا نفهمیده که‌بهنگام جعل و ساختن دروغ دچار چه تناقضـی گشـته و دو نقیض را جمع آورده است آنگاه که خواسـته شـماره مخالفان عثمان را تقلیل دهد و بهمین منظور اصحاب و فرزندانشان را از جمع آنان حذف کرده است و دگر بار چون خواسـته مولای متقیان را مخالف کشـتن عثمان و کشـندگانش جلوه دهد از قول آن حضـرت به‌انبوه مهاجران و انصار و سـیل خلقی که‌برای بیعتش مشـتاقانه سـرازیر گشـته اندچنین ساخته که فرمود ": بخدا من شرم‌دارم با جماعتی که عثمان را کشته اندبیعت کنم "... و این میرساند که بیعت کنندگان همان قاتلان عثمان بوده‌اند و کسانی که بنحوی در کشـته شدنش دست و سهم داشته اند و ایشان کسـی جز مهاجران و انصار و اصحاب پیشاهنگ پیامبر (ص) نبوده است و همانها که در صفین وقتی معاویه از امام خواست قاتلاـن عثمـان را معرفی و تسـلیم نمایـد، و او دسـتور فرمود پیش آینـد بیش از ده هزار پیش آمـده فریاد کشـیدند که قاتل عثمان ما هستیم، و پیشـاپیش آنـان عمـار یاسـر بود و مالـک اشتر و محمـد بن ابی بکر و مجاهـدان بـدر. آیاحرفی که برای امام ساخته نسـخه دیگری از آن دو مرد مجهولی نیست که میگوید گریخته اند و هیچکس آنها را نشناخته است؟ یا آن دو نفر جزء جماعت کثیری از مردم بوده انـد که بـا اصـحاب پیامبر(ص) اختلاف نظر و عقیـده داشـته انـد؟ یا مگر جز بیمار گونه کسـی جرات زدن‌چنین حرفی را دارد؟

کسی که چنین دروغی جعل کرده آیا هیچ فکر کرده که اگر دروغش را باور

[صفحه ۹۷]

کردند چگونه میتواند کارهای اصحاب راسترو وعادلی را که با جان و فرزندانشان از عثمان دفاع نموده و با مخالفانش ستیزکرده اند توجیه نمایـد، مثلا این کارشان که جنازه عثمان - خلیفه ای راکه مـدافعش بودند - را در حالیکه در مزبله افتاده بود سه روز به حال خود رها ساختند و گذاشـتند تا نعش او را به " حش کوکب " بیندازند به دیر " سلع " گورستان یهودیان، و جنازه اش را سنگباران کنند و با خواری و خفت تشـییع شود و دنده هایش را بشـکنند و در جامه اش و بدون غسل و کفن به خاک بسـپارند و در تشییعش جز چهـار نفر شـرکت ننماینـد و نتواننـد بر آن نمـاز میت بخواننـد؟ آیـا چنین رفتاری با زنـده و مرده عثمان در نظر اصـحاب عادل‌و راسترو روا بوده است؟ در نظر اصـحابی که بزعم جعل کننده روایت عثمان را خلیفه مسلمین میدانسته اند و کشنده اش را ستمکار و متجاوز؟ و اگر چنین نظری به او داشـته اند چرا سکوت کرده و لب از لب نجنبانده اند واحکام اسلام را در حق وی اجرا نکرده اند؟ یا چنین گناهانی را مرتکب گشـته‌و در ارتکابش تعمد و گسـتاخی نموده اند؟ پناه بر خدا از گفتن چنین حرفی‌چگونه کسـی جرات

میکنـد چنین نسـبتی به آنهـا بدهـد؟ حقیقت این است که جعـل کننـده این روایت برای تبرئه عثمـان تاریـخ را تحریف کرده و هیچ نیندیشـیده‌که در این توطئه بر ضد واقعیت دچار چه گمراهیها و گمراهگریها میشود و بسـیاری از احکام اسـلامی را ندیده میگیرد و مقدسات را نبوده میانگارد وساحت پاك بسـیاری از اصـحاب پیامبر اکرم (ص) را به بهتان میالاید و هیچ حرمت و کرامت و ارزشی را پاس نمیدارد.

از دروغهای شاخـداری که در این روایت ساختگی بچشم میخورد قرار دادن سـعد بن ابی وقاص در ردیف نخستین‌کسانی است که برای بیعت با علی (ع)دست پیش آورده انـد. در حالیکه ثابت است که او از کسانی است که تا آخرین لحظه حیات حاضـر به بیعت بـا امام نشـده، و این را همه میداننـد و راویان تاریـخ و مورخان را در صـحت این مطلب هیچگونه اختلافی نیست. بعضـی جاعلان و تحریفگران حتی برای خودداری او از بیعت توجیهی جعل کرده اند.

[صفحه ۹۸]

از خنده آورترین مطالب جعلی و دروغین‌مطلبی است که بلاذری آورده است از قول ابن سیرین که "عثمان در حالی کشته شد که در خانه اش هفتصـد نفر بودند از جمله حسن (بن علی) و عبد الله بن زبیر، و اگر به آنها اجازه داده بود همه (مخالفان محاصـره گر) را از منطقه مدینه بیرون میراندند ".

از حسن بصـری هم نقل شـده که گفت": انصار نزد عثمان آمـده گفتنـد: ای امیرالمومنین بگـذار خدا را دوبار یاری و نصـرت داده باشـیم یکبار که پیامبر خدا (ص) را یاری کردیم و این بار که ترا. گفت: من احتیاجی به یاری شـما ندارم، برگردید " حسن بصـری می افزاید ": بخدا اگر تصمیم میگرفتند از او دفاع کنند با عبای خود قادر بودند از او دفاع و حمایت کنند "

به چه عذر معقول یا مشـروعی چنین کرده اند؟ به کدامین عذر و مجوز عقلی و شـرعی گذاشـته اند خلیفه مسـلمانان در خانه اش به قتـل برسـد؟ چگونه هفتصـد صـحابی عـادل و راسترو نشسـته و تماشا کرده انـد. و اجازه داده انـد او را بکشـند یا محمـد بن ابی‌بکر ریشـش را بگیرد و بالا بکشـد بطوریکه صـدای بهم خوردن دنـدانهایش شـنیده شود و از توی اطاق او را به دم‌در بکشد، و عمیر بن ضـابی دنـده هـایش را بشـکند، و پیشـانیش را پیکان کنانه‌بن بشـر بشـکافد، و سـرش را مردی تجیبی‌با گرز بکوبـد، و غافقی با پاره آهنی‌بر دهانش بزند و ضـربه های پیاپی بر او وارد سازند تا به دم مرگ برسد و بخواهند سرش را ببرند تا دو همسرش خود را بروی او بیندازنـد؟ همه این کارها جلو چشم صدها صـحابی عادل و راستروی صورت بگیرد که طرفدار و دوسـتدار وی بوده اند و دسـت روی دست گذاشـته و منتظر اجازه اش نشسـته انـد تا امروز وگرنه و هر گاه اجازه داده بود آنها را از منطقه مـدینه بیرون میکردنـد و اگر میخواسـتند بـا گوشه قبای خود جانش را در برابر مهاجمان حفظ مینمودنـد. این مطلب مسـخره کجا با اسـلام و قرآن و سـنت و عقل و عاطفه‌و منطق و اجماع و تاریخ درست جور میآید.؟

[صفحه ۹۹]

نگاهی به پاره ای از تالیفات

اشاره

روایات بی اساسی که نگاشته شد اساسی را تشکیل میدهد که فضل و کمال عثمان را بر آن نهاده اندو وسیله ای که آلایشهای عملی او را توجیه و دگرگونه نمایند و جنایاتی راکه مرتکب گشته تاویل کنند و از او دفاع نمایند. ما روایت درستی را که در تاریخ در خصوص عثمان هست به اطلاعتان رسانیدم و روایات بی اساس ودروغینی را که درباره اش جعل کرده اند بر ملا ساختیم. در جنایت عده ای‌از مورخان همین بس که روایات متواتر و صحیح و حقائق ثابت تاریخی را ندیده‌انگاشته و بنا را بر نقل و تثبیت و ترویج روایات نوع دوم گذاشته اند. بهمین سبب بنای نوشته و نگاشته شان بر تبهکاری و بر لبه دوزخ نهاده است. هر عثمانی مسلك و اموی مذهبی در کتاب و نوشته اش جز آن یاوه ها و نادرستیها نیاورده است. دست به هر کتابی که این جماعت در تاریخ و حدیث نوشته اند ببرید خواهید دید چنین است، مثلا- " تاریخ الامم و الملوك " طبری، تمهید باقلانی، الکامل ابن اثیر، ریاض النضره محب طبری، تاریخ‌ابی الفداء، تاریخ ابن خلدون، البدایه و النهایه ابن کثیر، صواعق ابن حجر، تاریخ الخفاء سیوطی، روضه‌المناظر ابن شحنه حنفی، تاریخ اخبارالدول تالیف قرمانی، تاریخ الخمیس دیار بکری، نزهه المجالس صفوری، و نور الابصار شبلنجی پر از همین روایات جعلی و ساختگی است که بسیاری را بدون ذکر رجال سند و چنانکه پنداری روایات صحیحی است ثبت و نقل کرده اند و با سیاهکردن صفحات کتاب خویش بوسیله چنین روایاتی روی تاریخ را سیاه کرده و پرده تزویر بر چهره حقائق درخشان کشیده اند.

پس از این مورخان و حدیث نویسان جمعی نویسنده آمده اند و بگمان این که در تاریخ و حدیث تحقیق میکنند و بدون جانبگیری وغرض ورزی و پیشداوری به تحلیل علمی قضایا پرداخته اند بر آن نوشته های بی اساس تکیه زده اند، حال آنکه ندانسته و بر خلاف پندار و ادعای بیطرف و بیغرضی به منجلاب گمراهی و دروغبافی غلتیده اند و آن دسائس تاریخی و روائی را بصورتی زرق و برقدار به ما منتقل ساخته و جماعات

[صفحه ۱۰۰]

عامی و بی تحقیق را فریفته اند، لکن قلم موشکاف محقق پرده تزویرشان‌دریده و به جمهور حقیقت پژوهان بر نموده که چه توطئه های ننگین بر ضد واقعیات تاریخی صورت گرفته و چه فریبکاریها گشته است تا از جنایات و رسوائیهای پاره ای از حکام و دستیارانشان دفاع شده باشد چنان دفاعی که عمرو عاص بهنگام شکست و غتلیدن به خاك آوردگاه برای حفظ جان خویش کرد.

بدنیشان فضائلی تعبیه گشته بر اساسی پوسیده و تار و پود بنایش گسیخته. اینك بیائید به تماشای صفحه‌ای از کتاب " فتوحات الاسلامیه " تالیف مفتی مکه آقای احمد زینی دحلان‌که در شرح زندگی خلفای چهارگانه نوشته است، و زیر عنوان " شرحی درباره حسن رفتار و میانه روزی مولای‌مان عثمان در زندگی دنیا " مینویسد ":عثمان - رضی الله عنه - در زندگی دنیا زاهد و پارسا بود و شیفته آخرت. در اداره خزانه عمومی درستکار و عدالت پیشه بود. و برای خویش هیچ ازآن بر نمیگرفت. زیرا توانگر بود و توانگری و بی نیازیش در دوره زندگی پیامبر (ص) و نیز پس از آن معروف است. بسیار بذل و بخشش میکرد آنهم در نهایت بزرگواری و گشاده روئی، و به دور و نزدیك می بخشید و میان خویشاوند و غیر خویشاوند فرق نمیگذاشت. خدا در حق وی این آیات رافرو فرستاده است: کسانی که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند و بعد از پی انفاق هیچ منتی ننهاده یا آزاری نمیرسانند پاداششان نزد پروردگارشان خواهد بود و نه ترسی‌درباره شان هست و نه باید اندوهگین شوند. آیا کسی که سراسر شب را به دعا و نماز و سجده بسر میارد و از آخرت بیمناك است و رحمت

[صفحه ۱۰۱]

پروردگارش را امید میبرد... مردانی که بر سر پیمانشان با خدا براستی ایستادند.
بهنگام نطق پیراهنی خشن و عدنی در بر داشت که هشت درهم بیش نمیارزید. به مردم از غذای دولتی میداد و خود به خانه رفته‌سرکه و روغن زیتون می خورد. حسن بصری میگوید: به مسجد درآمدم دیدم عثمان بر قبایش تکیه زده است، دو سقا اختلاف حقوقی خویش را به او عرضه‌داشتند تا داوری نماید. عبد الله بن‌شداد میگوید: عثمان - رضی الله عنه - را در روز جمعه ای دیدم بهنگامی که‌امیرمومنان بود، جامه ای که چهار درهم بیش نمیارزید در بر داشت. از حسن بصری درباره جامه عثمان پرسیدند، گفت: قطری بود و هشت درهم میارزید. وی - رضی الله عنه - بسیار فروتن بود. حسن بصری میگوید: عثمان را وقتی امیر مومنان بود دیدم در مسجد خوابیده و عبایش را زیر سر گذاشته بود. افراد یکایک آمده نزد او می نشستند، و او در کنارشان و مثل این که یکی از آنان باشد می نشست. خیثمه‌میگوید عثمان را دیدم که در مسجد در میان ملافه ای خفته بود و هیچکس در اطرافش نبود در حالیکه امیرمومنان بود. بموجب روایت دیگری میگوید: عثمان را دیدم که در مسجد به نیمروز خفته و از خواب برخاسته بود و اثر ریگهای کف مسجد بر پهلویش مشهود بود، مردم به او گفتند بستری نرم فراهم آرد. وی خودش آب برای وضویش تهیه میکرد، به او گفتند چرا به یکی از نوکرانت دستور اینکار را نمیدهی. گفت: نه، شب وقت استراحت آنها است. ازاول مسلمانی هر شب جمعه برده ای آزادمیکرد مگر جمعه ای که برایش میسر نمیشد که در عوض جمعه بعدی دو برده آزاد میساخت. علامه ابن حجر در " صواعق " مینویسد:

[صفحه ۱۰۲]

شماره بردگانی که عثمان - رضی الله عنه - آزاد ساخته به دو هزار و چهار صد میرسد. از فروتنی در دوره خلافت گاه‌پشت سر خود خدمتکارش را سوار میکرد وهیچکس آنرا عیب نمیگرفت. روز را به روزه و شب را بجز پاره اول آن به نماز میگذراند، و در نماز شب قرآن را ختم میکرد، و بسیار اتفاق میافتاد که قرآن را در یک رکعت نمازش‌ختم میکرد. چون از کنار گورستان میگذشت چندان میگریست که اشک از محاسنش سرازیر میشد. از ده تنی بود که پیامبر (ص) به آنان مژده بهشت داد، و از اصحابی بود که پیامبر (ص) در موقع وفات از آنان خشنود بود. از پیشگامان اسلام بشمار میرفت، زیراپس از ابوبکر و علی و زید بن حارثه مسلمان شد. پیامبر (ص) برای او گواهی داد که در زندگانی دنیا زاهد است و در آخرت در بهشت، زیرا صحت این روایت مسلم شده که فرمود: خدا ترا بیامرزد ای عثمان نه تو از دنیا ربوده ای و نه دنیا ترا در ربوده است. فتوحات در دوره خلافت وی دامنه یافته. آفریقا (ی شمالی)، منطقه ساحلی رود اردن، سواحل روم، استخر و فارس، طبرستان، سیستان و دیگر بلاد به تصرف مسلمانان درآمد. دارائی اصحاب در این دوره فزونی گرفت‌چندانکه کنیزی را به هموزنش (سیم بازر) خرید و فروش میکردند و اسبی را بیکصد هزار، و یک اصله درخت خرمابه هزار (درهم). حسن بصری میگوید: خواربار در زمان عثمان فراوان بود و خیر و درآمد بسیار. مردم در جنگ تبوک دچار قحطی گشتند، غذائی برای آنان خرید که سپاه را بسنده بود. ابو یعلی از جابر نقل میکند که پیامبر (ص) فرمود: عثمان در بهشت است. وفرمود هر پیامبری همدمی در بهشت داردو همدم من عثمان بن عفان است. بموجب‌روایت دیگری فرمود: هر پیامبری همدمی‌در بهشت دارد و همدم من در آن عثمان بن عفان است. و فرمود: به شفاعت عثمان هفتاد هزار نفر که جملگی مستحق‌دوزخند بدون محاسبه وارد بهشت میشوند. ابو یعلی از انس - رضی الله عنه - نقل میکند که نخستین مهاجری که با خانواده خویش به حبشه هجرت کرد عثمان‌بن

[صفحه ۱۰۳]

عفان بود. بر اثر آن پیامبر خدا (ص) فرمود: خدا همراهشان بود، عثمان پس از لوفی نخستین کسی است که با خانواده اش در راه خدای تعالی مهاجرت کرده است. پیامبر (ص) هنگامی که دخترش ام کلثوم را بهمسری عثمان درآورد به دخترش فرمود: شوهرت بیش از همه خلق به جدت ابراهیم و پدرت محمد شباهت دارد. و فرمود: با حیاترین فرد امتم عثمان بن عفان است. و فرمود: خدا به من وحی کرد که دو دختر عزیزم یعنی رقیه و ام کلثوم را به همسری عثمان درآورم. و فرمود: عثمان بسیار شرمگین است بطوریکه فرشتگان ازاو حیا میکنند. و فرمود: عثمان به پدرمان ابراهیم میماند. و فرمود: ام‌کلثوم را فقط بموجب وحی آسمانی به عقد ازدواج عثمان درآوردم. و به عثمان فرمود: این فرشته وحی است که به من اطلاع داد که خدا ام کلثوم را به همسری تو درآورد با مهریه ای همسنگ مهریه رقیه و به رفتار و همدمی‌یی چنان که با او داشتی. ترمذی از قول عبد الرحمن بن خباب روایت میکند که من پیامبر (ص) را بهنگامی که مردم را برای تدارک سپاه تنگدستی بر میانگیخت دیدم و شاهد بودم که عثمان بن عفان گفت: ای پیامبر خدا من یکصدشتر را با پالانش تعهد میکنم تا براه‌خدا مورد استفاده قرار گیرد، رسولخدا (ص) از منبر فرود آمد و میگفت بعد از این عثمان هر چه بکند گناهش بحساب او نوشته نخواهد شد. ازعبد الرحمن بن سمره نقل شده که عثمان‌هنگامی که پیامبر (ص) سپاه تنگدستی‌را تدارک میکرد هزار دینار بخدمت او آورده به دامنش ریخت. پیامبر خدا (ص) در حالیکه آن سکه ها را در دست می چرخاند فرمود: هر چه عثمان بعد از این بکند به او ضرری نمیزند. یا بموجب روایت حذیفه آن ده هزار دینار بود. پس پیامبر خدا (ص) در حالیکه‌آن سکه ها را در دست می چرخاند فرمود: خدا بر تو ای عثمان ببخشاید هر چه در پنهان کرده ای و هر چه آشکار و هرچه تا به رستاخیز خواهی کرد. عثمان پس از این هیچ از کرده اش نگرانی به خود راه ندهد. و احدی این روایت را نوشته که خدا بر اثر آن این آیه را در حق عثمان فرو فرستاد ": کسانی که‌دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند و بعد از پی انفاق هیچ منتی ننهاده آزاری نمیرسانند پاداششان نزدخدا خواهد بود و نه ترسی درباره شان هست و نه باید

[صفحه ۱۰۴]

اندوهگین شوند ". ابو سعید خدری میگوید: شبی از آغاز تا سپیده دمان پیامبر (ص) را مراقبت و نظاره مینمودم و او در حق عثمان بن عفان دعا میکرد و میگفت": خدایا من از عثمان بن عفان خشنود گشتم پس تو هم از او خشنود باش ". وتا سپیده دمان دست باین دعا به آسمان‌فرا داشته بود. جابر بن عطیه میگویدپیامبر خدا فرمود ": خدا از تو ای عثمان درگذرد در مورد هر چه انجام داده و انجام نداده ای خواه در پنهان‌و خواه در آشکارا و هر چه پنهان کرده‌ای و هر چه اظهار، و هر آنچه تا به رستاخیز خواهی کرد"... اینها بافته های کسانی است که در تعبیه فضائل برای عثمان به منجلاب زیاده روی و زیاده گوئی در غلتیده اند، و ملت را به گمراهی کشانده و حقائق علمی و دینی را پوشانده اند. روشن خواهد شد که محققان توانا و پژوهندگان موشکاف از نادرستی و ساختگی بودن آنها پرده برکشیده و سستی‌آنها را باز نموده اند، لکن مفتی مکه " دحلان " بی اعتنا به حکم محققان و روایتشناسان این روایات جعلی را حقیقت و راست شمرده و سند بی‌بنیادش را معتبر گرفته است ". این است مقدار علمشان، و جز پندارگر نیستند. در پی آنچه ترا بدان علم نیست مگرد زیرا گوش و چشم و دل همگی در مورد آن مسوولند ".

شورش بزرگ

نوشته دکتر طه حسین

پاره ای از کتاب " شورش بزرگ " نوشته دکتر طه حسین را بخوانیم. در ابتدای کتاب میگوید ": این گفتاری است که تصمیم دارم تا میتوانم محض حق و با کمال اخلاص باشد و در جریان آن تا آنجا که امکان کشف حقیقت هست حقیقت و مطالب درست را بیان نمایم و خود را مقید به اظهار منصفانه کنم و پا از جاده انصاف بیرون نگذارم، و

[صفحه ۱۰۵]

به هیچیک از احزاب و گروههای اسلامی علیه حزب و گروههای اسلامی علیه حزب و گروه دیگر نگرایم و هیچیک از فرقه هائی را که در قضیه عثمان با هم اختلاف دارند طرفداری ننمایم. بنابراین من نه هواخواه عثمانم و نه شیعه علی، و نه در این قضیه چنان می‌اندیشم که محاصره کنندگان عثمان می اندیشیدند و مسوولیت محاصره را بر دوش دارند.
من میدانم که مردم در قضیه عثمان - خدا بیامرز - همانگونه که در زمان خود او اختلاف نظر داشته و چند دسته بودند پس از آن و تاکنون چند دسته و مختلفند. یکی عثمانی استو هیچیک از اصحاب پیامبر (ص) را ازابوبکر و عمر گذشته همپای او نمیداند. دیگری شیعی است و از پیامبر (ص) گذشته هیچکس را همشان علی - خدا بیامرز - نمیشناسد حتی ابوبکر و عمر را و تقریبا برای ایندو مقام محترمی قائل نیست. و دیگران میان این دو قطب فکری در گردشند و مثلا ـ در هواخواهی عثمان اندکی میانه روی مینمایند یا در تشیع و طرفداری از علی، بطوریکه مقام اصحاب پیامبر (ص) را منکر نیستند و پیشاهنگی کسانی را که در ایمان به اسلام سبقت گرفتندقدر مینهند بعلاوه هیچیک از آنان را بر دیگری برتری نمی بخشند و معتقدند که همگی کوشیده و جدیت علمی مبذول داشته و برای خدا و پیامبرش و مسلمانان دلسوزی و خیرخواهی نموده اند منتهی بعضی بخطا رفته اند و برخی‌به راه راست، و هر دو دسته پاداش خواهند برد زیرا عمدا راه خطا نرفته اند و دانسته به کار بد دست نزده اند. همه این فرقه ها به نظریات خویش چسبیده اند و از آن دفاع کرده در راهش جانفشانی مینمایند، زیرا درباره این قضیه تفکر دینی دارند و درباره آن از روی ایمان داوری مینمایند و در این اندیشه و اظهار نظر در پی حفظ دین و یقین خویشند و جویای خشنودی خدا.
اما من می خواهم درباره این قضیه اندیشه ای آزاد داشته باشم و رها از عاطفه و علاقه،و تحت تاثیر ایمان و دین قرار نگیرم. اندیشیدن و مطالعه من اندیشه و مطالعه مورخی است که خود را از تمایلات و عواطف و هواخواهی از هر گونه و بهر انگیزه که باشد پیراسته است "...
این دکتر چنین می پنداردو اظهار میدارد مایل نیست دستخوش عاطفه و

[صفحه ۱۰۶]

و احساسات و جانبگیری از دسته و فرقه یا تمایل به‌مذهبی شود، و در نوشتن کتاب از همه اینها و حتی از دین و ایمان بری مانده است. و ادعا کرده که در بررسیو اظهار نظر در قضایای عثمان به سادگی گرائیده تا قضاوتش طبیعی باشد و گفتارش در آن خصوص حقیقت محض. این‌دکتر چنین پنداشته و ادعا نموده است. لکن تا به تحقیق پرداخته و دست به نوشتن زده از همه پیراستگی و پاکی ادعایش دور افتاده و یکسره بر هواخواهی و جانبگیری و تمایلات غرضورزانه تکیه زده است، و هیچ نیاورده و نگفته جز همان یاوه ها و دروغها که دلالان و کار چاقکن های عثمانی مسلک ساخته و تعبیه کرده اند، و در راه باصطلاح بررسی و نگارش بازنجیرهای گران ساخته از افسانه های پیشینیان قدم برداشته است همان افسانه های تباه که طبری و همدستان و همراهان و استادانش بافته اند با همان اسناد سست و متون تقلبی و غشداری که پته اش را در این جلد و جلدهای سابق به آب انداختیم.

هیچ فرقی میان این کتاب با دیگر کتابها -که این دکتر ادعا کرده مولفاتش سر به‌تمایلات و هواخواهی و جانبگیری سپرده‌اند - ندیدیم و نیست، و این کتاب همانگونه که خود نامیده " فتنه الکبری " است " فتنه ای بزرگ " و شورشی گمراهگر علیه حقائق مسلم تاریخی

می بینیم وی از بیم انحراف ازراه صواب و آلودن به قضاوت نادرست، موضع بیطرفی اتخاذ مینماید و میپندارد بیطرفی همانگونه که دیروز ودر عصر عثمان پسندیده و مایه عافیت بود امروز هم پسندیده و مایه صواب است، و بهمین اعتبار مسلک سعد بن ابی وقاص را پیش میگیرد که در قضیه عثمان بیطرفی برگزید. در دیباچه کتابش مینویسد ": هنگامی که قضیه عثمان پیش آمد و مسلمانان بر سر آن اختلاف پیدا کرده و شدیدترین دشمنی ها تاریخشان رخ داده جمعی از اصحاب پیامبر خود را از شرکت در آن به کناری کشانده و بهیچوجه مسوولیت آن حوادث را چه کم و چه زیاد نپذیرفتند بلکه خود را از دو دسته متخاصم بر کنار داشته و دین خود را سالم بدر بردند. سخنگوی آنان سعد بن ابی وقاص- خدا بیامرز - گفت: من دست به جنگ نمی زنم

[صفحه ۱۰۷]

تا آنوقت که برایم شمشیری حاضر کنید که بیندیشد و ببیندو بسخن درآمده بگوید این یک بر راه راست میرود و آن دیگری به خطا.

من می خواهم مسلک سعد و یارانش را پیش گیرم، نه از این دسته دفاع کنم و نه‌آن را بباد حمله بگیرم، بلکه در صددم که برای خویشتن و برای مردم شرایطی را بشناسانم و بشرح آرم که هردو دسته را به آشوب و گمراهی کشانید و به دشمنی خشونتباری که صفوفشان را بر هم زد و هنوز پراکنده نگهداشته است و بگمان قوی تا پایان روزگاران پراکنده و در اختلاف نگاه خواهد داشت. آنها که کتابم را می خوانند درخواهند یافت که مساله مهم تر و ریشه دار تر از عثمان و علی و پیروانو مخالفشان بوده است. و اگر کسی جز عثمان هم در آن شرایط و اوضاع به خلافت نشسته بود بهمان بدبختی ها و آشوبها دچار میگشت و به همان کشمکشهاکه در اطرافش درگرفت و زد و خوردهای خونین که پس از آن "...

در اینجا می بینیم وی همانطور که تعهد کرده و در دیباچه کتابش قرار گذاشته براستی از عاطفه و احساسات و از اصول دین بری مانده و از دین پاک اسلام دوری گرفته است و به قضیه عثمان آزادانه ورها نگریسته است رهای مطلق از هر چه حق و انصاف است. جریانات اجتماعی آن‌عصر را آشوبی شمرده که خردمند در کشاکش آن باید شتر مرغ شود که نه شیرمیدهد و نه بار میبرد و بهیچوجه مورداستفاده قرار نمیگیرد. نظریه و سبک تحقیق و اظهار نظر دکتر طه حسین در صورتی ممکن بود صحیح پنداشته شود که اسلام وجود نمیداشت و پیامبر گرامی راه راست را به روی انسانهائی که در توفان جریانات اجتماعی و اختلافات سیاسی و فکری سرگردانند نگشوده و از سر گشتگی نرهانده و قرآن مجید حق را از باطل باز ننموده بود. نمیدانم اوچگونه به خود جرات میدهد که مسلک سعدبن ابی وقاص را تقدیس کند؟ آیا محققی که خود را مسلمان میداند میتواند حکم و نظر اسلام را درباره آن حوادث و قضایا ندیده بگیرد یا فرمایشات پیامبر اکرم (ص) را در آن‌خصوص پشت گوش بیندازد و همه عواطف انسانی را بهنگام داوری و اظهار نظر در جریانات تاریخی و قهرمانان آن زیرپا بگذارد حتی احساسات

[صفحه ۱۰۸]

پاکی را که مقتضای طبیعت انسان است و به اصلاحگری و خیرخواهی و جانفشانی در راه مصالح عالیه جامعه و بشریت می خواند

و چون صلاح و فداکاری و آزادی و عدالت فریاد آید خود بخود برانگیخته و جلوه گر میشود.؟
مگر آنجا و در آن " شرایط و اوضاع - " که‌مورد بررسی قرار داده ای - قرآن روشنگر و سنت راهنما و شریعت مقبول وعقل سلیمی وجود نداشته که مردم را ازبلا۔ تکلیفی نجات دهد و راه و وظیفه ای پیش پایشان بگذارد؟ مگر اینها وجود نداشته تا مقرر دارد که از توده‌های ستمزده باید دفاع کرد یا از هر مسلمانی که بناحق مورد تعرض قرار گرفته یا از خلیفه واجب الاطاعه ای که میخواهند بکشندش؟
آدم مسلمان به قرآن احتیاج دارد و به سنت تا بداند که در چنان موقعیت ها چه تکلیفی داردو در جریانات اجتماعی حق با کدام جانب است که باید آن جانب را بگیرد.دیندار پایبند اسلام را چه حاجت است به " شمشیری که بیندیشد و ببیند و سخن بگوید؟" دینداری را که میداند خدا فرموده ": هر گاه درباره چیزی اختلاف و کشمکش پیدا کردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن اختلاف‌را به خدا و پیامبر عرضه بدارید و مراجعه بدهید " و " قرآن را بر تو فرستادیم تا برای آنان تلاوت و بر خوانده شود " و " قرآن را فقط برای این بر تو فرستادیم که برای آنان اختلافشان را روشن و حل نمائی ".
چه‌شده که دکتر، سخن صحابی عالیقدر حذیفه یمانی را نشنیده گرفته که میگوید: فتنه (و آشوب و شرایط گمراهگر) تا وقتی دینت را میشناسی به تو ضرری نمیتواند برساند. آشوب هنگامی گمراهگر خواهد شد که حق (یعنی اسلام) را از باطل (ناروا و غیر اسلام) باز نشناسی؟ یک مسلمان دینشناس هوشیار محال است نتواند در قضیه عثمان قضاوت درست و اصولی کند وتکلیف خود را در قبال آن بداند. زیرا قضیه دو صورت بیش نداشته است وحکم شرع در هر دو مورد کاملا مشخص و روشن است و پذیرفته و مورد تایید همه‌مسلمانان. عثمان یا حاکم عادل و راستروی بوده که دادگری میکرده و همانطور که در بیعت تعهد نموده مطابق‌قرآن و سنت عمل مینموده و رویه

[صفحه ۱۰۹]

حکومت و اداره اش مایه خشنودی خدا بوده است که در این صورت قیام علیه او حکمش معلوم است و در این مساله هیچ فرقه ای از مسلمانان با دیگری یا هیچ فرد مسلمان با دیگری اختلاف ندارد. یا چنان نبوده بلکه بدانگونه بوده است که اصحاب راسترو وعادل پیامبر (ص) عقیده داشته اند،و عقیده و اظهار نظرشان را درباره عثمان قبلا دیده ایم. در اینصورت باز حکم شرع هم در حق او و هم در حق مخالفانش کاملا۔ محرز است. این حکم چنانکه انقلابیون به خود عثمان گوشزدکردند از قرآن مجید گرفته شده است آنگاه که به ایشان گفت: مرا نکشید،زیرا فقط کشتن سه فرد جایز است: مردی که پس از ازدواج زنا کرده باشد یا پس از مسلمانشدن کافر گشته باشد یا کسی را بدون اینکه بخواهد قصاص قتلی از او بستاند بکشد. گفتند: مادر قرآن می بینیم کشتن غیر از این سه‌گونه اشخاص که نام بردی جایز است و آن کشتن کسانی است که در جهان براه تبهکاری تلاش مینمایند، و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه دست میزند و بعدبر ادامه تجاوز مسلحانه اش می جنگد ومانع این میشود که حقی از او گرفته شود و در این راه می جنگد و گردنفرازی مینماید. و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه دست زده ای و مانع گرفتن و اجرای حقی شده ای و مانع تحقق آن گشته و بر سر آن گردنفرازی کرده ای...
ما در آنمیان جائی برای بیطرفی و سرگردانی نمی بینیم، از آنگونه بیطرفی که سعدبن ابی وقاص در قضیه عثمان و حوادث وجریانات دنبال آن اتخاذ کرد. آن بیطرفی گرچه مورد پسند دکتر قرار گرفته چیزی نیست جز یا از اجرای حکم خدا به دامن کشیدن و از انجام وظیفه اسلامی گریختن و از تعالیم و دستورات‌درخشان آئین آسمانی اسلام شانه خالی کردن. آری، بیطرفی و کناره گیری و تماشاگری جریانات اجتماعی بی آنکه انسان در آن و در تعیین مسیرش سهم بگیرد حیله ای است که سلامت جویان

و نفع طلبانی تعبیه کرده انـد که از بیعت با امام متقیان و امیرمومنان علی علیه السـلام خودداری نمودند و پااز یاریش - که یاری حق و عدالت و اسلام است -

[صفحه ۱۱۰]

به دامن پیچیدندو از حکمتی که قرآن و سـنت در مورد جنگهایش صادر کرده چشم پوشـیدند. این‌حیله و عذری است که سـعد بن ابی وقاص تراشـیده و عبد الله پسـر عمر و ابوهریره و ابو موسـی اشـعری و محمد بن‌مسلمه، آن بدعت گزاران بیطرفی و قدیمی ترین کسانی که سیاست مزورانه کناره گیری از سیاست اجتماعی را دسـتاویز ساختند. در حالیکه خود میفهمیدند آن بهانه آوری و عذر تراشـی‌هیچ از مسوولیت خطیرشان در پیشـگاه خـدای حکیم و علیم نمیکاهـد ". آدمی هر چنـد عذرها طرح افکند از کار خویشـتن آگاه است ".

کتاب عثمان بن عفان

کتاب " عثمان بن عفان - " نوشـته " صادق عرجون " مـدرس دانشـکده زبان عربی در مصـر - را بایـد مورد بررسـی قرار داد - در مقـدمه مینویسـد ":این نوعی تحقیق در زندگانی خلیفه سوم عثمان - رضـی الله عنه - است که بوسـیله آن تصویری از زندگانی وی رسم کرده ام. آنجـا که اختصـار به حقیقت لطمه نمیزد به اجمال برگذاشـتم و جائی‌که تفصـیل باعث میشـد حجتی آشـکار گردد یا شبهه ای زدوده شـود بتفصـیل برگزار کرده ام. عوامـل اجتمـاعی و سیاسـی که سـیره اسـف انگیز او را در برگرفته است، عواملی که جـامعه اسـلامی را بشـدت و با قوت به خطرناکترین انقلابی که تاریـخ اسـلام بخود دیـده رانـد مورد توجه و بررسـی من قرار گرفته است.
زنـدگانی عثمـان - رضـی الله عنه - را بایستی در کمال آرامش و دقت نظر بررسـی کرد تا فضائلی که در لابلای افسانه های بیهوده ای که حقایق را ببازی گرفته است پوشـیده مانده بر ملاشود و محاسن و مکارمی که بوسـیله روایات غلط از دیده دور مانده آشـکار گردد و حقائقی که به نادرستی آلوده متمایز شود و دروغهائی که جاعلان ساخته انـد و داسـتانهائی بی اساس با آب و تاب شـناخته گردد.
تمام کوشش خود را بکار برده ام تا خطوط اصلی و اصیل زندگانی عثمان -

[صفحه ۱۱۱]

رضـی الله عنه - را مشـخص نمایم و میان آنها سازگاری و ربط دهم تا چنین تصویری پدیـد آید. امیدوارم تصویری که از زندگانی او رسم کرده ام سـنگی شود از سنگهای بنای بررسی زندگانی رجال اسلام و سیره قهرمانان پر شکوه آن، و مایه روشنگری و عبرت آموزی مسلمانان باشد، و خدا توفیق رسان است ".
آنگاه نگاهی به موضوعات کتابش بایـد افکنـد و دیـد که بهیچوجه با آنچه در مقـدمه گفته مطابقت ندارد و عبارتست از نعره های کنیه توزانه فرقه ای، و فضائل ساختگی که از راه غلو و مبالغه تعبیه کرده اند، و روایات جعلی که بانگیزه شهوت و نفع جوئی ساخته انـد، و افسـانه های بافته‌قـدیم را با زرق و برق سـخن آراسـته استو اباطیل پیشـینیان را با بیانی مزورانه تکرار کرده است. در نوشـته هایش اثری از این نیست که اسـناد روایات را یا متن سـست و نادرست بسـیاری از آنها را سـنجیده و بررسی کرده یا حدیث شناسی

خود را نموده باشد. موضوعات مهمی از فقه و دینشناسی عثمان تا اشتباهات و بدعتهایش را به بحث کشیده و در هر مورد خواسته آنها را توجیه نمایـد و توجیهاتش به یاوه میمانـد بویژه در مسائل فقهی، و عـذرهای بیمزه و خنک برایش آورده یا عـذرهای بدتر از گناه، که باید با همه این حرفهایش بزرگوارانه برخورد کرد و گذشت.
کتابی که منابع و ماخذش عبارت باشد از " فجر الاسلام " احمد امین - آن دروغساز حقه باز - و کتاب خضری - آن اموی مسلک خیره سر - و کنفرانسهای کرد علی - عثمانی مسلک مخالف اهل بیت- و امثال آنها که پر است از غلط گوئی و یاوه سرائی و دغلکاری حقه بازان و جیره خواران دستگاههای حاکمه، معلوم است چگونه کتابی است.
از حیرت آورترین حرفهایش یکی زیر عنوان " دروغ بستن به پیامبر خـدا " است. میگویـد: در این مرحله از تاریخ فرقه‌ها و احزاب جـامعه اسلامی شروع کردنـد بـدروغ ساختن بمنظور دشمنی و آسیب رسانی به مخالفان خویش، و رفته رفته‌این دروغها بصورت استدلالهائی درآمد که با احادیث مستحکم و مستند میگشت احادیثی

[صفحه ۱۱۲]

که سران فرقه هـا و احزاب از زبان پیامبر (ص) میساختنـد. رایـج ترین اینگونه احادیث ساختگی آنها بود که ادعا میشـد درباره ائمه وخلفا گفته شده است. هر که طرفدار کسی بود درباره مراد و رهبر خویش و نیز مخالان و رقیبانش به جعل حدیث پرداخت و چنان جعل کرد که مقصـد و غرضـش را مفیـد افتـد. پس دو گونه مدح و ذم افراطی و تفریطی درباره هر یک از ائمه و خلفا پدید آمد و شرح زندگانی آنان را با پرده ای از ابهامو غموض بپوشانید و از دیده حقیقت نگران مستور داشت.
در کنـار جعـل حـدیث‌به تاویلات و تحریفات معنوی در آیات قرآن پرداختنـد تا معنی آنها را دگرگونه جلوه دهنـد، و خطر این از جعـل حـدیث کمتر نبود. از این دو رشـته‌تلاش مزورانه و دروغ پردازانه یـک سلسـله روایـات و مطالب ساختگی و خرافات و افسانه بوجود آمد که مسلمانان را به بلا انداخت و شبهه های گیج کننده در میانشان پراکند و چهره دل آرای شریعت پاک اسلام را تیره ساخت و کتابهای خیلی از مولفان قـدیم و جدیـد را بیالود، و بلائی شـد برای دین و شـری برای مسـلمین، و مانعی در راه نهضت و پیشرفتشان و حربه ای بدست دشمنان اسلام و سدی بر راه کسانی که در پی وصول به حقایق تاریخی و علمی و دینی اند. اگر توفیق خدای متعال نبود و مددی به عده‌ای از پیشوایان برگزیده و نیک سیرت اسلامی نرسانده بود که به نقد سند روایات و سنجش متون آنها و تمیز سره از ناسره همت گمارند و نگذارند از هربدعتگذاری روایت شود چهره اسلام از درخشندگی میافتاد و بدان دلارائی که در قرآن حکیم و تعالیم پیامبر عظیم جلوه گر است نمیماند".

[صفحه ۱۱۳]

انصاف در حق عثمان

نوشته استاد محمد جاد المولی
این کتـاب از سـراب فریبنـده تر است و اثری از انصـاف در آن نیست. زنجیره ای از روایـات تـاریخی ساختگی و دسـتبرد خورده را بهم‌بسـته و نامش را تحقیق تاریخی دقیق و منصفانه گذاشته است. با وجود این درمقدمه کتابش میگوید ": زندگانی عثمان و تاریخ عصـر او و انقلابی را که علیه او شـده مورد تحقیق و بررسـی قرار داده ام و از روایـات دروغین تاریخی پرهیز نمودم و آنچه را مایه

درس و عبرت بود مد نظر قرار دادم و علل اصلی هر واقعه را هر چند شبهناك و پیچیده بود پی جستم و بر نمودم. به نوشته مورخان اکتفا ننمودم بلکه نظر از نوشته آنان دورتر بردم و شخصیت وی را تحلیل و تشریح کردم و رابطه اش را با انقلابی که علیه وی رخ داده مشخص ساختم و احوال مسلمانان‌را بررسی کردم که به آسایش و ثروت دست یافته بودند و گام بهر سرزمین و دیار نهاده و با اقوام غیر عرب درآمیخته و خلق و خوی آنان را گرفته بودند، و نیز احوال قریش را و چند دستگی و کشمکشی را که میانشان بر سر ریاست و بدست گرفتن قدرت پدید آمده بود و رابطه آن را به تعدی و شورشی که علیه خلیفه صورت گرفت بیان داشتم، و آشوبی را که دشمنان عثمان و اسلام در استانها بپا کرده بودند تشریح نمودم و وقایع را از یکدیگر تفکیك و متمایز ساختم تا علل معین آن‌آشوب بدست آمد.

از این هم غافل نماندم که خرده‌هائی را که بر عثمان گرفته اند بشرح آورم و در حق وی انصاف دهم که کجا و در کدامین موارد بیگناه بوده است. عثمان حق دارد که برای خود و عصرش بررسی وافی شود و دهها کتاب باین زمینه اختصاص یابد، زیرا وی خلیفه یی است که حقش پایمال گشته و درباره اش بناحق قضاوت شده است با وجودیکه در ایمان به اسلام پیشقدم بوده و فضائل و کارهای نیکو از او بروز کرده و دوره اش دوره انتقال و تزلزل و انقلاب سیاسی و اجتماعی بوده است.

گرچه جانب احتیاط و دقت را گرفته و از لغزشها خویش را پائیده‌ام باز ممکن

[صفحه ۱۱۴]

است دچار خطا و لغزش شده باشم. با اینهمه کوشش فکری‌خود را تا توانسته ام بکار برده ام تا نظری صائب ارائه کنم. امیدوارم در ترسیم تصویری روشن از این دوره تاریخ اسلامی که آکنده از درس و پند و عبرت است توفیق یافته باشم. و خدامددکار است ".

این لفاظی و عبارت پردازی است و دم زدنش از حسن نیت و علاقه به موفقیت علمی. لکن پای گردآوری روایات تاریخی و تالیف که رسیده مثل خار کنی عمل کرده که در شب از هر چه یافته بنه ای فراهم کرده باشد و بدون اینکه در سند و متن روایات دقت و سنجشی بعمل آورد بهر چه‌رسیده تکیه زده و استناد جسته تا نظری تعبیه کرده است، نه سره از ناسره جدا کرده و در شناخت مفهوم حقیقی اسناد تاریخی همت یا درایتی نموده است، نه حدیث شناس بوده تا بتواند به روایت صحیح و مسلم دست یابد و از مجعولات با آب و تاب بپرهیزد و نه بصیرتی داشته تا به نیرنگهائی که در تاریخ بکار رفته پی برد و نه علمی که پایش را بر طریق مستقیم وصول به حقیقت جدید استوار دارد. همینطور در بافته ها و جعلیاتی که طبری و دیگران نوشته اند لولیده و آنها را اصول مسلم پنداشته و وحی منزل. فضائلی را که اموی نسبان یا اموی مسلکان برای وابستگان خویش جعل کرده اند راست شمرده و در اظهار نظر بر آنها اعتماد نموده است. گرچه خیلی تلاش کرده و فکرش را بکار انداخته متاسفانه به نتیجه مطلوب نرسیده است و از این مرحله از تاریخ اسلامی تصویری ساخته است تیره و تار با خطوطی بهم ریخته و رنگهائی بهم آویخته، تصویری تهی از هر گونه پند و درس و عبرت آموزی.

سخن دربارهعبد الله بن سبا را به درازا کشانده و همه آن شورشها و کشمکشها را زیر سراو دانسته و پنداشته فکر مخالفت با عثمان را او طرح ریخته و در شهرها پراکنده است تا اکثریت اصحاب پیامبر (ص) به بانگ شعار آن بدعتگزار خیره‌رای به تحریك و تلاش افتاده اند و سربه نیرنگ آن یهودی گستاخ آشوبگر سپرده اند. مینویسد ": در این هنگام عبد الله بن سبا به آن پیرمرد زاهد (یعنی ابوذر) راه مییابد و افکارش را در انجمن و جلسات او مطرح میسازد و او را در مورد حکومت می فریبد و

[صفحه ۱۱۵]

و علیه توانگران بر میانگیزد و بنا میکند به این وسوسه که ابوذر، از معاویه تعجب نمیکنی که‌میگوید: ثروت، مال خدا است، و همه‌چیز مال خدا است؟ پنداری میخواهد به‌خود اختصاص دهد و از مسلمانان سلب کند و نام مسلمانان را از بین ببرد.بدینگونه ابوذر به راه تبلیغ برای یک‌سوسیالیسم افراطی افتاد. توانگران را مجبور میکرد به فقیران کمک کنند واز ثروتشان بنفع آنان چشم بپوشند. از احسانی که اسلام گفته به فقیران بکنید وسیله ای ساخت برای سلب دارئی توانگران. در حالیکه مقصود اسلام این نیست که ثروت توانگران را از چنگشان بدر کند، بلکه خدای متعال میفرماید: و کسانی که در دارائیشان حقی معین برای گدا و محروم هست. و این علاوه بر زکات است ". در جای دیگر مینویسد ": عمار یاسر به مصر رفت. مردم مصر از استاندارشان ناراضی بودند و هر نسبتی به او میدادند. پیروان ابن سبا با مهارت وزرنگی توانستند عمار را با سخنان دروغین و فریبنده گول بزنند. علاوه بر این عمار خودش کینه ای از عثمان در دل داشت زیرا وقتی با عباس بن عتبه بن ابی لهب مشاجره کرده و بهم بد زبانی نموده بودند قانون الهی را در مورد عمار اجرا کرده بود بهمین جهت عمار یاسر از مصر نزد عثمان برنگشت و مشاهدات خود را در آن سامان‌به وی گزارش نداد و به پیروان عبد الله بن سبا ملحق شد ".

این یک صفحه‌از تاریخی است که آن استاد نوشته استو پاره ای از تصویر روشن و دقیقی که موفق به ترسیم آن گشته است. این همان پند و درس عبرت آموزی است که درنظر داشته و مقصودش بوده است. خواننده عزیز آیا متوجه است که این وراج یاوه سرا از کدام ابوذر و عمار حرف میزند که چنین گستاخانه و بی مطالعه و حساب نشده حرف میزند و حرف دهنش را نمیفهمد؟ معلوم نیست این مرد چرا وارد بحثهای مشکل و مهم و خطرناکی شده که محققان تیزبین و موشکاف و ناقدان زیرک

[صفحه ۱۱۶]

در آن سرگشته اند؟ چرا با همه کم اطلاعی وبی خبریش از احوالات رجال و قدر و منزلت قهرمانان امت و بدون این که به‌روحیات و شخصیت برترین انسانها و اصحاب پاکدامن و شریف پی برده باشد وبداند که تا چه پایه دیندار بوده اندبه بررسی تاریخ حیاتشان همت گماشته است؟ و چگونه با همه بی بهرگیش از حدیثشناسی و دینشناسی و علم تاریخ وارد این گونه مباحث و موضوعات شده است؟

می بینیم دامن بالا زده و کمر به دفاع از افراد مورد نظر خویش بستهو در اینکار از تهمت زدن و آلودن دامن پاک اصحاب عادل و راسترو ابائی ننموده است. در جلد هشتم روایت آن مرد در حق ابوذر را بررسی کرده و نشان دادیم ساختگی است و آنها که از قولشان نقل شده است و اسمشان در سند آمده کسانی هستند که اهل فن حدیث و تاریخ بی اعتبارشان میشمارند، و در این جلد سخن قطعی درباره شان گفتیم ودر گفتاری که بعنوان عمار یاسر داشتیم ثابت کردیم که او هرگز بمصر نرفته است، و روایتی که استاد به آن استناد کرده بی پایه است. وانگهی‌عمار یاسر برتر از این است که بخاطر اجرای حکم خدا و قانون جزای اسلام کینه کسی را به دل بگیرد. آیا این نویسنده که قرآن در اختیار داشته نظرش را با آیه ای که در حق عمار یاسر فرود آمده مطابقت داده و سنجیده‌است یا نه؟ آیا پیش از اتخاذ نظر و رای در حق عمار هیچ به فرمایشات پیامبر گرامی اندیشیده است که " عماراز سر تا قدمش آکنده از ایمان است "، " عمار با حق (یعنی اسلام) است وحق (یا اسلام) با او است و عمار بهر سو که حق بگردد میگردد "، "عمار هر گاه میان دو کار مخیر شود حتما آن را که به هدایت (و راه راست‌دین) نزدیکتر باشد بر میگزیند " و بسیار فرمایشات دیگر که زینت بخش همین جلد ساختیم و آن روایات جعلی و یاوه ها را به زباله دان می افکند؟

وی در تبرئه عثمان حرفهای مختصر ولی گنده زده است، حرفهائی که دسائس غرضورزان و تحریفگرانی را که حقایق تاریخی را

مسخ کرده اند در لابلای خود دارد. این دسائس تبهکارانه که علیه حقایق تاریخی و بقصد تحریف و مسخ آن صورت گرفته است فقط آدم بی اطلاع و بیسواد را میتواند بفریبد و تنها نویسندگان ناشی و

[صفحه ۱۱۷]

تازه پا ممکن است به دام آن بیفتند و حقائق را وارونه بپندارند، چنانکه همین " استاد " به دامش افتاده است.مینویسد ": حقیقت مسلم این است که ولید در سال ۲۵ هجری یعنی اولین سال حکومت عثمان - به استانداری تعیین شده است، و ناقدان و مورخان بر این متفقند که عثمان در شش ساله اول حکومتش مورد هیچگونه انتقاد و حمله ای قرار نگرفته است زیرا در پی مصلحت‌عمومی بوده و مقامات را به افراد لایق می سپرده و میان خویشاوند و غیرخویشاوندش فرقی در این کار نمیگذاشته‌است. "

ادعای دروغین اجماع و اتفاق نظر و همداستانی کاری است که این جماعت نسل اندر نسل و در طول قرون مرتکب شده اند. کتابهای فقه و علم کلام و حدیث و تاریخ پر است از ادعای‌اجماع و اتفاق نظر هر که در کتاب " المحلی " اثر ابن حزم اندلسی یا کتاب "الفصل فی الملل و النحل " او و " منهاج السنه " ابن تیمیه، و " البدایه و النهایه " ابن کثیر تاملی نماید صدها اجماع ادعائی و دروغین خواهد یافت. این نویسنده دنباله رو آن آقایان است آنها که امانتدار گنجینه های علم و دینند او فکر نکرده‌روزی محققی حسابرس و دادگر و حق پو فرا رسیده و به حساب ادعای اجماعش خواهد رسید، یا فکر این را میکرده ولی اعتنائی به عواقب کارش نمی نموده‌است.

از او می پرسیم: چطور انتصاب ولید به استانداری در سال ۲۵ هجری مطلبی است مورد اجماع و اتفاق مورخان؟ حال آن که این مطلب فقط در یک روایت آمده و آنهم روایت " سیف بن عمر " است چنانکه طبری گفته و آن روایت را در تاریخش ثبت نموده و نادرست خوانده است. و ابن اثیر در تاریخ الکامل به دیگری نسبت داده است. از طرفی " سیف بن عمر " را در جلد هشتم معرفی و ثابت نموده ایم که سست روایت است و متروک و مطرود و از درجه‌اعتماد ساقط، و دروغساز، و متهم به‌زندقه. اطمینان مورخان بر این است که انتصاب ولید به استانداری کوفه درسال ۲۶ صورت گرفته است. وانگهی کجا سال ۲۵ هجری سال اول حکومت عثمان بوده است، در حالیکه

[صفحه ۱۱۸]

عمر دراواخر ذیحجه سال ۲۳ مرد و سه روز بعدبا عثمان بیعت شد. بنابراین اولین سال حکومت عثمان سال ۲۴ بوده است. وانگهی نه تنها همه ناقدان و مورخان بلکه حتی یک ناقد یا مورخ نمیتواند جرات اینحرف را به خود بدهد که شش ساله اول حکومت عثمان بدون هیچ خطا وخلافی سپری شده است. صفحات تاریخ حکومتش در آن سالها را خلافکاریهایش سیاه کرده است. حتی از نخستین روزی که به مسند حکومت نشست و شروع کرد به‌لولیدن در میان اصطبل و چراگاهش، پیوسته می لغزید و به منجلاب خلاف و انحراف از اسلام می غلتید، مثلا:

بمحض رسیدن به حکومت از اجرای قانون جزای اسلام در حق عبید الله بن‌عمر سرباز زد، و او جنایت وحشتناکی مرتکب شده بود و هرمزان و جفینه و دختر ابو لولوه را بناحق کشته بود، و همه مهاجران و انصار متفق بودند که‌باید قصاص شود و یکصدا عثمان را به پیروی از قرآن و سنت و اجرای حکم اعدام پسر عمر وا میداشتند. در آنمیان عمرو عاص او را اغوا کرد و ازاجرای حکم اعدام بازداشت تا خون آن بیگناهان به هدر رفت، و این نخستین نقض قانون اسلام بود که عثمان در نخستین روز حکومتش مرتکب

گشت.

۲- بمحض این که خلیفه شد و از منبر بالارفت در جائی از منبر نشست که رسولخدا(ص) می نشست و ابوبکر و عمر ننشسته‌بودند. ابوبکر یک پله پائین تر می نشست و عمر یک پله پائین تر از محل ابوبکر. مردم در این خصوص بنای صحبت‌را گذاشتند و بعضی گفتند: امروز شر پدیدار گشت.

۳- وقتی به خلافت رسیدحکم بن ابی العاص را که پیامبر گرامی‌تبعید و لعنت کرده بود از تبعیدگان به مدینه باز آورد و تا آخر عمر در آنجا بود. باز گرداندن وی از تبعید از جمله کارهائی بود که بر عثمان عیب‌گرفتند.

۴- در سال ۲۵ سعد بن ابی وقاص را - که از ده نفری است که میگویند مژده

[صفحه ۱۱۹]

بهشت یافته اند- از استانداری برکنار کرد و ولید بن‌عقبه را بجای او گماشت و در سالهای ۲۵ و ۲۶ بدین مقام بود. و این در صدر انتقاداتی است که به او وارد گشته. سپس همین استاندار شراب خورد و واجب آمد که حد بر او جاری شود ولی‌خلیفه از اجرای قانون جزای اسلام در حق استاندار خویش خودداری کرد.

۵ - ولید چون در مقام استانداری به کوفه آمد از عبد الله بن مسعود که متصدی خزانه کوفه بود مبلغی از خزانه قرض گرفت. عثمان این قرض را به او بخشید. به عثمان اعتراض کردند. عثمان از اعتراض عبد الله بن مسعود عصبانی شد و او را از مقامش برکنار کرد و حقوقی‌را که بعنوان یک مجاهد از خزانه عمومی داشت مدت چهار سال قطع کرد یعنی تا هنگام مرگش، و گفتگوها و ماجراها در همین زمین میان او و عثمان رخ داده که در همین جلد آوردیم.

۶ - چنانکه در تاریخ ابن کثیر آمده‌در اوائل حکومتش اذان سومی را در نماز جمعه بدعت گذاشت که آنرا در جلدهشتم بشرح آورده و بررسی کردیم.

۷ -در سال ۲۶ هجری خواست مسجد الحرام راوسیع تر سازد. خانه عده ای را خرید. اما عده ای حاضر نشدند منزل خویش را بفروشند. بدستور عثمان خانه هایشان را خراب کرده قیمت آنرا از خزانه پرداختند. فریاد اعتراض علیه عثمان برآوردند، دستور داد آنها را زندانی کنند و پرخاش کرد: از بس ملایمت نشان داده ام اینطور پر رو و گستاخ شده اید.

۸ - خمس غنائمی را که در دومین لشکرکشی به افریقای شمالی بدست آمده بود و به خزانه عمومی تعلق میگرفت بعنوان هدیه ای به‌مروان بن حکم بخشید. این از مهم ترین جنایات و گناهان عثمان شمرده میشود، و در سال ۲۷ هجری مرتکب گشته‌است.

[صفحه ۱۲۰]

۹- در سال ۲۹ به حج رفت و در جائی که نماز را باید شکسته‌می خواند تمام خواند. این را ابن کثیر در تاریخش آورده، و ما در جلد هشتم از این بدعت سخن گفتیم.

۱۰ - خمس غنائمی را که در اولین لشکرکشی افریقای شمالی بدست آمده بود و به خزانه عمومی تعلق میگرفت به عبد اللهبن سعد بن ابی سرح بخشید.

از اینگونه خلافکاریها و خطاها و بدعتهادر شش ساله اول حکومتش بسیار سر زده است که بخاطر آن مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته. از همان روزهای اول گوش به نصیحت و ارشاد و نهی از منکر مردم و اصحاب پیامبر (ص) نمیداده بلکه هر کس را زبان به

انتقاد و ارشادش میگشوده و ضرورت اجرای احکام خدا و حقوق ستمدیدگان رامتذکر میشده تحت تعقیب قرار میداده ومیزده و اهانت و زندانی میکرده است.درآمد عمومی و مقامات دولتی را به خویشاوندان امویش می سپرده و خیال میکرده مشکلات امور بدست آنان حل می شود، تا جریان اجتماعی امر بمعروف ونهی از منکر شدت و دامنه یافته و سراسر کشور را در برگرفته است و اختلاف و تضاد ملت و اصحاب پیامبر (ص) از یکسو با عثمان و قبیله امویش و شرکاء غارتگرش از سوی دیگر فزونی یافته و به محاصره و کشتنش انجامیده است.

گمان میکنم با پیشرفت فرهنگی مصر برخی از مصریان که از جدیت پیشینیان خویش در مبارزه با عثمان و اعضای دولتش و از همتی که در این میدان بروز داده اند احساس شرمسازی مینموده اند برای این که آن لکه ننگ را از دامن ملیت خویش بزداید و از کرده مصریان انقلابی قدیم پوزش بنمایند توسط اساتید دانشگاهی خویش به تالیف و نگارش درباره عثمان برخاسته اند تا فضائل و خدماتی برایش‌تعبیه کنند و او را منزه و پاک و با منزلت بنمایند. اما آیا با این کتابهای مزخرف و خوش زرق و برق به مقصود خود رسیده اند؟ تنها مثل هواخواهان قدیمی عثمان یک کار

[صفحه ۱۲۱]

کرده اند و آن این که بعنوان توبه و پاک کردن گناه سابق گناه تازه ای مرتکب گشته اند اینها تالیف و کتاب را وسیله بیان و تعلیم حقیقت نمیدانند بلکه وسیله ای میشمارند برای برآوردن اغراض و مطامع شخصی با جمعی، و این پنداری نارواست

تاملی در کتابهای دیگر

کتاب " تاریخ الخلفا "تالیف عبد الوهاب نجار از همین قماش است و انبانی از لغزشهای تاریخیو روایات یاوه. همچنین کتاب " عثمان "نوشته عمر ابو نصر که تکرار حرفهای‌شیخ محمد خضری آن اموی مسلک است. کتاب " خلفای راشدین " نوشته سید علی‌فکری که جلد سوم کتاب " احسن القصص" او را تشکیل میدهد از دیگر کتابهائی که در این موضوع تالیف شده کمتر حرف بیراه دارد و کمتر از متانت دور گشته، و از حسن نیت و پاکی قلم نویسنده داستان مینماید. گرچه همان روایات جعلی را جمع کرده باز تا توانسته از ورود به زمینه های خطرناک و مباحث مورد اختلاف و جنجالی پرهیز نموده است و نه انتقادات و تعرضاتی را که بخاطر بدعتهای عثمان به وی شده بمیان‌کشیده و نه توجیهات و تلاشهائی را که‌برای تبرئه او شده منعکس کرده است. پنداری شرح حال خلیفه ای را مینویسد که همه سرها در برابرش به تعظیم فرودآمده و امت اسلامی وی را از جمیع جهات تایید کرده است و گوئی هیچ از آن بحثها و ایرادات به گوشش نخورده وانتقاداتی را که به او شده و مدافعاتی را که از او صورت گرفته ندیده است که از فضائل و محاسن عثمانو پاک طینتی و حسن سلوکش چنان سخن میگوید که گوئی اصول مسلمی است و هیچکس در آن تردیدی ننموده و نه ایرادی و انتقادی بر آن بعمل آورده است. در صفحات آینده روشن خواهیم نمود فضائل و محاسنی که برای عثمان ادعا کرده اند تا چه حد حقیقت دارد.

وی روایات جعلی و نادرستی را که در تمجید عثمان هست بدون این که بررسی وارزشیابی کند یا با دیگر روایات و روایات درست و ثابت بسنجد و مطابقه نماید و تناقضات و مغایرتهائی را که در آنمیان هست رفع و حل کند به رشته نگارش

[صفحه ۱۲۲]

درآورده و بحث خود را درباره عثمان چنین پایان داده است ": مسلمانان بعد از این که آن سرزمین ها و کشورها را گشودند و آرامش یافتند و ثروت و اموالشان انبوه گشت شروع کردند به انتقاد از کارهائی که عثمان به مصلحت عمومی میدید مانند عزل بعضی استانداران و نصب برخی از خویشاوندانش که لایق و کاردان می پنداشت. بدینگونه مردم در حق وی تصوراتی نادرست پیدا کردند در حالیکه‌او بی تقصیر و بیگناه بود. آشوب و اغتشاش دامنه یافت و شدت گرفت تا هیئتهائی همزمان به نمایندگی از کوفه‌و بصره و مصر در رسیده خواستار برکناری استانداران شدند و گفتند در غیر اینصورت عثمان را بر کنار کرده خلیفه دیگری بر خواهند گزید. بالاخره موافقت شد تنی چند از استانداران را عوض کنند. بر این اساس، مردم مصر خواستند محمد پسر ابوبکر صدیق استاندارشان باشد. عثمان فرمانی دائر بر استانداری وی نوشت و آنان با استاندار جدید رهسپارخویش گشتند. در راه یکی از نوکران عثمان را دیدند که شترش را هی میزند. او را نگهداشته تفتیش کردند، نامه‌ای را به مهر خلیفه و بعنوان عبد الله بن ابی سرح یافتند باین مضمون:

وقتی پسر ابوبکر و همراهانش نزد تو رسیدند آنان را با نیرنگ به قتل برسان.

نامه را برداشته به مدینه باز آمدند، و جریان را به عثمان خبردادند. قسم خورد که کار او نیست و نه دستورش را داده و نه اطلاعی از آن‌دارد. گفتند: این بدتر است مهر تو را و یکی از شتران دولتی را بر میدارند و یکی از نوکرانت را میفرستند و تو بی اطلاع میمانی. کاراز دست تو بدر رفته است و اختیار خودرا نداری. و از او خواستند از خلافت‌کناره گیری کرده یا نویسنده آن فرمان‌را تحویل دهد. هیچیک را نپذیرفت. در نتیجه متفقا تصمیم گرفتند او را به محاصره درآورند، و درآوردند و آب‌و توشه را چند روز برویش بستند. انقلابیون به هیجان درآمدند و گفتگو و قیل و قال بسیار شد. عده ای از اصحاب پیامبر (ص) از او اجازه خواستند تا از او دفاع کنند. نپذیرفت، و به هیچیک اجازه دفاع مسلحانه نداد، حتی به نوکرانش

[صفحه ۱۲۳]

که مهیای دفاع شده بودند گفت: هر کدامتان که شمشیرش را غلاف کند آزاد خواهد بود. تن به قضا سپرده و تسلیم‌پیشامدها شده بود. عده ای از اشرار از بام خانه به درون راه یافتند و به‌اطاقش درآمده او را کشتند در حالیکه قرآن در برابرش نهاده بود و سوره بقره را تلاوت مینمود. قطره خونی براین آیت ریخت: خدا در عوض توبه حسابشان خواهد رسید و به سزاشان خواهد رساند... در آنهنگام روزه داربود "

شاید این نویسنده پس از مطالعه " الغدیر " به مواردی از کتابش که باید تجدید نظر بعمل آورد توجه یابد و آنرا از نادرستی و لغزشها بپیراید و به راه حق و بیان حقیقت بگراید، زیرا این بهتر و پسندیده تر است.

سر دسته اینگونه اساتید، استاد کرسی تاریخ ملتهای اسلامی در دانشگاه مصر و مدیردانشسرای حقوق اسلامی شیخ محمد حضری است صاحب کنفرانسهای معروف که در جلد سوم به خود و کتابش اشاره رفت‌و روشن شد که تا چه اندازه دغلباز است و در حق تاریخ جنایتکار، و از ادبی که لازمه دینداری است بدور و از ادب و اخلاق دانشمندی بی نصیب و از آدمیت بیزار، و کتابش صندوقی است پراز هرزه درآئی و یاوه گوئی و خطا ورزی، و صفحات آن آلوده به دروغ و نیرنگ و نسبتهای ناروا و نظریات سست بی بنیاد. با اینهمه کتابش را " تاریخ اسلام " نام نهاده است. اسلام‌اگر این تاریخش باشد باید فاتحه اش را خواند

وصیت پیامبر والای اسلام به عثمان

اشاره

۱ - احمد حنبل پیشوای حنبلیان در کتاب حدیثش " مسند " مینویسد: ابو مغیره " حمصی " برای ما روایت کرده است از قول ولید بن سلیمان " دمشقی " از زبان ربیعه بن یزید " دمشقی " از عبد الله بن عامر " دمشقی "از نعمان بن بشیر " قاضی دمشق " ازعائشه - رضی الله عنها - که پیامبر خدا (ص) بدنبال عثمان بن عفان فرستاد تا آمد. پیامبر خدا (ص)

[صفحه ۱۲۴]

رو به او کرد. تا دیدیم پیامبر خدا (ص) رویش را بطرف عثمان گردانید در کنار هم جمع شدیم (که ببینیم به عثمان چه میفرماید). آخرین سخنش به‌او این بود که پس از زدن دستی به شانه اش گفت: عثمان خدا ممکن است پیراهنی بر تنت بیاراید. هر گاه منافقان در صدد برآمدند آنرا از تنت بیرون بیاورند مگذار بیرونش بیاورند تا کشته و به دیدارم نائل شوی. و این فرمایش را سه بار تکرار کرد. نعمان بن بشیر میگوید: وقتی این را از عائشه - رضی الله عنها - شنیدم به‌او گفتم: ای ام المومنین چرا این راتا بحال نمیگفتی؟ گفت: بخدا فراموشش کرده بودم و بیاد نداشتم. میگوید: این حدیث را به معاویه بن ابی سفیان اطلاع دادم. به شنیدن آن از من اکتفا نکرد و کافی ندانست، بلکه به ام المومنین (عائشه) نام فرستاد که آن حدیث را برایم بنویس و بفرست. و او آنرا در نامه ای نوشته برای معاویه بن ابی سفیان فرستاد".

رجال سند این روایت همگی اهل شامند وهواخواه عثمان. و پیاپیش آنها نعمان‌بن بشر ایستاده کسی که علیه امام زمان خویش مولای متقیان و امیر مومنان‌علی علیه السلام قیام مسلحانه کرده وزیر پرچم دار و دسته تجاوزکاران مسلح‌الفئه الباغیه - علیه او جنگیده است، و بموجب روایتی قیس بن سعد انصاری درباره او میگوید: او گمراهی گمراهگر است. مضمون و متن این روایت، خود - چنانکه خواهیم گفت - میرساندکه دروغی و نادرست است.

۲ - احمد حنبل در " مسند " روایتی ثبت کرده ازقول محمد بن کناسه اسدی - ابو یحیی -از اسحق بن سعید اموی نواده عاص از قول پدرش سعید پسر عموی عثمان که در دمشق بوده است. میگوید: به من خبر رسیده که عائشه گفته است: فقط یکباردزدکی به سخن پیامبر خدا گوش دادم و آن هنگامی بود که عثمان سر ظهر نزد وی آمد و پنداشتم برای کاری مربوط به‌زنان آمده و خودخواهی زنانه مرا واداشت تا پنهانی گوش به سخن پیامبر خدا بسپارم. شنیدم که میگفت: خداوند پیراهنی بر تنت میاراید. امتم درصدد بر میاید آنرا از تنت بیرون آورد. آنرا از تن بیرون میار.

[صفحه ۱۲۵]

هنگامی که دیدم عثمان با همه تقاضاهای آنان (یعنی مخالفان انقلابیش) موافقت مینماید جز این که‌از خلافت کناره گیری کند دانستم به پیروی از همان وصیتی است که پیامبر خدا (ص) به او کرده است ".

رجال سندش غالبا اموی هستند و از خانواده عثمان، و روایتشان به عائشه منتهی میشود که در همین جلد سخنانش را به اطلاعتان رساندیم. علاوه بر اینها روایت مذکور " مرسل " است و معلوم نیست چه کسی به سعید بن عاص خبر داده‌است، شاید یکی از دروغسازان و جاعلان حدیث بوده باشد.

۳ - طبرانی از قول مطلب بن شعیب ازدی از عبد الله بن صالح از لیث از خالد بن یزیداز سعید بن ابی هلال از ربیعه بن سیف‌روایت میکند که گفت: ما نزد شفی الاصبحی بودیم. به ما گفت: از عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت پیامبر خدا رو به عثمان گردانده

گفت: عثمان‌خدا پیراهنی بر تو پوشانـده است و مردم می خواهند آنرا از تنت بیرون آورند، تو آنرا بیرون میار. زیرا بخدا اگر آن را از تن فرو اندازی بهشت را نخواهی دید مگر ریسمان کلفت به سوراخ سوزن درآید

ابن کـثیر این روایت را در تـاریخش ذکر کرده میگویـد: ابـویعلی آنرا از طریق عبـد الله بن عمر از قول خواهرش ام المومنین حفصـه روایت کرده است. سیاق متن آن غریب وبیگانه از ذهن است، خدا بهتر میداند.

اکنون رجال سند روایت را بررسی کنیم و بشناسیم:

الف - عبـد الله بن صالـح مصـری. احمـد حنبل میگوید: در ابتدای کار پایبند بود و سـخن سـنجیده میگفت ولی در آخر کار خراب شـده بود وکسـی نیست. عبـد الله بن احمـد میگویـد: پـدرم روزی از او یـاد کرد و از او بـد گفت و بیزاری جست. صالـح بن محمد میگویـد: ابن معین او را مورد اعتمادمیشـمرد ولی بنظر من او در کار روایت دروغ میگفته است. ابن مـدینی میگویـد: روایتهای او را ترک کرده ام و هیچ از او

[صفحه ۱۲۶]

روایت نمیکنم. احمـد بن صالـح میگویـد: او متهم و بی اعتبـار است. نسـائی میگویـد: مورد اعتمـاد نیست. ابو زرعه میگویـد: بسـیار دروغگو است. ابو حاتم میگویـد: احادیثی که ابو صالـح در آخر عمر روایت کرده و دیگران بـدو نامعلوم شـناخته انـد بعقیده من از ساخته ها و جعلیات خالـد بن نجیـح است که ابو صالـح‌رفیق و مصاحبش بوده است.، ابو احمدحاکم میگوید: روایتش سـست است. ابن حبـان میگویـد: واقعـا بـد روایت است و از قول اشـخاص معتبر احادیثی نقل میکنـد بی اعتبار. شـخصا راسـتگو است اما احادیث نامعلوم و نادرستی که نقل‌کرده بوسیله همسایه اش ساخته شده است. این همسایه احادیثی از قول شیخ عبدالله بن صالح میساخته و با خطی شبیه خط شـیخ عبد الله مینوشته و سپس در خانه اش به میان کتابها و نوشته هایش‌می انداخته است. شیخ عبد الله بگمان‌این که خط خود او است آن احادیث ساختگی را ندانسته نقل میکرده است

ب - سـعید بن ابی هلال مصـری. احمـد حنبل‌میگوید: نمیدانم در روایات او چه چیزی رخنه کرده است. ابن حزم میگوید ": قوی" نیست. ابن حجر میگوید: شاید او در این گفته به سخنی که امام‌احمد حنبل درباره اش گفته تکیه کرده باشد.

ج - ربیعه بن سـیف اسـکندرانی.ابن حبان میگویـد: خیلی اشـتباه میکنـد. ابن یونس میگویـد: در میان روایاتش‌روایات نامعلوم و بی اسـاس هست. بخاری میگویـد: احادیثی روایت کرده که با روایت دیگران مطابقت نمینمایـد. نسائی میگویـد ": ضـعیف " و سست روایت است.

۴ - احمد حنبل روایتی ثبت کرده است از قول سـنان بن هارون از کلیب بن وائل از پسـر عمر که رسولخدا (ص) از فتنه ای یاد کرد افزود در آن فتنه این شـخص که روی خودپوشانـده بنـاحق و مظلومانه کشـته خواهدشـد ۰ به آن شـخص نگریسـتم، دیدم عثمان‌بن عفان است ۰

[صفحه ۱۲۷]

سنان بن هارون‌از اهالی کوفه است. نسائی درباره اومیگوید ": ضـعیف " و سست روایت است.ساجی میگوید ": ضعیف است و بد روایت. ابن حبان میگوید: واقعا بد روایت است. احادیث نامعلوم را از قول مشاهیر نقل میکند.

کلیب بن وائل یکی‌دیگر از رجال این روایت همینگونه وضـعی دارد. چنانکه در تهذیب التهذیب‌آمده ابو زرعه او را " ضـعیف " و

سست روایت شمرده است

۵- احمد حنبل در مسند روایتی آمده است از طریق موسی بن عقبه که جد مادری ام ابو حبیبه گفته است وقتی عثمان در محاصره بود من بن خانه او رفتم. ابو هریره از عثمان اجازه صحبت خواست. به او اجازه داد. برخاسته پس از سپاس و ستایش خدا گفت: من از رسولخدا (ص)شنیدم که میگفت: شما بعد از من به فتنه و اختلاف - یا گفت: اختلاف و فتنه - برخورد خواهید کرد. یکی از مردم پرسید: چه کسی در آن شرایط ما را نجات خواهد داد؟ فرمود: آن امین‌و یارانش را داشته باشید و در این حال اشاره به عثمان میکرد.

ابن کثیراین روایت را در تاریخش نوشته و میگوید ": فقط احمد حنبل این را روایت کرده و هیچکس غیر او روایت نکرده‌است. سند آن روایت بسیار خوب ونیکو است ".

نمیدانیم سند این روایت‌با وجود این که جد مادری موسی در آن است و او ناشناخته و مجهول بوده و درفرهنگ رجال حدیث ذکری از او نشده چطور " بسیار خوب و نیکو " میتواند باشد؟ وانگهی بلحاظ متن و مفهوم آیاخردمندانه است که چنین روایتی به پیامبر خدا (ص) نسبت داده شود به پیامبری که اصحابش را بدقت میشناخته و میدانسته یاران عثمان عبارتند از مروان بن حکم و دیگر امویانی که در تبهکاری و جنایت و گناهورزی از قماش وی اند و زباله امت اسلامی اند؟ مگرباور کردنی است که

[صفحه ۱۲۸]

پیامبر گرامی دستور بدهد امتش در برابر مشاهیر اصحاب راسترو و صالحش و آن جمع کثیری که بر عثمان شوریده اند عثمان و این چند بی سر و پای اموی راداشته باشند و بانها متوسل گردند؟ ساحت مقدسش از چنین نسبتها پاک و پیراسته است.

۶ - ترمذی روایتی به ثبت رسانده از قول سعید جریری از عبدالله بن شقیق از عبد الله بن حواله که پیامبر (ص) از من پرسید: در حالی که فتنه (و شرایط و حوادث گمراهگر) همه کشورهای جهان را فرا گرفته باشد تو چه خواهی کرد و چه حالی خواهی داشت؟ گفتم: هر چه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. فرمود: پیرو این مرد باش، زیرا وی و هر که پیروش باشد در آنهنگام بر حق(و رویه و راه اسلام) خواهد بود. من از پی آن مرد رفته شانه اش را گرفتم و چرخاندمش و از پیامبر (ص) پرسیدم: این را ای پیامبر خدا؟ فرمود: آری. دیدم او عثمان بن عفان‌است.

احمد حنبل همین روایت را از قول سعید جریری با همان سند بدین عبارت ثبت کرده است ": در فتنه ای (و شرایط گمراهگری) که از هر سوی جهان (یا کشور اسلامی) چون شاخهای گاو سر بر آورده باشد چه خواهی کرد؟گفتم: نمیدانم. هر چه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. پرسید: در فتنه ای که پس از آن پدیدار گشته باشد و بسیار سهمگین تر از اولی‌چطور؟ گفتم: نمیدانم. هر چه خدا وپیامبرش برایم تعیین نمایند. گفت: از این شخص پیروی کنید. در آنوقت مردی پشت به ما میرفت. من تند رفته شانه اش را گرفته رویش را بطرف رسولخدا (ص) گرداندم و پرسیدم: این؟ فرمود: آری. دیدم او عثمان بن عفان - رضی الله عنه - است.

امینی گوید: شرح حال سعید جریری را وقتی از ستایشها و فضائل عثمان بحث می کنیم خواهید دید و این را که چون در سه ساله آخر عمر اختلال حواس داشته روایتش صحیح و معتبر نیست. عبد الله بن شقیق که سند روایت به وی‌ختم می شود از تابعان اهل بصره است.ابن سعد در " طبقات " درباره اش مینویسد ": هواخواه عثمان

[صفحه ۱۲۹]

و(در حدیث) مورد اعتماد بوده است. " یحیی بن سعید میگوید ": سلیمان تیمی به عبد الله خوشبین نبوده است. " احمد حنبل میگوید ": مورد اعتماد است و به علی (علیه السلام)حمله میکرده است " ابن معین میگوید ":مورد اعتماد و از مسلمانان نیکو سیرت است. " ابن خراش میگوید ": مورد اعتماد و هواخواه عثمان است و دشمن علی. "

بسیار شگفت آور است که این مرد را که به امیرالمومنین علی علیه السلام حمله میکرده و نسبت به او کینه میورزیده مورد اعتماد میشمارند و از مسلمانان نیکو سیرت حال آنکه فرمایشات پیامبر گرامی (ص) در برابر ما است، این فرمایش که در حدیثی صحیح و ثابت به ما رسیده است ": هیچ منافقی علی را دوست نمیدارد و هیچ مومنی به او کینه نمی ورزد. فقط مومن او را دوست میدارد وفقط منافق به او کینه میورزد، " و نیز این فرمایش امیرالمومنین علی که در " صحیح " آمده و حدیثی راست شمرده‌شده است": سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان بیافرید که وصیت پیامبرامی به من این است که مرا کسی جز مومن دوست نمیدارد و جز منافق دشمن نمیدارد. " و این سخنش که " اگر بر پیشانی مومن با همین شمشیرم بزنم تا با من دشمن شود دشمنم نخواهد گشت، واگر دنیا را بتمامی بپای منافق بیفشانم تا مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت "... و چندین تن از اصحاب پیامبر (ص) گفته اند که " منافقان را فقط از روی کینه ورزی با علی بن ابیطالب میشناختیم. "

در " صحیح " این حدیث به ثبت رسیده که " اگر مردی میان رکن و مقام روزگار به نماز و روزه بسر آرد ولی در حالی به دیدار (دادرس) خدا رود که دشمن خاندان محمد باشد به دوزخ درخواهد آمد.

در حدیث دیگر چنین آمده ": اگر بنده ای هفت هزار سال خدا را بپرستد ولی بعدا در حالی از دنیا برود که نسبت به علی کنیه میورزد و حقش را انکار مینماید و عهد

[صفحه ۱۳۰]

ولایش را گسسته است خدا روز خوشش را به بیچارگی تبدیل خواهد کرد و به خواری در خواهد آوردش. "

و در حدیثی‌چنین ": هر گاه بنده ای خدای عز و جل را چنان بپرستد که نوح در میان قومش و در عمل پرستید و باندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را براه خدا خرج کند و چندان عمر یابد که هزار بار پیاده به حج رود، بعلاوه در میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود. اما تو را ای علی دوست نداشته باشد نه به بهشت درخواهد آمد و نه بوی بهشت به مشامش خواهد رسید. "

حدیث دیگری هست باین مضمون ": اگریکی از بندگان خدای عز و جل هزار سال‌میان رکن و مقام به عبادت خدا بپردازد و بعد در حالی از دنیا درگذرد که نسبت به علی و خاندانم کینه داشته باشد خدا او را در قیامت به روی در آتش دوزخ خواهد انداخت ".

و در حدیث دیگری میفرماید ":علی اگرامتم آنقدر روزه بدارد که چون هلال شود و آنقدر نماز بگزارد که (از نحیفی) مثل زه کمان گردد اما بعدا ترا دشمن داشته باشد خدا او را در آتش خواهد انداخت. "

در " صحیح " باتائید شیخین آمده است که فرمود ": هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس به او کینه بورزد با من کینه ورزیده است. "

در " مستدرک " حاکم نیشابوری این حدیث ثبت است که "علی خوشا بحال کسی که ترا دوست بدارد و در حقت راست بگوید، و بدا به حال کسی که به تو کینه بورزد و درحقت دروغ بگوید. "

در حدیثی دیگر هست که " رسولخدا بدنبال انصار فرستاد تا آمدند. به آنان گفت: ای جماعت انصار آیا نمی خواهید شما را به چیزی راهنمائی کنم که هر گاه به

[صفحه ۱۳۱]

آن متوسل شوید هرگز و هیچگاه گمراه نخواهید شد؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا فرمود: این علی است. اورا بخاطر عشقی که به من دارید دوست بدارید و بخاطر بزرگداشتم گرامی شمارید. زیرا جبرئیل از طرف خدای عزو جل به من دستور آورد که این را بگویم ".

حدیث دیگری است باین مضمون ": علی پرچم هدایت است و امام دوستدارانم و نور (رهنمای) هر که فرمانبردار من باشد. او عقیده ای است تفکیک ناپذیر از پرهیزگاران. هرکه دوستش بدارد مرا دوست داشته است وهر که دشمن بداردش مرا دشمن داشته است ".

و باین مضمون ": هان هر که این (یعنی علی ع) را دشمن بدارد قطعا خدا و پیامبرش را دشمن داشته است و هر که این را دوست بدارد محققاخدا و پیامبرش را دوست داشته است".

و " اینک فرشته وحی به من اطلاع میدهد که خوشبخت، خوشبخت واقعی کسی است که علی را در زندگی و پس از بدرود زندگی دوست داشته باشد، و بدبخت، بدبختی واقعی کسی است که علی‌را در زندگی و پس از بدرود زندگی دشمن داشته باشد ".

و بسیار حدیثها که در جلد سوم " غدیر " بنگارش درآوردیم.

بالاتر از اینها، فرمایشات خداوند متعال را بیاد آوریم. این فرمایش الهی را که (" ای پیامبر به مردم) بگو در ازای آن (یعنی رسالتم) جز این مزدی نمی خواهم‌که خویشاوندانم را دوست بدارید. " واین فرمایش ": کسانی که ایمان آوردهو کارهای نیکو کرده اند خدا بر ایشان‌مایه دوستی قرار خواهد داد " و " کسانی که ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده اند آنان بهترین موجودات هستند ."برای درک مراد این‌آیات و شان نزول و مورد آنها به جلد دوم " غدیر " مراجعه کنید.

همچنین دعائی را که پیامبر عظیم الشان ما در "غدیر " و آن اجتماع پر شکوه

[صفحه ۱۳۲]

و سهمگین فرمود بخاطر آوریم، این را که " خدا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، و کسی را دشمن بدارکه او را دشمن میدارد. خدایا از مردم هر که او را دوست میدارد تو دوست او باش، و هر که با او دشمنی میکند تو دشمن او باش. " یا باین عبارت: "خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، و کسی را دشمن بدارکه او را دشمن میدارد، و کسی را یاری کن که او را یاری می کند، و کسی را دوست بدار که او را دوست میدارد. " یا باین صورت ": خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است،و کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد، و کسی را دوست بدار که او را دوست میدارد، و با کسی کینه بورزکه به او کینه میورزد، و کسی را یاری کن که او را یاری میکند، و کسی‌را خوار گردان که او را خوار میخواهد. "بالاخره باین صورت ": خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است،کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد، و کسی را دوست بدار که او را دوست میدارد، و با کسی کینه بورزکه باو کینه میورزد، و کسی را یاری کن که او را یاری می کند، و کسی را قدرت و احترام بخش که باو احترام می بخشد، و کسی را مددرسان که باو مدد میرساند. " و دیگر صورتها و عبارتهاکه در جلد اول بشرح آوردیم.

بنابراین، و باستناد این متنهای قرآنی و سنتی که گواهی خدا و پیامبرش‌را حکایت میکنند عبد الله بن شقیق - یکی از راویان آن

روایت - منافقی بـدبخت است و دشـمن خدا و پیامبرش، و کسـی که خدا با او دشـمنی میورزد، و هیچ خیری از خودش و روایت و سخنش نیست، و روایتی که او نقل کند پذیرفته نخواهد بود و نه انسانی تصدیقش خواهد کرد، خدا او را خوار وبی مقدار گردانیده و در رستاخیز به روی در آتش دوزخ افکنـده است. بگـذار حافظـان حـدیث و روایتـداران او را " مورد اعتماد و از مسـلمانان نیکو سیرت "بشمارند

۷ - احمد حنبل " در مسند" روایتی نوشته از طریق عبد الله بن شقیق بصری، میگوید: هرم بن حارث و اسامه بن خزیم از مره بهزی به من گفته اند: در حالیکه با رسولخدا (ص) در یکی از کوچه های مدینه میرفتیم از ما پرسید: از فتنه ای که همه سرزمین

[صفحه ۱۳۳]

های جهان (یا کشور اسلامی) را فرا گیرد چه خواهید کرد؟ گفتند: چه بکنیم ای رسولخدا؟ فرمود: این و یارانش را داشته باشید- یا از این و یارانش پیروی کنید - میگوید: بسرعت دویدم تا به آن مرد رسیدم و پرسیدم: این ای رسولخدا؟ فرمود: همان. دیدم عثمان بن عفان است. در این هنگام فرمود: او و یارانش. "

عبد الله بن شقیق - یکی از رجال این روایت - را قبلا شناختیمو دیدیم اگر فرمایشات پیامبر گرامی را قبول داشته باشیم روایت او را نمیتوانیم راست و قابل قبول بشماریم.

۸ - احمـد بن حنبـل روایت دیگری در" مسـند " به ثبت رسانـده است از طریق فرج بن فضـاله از قول عـائشه که " نزد پیـامبر (ص) بودم. به من گفت: عـائشه کاش کسـی اینجا میبود با او صـحبت میکردیم. گفتم: ای پیامبر خدابفرسـتم دنبال ابوبکر؟ خاموش مانـد. سپس گفت: کاش کسی میبود با او صحبت میکردیم. گفتم: بفرستم دنبال عمر.سخنی نگفت: آنگاه یکی از خدمتکارانش‌را خواند، چیزی به گوش او گفت و او رفت. دیـدم عثمان آمـده اجازه ورود میخواهـد. به او اجازه داد. بعـد پیامبر (ص) مـدت زیادی سـر در گوش عثمان سـخن گفت. سـپس فرمود: عثمان خدای عز و جل پیراهنی بر تو می پوشاند که اگر منافقان خواسـتند آنرا از تن بیرون آوری قبول نکن و آن پیراهن را برای آنان بیرون نیاور. این سخن را دو یا سه بار تکرار فرمود. "

این حـدیث را حاکم نیشابوری نیز در " مسـتدرک " ثبت کرده از طریق فرج بن فضاله. و میگویـد ": این حدیثی است صـحیح و با سنـد عالی، و مسـلم و بخاری آنرا ثبت نکرده اند. " ذهبی بر سـخن حاکـم نیشابوری چنین حاشـیه زده‌است: این روایت که بر محور فرج بن فضاله می چرخد چطور میتواند " صحیح" باشد

[صفحه ۱۳۴]

حدیثشناسان و علمای رجال متفقا فرج بن فضاله را تضـعیف کرده و گفته اند روایاتش قابل اسـتنادنیست. شـرح حال او را در همین جلد دربحث از هفدهمین روایتی که در تمجید عثمان هست خواهیم آورد.

احمـد بن حنبـل در " مسـند " از طریق قیس بن ابی‌حازم از ابو سـهله - آزاد شـده عثمان -از عائشه روایت میکنـد که " پیامبر خـدا (ص) فرمـود: یکی از اصـحابم را بگوئیـد بیایـد. پرسیدم: ابـوبکر؟ فرمود: نه پرسـیدم: عمر؟ فرمود: نه. پرسـیدم: پسر عمویت علی؟ گفت:نه. پرسـیدم: عثمـان؟ فرمود: بله.وقتی عثمان آمـد. به من فرمود: برو کنار: و شـروع کرد آهسـته با او صـحبت کردن، و در آن حـال رنـگ چهره عثمـان دگرگـون گشـت. بعـدها که روز جنـگ خـانه عثمـان فرا رسـید و محاصـره گشت از او پرسـیدم: ای امیر المومنین آیـا نمی جنگی؟ گفت: نه. زیرا رسول خـدا (ص) به من سفارشـی کرده است و من برای تحقق آن سـفارش صبر و تحمل

مینمایم ".

این را ابو نعیم در " حلیه الاولیاء. " و حاکم نیشابوری در " مستدرك " و ابو عمر در " استیعاب." ثبت کرده اند و ابن کثیر در تاریخش به نقل از احمد بن حنبل آورده است اسناد آن به قیس بن ابی حازم میرسد که گفته اند: به علی علیه السلام حمله میکرده است. و ابن حجر میگوید: معروف است که معتقد به برتری عثمان بوده است و بهمین علت بسیاری ازکوفیان متقدم از روایت کردن از او پرهیز مینموده اند. وی آنقدر عمر کرده که به یکصد و چند سالگی رسیده وفرتوت و خرف گشته و عقلش را از دست داده است.

ما هم اگر فرمایشات پیامبر گرامی (ص) را - که کمی پیشتر آوردیم. پیروی

[صفحه ۱۳۵]

نمائیم‌بایستی با کوفیان متقدم همراه شویم واز روایاتی که قیس بن ابی حازم - کسی‌که به امیر المومنین علی علیه السلام حمله میکرده است - پرهیز نمائیم. اساسا هیچ محقق درسترائی نمیتواند به‌روایت منافق بدبختی که خرف گشته و عقلش را از دست داده باشد اعتماد کند. سخن ابن ابی الحدید را در همین جلدشنیدم که میگفت ": مشایخ متکلمین و اساتیدمان قیس را مورد انتقاد و حمله‌قرار داده و گفته اند: او فاسق و زشتکار بوده و روایاتی که او نقل کندقابل قبول نیست "...

۹- ابن عدی از قول ابی یعلی از مقدمی - محمد بن ابی‌بکر - از ابی معشر - یوسف بن یزید البراء البصری - از ابراهیم بن عمر بن ابان بن عثمان از قول پدرش عثمان روایت میکند که " پیامبر (ص) آهسته‌به من گفت که بناحق و ظالمانه کشته خواهم شد ".

چنانکه در " میزان الاعتدال " آمده ابن عدی این روایت را دروغین خوانده و از روایات عمر بن‌ابان که همه اش غیر محفوظ میباشد شمرده است. ابان بن عثمان بطوریکه احمد بن حنبل میگوید حدیثی از پدرش -عثمان - نشنیده است، بنابراین چگونه‌ممکن است عمر بن ابان سخن عثمان را از او نقل کند. حال ابی معشر و ابراهیم بن عمر را در بحث از سومین تمجیدی که درباره عثمان ادعا شده ملاحظه خواهید کرد و خواهید دید که روایات ایندو نفر صحت ندارد و قابل اعتماد نیست.

۱۰ - ذهبی در " میزان الاعتدال " روایتی از طریق انس آورده‌باین مضمون ": عثمان تو پس از من عهده دار خلافت خواهی شد و منافقان میخواهند ترا عزل کنند، از خلافت کناره گیری نکن، و آن روز را روزه بدار تا نزد من افطار کنی. "

ذهبی میگوید: در سندش نام خالد بن ابی رجال انصاری هست که روایات عجیبی دارد. ابن حبان میگوید: روایات او قابل استناد نیست. در " لسان المیزان " میگوید: ابو حاتم گفته است: او " قوی " نیست.

[صفحه ۱۳۶]

تاملی در این روایات

اینها یک سلسله روایت است متضمن این معنا که گویا رسول اکرم (ص) به عثمان سفارشی کرده است. در جعل اینها یک مشت حقه باز و دغلکار همکاری کرده اند نامهائی که در سند آنها به چشم می خورد یا اموی است یا شامی و بصری، یا هواخواه عثمان که به سرور خاندان پیامبر (ص) مولای متقیان حمله میکرده است، بالاخره کسانی که یا درنقل حدیث " ضعیف " هستند یا" کذاب" و دروغساز و " متروك " و مطرود و بی اعتبار. بعلاوه، متن آنها معیوب تراز سند است. زیرا صحت متن آنها مستلزم این

است که همه اصحاب پیامبر (ص) از عدالت و پاکدامنی بدور باشند. لازمه تصدیق آن روایات، بی عدالتی اصحاب است چه در چندین روایت چنین آمده که کسانی که علیه عثمان برخاسته اند و جنبش کرده اند و خواستارعزلش شده اند جمعی منافقند. و در بعضی از آنها اینطور است ": عثمان ویارانش در آنروز بر حق خواهند بود " و " این امین و یارانش را داشته باشید. " ضمنا میدانیم کسانی که علیه او بر خاسته اند و جنبش کرده و خواستار عزلش بوده اند عبارتند از همه اصحاب از مهاجران گرفته تا انصارباستثنای سه نفر: زید بن ثابت، حسان بن ثابت، اسید الساعدی. با آنها بعلاوه کعب بن مالک، همراه عده‌ای اوباش اموی. با وجود این، آن جماعت که معتقد به عدالت و راستروی اصحاب پیامبراند چگونه ممکن است این روایات را که بی عدالتی و نفاق مهاجران و انصار و اکثریت قریب به اتفاق اصحاب را ایجاب می نماید تصدیق کنند؟ اساسا هیچ خردمند دینداری چنین کاری نمیتواند بکند؟ زیرا به عظمت و شکوه بسیاری از اصحاب پی بردهو دانسته ایم که محققا پاکدل و نیکوکار و راسترو و عادل بوده اند و پیامبر اکرم (ص) تمجید و تجلیل ها از ایشان کرده و خدای متعال در قرآن ستایشها در حقشان نموده است، و امت اسلامی بر این حقیقت همداستان و متفق است.

[صفحه ۱۳۷]

وانگهی عثمان گرچه تظاهر به رویه ای میکرده که در این روایات و غیر از آنها دستور اتخاذ آن آمده یعنی رویه تحمل و نجنگیدن، ولی عملابر خلاف آن رفتار میکرد، زیرا به مناطق و محافل مختلف اسلامی نامه می نوشت و برای جنگیدن با مردم مدینه ازآنها لشکر و سپاه می طلبید و اظهار عقیده میکرد که جنگیدن علیه مردم مدینه مثل جنگ با قبائل مهاجم و مشرکی است که در جنگ معروف خندق حمله‌آوردند یا جنگ با مشرکان در " بدر " و تاکید مینمود که آنان کافر شده اند. بنابراین هر گاه واحدهای نظامی از شهرستانها به کمکش رسیده بودند چنان جنگ خونینی براه میانداخت که هیچکس به گردش نمیرسید. وی از آنجهت تظاهربه صبر و پرهیز از جنگ مینمود که خودرا بعلت اتفاق اصحاب علیه وی - باستثنای سه نفر - بیکس و بی یاور میدید و هیچکس حاضر نمیشد جانب او راعلیه اجتماع مهاجران و انصار و دینداران ثابت قدم بگیرد جز آن سه نفر که بدردش نخوردند مخصوصا حسان بن‌ثابت که آنقدر ترسو بود که جرات نکرده غنائم شخصی مردی را که بدست زنی کشته شده بود برگیرد.
بدتر از همه این که حتی با همه بیکسی و خواریو بی یاوری و با همان یک مشت اموی علیه مردم مدینه و اصحاب و مهاجران وانصار و دینداران شهرستانها دست به جنگ زد، و آنها همه دلیری و قهرمانی‌خود را نشان داده اند ولی کاری از پیش‌نبرده و شکست خوردند و به " ام حبیبه "پناه جستند تا آنها را در کندوئی پنهان کرده و بعد از مدینه به خارج گریختند
بعلاوه، گرفتیم که عائشه - چنانکه روایت میگوید - آن حدیث را فراموش کرده بود و هنگامی که توده های مردم را علیه عثمان میشوراند و دستور قتلش را میداد و او را " نعثل " و کافر مینامید آنرا به یاد نداشت. اما آیا دیگر راویان باتفاق او فراموش کرده بودند، و مثلا عبد الله‌بن عمر و ابو هریره و مره بهزی و عبدالله بن حواله و ابو سهله و انس هم از یاد برده بودند؟ یا از یاد نبردهبودند ولی نقلش را در آن اوضاع و هنگام به مصلحت ندیده و بعدا که شرایط را مناسب یافته اند روایت کرده‌اند؟

[صفحه ۱۳۸]

یا بعدها از زبان آنهادرست کرده و بایشان بسته اند؟
هر گاه این سخنان که به پیامبر گرامی (ص) نسبت داده شده، این که " این امین و یارانش را داشته باشید " و " از این و یارانش

پیروی کنیـد " و " ازاین مرد پیروی کن زیرا در آن هنگام او و پیروانش بر حق خواهند بود " صـحت‌میداشت لازم میامد که آنرا به اطلاع همـه اصـحابش برسانـد، زیرا مفهـومش این‌اسـت که فتنه منظـور از فتنه هـا و شـرایط و حـوادث گمراهگر بـوده و عثمـان در کشاکش آن در جبهه و طرف حق قرار داشته است، و مسـلم است که پیامبر اکرم (ص) از تبلیغ و رسانـدن آنچه مایه هدایت امتش باشـد دریغ نمی ورزیـده و کوتاهی نمی نموده تا به یک یا چنـد تن ابلاغ نمایـد و دیگران را از آن محروم و بی اطلاع بگذارد و او برای ابلاـغ تعـالیم و راهنمـائی مبعوث گشـته و رسالتش همین بوده است. با این وصف، و با توجه به این واقعیت محرز، چرا جز این چنـد نفر کسـی آن حـدیث را نقل نکرده است؟ و چرا دیگران و لو بواسـطه همین چند نفر از آن اطلاع نیافته اند؟ و چرا برای همین چنـد نفر براز گفته شـد و بطوریکه‌دیگران اطلاع نیابنـد؟ و چرا اینها در هنگامه جنگ بر در خانه عثمان به آن اسـتناد نکردند و آنرا در برابر مهاجران و انقلابیونی که تقاضای عزل وخلع عثمان را داشـتند اعلام ننموده و به بانگ بلنـد افشا نکردنـد، در حالیکه‌میدانیم در میانشان جمع کثیری یا اکثریتی بودند که اگر فرمان مطاع و فرمایش پیامبر (ص) را میشـنیدند بیدرنگ سـر تسـلیم و اطاعت فرود میاوردند "؟ آیا در آن سـخن تامل و اندیشه نکردند یا سخنی به ایشان رسیده که به پدرانشان نرسیده است؟ این جز از خود ساختن نیست ".

بررسی تمجید و تعریفها که برای عثمان ساخته‌اند

اشاره

تـا اینجـا صـفحه ای از زنـدگانی عثمان را از نظر گذرانـدیم، صـفحه ای که نمیـدانم صـفحه سپیـد حیات اوست یا سـیاه تر از دیگر صفحاتش؟ بهر حال، کسی که آنرا به تحقیق

[صفحه ۱۳۹]

از نظر گذرانـده و مورد تامـل و دقت قرار داده‌باشـد به روحیات و پایه و مقامش پی برده است. به تفصـیل بر گـذاردن آن نیز بهمین جهت بود، تا در اثنای کاوش و پژوهش و سـنجش، مقیاس و شـناختی بدست آمده باشد و ما را در بررسـی و ارزشیابی روایاتی که درباره اش هست بکار آید، و بتوانیم در پرتوآن و با شـناخت قطعی و دقیقی که از اوبعمل آورده ایم آنها را بسـنجیم و تکلیفشان را معین نمائیم، هر چه را با آن جور و انـدازه آمد ثابت بدانیم و نگاهداریم و هر چه را ناجور و بی قواره به دور افکنیم خاصه روایاتی راکه در تمجید و در فضائلش هست و بسیاری را از روی مبالغه و غلو ساخته‌اند.
آنچه تاکنون آوردیم از زشـتخوئی‌و بدسـرشتی و خلافکاریش و مواردی که تن بن غرائز و امیالش سپرده یا بـدکرداری نموده و در حکومت و اداره خشونت و بیداد بخرج داده و راه نه ازدین بلکه از شـهوت جسته و سر از قانون‌اسلام پیچیده و پستی نموده و سست رائی و بـد زبـانی و دیگر کارهـا که هم ناپسـند است و هم بـد عاقبت و مایه کیفر آخرت، به هیـچ محققی مجال این را نمیدهـد که روایـاتی را که در فضائل‌و مکارم وی به دروغ ساخته و رواج داده انـد باور دارد خواه سـند آنها سـست باشـد و خواه محکم چنانکه آراء و نظریـات اصـحاب پیش کسـوت پیـامبر اکرم (ص) - کـه پیشتـر در همیـن جلـد - از نظرتـان گـذشت مجـالی برای این بـاقی نمیگـذارد که بحث از صـحت آن روایات ساختگی که در تمجیـد و تعریف عثمان هست پیش آید تا چه رسد به بحث از اثبات آن در مضـمون آن روایـات دروغیـن خـواه آنهـا که (مرسـل) است و سـندش ناتمـام و خـواه آنهـا که (مسـند) و کامـل است تمایلاـت هوسـناک و غرضورزی مشتی بصـری یـا شـامی را می بینیـد که غالبـا نقـل و روایت خویش را به بردگان‌آزاده شـده عثمان یا بافراد

خـانواده بی اعتبـارش میرساننـد، و همین میرسانـد که از ساخته های معاویه بنفع‌عثمان است بنفع خلیفه ای که حکومتش را نرده بان وصول به سلطنت و لذت کرده بود. معاویه خروارها سیم و زر خرج میکرد تا احادیثی در فضیلت و تمجید افراد خانواده اش - همان شجره ای که قرآن وصـفش کرده - یعنی بنی امیه عموما و شاخه خانواده ابی العاص‌مخصوصا بسازنـد. متن بیشتر این روایات جعلی بقـدری سـست و رسوا است که‌هر گونه تلاش برای توجیه و تصـحیح آنرا به باد میدهـد و بی اساس و پوچی و کـذب خود را ثابت میدارد.

[صفحه ۱۴۰]

اینک پاره ای از آن روایات جعلی:

۱- مسـلم و احمد بن حنبل از طریق عقیل اموی از لیث عثمانی از یحیی بن سـعید اموی از سـعید بن عاص پسر عموی عثمان از قول عثمان و عائشه چنین روایتی ثبت کرده اند ": رسول خدا (ص) در بستر آرمیده و جامه عائشه را بروی خود پوشیده بود. در این حال ابوبکر اجازه ورود خواست. اجازه یافت. مطلب خود را بعرض رسانید و برفت. بعد عمر اجازه ورود خواسـته و پیامبر (ص) در همان حال به او اجازه داد تا آمده مطلب خود را عرض کرده برفت.عثمان میگوید: در این هنگام من اجازه خواسـتم. پیامبر (ص) بنشسـت وبه عـائشه گفت: لبـاست را جمع و جور کن.من مطـالبم را بـا او در میان گذاشـتم، و برفتم. عائشه به پیامبر (ص) گفت: چطور شـد وقتی ابوبکر و عمر - رضـی الله عنهما - آمدنـد نگران نشـدی آنطور که بهنگام آمـدن عثمان شدی؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان مردی با حیا است، و ترسیدم اگر در آن حال به او اجازه دهم با من ملاقات‌کند مطلب خود را عرضه ندارد ".

۲- مسـلم و دیگر محدثان از طریق عائشه چنین روایت کرده اند ": پیامبر خدا (ص) در خانه من آرمیده و ساق پا و قسـمتی از بالای زانویش عریان بود. ابوبکر از او اجازه خواست. اجازه داد و در همان حال بود، و با او گفتگو کرد. بعد عمر اجازه خواست. درهمان حـال به او اجازه داد و با او گفتگو کرد. آنگاه عثمان اجازه خواست. پیامبر خـدا (ص) بنشـست و لباسـش راجمع و جور کرد. چون برفت عـائشه - رضـی الله عنهـا - گفت: ابوبکر وارد اطـاق شـد دست پاچه نشـدی و اهمیتی به او نـدادی. عمر وارد شـد دست پاچه نشدی و اهمیتی به او ندادی. اما وقتی عثمان وارد شد نشـستی و لباسهایت‌را درست کردی؟ فرمود: من از مردی که فرشتگان از وی شرم مینمایند شرم مینمایم ".

[صفحه ۱۴۱]

بخاری حـدیثی در تمجیـد عثمان به ثبت رسانـده و در حاشـیه اش مینویسـد ": عاصم می افزایدکه پیامبر (ص) در جائی که آب در آن‌بود نشسته و زانوها یا یکی از زانوهایش را عریان کرده بود. چون عثمان وارد شد زانوی خویش را پوشاند ". ابن حجر در " فتح البـاری " مینویسـد ": ابن التین میگویـد: داودی این روایت را نامعلوم و نادرست‌دانسـته و گفته که این روایت مربوط به‌این حـدیث نیست و راویان آن حـدیثی را در حـدیث دیگری مخلوط کرده انـد. آن حدیث چنین است: ابوبکر نزد پیامبر (ص) که در خانه اش بود و بالای زانویش را عریان کرده بود آمـده نشـست، بعـد عمر آمـد. سپس وقتی عثمان آمـد پیامبر (ص) بالای زانوی خویش را پوشاند "...

امینی گویـد: شـرم و حیا عبارتست از خویشـتنداری و پرهیز از آنچه با شـرافت - به مفهوم دینی یاانسانی آن - مغایرت داشـته باشد. شرم‌ریشه فطری دارد، و کمال آن اکتسابی بوده و بوسـیله ایمان تکامل پیدا میکند. بهمین جهت هر قدر ایمان و معرفت افزون گردد

شرم و حیای انسان بیشتر خواهـد گشت و به ملکه ای راسخ تبدیل خواهد شد که آدمی را بطور خودکار و ناخودآگاه از نزدیکی و آلایـش به رسوائیهـا دور میـدارد. بـدینسان آدمی در کارها و خودداریها یا در گرایش نفسانی و تمایل یک نوع" خودبنـدی " پیـدا میکنـد پنـداری بنـدها وحـدودی بر اعضـا و دسـتگاههای فیزیولوژیـك او و بر روان و خردش نهـاده است بطـوریکه هیچیـك تـاب گسسـتن آن یا بـدر شـدن از محـدوده اش را نمیارنـد. پیامبر عالیقدر (ص) میفرماید: از خدا براستی شـرم کردن این است که سـر و دستگاه ادراک را و شکم و محتویاتش را نگاهداری کنی و مرگ و بلا (یا آزمایش) را بیاد داشته باشی. " بنابراین، هر کاری که از حـدود دین و انسـانیت بیرون باشـدبا شـرم و حیا مغایرت دارد و حیا عاملی است که از کارهای زشت و ناپسـندو هر گناه کوچك و بزرگی که دامن انسانیت و عفت و ایمان را بیالاید باز می دارد. باز بهمین جهت هر کس شرم نداشته باشد

[صفحه ۱۴۲]

هر کاری بخواهـد و هوس کنـد انجام میدهد. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که" هر گاه شـرم نداشتی هر کار میخواهی بکن . "بنـابراین، فحش و بـد دهنی، خیانت، فریب، حیله، پیمان شـکنی، هرزگی، شـهوترانی، و امثال آن ضـد شـرم و حیا است. به تضاد آنها پیامبرگرامی (ص) اشاره فرموده است، از جمله در این احادیث شریفه:

شرم از ایمان است و ایمان در بهشت. بد زبانی از خشونت است و خشونت در دوزخ

شرم و کم روئی از ایمان است و (آدمی) را به بهشت نزدیك و از دوزخ دور میسازنـد. فحش و بدزبانی از شـیطان است و به دوزخ نزدیك و از بهشت دور میسازند.

ای عائشه شرم اگر بصورت مردی در میاید مردی صالح میبود، و بدکاری و بدگوئی اگر مردی می شد مردی‌بد میبود.

بدکاری و بدزبانی در هر چیز که باشد باعث زشتی آن میشود، و شرم و حیا در هر چیز باشد مایه آراستگی آن میگردد.

خـدای عز و جـل هرگـاه بخواهـد بنـده ای را گمراه سازد شـرم و حیا را از او میگیرد. وقتی حیا را از او گرفت آدم کینه توز و مورد کینه خواهد شد. چون چنین شد امانت را نیز از دست خواهد داد. وقتی امانت دار نبود خائنی خواهد شد که به او خیانت نیز میشود. چون چنین‌شـد حس ترحم و شـفقت را از دست خواهـد داد. در این حال مطرود و ملعون خواهـد بود. وقتی مطرود و ملعون گشـت پیوند اسلام از او گسسته خواهد بود واز مسلمانی بیرون.

[صفحه ۱۴۳]

شرم و حیا ثمری جز خیر و نیکی ندارد.

مناوی در شـرح این حـدیث میگوید ": زیرا کسـی که از مردم خجالت بکشد در برابرشان کار زشتی انجام دهد به این حال کشانده خواهـد شـد که از پروردگارش‌بیش از مردم خجالت بکشـد. در نتیجه هیچیك از وظایفش را فرو نمیگـذارد و دست به خطا و گناه نمیزنـد. ابن عربی‌میگویـد: شـرم و حیا این است که انسان‌کاری نکند که اگر دیگران بفهمند چنان کاری انجام داده خجالت بکشد. مومن میداند که خدا هر کاری را که او بکندمی بیند، بهمین جهت از او خجالت میکشد کاری انجام دهد که مایه شـرمساری است، و نیز چون میداند در قیامت کارش را کیفر خواهد داد خجالت میکشد و آنچه را مایه شـرمندگی است ترک مینماید. این است شرم و حیا. بهمین سبب است که شرم و حیا ثمری جز خیر و نیکی ببار نمی آورد. شرم و حیا در حقیقت خوئی است که انسان را به‌ترک کـار ناپسـند وا میـدارد و نمیگـذارددر حق دیگران کوتاهی نمایـد. یکی از حکیمان گفته است: هر که جامه شـرم پوشـید هیچکس

عیبش ندید ".

در فضیلت شرم و حیا

اکنون بیائید در زندگانی عثمان تامل و جستجو کنیم شاید چیزی بیابیم که ثابت‌نماید او شرم و حیائی داشته است. نگاهی به کارهای او که ذکر کردیم و حرفهایش و گفتگو و ترک وظائفی که از او سر زد، روشن میسازد که نشانه ای از شرم و حیا در آنها نیست. و اگر ذره ای شرم و حیا در او بود چنان کارها از او سر نمیزد و آن حرفها را به زبان نمی آورد و در انجام آن وظائف کوتاهی نمی نمود. او شرم و حیا نداشته است تا چه رسد به اینکه با حیاترین فرد بشر یا پر شرم ترین فرد امت اسلامی باشد یا فرشتگان از او شرم داشته باشند

بار دیگر این کارها و حرفهایش را به یاد آوریم و از نظر بگذرانیم تا وجود حیا و مقدارشرمش را به درستی دریابیم:

به مولای‌ما امیر المومنین علی علیه السلام میگوید: بخدا قسم تو در نظر

[صفحه ۱۴۴]

من برتر از مروان نیستی. آیا عثمان وقتی این حرف را میزد نمیدانست خدا در قرآن مجید علی را " خود پیامبر اکرم " شمرده و به صراحت از هر آلایش‌بری و پیراسته دانسته است، و نمیدانست که " مروان بن حکم " تبعیدی‌یی فرزند تبعیدی است و قورباغه ای قورباغه زاده و ملعونی پسر ملعون؟

وقتی نامه اش را حاوی فرمان قتل محمدبن ابی بکر و دوستانش و شکنجه و آزارآنان را به او ارائه میدهند و باز خواستش میکنند، پس از انکار این که نامه را نوشته و آن پیک دولتی را فرستاده باشد امام پاک و سرور خاندان‌پیامبر (ص) را متهم به نوشتن و جعل‌آن نامه میکند و به او میگوید: تو را متهم به این کار میکنم و منشی ام مروان را

به امام علی بن ابیطالب علیه السلام میگوید: هیچ گردنکش قانونشکنی نیست که تو را نرده بان و وسیله و یاور خویش نساخته و پشت و پناه خود نگردانیده باشد

چون امام درباره عمار یاسر با او سخن میگوید واز تبعید وی بر حذر میدارد به او میگوید: تو بیش از او مستحق تبعیدی

مروان بن حکم و دیگر درباریانش را که از قماش مروان بودند در کار ابوذر - آن صحابی عظیم الشان - طرف مشورت قرار داده و میگوید: درباره این پیرمرد دروغساز نظر بدهید که بزنمش یا زندانیش کنم یا بکشمش؟ در حالی که در گوش خودش و همه اصحاب این سخن پیامبر گرامی طنین انداز است: نه آسمان بر راستگوتر و صریح تر از ابوذر سایه افکند و نه زمین چون او به بر گرفته است. و دیگر فرمایشات تمجید آمیز و آفرینهایش بر ابوذر.

به عمار یاسر - وقتی میگوید: خدا ابوذر را بیامرزد که از دست ما نجات یافت - میگوید: ای... خیال کردی از تبعید او پشیمان شده ام؟ و دستورمیدهد او را

[صفحه ۱۴۵]

با خشونت بیرون کنند. میدانیم عمار یاسر کیست و مقام و منزلتش چیست و چنانکه نوشتیم میانه دو دیده پیامبر (ص) است و پاکیزه پیراسته، و بفرموده پیامبر (ص) از سر تا قدمش آکنده از ایمان است و ایمان با گوشت و خونش آمیخته است و با حق (یا اسلام)

میچرخد و حق (یا اسلام) هر جا بگردد وی به همانجا میگردد. و میدانیم که در قران مجید از او به نیکی یاد شده است.

اگر ادعای عثمان راست باشد که از وقتی دست بیعت به دست پیامبر (ص) داده باحترام آن حضرت هیچگاه دست راست به عورت خویش نسوده است چگونه زبان به چنین حرف زشتی میالاید و چنین کلمه ای را به زبان میراند؟ اوکه از دیرگاه احادیث نبوی را به زبان‌میاورده و قرآن تلاوت مینموده آیا شایسته نبود که زبان خویش به احترام قرآن و سنت از چنین حرف زشت و رکیکی پاك نگاه بدارد و به آن نیالاید؟ اگرکسی پیدا نشود که بگوید: آن ادعای او درباره خودش که به احترام پیامبر (ص) دست راست خود را از وقتی دست بیعت داده هرگز به عورت خویش نبرده است باستناد آنچه از او و از زبانش سرزده رد و ابطال می شود.

آیا آنچه از او و از زبانش سر زده در مورد عبد الله بن مسعود، دلیلی نیست بر رد ادعایش و بر تعیین رابطه اش با شرم وحیا؟ آنگاه که به حال تبعید به مدینه وارد گشت و به مسجد، عثمان روبه مردم و اصحاب پیامبر (ص) کرد که "هان حیوانکی بدخوی به سراغتان آمد که اگر کسی بر خوراکش بگذرد قی می کند و مدفوع میریزد " در حالیکه دانستیم ابن مسعود از کسانی است که خدا در قرآن ستوده شان، و از لحاظ دینداری و حرکات و رفتار بیش از هر کسی به پیامبر اکرم شباهت داشته است.

به عبد الرحمن بن عوف - که میگوینداز ده نفری است که مژده بهشت یافته اند - میگوید ": تو منافقی "

صعصعه بن صوحان را - که سروری سخنور و زبان‌آور و دیندار است -

[صفحه ۱۴۶]

"هیکلی مغرور و متکبر " میخواند.

به مغیره بن ولید مخزومی چون از عمار یاسر دفاع میکند و اعتراض که چرا عثمان کتکش زده تا بیهوش شده، فحش می دهد.

در نامه اش به معاویه میگوید: مردم مدینه کافر شده اند.

در نامه دیگری به او درباره مردم مدینه - یعنی اصحاب و مهاجران و انصار - میگویند: آنها مثل قبائل مشرك و مهاجمی هستند که در جنگ خندق یا در" احد " به ما حمله آوردند. درباره کسانی که این حرف میزند که بفرموده قرآن و حکم تاریخ مهاجران و پیامبر (ص) را پناه داده و کمك کردند، و درباره مهاجرانی که خدا و پیامبر و دینش را تصدیق کردند و پیروی نمودند، و اینها کسانی هستند که هواخواهان عثمان در قرون بعد همه شان را " عادلو راسترو " و بر راه راست دین میدانند.

در نامه ای به مالك اشتر ویارانش میگوید ": شما را به حمص تبعید کرده ام. شما در غم اسلام و مسلمانان نیستید.

از فراز منبر پیامبر (ص) و در برابر خلق مسلمان این دروغ شاخدار را میگوید ": این جماعت اهل مصر درباره حاکم و پیشوایان خبری به آنها رسیده بود. اما وقتی یقین کردند بی اساس است به کشورشان باز گشتند ". این را بعد ازاین میگوید که در برابر مردم به خلافکاریها و انحرافش اعتراف نموده واظهار ندامت و توبه کرده و قول داده و رسما تعهد سپرده که در حکومت و اداره مطابق قرآن و سنت رفتار کند، و بر این تعهد نامه جمعی از اصحاب پیامبر (ص) شهادت داده و گواه شده اند، و مصریان و دیگر متعرضان و انقلابیون در نتیجه آن به دیار خویش باز گشته اند. آنگاه عهد خویش شکسته‌و پیمان توبه را گسسته و دگر باره سربه شیطان صفتان دور و بریش سپرده و راه هوسناك دلخواه آنان را پیش گرفته‌است. آیا چنین کسی بوئی از حیا برده‌است؟

شبی که همسرش - دختر عزیز پیامبر (ص) - از دنیا میرود و پیامبر (ص) و خاندانش همگی عزا دارند و عثمان باید اندوهگین باشد اندوه به دل راه نمیدهد و حتی

[صفحه ۱۴۷]

با همسر دیگر خویش می آرمد، و این‌بر پیامبر اکرم (ص) گران میاید بطوریکه تلویحا به او می فهماند کار خوبی نکرده و پاس همسری را نداشته است و به کنایه میفرماید: در میان شما کسی هست که دیشب را با همسرش نخفته باشد؟ و سپس عثمان را از تصدی دفن دختر خویش محروم میسازد، و به این ترتیب لکه ننگی بر پیشانی او می چسباند.

در ابتدای تصدی حکومت به منبر میرود و به جائی که ویژه پیامبراکرم (ص) بوده و ابوبکر یک پله و عمر دو پله پائین تر از آن می نشسته اند می نشیند و این در آن احوال نوعی گستاخی و پرروئی شمرده میشده است، عثمان اگر باحیاتر از دو همکارش میبود باید تکیه بر آن جایگاه نمیزد و یک پله پائین تر از عمر می نشست یادر جای آنان، و روش آنان را در حیا و ادب پیروی میکرد، ولی چنین نکرد...

عثمان در حکومت و اداره، از قرآن و سنت تخطی نمود و انحراف جست.چنانکه مهاجران پیش کسوت و باز مانده‌شورا این مطلب را به دیگر اصحاب و تابعانی که در استانها پراکنده بودندگوشزد کردند و نوشتند: نزد ما بیائید و خلافت رسول خدا (ص) را پیش از این که از صاحبانش بربایند به‌سامان آورید. زیرا بجای کتاب خدا (یعنی قرآن) چیز دیگری اتخاذ شده و سنت پیامبرش دگرگون گشته است و به اصحابی که در مرزها سرگرم جهاد بودندنوشتند: دین محمد (ص) را کسی که پشت سر شما (یا جانشین شما) است تباه گردانیده و ترک کرده است. بنابراین بشتاب بیائید و دین محمد (ص) را برقرار گردانید. و عائشه در حالیکه کفش پیامبر (ص) را افراشته بود میگفت: سنت (و رویه) رسول خدا- صاحب این کفش - را ترک کرده ای. ومیگفت: چه زود سنت پیامبرتان را ترک‌کردید در حالیکه این مو و جامه و کفش‌او است که هنوز نفرسوده است. و میگفت: عثمان سنت رسول خدا را فرسوده و از بین برده است. و میگفت: نعثل را بکشید. خدا نعثل را بکشد، زیرا کافر گشته است. و دیگر سخنان‌که عائشه و دیگران گفته اند همه در تخلف عثمان از قرآن و سنت است.

اظهار نظرهای عثمان، اظهار نظرهائی که مخالف قرآن و سنت است یک

[صفحه ۱۴۸]

سلسله کار دیگر است که بنوبه خود میتواند ماهیت او و خلق و روحیه و میزان شرم و حیایش را معین نماید. نظریاتی که در مورد نماز و هدایا و صدقات یا مالیاتهای اسلامی و خمس و زکات و حج و ازدواج و قانون کیفری و ضمانتهای حقوقی از خود ساخته و با لحن زننده ای اظهار داشته است مثلا اینطور: این نظری است که من دارم یاهر چه از غنائم و درآمد عمومی مورد احتیاجمان باشد بر میداریم هر چند عده ای مخالف باشند این مال خدا است، به هر که بخواهم میدهم و هر که را بخواهم از آن محروم میسازم، خدا پوزه کسی را که نمی تواند ببیند به خاک بمالد. در این هنگام علی علیه السلام به او اخطار فرمود: در اینصورت از کارت جلوگیری خواهد شد و نمیگذاریم چنین کاری بکنی. و عمار یاسر گفت: خدا را گواه میگیرم که من‌اولین کسی باشم که نتواند این طرز کارت را ببیند.

مردم را تحریک میکردبه نظریات و آراء خلاف اسلام او عمل کنند، و کار را به جائی رساند که روزی امیرالمومنین علی (ع) در جوابش که گفت ": نبینم دست به کاری بزنی که مردم را از آن نهی کرده ام" فرمود: هرگز سنت رسول خدا (ص) را ترک نخواهم کرد تا حرف مخالفی را که یک نفر زده است بکار بندم یا فرمود:من کسی نیستم که سخن رسول خدا (ص) را بخاطر حرف تو به زمین بیندازم و مقاومتش در برابر بدعتخواهی عثمان به‌جائی رسید که در یک مورد نزدیک بود جان در این راه بگذارد.

عثمـان بـدینگونه دیگران را گسـتاخ کرد تـا در برابر حکم خـدا و سـنت پیـامبر (ص) به‌اظهـار نظر خودسـرانه و اتخاذ آراء مغرورانه بپردازنـد، چنانکه معاویه ومروان و دیگر افراد خانواده او بعـدهادین خـدا را بازیچه ساختند و آنرا چون‌چرخک کودکانه بهر سو که هوس میکردند می چرخاندند.

عبیـد الله بن عمر - قاتل جمعی بی گناه - را که بایـد اعـدام میشـد در پناه خویش گرفت و قانون جزای اسـلام را در موردش تعطیل کرد، چنانکه از اصحاب هر که صاحبنظر

[صفحه ۱۴۹]

بوده و سخنش معتبر و نافذ براین کارش اعتراض نمود و تقبیح کرد.

همچنین قانون جزای اسـلام را در مورد ولیـد بن عقبه بخاطر پیونـد خویشاوندیش‌تعطیل کرد و او را که شـراب خورده و در محراب مسجد اعظم کوفه استفراغ کرده بود و مشاجره و زد و خوردی در نتیجه آن بین مسلمانان بوجود آورده بود بی کیفر رها ساخت.

بنی امیه را که افرادی تبهکار و هوسـران بودنـد و از شـجره ملعونه ای که در قرآن بـدان اشاره رفته بر گردن مردم سوار کرد و زمینه سلطنتشان را فراهم ساخت، و شهرهای مهم و معتبر کشور را زیر فرمانشان درآورد. چنانکه در جلد هشتم شرح دادیم.

عمو و عموزاده هـایش‌را که پیـامبر (ص) از سـرزمین مقـدس مـدینه بیرون رانـده و تبعیـد کرده بود به مـدینه بـاز گردانـد و در پنـاه حمایت‌خویش گرفت.

مصالح عمومی را به قبضه مروان بن حکم بی سر و پا و هوسکار درآورد و به دلخواه او سیاست کشورداری خویش را تغییر میداد و مطـابق میـل او در می آورد. چنان تابع‌و مطیع او بود که گوئی نه مشاور بلکه‌حاکم وی است. مولا امیر المومنین به او فرمود ": تو از مروان و او از تـوجز بـاین طریـق خشـنود نمیشویـد که عقـل ودینت را بربایـد و از تـو شـتر بارکشـی بسـازد که بهر جـا که میخواهد بکشانـد "؟و فرمود ": نه تو از مروان راضـی می شوی و نه او از تو راضـی میشود جز بـاین طریق که دینت را تبـاه سـازد و عقلت را برباید. گوئی همین الان است‌که تو را به چاه میاندازد و بعد هم بیرون نمی آورد. "

به استاندارش مینویسد که پاکترین شخصیتهای امت را بکشند، زندانی و شکنجه کنند.

پاک ترین اصحاب و پیشاهنگان اسلام را و تابعین نیک سیرت را تبعید میکند و ازبازداشتگاهی به بازداشتگاه و منطقه دیگری کوچ میدهد و از خانه شان در مدینه و بصره و کوفه آواره میسازد و با هر وسیله ای که دستش میرسد اذیت وشکنجه و اهانت میکند.

[صفحه ۱۵۰]

از خانه و دیارشان آواره و تبعیـد گشـته اند پنداری مرتکب گناهان بخشایش ناپذیر شده اند. ابوذر، آن راسـتگوی‌بزرگ که دین و پیـامبر (ص) را براستی و از سـر صـدق تصـدیق کرد در جریـان تبعیـد پاهایش مجروح گشت و سـرانجام در تبعیـدگاه عثمان یکه و تنهادر گذشت.

این مختصـری است از شـرم‌نامه عثمان تا هر محقق و متفکری انصاف بدهـد که او را چه مایه از شـرم و حیا است، و آیا نشانه ای از حیا در آن هست؟ یا در همه آن احوال و شـرائطی که چنین حرفها از دهانش بیرون‌آمده یا کارها از او سـر زده و فرمانهارقم خورده اثری از آن ملکه فاضلـه که مانع و رادع هر کژی و جنایت و خطا است در آن دیده میشود. دیگر صفحات زندگی او را از روی این شرم نامه میتوان قیاس کرد.

نکته جالب توجه دیگر در این حکایت ساختگی این است که‌میگوید پیامبر اکرم (ص) از عثمان بیش از ابوبکر ملاحظه کرده و حیا نموده است. در حالیکه اگر روایت دیگری که همین جماعت نقل کرده اند راست فرض شود چاره ای جز تکذیب این روایت نمیماند. زیرا در آن روایت ادعا شده که خدا از ابوبکر شرم کرده و بر اثر آن شرمندگی، پیامبرش را دروغگو شمرده است و در این روایت ادعا میشود که فرشتگان از عثمان شرم مینمایند. پس مقام ابوبکر برتر از عثمان است بلحاظ شرم و حیا. اگر قرار باشد پیامبر (ص) از کسی بیش از دیگران شرم نماید ابوبکر است نه عثمان، زیرا از آن یک خدا شرم نمود، و از یک فرشتگانش پس چگونه پیامبر (ص) از کسی که خدا از او شرم نموده‌شرم ننمود و از کسی شرم کرد که فرشتگان از او در شرمند؟ چگونه وقتی‌ابوبکر وارد اطاق شد خود راه جمع و جور نکرد و برای عثمان کرد؟

نگاه دیگری به روایات حیاء عثمان

دگر باربه روایت شرم و حیای عثمان برگردیم وآنرا از دیگر لحاظ مطالعه کنیم. سازنده آن مفتون عثمان بوده و فقط یک‌چیز را منظور داشته و آن بزرگ کردن عثمان و فضیلت ساختن برای او بوده است و هیچ نیندیشیده که با اثبات چنین فضیلتی برای عثمان همان فضیلت را از پیامبر اکرم (ص) سلب مینماید، یا اندیشیده، و در این کار تعمد داشته است به پیامبر اکرم نسبت داده که رانهای خویش را در برابر اصحابش عریان

نموده و اعتنائی به حضورشان نکرده تا وقتی کسی سر رسیده که فرشتگان از او در شرمند، آنگاه رانهای خویش را پوشانده است.
میگوئیم: اولا- این کار را مردان بزرگ و عالیمقام هیچ ملتی مرتکب نمیشوند، و فقط افراد طبقات بی فرهنگ مثل اعراب بیابان گرد ممکن است‌دست به آن بزنند. پیامبری که در وقار و متانتش طعنه به کوهساران میزند و در معرفت دریائی بیکران است و در حیا چنان که ابو سعید خدری میگوید ": از دوشیزه در حجاب شرمگین‌تر است و چون چیزی را ناخوشایند داشت‌در چهره اش می خواندیم، " و خدا چنان ادب و اخلاقش آموخته که هیچ ناپسندی در وی یافت نشده و چندان تهذیبش کرده که خلق و خویش بدان عظمت‌رسیده که در حقش فرماید ": براستی تو دارای خلق و خوی عظیمی هستی، " هیچ مومن فهمیده ای که او را شناخته و به عظمتش پی برده باشد جرات و جسارت این را ندارد که چنین نسبتی - که در روایت جعلی و دروغین آمده - به‌وی بدهد.
ثانیا - شریعتی که حضرتش آورده و مکتب اخلاقی اش ران را " عورت " و از محلهای پنهانی کردنی بدن‌شمرده و دستور پوشاندش را داده است.
۱ - احمد حنبل پیشوای حنبلیان در " مسند " خویش روایتی از قول محمد بن جحش - خویشاوند پیامبر (ص) - ثبت کرده که" پیامبر (ص) از کنار معمرکه در کنار مسجد سر پا نشسته و قسمتی‌از رانش دیده میشد بگذشت. به او گفت: رانت را بپوش معمر زیرا ران از محلهای پوشیدنی بدن است ".
با سند وعبارت دیگری از طریق محمد بن جحش نیزآمده است اینطور ": همراه پیامبر (ص) بودم. از کنار معمر که رانهایش عریان و پیدا بود بگذشت، به او گفت: رانهایت را بپوشان: زیرا ران از قسمتهای پوشیدنی بدن است. " بخاری روایت را از همین طریق و دو طریق دیگر - از قول ابن عباس و جرهد - ثبت‌کرده، سپس

این روایت را که " پیامبر (ص) رانش را لخت کرده بود "از دو طریقی که انس آورده ذکر کرده‌است، و توضیح میدهد که روایت انس سندش محکم تر است اما روایت جرهد به احتیاط نزدیکتر. روایت مورد بحث را وی در تاریخش نیز ثبت کرده، و بیهقی‌در " سنن " و حاکم نیشابوری در " مستدرک. " ابن حجر در " اصابه " مینویسد ": این روایت را احمد حنبل و حاکم ثبت کرده و صحیح شمرده اند. ابن قانع بصورتی دیگر از قول اعرج ازمعمر روایت کرده پیامبر (ص) از کنار او که رانش را لخت کرده بود میگذشت "... عسقلانی مینویسد ": رجال سند این روایت رجال صحیح اند باستثنای " ابو کثیر، " زیرا عده ای‌از او روایت کرده اند اما من نتوانستم او را صریحا عادل و راستگو بخوانم. ابن قانع این روایت را از طریق وی نیز نقل کرده است. روایت محمد بن جحش با سند دیگری که رجالش مورد اعتمادند به دست من رسیده و در کتاب " چهل حدیث متباین " نوشته ام" حافظ هیثمی از قول احمد حنبل و طبرانی نقل کرده و میگوید: رجال روایتی که احمد حنبل آورده همگی ثقه و مورد اعتمادند.

۲ - از علی - رضی الله عنه - این فرمایش پیامبر (ص) روایت شده است ": ران - یا رانهایت - را بیرون مینداز. و به ران انسان زنده یا مرده نگاه مکن"

۳ - جرهد اسلمی از رسولخدا (ص) نقل میکند ": من پارچه ای بر تن داشتم و رانم عریان شده بود. پیامبر (ص) از کنارم بگذشت و گفت: رانت را بپوشان، زیرا ران از اعضای پوشیدنی بدن است".

[صفحه ۱۵۳]

این را بخاری در (صحیح) خویش ثبت کرده و مالک در (موطا) و نیز ابو داود و احمد حنبل و ترمذی و میگوید: حدیثی نیکو است. قسطلانی‌در " ارشاد الساری " از مالک و ترمذی‌نقل کرده و میگوید: ابن حبان آنرا صحیح دانسته. شوکانی در " نیل الاوطار "میگوید: ابن حبان آنرا صحیح دانسته است. بیهقی در (سنن) از دو طریق ثبت کرده است و نیز حاکم در مستدرک.

۴ - ابن عباس روایت میکند ": رسولخدا (ص) از کنار مردی که رانش عریان بود گذشت به او گفت: رانهایت را بپوشان، زیرا ران مرد از اعضائی است که باید پوشانده شود ".

بطوریکه گفتیم بخاری این را ثبت کرده و ترمذی نیز و احمد در " مسندش، " و بیهقی در " سنن، " میگوید ": شیخ گفته است که سندهای این روایت " صحیح " و قابل استناد است، " همچنین حاکم نیشابوری در " مستدرک. "

۵ - دار قطنی در " سنن " از قول عبد الله بن عمر روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود ": به بچه‌های خودتان در هفت سالگی دستور بدهیدنماز بخواند، در ده سالگی آنها را برای نماز خواندن تنبیه کنید و جای خفتنشان را جدا نمائید. هر گاه کنیزخودتان را شوهر دادید به برده یا مزدورتان به پائین کمر تا به زانوی آنها نظر نیندازید، زیرا از کمر به پائین تا به زانو جزء قسمت پوشیدنی بدن است.)

احمد حنبل این را ثبت کرده است باین عبارت ": نباید به هیچ قسمت از " عورت (" یا قسمت پوشیدنی و ممنوع بدن) او نگاه کند،زیرا از کمر به پائین تا زانوهایش

[صفحه ۱۵۴]

جز قسمت ممنوع و پوشیدنی بدن است ". زیلعی به نقل از دار قطنی و ابو داود و احمد حنبل و عقیلی ذکر کرده میگوید: ابن عدی

در " الکامل " این روایت را بطریق دیگری هم نقل کرده است. بیهقی از چهار طریق روایت‌کرده است. قسطلانی هم ثبت نموده است.

۶ - دار قطنی و بیهقی روایت کرده اند که " بالا-تر از زانوان و پائین تر از زیر کمر جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است". زیلعی همین را در کتابش آورده است.

فتاوی در پوشانیدن ران

اینها احادیثی است که مشاهیر علمای فقه و صاحبان فتوی ثبت کرده و معتقد گشته اند که ران از قسمتهای ممنوع و پوشیدنی بدن است. این چنانکه " نووی " میگوید عقیده اکثریت علمای فقه آن جماعت است‌یا چنانکه قسطلانی و شوکانی میگویند عقیده جمهور است. ابن رشد مینویسد ":بعقیده مالک و شافعی حد قسمت پوشیدنی مرد از زیر کمر است تا زانو، و ابو حنیفه همین عقیده را دارد. عده ای معتقدند که قسمت پوشیدنی بدن مرد عبارتست از عورتین. علت این اختلاف عقیده دو حدیث متعارضی است که‌در این زمینه وجود دارد و هر دو هم ثابت و مسلم است: یکی حدیث جرهد است‌که پیامبر (ص) فرمود: ران جزو قسمت ممنوع و پوشیدنی بدن است. و دیگر حدیث انس که " پیامبر (ص) در حالیکه رانش برهنه بود با اصحابش نشسته بود ". سپس آن

[صفحه ۱۵۵]

گفته بخاری را مینویسد. قسطلانی مینویسد ": جمهور تابعان و ابو حنیفه و مالک- بموجب صحیح ترین گفته هایش - و شافعی و احمد بن حنبل - بموجب صحیح ترین روایت از دو روایتش - و ابو یوسف و محمد عقیده دارند که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است (یا باصطلاح فقهی عورت است). ابن ابی ذئب و داود و احمد بن حنبل - بنابر یکی از دو روایتش - و اصطخری - از فقهای شافعی - و ابن حزم را عقیده براین است که ران جزو عورت نیست ".

درکتاب " فقه بموجب چهار مذهب " چنین نوشته است ": قسمت پوشیدنی بدن مرد در غیر هنگام نماز عبارتست از زیر کمر تا زانوان. بنابراین به سایر قسمتهای بدن مرد در صورتیکه مایه لغزش نگردد میتوان نگاه کرد. فقهای مالکی و شافعی گفته اند: قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن مرد در غیر هنگام نماز بر حسب شخصی که نگاه کردنش مطرح است فرق میکند. برای محارم و مردان عبارتست از ما بین زیرکمر تا زانو. برای زن نامحرم عبارتست از همه بدن. البته فقهای مالکی در این مورد صورت و اطراف بدن یعنی سر و دست و پا را استثنا میکنندو میگویند زن نامحرم در صورتی که مایه لغزش نگردد برایش نگاه کردن به این قسمتهای بدن مرد اشکالی ندارد وگرنه جایز نیست ۰ بر خلاف فقهای شافعی که معتقدند زن نامحرم حق نداردو به هیچوجه به آن قسمتهای بدن مرد نیز نگاه کند ".

شوکانی پس از ذکر حدیثی که از امیر المومنین علی از پیامبر (ص) هست میگوید: حدیث بر این دلالت دارد که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. فقهای اهل بیت و شافعی و ابو حنفیه را نیز عقیده همین است ". نووی " میگوید: اکثر علمای فقه را عقیده بر این است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. از

[صفحه ۱۵۶]

احمد حنبل و مالک روایتی هست که قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن فقط عبارت از عورتین است. بالاخره میگوید: حقیقت این

است که‌ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی است،و این حدیث علی (ع) گرچه به تنهائی کفایت نمیکند ولی در همین زمینه آنقدر و آنگونه حدیث هست که بتوان برای این عقیده حجت ساخت. آنگاه بعداز ذکر حدیث " جرهد " میگوید: این حدیث از دلائل قائلین باین رای است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. و ایشان جمهور و عامه فقهارا تشکیل میدهد.

نسبت های ناروا به پیامبر اکرم در صحیحین

گرفتیم که نهی از برهنه ساختن ران، نهی " تنزیهی " و برای پیراستگی باشد و آنرا واجب ننماید، در این هیچ شکی نیست که پوشاندنش نوعی ادب و از اخلاق اسلامی‌است و لازمه متانت و سنگینی و موجب ابهت و شکوه. پیامبر گرامی بیش از هر کسی به ادبی که خود آورده و آموخته پای بند است. ابن رشد مینویسد ": من را میگویم که آنچه درباره ران از پیامبر علیه الصلواه والسلام روایت شده متعارض نیستند. معنای آنها این است که ران گرچه جزو عورت نبوده و پوشیدنش مثل آن دو قسمت‌پوشیدنی بدن واجب نیست ولی بلحاظ اخلاقی و ادب بایستی پوشاندش. بهمین‌روی در محافل و اجتماعات یا حضور شخصیتها و افراد بلند پایه و معظم نباید نمودش. بدینشان همه آن احادیث‌قابل بکار بستن میشود و این که همه احادیث بکار بسته شود بهتر از آن است‌که به پاره ای عمل شود و به برخی که با آن دیگران متعارض مینماید اعتنا نگردد و رها شود ".
بهر حال، و در هر صورت، پیامبر عظیم الشان - که ازدوشیزه شرمگین تر است - بالاتر از این حرفها است که ران خویش را در حضور عده ای برهنه بگذارد و اعتنائی به پوشاندنش ننماید تا شیر پاک خورده‌ای که در دامن شرم و حیا پرورش یافته‌همان زاده خانواده اموی که پر شرم ترین فرد امت است و کارهای بیگانه ازاسلام و دور از شرم و حیایش به کشتنش‌داده سر به رسد و او را به خود آرد وبه حیا وادارد

[صفحه ۱۵۷]

تعجبی یا وحشتی از این هم نکنید که چنین روایتی در دو کتاب " صحیح - " یا احادیث راست - آمده باشد - زیرا چنانکه گفتیم این دو کتاب صندوق حرفهای سست و روایات نادرستند و آکنده از حرفهای رسوا و ننگ آور که روی تالیف و نگارش را سیاه کرده و اعتبار حدیثشناسی را آلوده اند. انشاء الله در آینده نزدیک این ادعا را با دلائل و براهین محکم ثابت خواهیم کرد. کاش نویسندگان این دو کتاب به رسوائی ثبت همین روایت پوچ وبی اساس اکتفا کرده و پا از این حد بیرون ننهاده بودند و فقط تهمت برهنه‌کردن ران را به پیامبر (ص) نقل مینمودند نه آنکه برهنگی او را سراپادر برابر مردم بخاری در " صحیح " خویش در فصل ساختمان کعبه، و مسلم در "صحیح " خود از قول جابر بن عبد الله مینویسند ": وقتی کعبه ساخته شد پیامبر (ص) و عباس سنگ می بردند. عباس به پیامبر (ص) گفت: پیراهنت را روی دوشت بگذار تا سنگ تنت را نیازارد. او همین کار را کرد. ناگاه بروی زمین در غلتید و چشمانش‌به آسمان خیره گشت. بعد برخاسته میگفت: پیراهنم پیراهنم پیراهنش را بر تنش پوشاند. مسلم چنین نوشته است: رسولخدا (ص) با آنها برای کعبه سنگ می برد و پیراهن بر تن داشت. عمویش عباس به او گفت: عمو جان اگر پیراهنت را درآورده روی دوشت زیر سنگ‌بگذاری بهتر است. او پیراهنش را درآورده روی دوشش گذاشت. بعد به زمین افتاد بیهوش گشت. میگوید: از آن روز به بعد دیگر برهنه دیده نشد ".
ابن هشام ضمن داستانی از زندگانی پیامبر (ص) مینویسد ": رسول خدا (ص) در بیان آنچه از کودکی و دوره جاهلیت زندگانیش بیاد داشت گفت: با جوانکان قریش بودم که سنگ برای بازیهای کودکانه حمل میکردند. همگی خودمان را لخت کرده و پیراهنمان را بیرون آورده بر دوش خویش گذاشته بودیم و رویش سنگ میگذاشتیم. من با آنحال با آنها میرفتم و می آمدم که

ناگهـان یکی لگـدی به من زد که چنـان لگـد دردنـاکی بعمرم نخورده ام و گفت:پیراهنت را بپوش. من پیراهنم را برداشـته بر خود پیچاندم،

[صفحه ۱۵۸]

و شروع کردم به بردن سنگ و در میان رفقایم فقط من بودم که پیراهن بر تن داشتیم ".

حال ای مسـلمانان بیائید تا از این دو نفر - یعنی مولفان دو" صحیح - " بپرسیم: آیا این است پاداشی که در ازای کوششهای بیدریغ و مجاهدات پیامبر ارجمندتان به او داده‌اید؟ سـزای او چنین است؟ اینطور از جهاد اصـلاحی و اخلاقی او سپاسـگزاری مینمائید؟ این کارتـان نوعی تکریم و تجلیـل او است؟ آیا براستی محمـد (ص) - چنانکه ابن اسـحاق میگویـد در سن سـی و پنجسالگی - لخت و عریـان و در حـالیکه پیراهنش را درآورده بـود و قسـمتهای ممنوعه و پوشـیدنی بـدنش را بیرون انـداخته بود در میـان کـارگران راه میرفت؟ بفرض که راویـان بـدخواه وجنایتکـار برای غرض چنین روایتی سـاخته و نقـل کرده باشـند، این دو نفربه چه مجوز و بـا چه عقل و دینی آنرا صـحیح شـمرده و در " صـحیح "خویش بعنوان یک حدیث مسلم و ثابت شده ثبت کرده اند؟ آیا پنداشته اند این کار زشت و رسوا از مصادیق آن حدیث صـحیح وثابتی است که خود ثبت کرده اند باین مضمون که حضرتش پرشرم تر از دوشیزه بوده است؟ آیا دوشیزه ای دیده ای که‌چنین سبکسری و رسوائی را بر خویشتن روا شمرده باشد؟ پناه بر خدا یا مگرانجام دهنده این کار را کسـی جز پیامبر اسلام پنداشته اید، غیر از کسی که " جرهد " و " معمر " را از برهنه نمودن را نشان بر حذر داشت و متذکر شد که آن جزو قسـمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است؟ یا می پندارید روزی از برهنه ساختن آن نهی می نمایدو دیگر روز خود ران خویش را و بالاتراز آن را برهنه میسازد؟ آیا به آسانی میتوان ادعا کرد که ران جزو " عورت " و قسـمت پوشـیدنی بـدن است ولی بالاتر از آن جزو " عورت " و قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن نیست؟

باز نگاهی به روایات صحیح بخاری و مسلم

دگرباره بیائید تا آنچه را مولفان دو " صـحیح " برای رسولخدا ثابت شـمرده اند با آنچه احمل حنبل از قول حسن بصـری درباره پر شرمی عثمان ثبت کرده مقایسه و مقارنه

[صفحه ۱۵۹]

نمـائیم. میگویـد ": عثمان اگر در خانه در بسـته ای میبود برای ریختن آب و شسـتن تن خودش را لخت نمیکرد از بس با حیا بود." آن شـرم و حیای پیامبر و معلم‌بزرگ عصـمت و عفت و پاکی را ببینید و این حیای زاده شـجره معروفه ای که در قرآن وصف گشته است، و ملاحظه فرمائید تفاوت آن دو از کجاست تا بکجا

آیا این همان پیامبر پر افتخار و ارجمندی نبوده است که وقتی معاویه بن حیده از او پرسـید: ای پیامبر خداقسمت ممنوعه و پوشیدنی بدنمان کجاست و آن قسـمت که میتوان نپوشاند کدام؟ فرمود: قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدنت را از همه باستثنای همسر یا کنیزت بپوشان. پرسـید: در صورتیکه چند مردبا هم بودند چطور؟ فرمود: اگر توانستی کاری کنی که هیچکس آنرا نبیند نگذار کسی ببیند. پرسـید: اگرکسـی تنهـا بود چطور؟ فرمود: شـرم نمودن از خـدای تبـارک و تعـالی شایسـته تر و واجب تر است. می بینیم چنـدان در پوشانـدن قسـمتهای ممنـوعه و پوشـیدنی‌بدن اصـرار ورزیـده کـه حتی رضـایت نـداده‌انسان در تنهـائی خویشـتن را برهنه نمایـد، از

شرمساری در برابر خـدای تعالی. این اصـرار و تاکیـد، بعضـی فقیهان را بر آن داشـته که معتقد شوندحتی در مستراح بهیچوجه نباید لخت و عریـان گشت. حـال چگونه مولفان دو " صـحیح " می پندارنـد خودش پیش چشم مردمو در حالیکه خـدای بینا نگران بوده لخت و برهنه شده است؟ هر گاه چنین چیزی را فرض نمائیم - گرچه فرض محال است - آن حیای دوشیزه وار کجا خواهد رفت" و شرم نمودن از خدا؟ پناه می برم به تو ای خدا و آمرزش می طلبم ازتو، این بهتانی سهمگین است

آیا " بخاری " و " مسـلم " پنداشـته انـد که شـرم و حیا پس از این وقایع و رسوائیها بناگهان در وجود پیامبر اکرم پیدا شده و از آن هنگام که وجودمبارکش از بوته تقدس

[صفحه ۱۶۰]

و طهـارت‌فرا آمـده چون غریزه ای در وی نبوده است؟ هر گاه چنین پنداشـته باشـند پنـداری خام به ذهن راه داده انـد، زیرا حقیقت ثابت و مسـلم درباره اش این است که وی آن هنگام که آدم در میان روح و جسد بسر میبرده پیامبر بوده است و غرایز شرافتمندانه و ستوده از همان عهد و دوران دیرین وی را در بر گرفته و با ذرات وجودش در آمیخته بوده است و بدانسان مانده در عالم انوار و نیز در عـالم جنین، و در ادوار تکامـل جسـمانیش از شـیرخوارگی گرفته تا به کودکی و جوانی و سالخوردگی،آن روز که به دنیا آمـده وآن روز که در گذشته و روزی که برانگیخته گردد.

مگر خود " مسلم -" مولف " صـحیح " معروف - از قول مسور بن سـخرمه روایت نکرده که " پـارچه نازکی بر تن پیچیـده بودم. سنگ سنگینی را برداشتم. در حالی که آنرامیبردم پارچه از تنم باز شد، نتوانستم از افتادنش جلوگیری کنم. پیامبر خدا (ص) فرمود: برو بسراغ پیراهنت و برادرش و برهنه راه نرو ". آیا میتوان فرضن کرد که حضرتش " مسور " را از برهنه راه رفتن منع کندو نگذارد بدان حال سنگ حمل کند ولی خودش همانچه را از آن نهی کرده مرتکب‌گردد؟ این براستی چیز شگفت انگیزی است.

شگفت انگیزتر این که پیامبر اکرم معتقد است مشـرک اگر آدم محترمی را ببیند قسمت پوشیدند بدنش را بیرون‌نخواهد انداخت. با اینحال چگونه خودش ممکن است چنین کاری بکنـد؟ در کتابهای شـرح حال در ماجرای (غار) وهجرت آمـده که مردی نشـست و شروع به ادرار کرد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا آن شخص ما را دید. پیامبر (ص)فرمود: اگر ما را دیده بود قسمت پوشیدنی بدنش را بیرون نمیانداخت)

[صفحه ۱۶۱]

از اینها شـگفت تر این که حضـرتش- چنانکه در " صـحیح " آمده و حاکم نیشابوری در " مستدرک " ثبت کرده - نگاه کردن به قسـمت ممنوعه و پوشیدنی کودک را روا نمیشمارد. از قول محمد بن عیاض روایت شده که ": مرا در کودکی بخدمت رسول خدا (ص) برده انـد. پارچه ای بر تنم پوشـیده ولی قسـمت پوشیدنی بدنم پیدا بوده است. پیامبر(ص) فرموده قسـمت پوشیدنی بدنش را بپوشانیـد زیرا حرمت قسـمت پوشـیدنی بـدن‌کودک مثـل حرمت همـان قسـمت بـدن مرد بزرگ است. و خـدا به کسـی که قسـمت پوشیدنی بدنش را بیرون انداخته باشد نظر نمی افکند ".

اگر داسـتانی که ابن هشام نوشته که در کودکی با کودکان بازی میکرده و پیراهنش را درآورده و بر دوشش انداخته و یکی لگدی به او زده و تشـر، که پیراهت راپبوش، راست باشـد کجا با این احادیث که مولفان دو " صـحیح " ثبت کرده انـد جور در میاید. اگر آن راسـت باشـد معنـایش ایـن اسـت کـه دیگر تنش را برهنه‌نکرده است. در حـالیکه مولفـان دو " صـحیح " روایت میکننـد که در

بزرگی بهنگام بنای کعبه و حمل سنگ برای آن دوباره خودش را لخت کرده است. یا این روایتشان را چگونه با حدیثی که" بزار" از ابن عباس ثبت کرده مطابقت و سازگاری میدهند ": پیامبر (ص) در پی دیوار و درون اطاق شستشو میکردو هیچکس قسمت پوشیدنی بدنش را ندیده است " و میافزاید: سند این روایت نیکو است. مهم تر از آن این روایت که قاضی عیاض آورده از قول عائشه - رضی الله عنها - که " من هرگز قسمت پوشیدنی بدن پیامبر خدا (ص) را ندیدم. "

تو ای ام المومنین میان ماو این راویان و ناقلان یاوه، داور باش و منصفانه در حق کسانی قضاوت کن که به همسر بزرگ و پاکت چیزهائی نسبت‌میدهند که افراد فرومایه هم از آن عار دارند، و میگویند: مردی که هیچکس حتی همسرش - تو که از هر کس به‌خلوت و کارهای خصوصی او داناتری - قسمت پوشیدنی بدنش را ندیده

[صفحه ۱۶۲]

است در حالیکه لخت بوده و پیراهنش راکنده و روی دوشش گذاشته در میان کارگران سنگ حمل میکرده است.

ای ام المومنین از روایاتی که از تو نقل کرده اند کدام یک راست است؟ این حدیث یا آن که میگویند تو درباره عثمان گفته ای، با وجود این که از همسرت روایتها هست که فرمود: ران جزو قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن است؟

پنداری ام المومنین همین الان است که‌دارد جواب میدهد و میگوید: به من هم‌چنانکه به همسرم دروغ بستند دروغ بسته و روایتها از زبانم ساخته اند.آنچه از دهانشان بدر می آید حرفی سهمگین و خطرناك است و جز دروغ نمیگویند.

نگاهی به مناقب عثمان

دروغبافان بزودی خواهند فهمید که بزرگ کردن دیگران و فضیلت تراشیدن برای آنها بقیمت هتك حیثیت پیامبر گرامی و عزیز اسلام جرم سهل وساده ای نیست و فردا خدای توانا به داوری کارشان خواهد نشست و پیامبر اکرم به دادستانی و دادخواهی.

کاش میدانستیم عائشه معتقد بوده که ملکه شرم و حیا در وجود عثمان پایدار مانده و ادامه یافته است و هم در دوره ای که حدیث پوشاندن ران مربوط به آن است با شرم و حیا بوده و هم دردوره ای که وی - یعنی عائشه - آن حرفهای تند و قاطع و کوبنده را علیه عثمان میزده و مردم را بر او میشورانده است؟ یا نه، معتقد بوده که با شرم و حیائی عثمان محدود به قسمت از عمرش بوده و چون به اواخر عمر رسیده از آن عاری گشته است؟ در صورتی که عقیده اولی را داشته باشد می پرسیم چگونه او را مورد حمله های سخت قرار داده و کار را به کشتنش کشانده است، و به چه دلیل و مجوزی چنان انسان با حیائی را کافر میشمردهو نعثل مینامیده و مردم را به سرنگونی و قتلش می خوانده است؟ در صورتیکه عقیده دوم را داشته باشد و بگوید عثمان در سالهای آخر عمرش آن شرم و حیا را از دست داده است، باستناد عقیده عائشه آن روایت را باطل و بی اساس میدانیم و باطل و نادرست هم هست. زیرا فرشتگان فضیلتی‌را در کسی تجلیل مینمایند که در وی ثابت و پایدار باشد نه زائل و گذران. چنین فضیلت زائلی که در یک مرحله از عمر عثمان وجود داشته و بعد سپری گشته باشد موجب تجلیل و احترام فرشتگان یا مایه

[صفحه ۱۶۳]

حیای آنان نخواهد شد. این جواب را عائشه در صورتی میدهد که آن جواب اولی را تکرار ننماید و نگوید از زبانم دروغ ساخته اند. جوابی که همیشه میدهد و در هر مورد که درباره فضائل و مناقب عثمان از زبانش نقل میکنند، و در حقیقت جعلیات دوره

سلطنت معاویه است که به طمع رشوه هایش میساختند و می بافتند.

۳ - طبرانی از قول ابن معشر- براء بصری - از ابراهیم بن عمر بن ابان بن عثمان از پدرش - عمر بن ابان- از پدرش - ابان پسر عثمان بن عفان چنین ثبت کرده است ": از عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت: رسولخدا (ص) نشسته بود عائشه پشت سرش. ابوبکر اجازه ورود خواست و وارد شد. بعد عمر با کسب اجازه وارد شد. سپس سعد بن مالك اجازه گرفت و وارد شد. آنگاه عثمان بن عفان اجازه خواست و به خانه درآمد در حالیکه پیامبر خدا (ص) سرگرم سخن بود و زانوانش بیرون‌از جامه. تا عثمان اجازه ورود خواست، وی زانوانش را پوشانده و به همسرش گفت: اندکی به آن سو برو. ساعتی باهم سخن گفتند و بعد بیرون رفتند. عائشه از پیامبر خدا (ص) پرسید: پدرم و دوستانش آمدند لباست را جمع وجور ننمودی و مرا به اندرون نفرستادی؟ فرمود: از مردی که فرشتگان از وی در شرمند شرم ننمایم؟ سوگند به آنکه‌جانم در دست او است فرشتگان همان گونه که از خدا و پیامبرش در شرمند از عثمان در شرمند. در صورتیکه وقتی‌وارد اطاق شد تو در کنارم میبودی هیچ‌حرف نمیزد و سرش را بالا نمیکرد تا میرفت بیرون".

این را ابن کثیر در تاریخش نوشته و میگوید: روایت غیر عادی و غریبی است و سندش ضعیف. ذهبی‌به آن اشاره کرده میگوید: بخاری گفته است که روایت عمر بن ابان محل تامل است.

امینی گوید: این روایت‌نظیر همان روایاتی است که از مسلم و احمد بن حنبل آوردیم و دیدیم که بی اساس و نادرست خوانده اند، اکنون می‌افزائیم: براء بصری -

[صفحه ۱۶۴]

ابو معشر - که از رجال این روایت است بعقیده ابن معین " ضعیف " است، و ابو داود میگوید: راوی یی نیست. دیگر از رجال آن ابراهیم بن عمر بصری‌اموی است و نواده همان کسی که روایت برای تجلیل او ساخته شده است، و ابوحاتم درباره اش میگوید: روایتش " ضعیف " و سست است، و ابن ابی حاتم میگوید: ابو زرعه روایتهائی را که او نقل کرده ترک نموده و برای ما تقریر ننموده است. ابن حبان نیز میگوید: روایت او اگر تنها باشد قابل استناد و استدلال فقهی نیست. ابن عدی میگوید: ابویعلی از مقدمی از ابی معشر از ابراهیم بن عمر بن ابان احادیثی برای ما نقل کرده که هیچیك درست حفظ نشده اند از جمله این‌روایت که پیامبر (ص) به عثمان برازو آهسته گفته است که او ظالمانه و بناحق کشته خواهد شد.

۴ - طبرانی روایتی ثبت کرده است از قول ابی مروان - محمد بن عثمان - اموی عثمانی‌از پدرش - عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان از مالك از ابی زناد (برده آزاد شده دختر عثمان) از اعرج از ابی هریره، که " پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان پر شرم است و فرشتگان از او شرم مینمایند ".

در سند این روایت نام " ابو مروان محمد " وجود دارد. صالح اسدی درباره اش میگوید: از پدرش روایتهای نامعلوم ونادرست نقل کرده است. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و بر خلاف حقیقت میگوید.

درباره عثمان بن خالد- یکی دیگر از رجال آن روایت - بخاری‌میگوید: او را روایات نامعلوم و نادرست است. نسائی میگوید": ثقه" و مورد اعتماد نیست. عقیلی میگوید:روایاتش محکوم وهم است. ابو احمد میگوید: زشت روایت است. ابن عدی می گوید: همه روایاتش غیر محفوظ است. ساجی می گوید: روایاتی دارد نامعلوم

[صفحه ۱۶۵]

و غیر معروف. حـاکم نیشـابوری‌و ابـن نعیـم میگوینـد: از مالـک و دیگران روایـات جعلی نقـل کرده است. ابن حبـان می گویـد: از اشـخاص مـورد اعتمـاد روایـات وارونـه نقـل میکنـد. به‌روایـاتش نمیتـوان اسـتناد و اسـتدلال فقهی کرد. سـندی در شـرح سـنن ابن ماجه‌درباره حـدیثی که خواهـد آمـد میگویـد: سـندش " ضـعیف " و سـست است، در آن نام‌عثمان بن خالد وجود دارد که باتفاق حدیثدانان " ضعیف " است.

کمی پیشـتر سـخنان قـاطع و تعیین کننـده ای در خصوص‌شـرم و حیـای عثمـان گفتیم و از روی آن می فهمیم که این روایت گرچه سندش صحیح باشد باطل است تا چه رسد باین که سندش از متنش سست تر و واهی تر باشد.

۵ - ابو نعیم از طریق هشـیم - ابو نصـر تمار - از کوثر بن حکیم - ازنافع از ابن عمر روایت میکنـد که پیامبر خـدا (ص) فرمود ": پر شرم ترین فرد امتم عثمان بن عفان است ".

امینی گویـد: اگر عثمان - که کارها وترک وظائفش را دیدیم و مقدار بهره اش‌را از شـرم و حیا سـنجیدیم - پر شـرم ترین فرد امت اسلامی باشد باید در حیای این امت و میزانش به حیرت بود.اگر این روایات واهی و ساختگی درست بود باید فاتحه این امت را می خوانـدیم. آری، اینهـا بی اسـاس است وعثمـان هرگز پر شـرم ترین فرد امت عظیم‌اسـلامی نیست، و پیامبر ارجمنـد سـخن نسـنجیده نمیگوید و در تجلیل مبالغه نمی نماید و راه گزاف نمی پیماید. سـند این روایت، سـست و پوشالی است زیرا کوثر بن حکیم در آن وجود دارد که ابو زرعه می گویـد ": ضـعیف " است. یحیی بن معین میگوید: بی اعتبار است. احمد بن حنبل می گوید: احادیث‌او مشتی حرف باطـل و بی اعتبـار است. دار قطنی و دیگران می گوینـد: مجهول و ناشـناخته است، ابو طالب می گویـد:از احمـد حنبل دربـاره او پرسـیدیم گفت: او از خـانواده روائی مـا نیست. وی چون از کسـی نقـل حـدیث نمیکرد می گفت:او از خـانواده روائی ما نیست و روایتش متروک و مطرود است. و نیز

[صفحه ۱۶۶]

میگویـد ": ضـعیف " و زشت روایت‌است جوزجانی می گوید: بنظر من نوشـتن‌حدیث وی جایز نیست زیرا متروک و مطرود است. ابن عـدی می گویـد: روایاتش عموما غیر محفوظ است. ابن ابی حاتم می گویـد: پدرم گفت: روایتش " ضـعیف " و سـست است. پرسـیدم: او متروک و مطرود است؟ گفت: نه،ولی هیچ حدیث صاف و درستی از او ندیده ام و او کسـی نیست (یا بی اعتبار است). ابن ابی شـیبه می گوید: زشت روایت است ابو الفتح و ساجی می‌گویند ": ضعیف " است. بر قانی و دار قطنی می گویند: روایاتش متروک ومطرود است. عقیلی و دولابی و ابن جارود و ابن شاهین او را در ردیف راویان " ضعیف " آورده اند.

۶ - ابـونعیم از طریـق زکریـا بـن یحیی المقری از ابـن عمر روایـت می کنـد کـه " پیـامبر خـدا (ص) فرمـود: عثمـان پرشـرم‌ترین و بزرگوارترین فرد امت من است).

امت محمد (ص) اگر عثمان بر شرم ترین و بزرگوارترین فردش باشد چه ارزش و اهمیت و قدری خواهد داشت؟ عثمانی که بخاطر گناهان و رسوائیهایش‌بدست اصحاب عادل و راسترو و سرآمد شخصیتهای امت اسلامی به قتل رسید، زاده شجره ای که در قرآن" ملعونه " لقب یافته، فرزنـد ابی العاص که پیامبر (ص) طبق حدیث " صـحیح " و درستی درباره اش گفته هر گاه فرزندانش به سـی مرد برسـند مـال خـدا (یـا درآمـد و امـوال عمـومی) را در انحصـار خویش درآورده در میـان خویش دست به دست می گرداننـد و بنـدگان خـدا را برده خویش میسازنـد و دینش را غشـدار مینماینـد. و در دوره حکومت عثمان - که خود رئیس و یک تن از ایشان بود - شـماره شان به سـی رسید، چنانکه اشاره رفت و سخن ابوذر که آنها را تحت نظر داشت در این خصوص آوردیم. مگر ممکن است از این خانواده موصوف فرزندی جز از قماش خودش بزاید؟

باور کردنی است که پیامبر (ص) از میان همه اصحابش این‌حدیث را فقط به گوش پسر عمر خوانده باشد؟ یا میتوان تصور کرد در جمع آنان اعلام داشته ولی گوششان

[صفحه ۱۶۷]

کر بوده یا نشنیده گرفته اند یا شنیده و همان روز فراموش کرده اند؟ یا به خاطر سپرده اند اما روزی که نعش پر شرم ترین و بزرگوارترین فرد امت را سه روز در محل زباله رها کردهو دفن نکردند از یاد برده اند، آن زمان که عده ای شبانه دفنش کردند و بدون غسل و کفن و بی آنکه نماز میت بر او بخوانند، و آن هنگام که جنازه‌اش را سنگباران کرده یکی از دنده هایش را شکستند و در گورستان یهودیان‌به خاک سپردند و از ترس اینکه گورش را بیابند و بشکافند هیچ سنگ و نشانه‌ای بر آن ننهادند.
بعلاوه، سند روایت درست و اساسی نیست، زیرا " زکریا بن یحیی " در آن است و او " ضعیف " است و شیخ و استادش در بیان سند و متن به خطا میرفته و در احادیث‌بسیاری دچار اشتباه گشته است، و بسیار حدیث غریب و بیگانه از ذهن آورده و بسیار که هیچکس جز او روایت نه نموده است.
۷ - ابن عساکر در شرح‌حال عثمان از طریق ابو هریره چنین حدیثی به پیامبر (ص) نسبت داده است ": حیا از ایمان است و با حیاترین فرد امتم عثمان است. "
این حدیث را سیوطی " در جامع الصغیر " ضعیف و سست‌دانسته، و مناوی با او موافقت نموده است.

یک قاعده اساسی در جعل فضائل

بسیاری از روایات بمنظور تعبیه فضائل‌و مناقب برای اشخاص مورد نظر جعل و ساخته شده است. مطالعه در این گونه روایات نشان میدهد که یک قاعده اساسی‌در جعل فضائل وجود دارد، و آن این است که همیشه سعی شده فضیلتی برای شخص مورد نظر بسازند که از آن دور و بیگانه است و فاصله اش با آن بیش از هر فضیلت دیگر، تا باین ترتیب نقطه ضعف و مایه ننگ و فرو مایگیش را بپوشانند و مستمسک حمله و انتقاد را از دیگران سلب نمایند. می بینیم درباره فضائلی برای ممدوح خویش پر گفته اند که

[صفحه ۱۶۸]

تاریخ حیات او ثابت کرده که از آن عاری و بی نصیب است. مثلا درباره فضیلت شجاعت ابوبکر مبالغه ورزیده و پر گفته اند تا بجائی که او را به مقام شجاع ترین‌صحابی نشانده اند. در حالی که در تاریخ ثابت است که در همه نبردها و جنگهای پیامبر اکرم حضور یافته اما در هیچیک شمشیر نکشیده و نزده و نه به نبرد کسی رفته یا مبارزه تن به تن‌کرده و نه هماورد طلبیده و قهرمانی نموده است. درست بهمین جهت، از شجاعتش بسیار دم زده اند و روایات جعلی و پوچ در دلیریش بافته اند مگر در برابر سیرت ثابت و تجارب و مشهودات تاریخی که از بزدلی و کار ناآمدیش در جنگ و نبرد هست برایش شهامت و شجاعتی بتراشند. یا در زهد و تقوایش مبالغه نموده اند و از او موجودی ساخته اند که دلش در آتش خدا ترسی میسوزد و دود از آن به آسمان‌برخاسته است، حال آنکه هیچگونه امتیاز خصوصیتی در عبارت و خدا ترسی نداشته و هیچ روایت نشده که در نماز و روزه یا هر عبادتی که

مایه تقرب خدا است پیشرفتی یا سعی و همتی داشته‌باشد. همچنین در علم و دانائی عمر خیلی حرف زده اند و او را دانشمندترین صحابی و سرآمد فقیهان شمرده و ادعا کرده اند نه دهم علم راسهم برده و علمش بر علم مردم روی زمین و علم همه قبائل عرب چربیده است، و از اینگونه خرافات و یاوه ها درباره اش آورده اند. در حالیکه میدانیم به معاملات بازاری اشتغال داشته و به آموختن قرآن و سنت نرسیده‌است، و همه مردم حتی زنان از او دین‌شناس تر بوده اند. یا در نهی کردن وی از منکر و باطل و مخالفتش با آوازه خوانی پر گفته اند، در حالیکه‌مسلم است از بس هوسباز بوده به آن پرداخته و جایزش دانسته است.

بنابر همین قاعده اساسی، وقتی دیده اند تاریخ صحیح و حقایقی که از شرح حال عثمان هست ثابت مینماید که از فضیلت شرم و حیا بی بهره بوده و او را بدینگونه

[صفحه ۱۶۹]

در برابر جامعه مجسم میسازد این تصویر قلابی و کاذب را در روایات جعلی از او ساخته اند تا وی را بصورت پرشرم و حیاترین شخصیت امت محمد (ص) و بزرگوارترینش‌بنمایند، شخصیتی که فرشتگان از او شرم مینمایند. بنابراین، شرم و حیای عثمان درست مثل شجاعت ابوبکر و علم و دانش عمر است یعنی اصل و وجودی‌ندارد، تا کم و زیاد داشته باشد، ودرست مانند امانت داری و دانشمندی معاویه از زبان پیامبر اکرم (ص) دراین باره چنین ساخته اند ": معاویه از بس علم و دانش داشت و در مورد کلام پروردگارم (یعنی الهامات، یا قرآن) بقدری امین و طرف اعتماد بود که نزدیک بود به پیامبری برانگیخته شود " و " امینان هفت تایند: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه. "

امانت داری معاویه‌و مقدار بهره اش از این فضیلت در روایتی که ابوبکر هذلی آورده نمایان است.

۸- حاکم نیشابوری روایتی در" مستدرک " ثبت کرده است از طریق " دارمی " از سعد بن عبد الله جرجسی ازمحمد بن حرب از زبیدی از زهری از عمرو بن ابان پسر عثمان (کسی که روایت در مدح او ساخته شده است) از جابر بن عبد الله - رضی الله عنهم - که " پیامبر خدا (ص) فرمود: امشب مردی صالح در خواب دید که ابوبکر از پی رسول خدا (ص) میاید و عمر از پی‌ابوبکر و عثمان از پی عمر. " وقتی از حضور پیامبر (ص) برفتیم با خود گفتیم: مقصود از " مرد صالح " پیامبر خدا است، و مراد از پی هم آمدن این که آنان متصدیان همین کاری هستند که خدا پیامبرش را جهت آن برانگیخته است.

حاکم نیشابوری بدنبال این روایت میگوید: دارمی گفته است: از یحیی بن معین شنیده ام‌که می گفت: این حدیث را محمد بن حرب‌به پیامبر (ص) میرساند ولی مردم آنرا از قول زهری بصورت " مرسل " نقل‌می کنند. کسی که قول زهری را از وی

[صفحه ۱۷۰]

نقل مینماید " عمرو بن ابان "است در حالی که ابان بن عثمان پسری‌بنام " عمرو " نداشته است.

امینی گوید: رویای شگفت انگیزی است که پیامبر (ص) در جمع اصحابش شرح داده‌ولی هیچکس از آن میان نقلش نکرده جز جابر بن عبد الله، و او هم هیچ ترتیب اثری در عمل خویش به آن نداده، برای هیچکس نقل نکرده جز برای نواده عثمان بنام " عمرو بن ابان " که اساسا وجود نداشته است یا حداقل در وجود چنین شخصی اختلاف هست. براستی بایستی " مستدرک صحیحین " انباشته ای از چنین روایاتی باشد.

نگاهی به مناقب عثمان

اشاره

۹- ابن ماجه در " سنن " خویش روایتی ثبت داده است از قول ابی مروان - محمد بن عثمان - اموی عثمانی از پدرش عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان- از عبد الرحمن بن ابی زناد از پدرش(برده آزاد شده عائشه دختر عثمان) از اعرج از ابی هریره که" پیامبر خدا (ص) فرمود: هر پیامبری در بهشت رفیقی دارد و رفیق من در آنجا عثمان بن عفان است. "

رجال سند روایت اینها هستند:

الف - ابو مروان که چند صفحه پیشتر به وضعش اشاره رفت.

ب - عثمان بن خالد که چند صفحه پیشتر نظر حافظان حدیث را درباره اش دیدم و این را که مورد اعتماد نیست وروایاتش همگی غیر محفوظند، و احادیث جعلی یی را روایت کرده و به نقل وی نمیتوان استناد و استدلال فقهی کرد.

ترمذی این روایات را از طریق طلحه بن عبید الله آورده و می گوید: عجیب و بیگانه از ذهن است و سندش " قوی " و محکم نبوده منقطع است.

ج - عبد الرحمن بن ابی زناد. یحیی بن معین درباره او می گوید: از کسانی که علمای حدیث یا راویان به روایتش استناد نمایند نیست و بی اعتبار است. ابن صالح و دیگران از قول ابن معین درباره اش میگویند ": ضعیف " است.

دوری از قول ابن معین می گوید: روایتش قابل استناد و استدلال نیست.صالح بن احمد از قول پدرش می گوید: روایتش پرت و پلا است. از ابن مدینی نقل شده که او در نظر همکاران ما " ضعیف " است. نسائی میگوید: به روایت وی نمیتوان استناد

[صفحه ۱۷۱]

و استدلال کرد. ابن سعد میگوید: زیادروایت میکرده و روایتهائی که از قول پدرش آورده " ضعیف " و سست شمرده شده است.

از همه اینها گذشته، من از این رفاقت و همدمی تعجب میکنم و از اینکه چرا او افتخارش را یافته و نه هیچیک از اصحابی که در راه اسلام پیشقدم بوده اند و صاحب فضائل و کمالات و کارهای قهرمانی و بزرگ، و نه امیر مومنان و مولای متقیان همان کسی که در قرآن " خود " پیامبر (ص)شمرده شده و در حدیث " برادری " برادرش و همگونش از لحاظ روحیات و کمالات و ایمان، آن یگانه مدافعش درنبردها، کسی که به صریح آیه " تطهیر "از لحاظ عصمت و پاکی نمونه بارز شخص پیامبر (ص) است و به موجب حدیث‌متواتر معروف دروازه شهر دانش پیامبر(ص). عثمان چه خصوصیت و امتیازی داشت که به این مقام نائل آمد؟ کدام‌امتیاز که علی (ع) نداشت و او داشت؟ آیا با آورنده عالیمقام پیام الهی مشابهتی از لحاظ نسب یا فضائل اکتسابی مانند دانش و تقوی و دلیری وپارسائی داشت؟ یا پیرو گوش بفرمان وپیگیر و جدی قرآن و سنت پیامبر (ص)بوده؟ هر گاه آنچه را در زمینه کردار و گفتار و دانسته های عثمان آوردیم ملاحظه نموده باشید یقین میفرمائید که محال است آنچه این روایت سست بنیاد و بی سند برای وی حکایت میکند صحت داشته باشد، و پیامبر عالیقدر اسلام برتر از آن استو ساحتش پاک تر و منزه تر از همدمی با عثمان

معلوم نیست خدا چرا دعائی را که به پیامبر (ص) نسبت داده اندمستجاب نکرده است، دعائی را که ابن عدی از قول زبیر بن عوام ثبت کرده که "پیامبر خدا (ص) فرمود: خدایا توابوبکر را در غار همدم و رفیقم ساختی، او را در بهشت نیز رفیقم گردان."

این روایت در پوچی و بی اساسی درست مثل روایت ابن ماجه است. در سندش

[صفحه ۱۷۲]

نام محمد بن ولید قلانسی بغدادی وجود دارد. بطوریکه در بحث از سلسله دروغسازان آوردیم دروغسازی بوده که حدیث جعل میکرده است. همچنین نام مصعب بن سعید که از قول اشخاص مورد اعتماد روایات نامعلوم و نادرست نقل میکرده و تصحیف مینموده است و بعضی حقائق و گفته ها را پنهان‌میکرده و حرف زدنش را نمی فهمیده است، و حالش را خواهیم دید. بالاخره نام عیسی بن یونس در سند وجود دارد که مجهول است و برای حدیثشناسان و علمای رجال، ناشناخته.

۱۰- حاکم نیشابوری روایتی در " مستدرک " به ثبت رسانده است از طریق عبید الله به‌عمرو قواریری بصری از قاسم بن حکم بن‌اوس انصاری از ابی عباده زرقی از زیدبن اسلم از پدرش. میگوید ": عثمان را روزی که محاصره گشت در محل جنائز دیدم. به من گفت: طلحه، تو را به خدا قسم میدهم آیا روزی را بیاد نمیاوری که من و تو همراه رسول خدا بودیم در فلان محل و از اصحابش کسی جز من و تو نبود، آنوقت به تو فرمود: طلحه هر پیامبری از میان امتش رفیقی در بهشت دارد، و رفیق و همدم من در بهشت عثمان است؟ طلحه گفت: آری بخدا سپس طلحه رو بر تافته و برفت ".

احمد حنبل با همین سند از قول " اسلم " چنین روایت میکند ": عثمان را روزی که به محاصره درآمد درمحل جنائز دیدم. در آن هنگام جمعیت انبوه و بسیار بود بطوریکه اگر سنگی میافتاد حتما به سر شخصی اصابت میکرد. دیدم عثمان - رضی الله عنه - از پنجره اطاقش که روبروی مقام جبرئیل (ع) بود سر درآورده رو به مردم کرد که آیا طلحه در میان شماست؟ کسی حرفی نزد. دوباره پرسید: مردم طلحه‌در میان شماست؟ همه خاموش بودند. سپس پرسید: طلحه در میان شماست؟ دراین هنگام طلحه بن عبید اله از جا برخاست. عثمان - رضی الله عنه - به او گفت: نبینم که چنین باشی. هیچ فکر نمی کردم تو در میان جماعتی باشی‌و سه بار ترا صدا بزنم و صدایم را درمرتبه سوم بشنوی و جوابم را ندهی. تو را ای طلحه به خدا قسم میدهم

[صفحه ۱۷۳]

آیا روزی را بیاد نداری که من و تو با رسول خدا (ص) در فلان جا بودیم و از اصحابش جز من و تو هیچ کس‌با او نبود؟ گفت: بله. آنوقت رسول‌خدا (ص) به تو گفت: طلحه هر پیامبری از میان امتش رفیقی دارد که در بهشت همدم او است، و این عثمان بن عفان - رضی الله عنه - رفیق و همدم من در بهشت است؟ طلحه گفت: آری بخدا. آنگاه رو برتافته برفت ".

حاکم نیشابوری این روایت را " صحیح "شمرده است. ذهبی میگوید: درباره قاسم (که نامش در سند روایت آمده) بخاری گفته، روایت کردنش درست نیست. و ابو حاتم می گوید: مجهول و ناشناخته است. ابن حجر در " تهذیب التهذیب " از او یاد کرده و آنچه را ذهبی از بخاری و ابو حاتم درباره اش نقل کرده نوشته است.

در سند این روایت نام عبید اله قواریری آمده است. بخاری از او فقط پنج حدیث ثبت کرده‌و " مسلم " چهل حدیث. اما احمد بن یحیی یکصد هزار حدیث از او نقل کرده است. بنابراین، قواریری از کسی که بخاری و مسلم جز چند حدیث از او بیش روایت روایت نکرده اند و بعید هم هست‌که روایاتش را ندیده باشند چگونه خروارها حدیث به ثبت رسانده است؟

همچنین نام ابو عباده زرقی - عیسی بن‌عبد الرحمن انصاری - هست. ابو زرعه میگوید ": قوی " نیست. ابو حاتم میگوید: زشت روایت و سست روایت است و شبیه به متروك و مطرود است. سراغ ندارم یك حدیث درست از زهری نقل کرده‌باشد. بخاری و نسائی می گویند: زشت‌روایت است. ابن حبان می گوید: از قول راویان مشهور چیزهای نادرست و نامعلوم روایت میکند، بنابراین

بایستی ترکش کرد. عقیلی میگوید: روایتش پرت و پلا- است. ازدی می گوید: مجهولی زشت روایت است. ابن عدی می گوید: عموم روایاتش قابل پیروی نیست. بالاخره ابن حبان میگوید:

[صفحه ۱۷۴]

روایاتی که فقط او نقل کرده قابل استناد نیست.

امینی گوید: رو برتافتن و رفتن طلحه باین دلیل نمیتواند راست باشد که میدانیم وی اصرار عجیبی در مبارزه و سختگیری با عثمان داشته و او را تا آخرین لحظه حیات زیر ضربات خود گرفته و به کشته شدنش اکتفا نکرده حتی از دفنش ممانعت‌بعمل آورده و از دفنش در گورستان مسلمانان، و عده ای را بر راه جنازه‌اش به کمین نشانده تا سنگبارانش کنندو صدا بزنند: نعثل نعثل و گفته است: باید در دیر " سلع " یعنی قبرستان یهودیان دفن شود. بهمین جهت مروان وقتی طلحه را می کشد به ابان بن عثمان می گوید": بجای تو یکی از قاتلان پدرت را به کیفر رساندم. " و میدانم مروان، طلحه را از نزدیک و خوب میشناخته است.

عجیب است که این قسم دادن و گفتگو در حضور جمعیت انبوهی صورت گرفته - بر حسب ادعای روایت - که اگر سنگ می انداختی بر سرشخصی می خورده است با آنهمه هیچیک ازآنها دست از ضدیت با عثمان برنداشته است. آیا آن حدیث را که عثمان نقل وگوشزد کرده تصدیق نموده اند و با علم‌به صحت آن پشت گوش انداخته اند؟ در اینصورت، چطور آنها را عادل و راسترو می شناسند؟ یا میدانسته اند که آن حدیث راست نیست، و با عثمان وطلحه در صحت آن موافق نبوده اند و آن‌حرف را چون حدیث پیامبر (ص) نمیدانسته نشنیده گرفته اند؟ شاید چنین گفتگو و قسم دادنی رخ نداده باشد؟ و این از همه آن فرضیات به حقیقت نزدیک تر است.

بفرض اینکه تذکر عثمان، طلحه را قانع کرده باشد- آنطور که سازنده روایت ادعا می کند- این قانع شدن، موقتی بوده و طلحه پس از مدت کوتاهی عقل و صوابش را بازیافته و فهمیده که استدلال عثمان محکم نبوده است، بهمین سبب به مبارزه و تحریکاتش ادامه داده چنانکه‌تاریخ ثابت کرده که وی در سختگیری و شدت عمل نسبت به عثمان پافشاری داشته‌است. این حداکثر چیزی است که میتوان‌در مورد ادعای این روایت جعلی فرض کرد. بعلاوه چنانکه قبلا گفتیم قبول‌رفاقت و همدمی میان

[صفحه ۱۷۵]

پیامبر (ص) و عثمان کار ساده و آسانی نیست ونمی توان آنرا بسهولت تصدیق کرد، زیرا هیچگونه تجانسی میان آن دو وجودندارد. رفاقت مثل برادری و همدمی است و هر سه نتیجه تجانس و هم سنخی اعتقادی و اخلاقی و توافق در رفتار وفضائل، و این همانطور که حدیث برادری‌دلالت دارد ویژه علی بن ابیطالب (ع) بوده است و آن ویژگی را که در حدیث "ای علی تو برادر من و همدم و رفیقم‌در بهشتی " براهین قاطع و اعتبارات درست تایید و تحکیم مینماید.

۱۱ -ابویعلی و ابو نعیم و ابن عساکر و حاکم نیشابوری روایتی ثبت کرده اند از طریق شیبان بن فروخ از طلحه بن زید دمشقی از عبیده ابن حسان از عطاءکیخارانی از جابر بن عبد اله - رضی الله عنهم - باین مضمون ": ما را عده ای از مهاجران از جمله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص- رضی الله عنهم - در خانه ابن حشفه بودیم. پیامبر خدا (ص) فرمود: هریک از شما برخیزد و در کنار همتایش بنشیند. خود پیامبر (ص) برخاسته بطرف عثمان رفت و او را در آغوش گرفت‌و گفت: تو ولی من در دنیا و آخرتی. " حاکم نیشابوری این را " صحیح " شمرده ولی ذهبی در این خصوص می گوید: نظر

من این است که " ضعیف " است زیرا نام طلحه بن زید در سند آن هست که سخنش پوچ است. و از عبیده بن حسان هم نقل کرده که او نیز راوی معتبر نیست. سیوطی در " لئالی " میگوید ": روایتی است جعلی. طلحه روایتش قابل استناد و استدلال نیست.و عبیده روایات جعلی از زبان اشخاص موثق نقل میکند. "

محب طبری آنرا در "ریاض النضره " ثبت کرده است و ابن کثیر در تاریخش ولی مثل همه مواردی که روایت در تمجید فضائل کسانی است که مورد محبت ایشان

[صفحه ۱۷۶]

میباشند سکوت کرده و هیچ از این دم نزده اند که سندش سست و بی اساس و واهی است.با این که میدانسته اند احمد حنبل گفته است ": طلحه بن زید، راوی یی نیست و روایات نادرست و نامعلومی نقل کرده است " یا " کسی نیست. حدیث جعل‌میکرده است از روایاتش خوشم نمیاید" همچنین سخن بخاری و نسائی از ایشان پوشیده نمانده که " او زشت روایت است "یا سخن نسائی که" او مورد اعتماد نبوده و متروک است " یا سخن صالح بن محمد که " حدیث و روایت او قابل نوشتن نیست " و گفته ابن حبان که "او زشت روایت است و نمیتوان به روایتش استناد کرد " یا سخن دار قطنیو برقانی که " ضعیف و سست روایت است " و گفته ابو نعیم که " روایتهای نامعلوم و نادرست نقل کرده و کسی نیست " یا سخن آجری را که از قول ابی‌داود میگوید ": او حدیث جعل میکرده است " و این را که ابن مداینی به او نسبت جعل حدیث داده است، و سخن ساجی‌که " او زشت روایت است. محب طبری و ابن کثیر همچنین از عقیده حافظان حدیث درباره عبیده بن حسان خبر داشته‌و میدانسته اند که ابو حاتم درباره اش گفته": زشت روایت است " و ابن حبان که " احادیث جعلی از زبان اشخاص‌موثق روایت کرده است " و دار قطنی که "سست روایت است. " همتائی وهماننـدی عثمان با پیامبر (ص) و " ولی " و دوست بودن با او در دنیا و آخرت همان اندازه عجیب و مضحک است که‌رفاقت و همدمیش با آن حضرت - که اندکی پیشتر از آن سخن رفت. واقعا تاسف آور است که پیامبر عظیم الشان اسلام را با کسی مقایسه کرده و برابرشمرده اند که اصحاب - که بعقیده آنهاعادل و راسترونـد و بر طریق دین - برایش قدر و بهائی قائل نگشته و برای‌جانش اهمیتی نداده اند و لایق تصدی خلافت ندانسته اند و تا دم مرگ با اودشمنی ورزیده اند و تا آندم که به فرمایش مولای متقیان عملش گریبانگیرش‌شد و دار و دسته اش او را به کشتن داده اند، کسی که اصحاب چندان در مخالفت و مبارزه با وی پافشاری نموده‌اند که کار به قتلش انجامیده، و اعمال خود او دلیل قاطع بر انتقادات مردم و نظریه اصحاب درباره او بوده است.

هیچ خردمندی موجبی برای همتائی‌و همطرازی و همسنخی پیامبر اکرم

[صفحه ۱۷۷]

با عثمان نمییابد و نه وجه شباهت یا خصلت مشترکی. از لحاظ نسبت‌اگر بسنجیم تفاوتشان از زمین تا آسمان است. آن از شجره طیبه و پاکی که ریشه اش ثابت و ابدی است و شاخه اش در آسمان، و این از شجره ملعونه ای که در قرآن یاد گشته است. از جنبه حسب و صفات اکتسابی که میسنجیم میبینیم فاصله شان از این سوی گیتی تابدان سو است و بیشتر آن بهمه فضائل ومکارم متصف است و در هر زمینه سرآمد، و این بی بهره و تهدیست. ملکات فاضله و روحیات شرافتمندانه و بزرگوارانه را ملاک قرار میدهیم، ملاحظه میشود که از آن جهت دو طرف تناقض را تشکیل میدهند. آن خیرخواهی‌پاکدل است و برترین و بر خلق و خوئی عظیم و

پر شکوه، و این چنان که از روی روایات و حقائق تاریخی شناختیم.

حتی اگر آنچه را آن جماعت در زمینه فضائل روایت کرده اند جدی بگیریم بازفرق آندو فاحش خواهد بود. مثلا پیامبر اکرم (ص) بموجب روایاتشان -که گذشت - زانوها و ران ها و بین آنها را لخت میکرده و اهمیتی به آن نمیداده است. در حالیکه عثمان بموجب‌روایت " نیکو " و راستی که آورده اندوقتی هم در خانه در بسته بود برای شستشو هم که بود خود را لخت نمیکرد از بس پر شرم و با حیا بود

هر گاه هم‌سنخی آن دو را از جنبه دینداری و عمل‌به احکامش مورد توجه قرار دهیم تباین‌و تفاوت جدی آنان کاملا مشهود خواهد بود و چنان که در آیه مبارکه آمده است ": خدا مردی را مثل زده است که شرکای ستیزه جوئی دارد و مردی را که همساز مردی است آیا ایندو بعنوان دو نمونه، متساوی و همسانند "؟ آن پیامبری که پیام توحید آورده و خویشتن تسلیم خدا ساخته است و نیکوکار است و پروردگارش را خالصانه و زیر پرچم لا اله الا الله می پرستدو آویزه گوشش این فرموده الهی که " بگو: خدا. و بعد بحال خود واگذارشان " و ورد زبانش ": توفیق رسانم جز خدای یگانه نیست و به او تکیه مینمایم. " و این - عثمان - اسیر چنگال هوسهای تنی چند تبهکار: مروان و معاویه و سعید بن عاص و دیگرامویانی که از قماش آنهایند؟ و طبق‌خواستهای

[صفحه ۱۷۸]

شهوانی و هوسناک آنها سیر میکند تا آنجا که مولای ما به او تذکر میدهد ": مروان از تو خشنود نمیشود و تو از او خشنود نمیشوی جز به این ترتیب که دین و عقلت را برباید. تو شتر بارکشی را میمانی که بهر جا بکشندش برده میشود، " و کسی است که کار نیکوئی کرده و کار زشتی و رفتار بدی که گریبانگیرش گشته است.

آه و دریغ ای پیامبر عظیم‌الشان روزگار ترا پائین آورده و پائین تر تا ترا در طراز عثمان و در ردیفش قرار داده و همتا و رفیق و همدمش گردانیده است آنهم پس از آن مراتب بلند که نائل گشته ای و بعد ازآنکه پروردگار ترا از میان همه جهانیان برگزید و برتری بخشید و ترا " پیامبری و زبانی راستگو " ساخت. عده ای که خود را از امت تو میشمارندچنین پاداش ناجوانمردانه ای به تو میدهند ". ستمکاران بزودی خواهند دانست که به کجا در میایند. "

کسانی‌که باید ودیعه ها و ذخائر علمی اسلام‌را با امانت و دقت حفظ و نقل میکردنداز ره خیانت این روایت را در برابر وبمنظور پایمال ساختن آن حدیث " صحیح " و راست پیامبر اکرم در حق علی (ع) ساخته اند، حدیث مفصلی که از ابن عباس نقل شده و در آن به علی (ع) میفرماید ": تو ". ولی " و دوستدارمنی در دنیا و آخرت ". این حدیث راست را احمد حنبل با سند " صحیح " ومتین در " مسندش " ثبت کرده و چنانکه‌در جلد اول و سوم " غدیر " گفتیم رجال سند آن همگی " ثقه " و مورد اعتمادند، و عبارتند از:

۱ - یحیی بن حماد - ابوبکر بصری - یکی از رجال‌دو " صحیح " است. ابن سعد و ابو حاتم و ابن حبان و عجلی او را " ثقه " و مورد اعتماد شمرده اند.

۲ - ابوعوانه - وضاح یشکری - یکی از رجال دو "صحیح " است. ابو زرعه، ابو حاتم، احمد حنبل، ابن حبان، ابن سعد، عجلی، و ابن شاهین وی را " ثقه " و مورد اعتماد شمرده اند. ابن عبد البر میگوید: همه (ی علمای رجال) معتقدند که او " ثقه " و مورد اعتمادو " حجت " است و راستیش در حدیث ثابت.

[صفحه ۱۷۹]

۳- ابو بلج - یحیی بن سلیم واسطی. ابن معین و ابن سعد و نسائی و دار قطنی و ابن حبان و ابو الفتح ازدی او را " ثقه " و طرف اعتماد شمرده اند.

۴- عمرو بن میمون - ابو عبد الله کوفی. دوره جاهلیت را دیده ولی پیامبر (ص) را ملاقات نکرده است. عجلی، ابن معین، نسائی و دیگران وی را " ثقه " و مورد اعتماد دانسته اند.

۵- عبد الله بن عباس که منتهی الیه سند روایت است و از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است.

جمع کثیری از حافظان حدیث و عده زیادی از مولفان، این حدیث را ثبت کرده اند. از آن میان تنی چند را نام میبریم:

۱- حافظ ابو عبد الرحمن " نسائی " متوفای ۳۰۳هجری

۲ - حافظ ابو القاسم " طبرانی " متوفای ۳۶۰ هجری

۳- حافظ ابویعلی نیشابوری متوفای۳۷۴ هجری

۴- حافظ ابو عبد اله " حاکم نیشابوری "متوفای ۴۰۵هجری

۵- حافظ ابوبکر " بیهقی " متوفای ۴۵۸ هجری

۶- بزرگترین سخنور خوارزم " ابو الموید " متوفای ۵۶۸ هجری

۷- حافظ ابو القاسم " ابن عساکر " متوفای ۵۷۱ هجری

۸- حافظ ابو عبد الله " الکنجی " متوفای۶۵۸ هجری

۹-حافظ محب طبری متوفای۶۹۴ هجری

[صفحه ۱۸۰]

۱۰- شیخ‌الاسلام حموی متوفای ۷۲۲ هجری

۱۱ - حافظ " ابن کثیر " دمشقی متوفای ۷۷۴ هجری

۱۲-حافظ ابو الحسن " هیثمی " متوفای۸۰۷ هجری

۱۳ - حافظ " ابن حجر " عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری

۱۴- ابو حامد محمود صالحانی متوفای - هجری

۱۵ -السید شهاب الدین احمد متوفای - هجری

۱۶-الشیخ احمد بن فضل با کثیر متوفای - هجری

۱۷ - میرزا محمد بدخشانی متوفای ۱۱۲۳ هجری

۱۸- شاه ولی الله هندی متوفای ۱۱۲۶ هجری

۱۹- امیر محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی متوفای - هجری

۲۰- مولوی ولی الله هندی متوفای ۱۲۷۰هجری

این حدیثی راست و درست است و " صحیح " شمرده شده از پیامبر عظیم الشان اسلام در حق علی علیه السلام که " تو ولی منی در دنیا و آخرت. " اما " از آن جماعت کسانی که ستمکار بودند آنرا بصورتی درآوردند غیر از آن که بایشان گفته شده بود".

[صفحه ۱۸۱]

۱۲ "- بزار " از طریق خارجه بن‌مصعب از عبـد الله بن عبید حمیری بصـری‌از پدرش روایتی ثبت کرده است باین مضـمون ": وقتی عثمان در محاصـره بوده‌نزد او رفتم. (از مردم) پرسید: طلحه اینجا است؟ طلحه گفت: بله. گفت: ترا بخدا قسم میدهم آیا بیاد نداری که در خدمت رسول خدا (ص) بودیم، گفت: هر یک از شـما دست همنشـین خویش را بگیرد. آنوقت تو دست فلانی را گرفتی، و فلان شخص دست‌بهمان را گرفت، و همینطور هر کسی دست در دست رفیقش داشت، و رسول خدا (ص) دست مرا گرفت گفت: این همنشین‌من در دنیا است و ولی من در آخرت؟ گفت: آری بخدا "

ابن حجر همین را ازابن منـده از طریق عبیـد الحمیری نـامبرده ثبت نموده است بـدون اینکه اشـاره ای به سـستی و عیبنـاکی سـند آن بکند، پنداری هم او نیست که اظهار نظر حافظان و ناقدان حدیث را درباره ناراستی و سـست رائی " خارجه بن مصعب - " یکی از رجال همین روایت - آورده و ثبت کرده است. خود در کتاب " تهـذیب التهـذیب " مینویسـد ": اثرم از قول احمـد حنبل میگویـد: روایت او قابـل نوشـتن و ثبت نیست. عبـد الله بن‌احمـد میگویـد: پـدرم مرا منع کرد و گفت: هیـچ از روایـات او را ننویسم. دوری و معاویه و عباس از قول ابن نمیر میگویند: او " ثقه " و مورد اعتماد نیست، کسـی نیست، دروغساز است "، ضعیف " است. ابن معین میگویـد: کسـی (یـا راوی یی) نیسـت. یحیی بن یحیی میگویـد، در متن و سـند روایت دست میـبرد. نسـائی میگویـد: روایـاتش دور ریختنی است، مورد اعتمـاد نیست "، ضـعیف " است. ابن سـعد میگویـد: مردم از روایات او پرهیز نموده و او را طرد کرده انـد. ابن خراش و ابو احمد میگویند: روایتش متروک و دور ریختنی است. دارقطنی میگوید ": ضعیف " است و سست روایت است. یعقوب میگویـد: در نظر همه همکـاران مـا سـست روایت است. ابن مـدینی می گویـد: در نظر مـا سـست روایت‌است. ابـو داود میگویـد": ضعیـف " و سـست روایت است. و راوی یی نیست. ابن حبـان میگویـد: در روایـاتی که از قـول اشـخاص مورد اطمینـان نقـل کرده روایـات جعلی مخلوط شـده است، و به روایـتی که او آورده نمیتوان اسـتدلال و اسـتناد کرد. ابن جـارود و عقیلی و ابن سـکن و ابو زرعه

[صفحه ۱۸۲]

و ابو العرب و دیگران وی را در شـمار راویان "ضـعیف " آورده انـد ". سـیوطی هم مینویسـد ": ابن حبان میگوید: خارجه‌از راویان دروغساز بطوریکه نادرستی آنها را بپوشاند نقل میکند و در روایتش جعلیات رخنه کرده است ".

در ذیل دو روایتی که شبیه این روایتند مقیاس و ملاک صحیح جهت ارزیابی و نقداینگونه احادیث را بدست دادیم و گفتیم حقایق زنـد گی عثمـان ملاک سـنجش راستی یا ناراستی متن این روایات استو فاصـله و رابطه اش را با حقیقت مشـخص‌میگرداند. بهمین سبب از روی متن روایت مورد بحث می فهمیم که به هیچوجه صـحت و اعتبار ندارد بگذریم ازسستی و بی بنیادی سند آن. از برابر این یاوه تاریخی مانند نظائرش بایستی‌بزرگوارانه چشم پوشـی نموده گذشت و گذاشت جاعلان حدیث و دروغسازان و جنایتکاران علیه تاریخ به تبهکاری سرگم و دل خوش باشند.

طلحه در صورتیکه این حرف ادعائی را که از زبان رسول اکرم (ص) حکایت کرده اندشنیده بود و در هنگام محاصره به صحت آن و در برابر جمع اصـحاب و توده مردم‌اعتراف کرده بود هرگز آنطور با عثمان‌تشـدد نمی نموده و چنـدان در تحریکات وتلاشـهایش پافشـاری نمی کرد و از رسیـدن‌آب آشامیـدنی به او جلو نمی گرفت و کارشان را به قتل نمی کشانـد و راضـی نمیشـد در قبرسـتان یهودیان دفنش کننـد. طلحه - که بعقیده آن جماعت صـحابی یی عادل و راسترو و جزو ده نفی است که مژده بهشت یافته اند - هر

گاه از وجود این روایت بوئی برده بود هرگز چنان کارهای بیراه و تند و زننده را انجام نمی داد.
۱۳ - ابن ماجه این روایت را در " سنن " ثبت کرده است ازقول ابی مروان - محمد بن عثمان اموی عثمانی - از پدرش عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان - از عبد الرحمن‌بن ابی زناد از پدرش از اعرج از ابی هریره ": پیامبر (ص) دم در مسجد به عثمان برخورد. به او گفت: عثمان‌اینک جبرئیل به من خبر داده که خدا ام کلثوم را

[صفحه ۱۸۳]

به همسری تو در آورده است با همان مهریه و رفتاری که‌با رقیه داشتی ". چنانکه در تاریخ ابن کثیر هست ابن عساکر این را روایت‌کرده است.
امینی گوید: چند صفحه‌پیش روشن نمودیم که محمد بن عثمان درنقل روایت اشتباه میکرده و بر خلاف میگفته و از پدرش روایات نامعلوم و نادرست نقل کرده است و پدرش " ثقه " و مورد اعتماد نبوده و روایاتش غیر محفوظ بوده است و روایات جعلی نقل کرده و آنچه وی آورده قابل استناد و استدلال نیست. همچنین دیدیم که عبد الرحمن بن ابی زناد جزو کسانی که حدیث شناسان روایتش را حجت و قابل استناد میدانند نیست و سست روایت و پریشانگو است و روایتش غیر قابل استناد. برای مزید اطلاع، و احاطه کامل به ماهیت این راویان به تفصیلاتی که در جلد هشتم آمده مراجعه‌فرمائید.
۱۴- ابن عدی روایتی به ثبت رسانده است از قول محمد بن داود بن دینار از احمد بن محمد بن حباب بصری از عمرو بن فائد بصری از موسی بن سیار بصری از حسن بصری از انس، وانس میگوید که از پیامبر (ص) برایم‌نقل کرده اند که " خدای تعالی شمشیری‌دارد که تا عثمان بن عفان زنده است در نیام خواهد بود، و هنگامی که کشته شود آن شمشیر آخته خواهد گشت و تا روز قیامت در نیام نخواهد رفت." ابن عساکر نیز آنرا بطور " مسند " و با سندی که همه رجالش ذکر شده اند ثبت کرده است.
سیوطی درباره آن مینویسد ": جعلی است. اشکال و عیبناکیش وجود عمرو بن فائد است و استاد حدیثش نیز دروغساز است. (عجیب است که سیوطی در اینجا روایت راجعلی و راوی آنرا دروغساز میداند اماهمین را در " تاریخ الخلفا " در فصل شمارش فضائل و محاسن عثمان می آورد وفقط می گوید: این را تنها عمرو بن فائد روایت کرده است و او روایات نامعلوم

[صفحه ۱۸۴]

و نادرستی دارد.
آری، اینطور حقائق را پوشانده و وارونه جلوه میدهند و مردم را می فریبند. سیوطی وقتی دید روایت جعلی است و یک دروغگو از زبان دروغسازی دیگر نقل مینماید باید از فهرست فضائل و تمجیدهای عثمان حذفش میکرد.اما چون او و همانندانش اگر میخواستند روایاتی را که از لحاظ سندیا متن سست و بی اعتبارند حذف نمایندو به آن استناد نکنند نمیتوانستند هیچ فضیلتی برای عثمان صورت بدهند، و این چیزی است که آنها و جماعتشان میل ندارند و میخواهند هر طور شده گرچه با ردیف کردن روایات بی اساس و یاوه دروغسازان و جاعلان فهرستی از فضائل و مکارم و شرحی از تمجید و تحسین در حق عثمان و اقرانش بسازند.
دار قطنی، ابن مدینی، عقیلی، ابن عدی، نسائی و ذهبی "، عمرو بن فائد - "یکی از راویان آن حرف - را مورد نقد و محکومیت قرار داده و روایاتش را باطل شمرده اند.
موسی بن سیار بصری یکی دیگر از رجال سند آن روایت نیز مورد حمله و نکوهش علمای رجال قرار دارد. یحیی القطان، ابو

حاتم، ابن عدی، ابن معین، و ذهبی او رابی اعتبار و دروغگو و روایاتش را باطل‌و پوچ دانسته اند.
در سند آن نام محمد بن داود فارسی نیز هست. ذهبی مینویسد ": از شیوخ و اساتید ابن عدی است، وی از او یاد کرده میگوید: دروغ میگفته است ". ابن حجر هم حدیثی در فضیلت امیر المومنین علی (ع) آورده و بدنبال آن میگوید ": آن از جعلیات محمد بن داود دینار است ".
چنین است حال آن روایت ساختگی و دروغین. با وجود این، عده ای که

[صفحه ۱۸۵]

میخواسته اند برای عثمان و حکام همانندش فضائلی بتراشند مثل " سیوطی " و " قرمانی " و " احمد زینی دحلان، " آن روایت را در فصل تعریف و تمجید عثمان یک حقیقت مسلم تاریخی گرفته و حجت آورده اند همانطور که بهنگام مدح و ثنای دیگر اربابانشان عمل کرده اند.
۱۵ - حاکم در " مستدرک " روایتی ثبت کرده است از طریق احمد بن کامل قاضی از احمد بن محمد بن عبد الحمید جعفی از فضل بن جبیر وراق از خالد بن عبد الله طحان مزنی از عطاء بن سائب از سعد بن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما - به این مضمون ": در خدمت پیامبر (ص) نشسته بودم. عثمان بن عفان - رضی الله عنه - فرا رسید. چون نزدیک آمدبه او فرمود: عثمان تو در حالیکه سوره بقره را میخوانی کشته خواهی شد و قطره ای از خونت بر آیه " خدا در عوض تو آنها را کیفر داده بسزایشان خواهد رساند و او شنوائی دانا است " خواهد ریخت. و در رستاخیز در جائی که بر همه خوارماندگان پیشوائی برانگیخته خواهی شد و مردم شرق و غرب‌گیتی به تو رشک می برند، و از جمعیتی بسیار بشماره افراد دو قبیله ربیعه و مضر شفاعت خواهی کرد ".
امینی گوید: حاکم نیشابوری از صحت این روایت دم نزده است و ذهبی درباره‌آن انصاف داده و گفته " دروغ محض است. در سند آن نام احمد بن محمد بن عبدالحمید جعفی است که مورد اتهام میباشد ". بعلاوه شیخ و استاد جعفی نیز چنانکه عقیلی گفته و ذهبی و ابن حجر نقل کرده اند روایت و نقلش قابل پیروی نیست.
عجیب است که هیچیک از اصحاب عادل و راسترو این حدیث را از پیامبر اکرم (ص) نشنیده اند پنداری‌در جلسه ای که آنرا بر زبان آورده کسی از آنان حضور نداشته است. همچنین شگفت آور است که هیچکدامشان -بفرض که شنیده باشند - برای دیگری نقل نکرده اند تا بر سر زبانها بیفتدو بگردد و از اتفاق و وحدتشان علیه عثمان و در کشتن

[صفحه ۱۸۶]

او جلوگیری نماید. آری، هیچیک از آنها چنین حدیثی از او نشنیده اند جز " ابن عباس " که در حیات پیامبر (ص) کودکی نابالغ بوده است. هنگام درگذشت رسول اکرم (ص) او - بنابر گفته واقدی و زبیر و بتصدیق ابو عمر در " استیعاب - " سیزده سال بیش نداشته یا - بنابر گفته خود ابن عباس که از چندین طریق بدست ما رسیده - ده‌ساله یا کمی بزرگتر بوده است. شاید در این که قادر به فهم و حفظ حدیث پیامبر (ص) بوده ترد باشد. حتی ممکن است خودش در فهم و حفظ آن سخن تردید داشته که روز عرفه و در حالیکه‌برای حاجیان نطق میکرد وقتی استغاثه و استمداد عثمان را در نامه مخصوص اوشنید اعتنائی به آن ننمود، و همین که نافع به طریف فرستاده مخصوص عثمان‌نامه اش را حاوی استمداد برخواند به نطق خود ادامه داده و هیچ اشاره ای به مددخواهی و بیچارگی او نکرد در حالی که همه میدانستند عثمان آخرین دقائق زندگی را میگذراند و انقلابیون‌مسلح به او مجال ادامه حیات

نمیدهند، و وی از طرف عثمان " امیر الحاج " بود. با این همه، هیچ لزومی برای دفاع از جان او یا حکومت و خلافتش ندید، و هیچ تلاشی برای باقیماندن" خلعت " خلافت بر تن او بروز نداد، چرا؟ برای اینکه بـا انقلابیون درباره عثمان همرای و همراه بود. اگر چنین چیزی از پیامبر اکرم (ص) شنیده بود او – که بعقیده آن جماعت صحابی یی عادل و راسترو است – منظره ارشاد و حدیث پیامبر (ص) را بیاد میآورد و در طنین آن سخن را دگر بارهاحساس می نمود و بیدرنگ به دفاع کمر می بست و حاجیان و همه مسلمانان را به این وظیفه اسلامی دعوت میکرده. این اقتضای عدالت و دینداری او بود.

شاهد دیگری وجود دارد و دلیلی بر اینکه ابن عباس بکلی از چنین حدیثی بی خبر بوده و به گوشش نخورده است. و آن عکس العملی است که در برابر سخن‌عائشه در راه مکه نشان داده است. وقتی بـا سمت سرپرستی کاروان حاجیان –از طرف عثمان – به مکه میرفته به عائشه بر میخورد. عائشه به او میگوید: ابن عباس خدا به تو عقل و فهم و قدرت بیان داده است. مبادا مردم را از مخالفت با این دیکتاتور قانونشکن –

[صفحه ۱۸۷]

یعنی عثمان – بازداری و پراکنده سازی. ابن عباس از سخن عائشه یکه نمیخورد و حیرتی نشان نمی دهد و چنان مینماید که با نظر و رویه او موافقت دارد. در حالیکه هم او حرف عائشه را دایر بر تمایل به زمامداری طلحه رد میکند. بنابراین طبیعی است هر گاه چنین حدیثی از پیامبر (ص) شنیده بود و بیاد داشت به استناد آن، حرف عائشه را در موردعثمان بشدت رد میکرد.

از اینها نتیجه میگیریم که " علامه امت – " یعنی عبد الله بن عباس – هرگز چنین حدیثی که به او نسبت روایتش را میدهند نشنیده، و این روایت از ساخته ها و جعلیات دوره اموی و پس از درگذشت ابن عباس است.

در روایت سخن از " پیشوائی خوار ماندگان " است و اینکه عثمان در رستاخیز سرور همه ستمدیدگان بلا دفاع خواهد بود. این هم چیز شگفت انگیزی است و معلوم نیست‌چگونه پیشوائی و سروری است. همچنین درك شخصیتهای ستمدیده و بلا۔ دفاع و خوار مانده ای که وی پیشوا و در راس آنها است و شناختن آنها کار دشواری است. آیا در میان جمع ایشان آن اصحاب برجسته و عالیقدر پیامبر اکرم (ص) و تابعان نامی امثال ابوذر و عمار یاسر و ابن مسعود و مالك اشتر وزید بن صوحان و صعصعه بن صوحان و کعب‌بن عبده و عامر بن قیس و دیگر شخصیتهای اسلامی مدینه و کوفه و بصره‌که عثمان و دار و دسته اش مورد ستم واهانت و خواری قرار دادند وجود دارندیا نه؟ شاید هم در جمع " خوار ماندگان " کسانی باشند از قماش حکم ومروان و خانواده آنها و عبد الله بن ابی سرح و ابو سفیان و اولاد و امثالش که اسلام خوارشان گردانید و عثمان به عزت و اقتدارشان رساند و برگردن امت اسلامی سوار کرد و بر شایسته ترین شخصیتهایش و بر اصحاب پیشاهنگ و تابعان نیکرفتار و پایبند و دیندار مسلط ساخت.

در روایت، سخن‌از شفاعت عثمان است. ما یقین داریم که سیره عثمان احتمال آن را نفی مینماید و هیچ دلیلی هم بر صحتش نیست‌و با قرآن منافات دارد. هر گاه بفرض‌محال چنین چیزی بوقوع پیوندد عثمان با شفاعتگریش و با وارد ساختن عناصر

[صفحه ۱۸۸]

آلوده و کثیف اموی به بهشت،آن سرای زیبا و پاك را خواهد آلود، زیرا خودش گفته است ": اگر کلیدهای بهشت بدستم باشد به بنی امیه خواهم داد تا همه شان به بهشت درآیند "

۱۶ – حاکم نیشابوری روایتی در " مستدرك " ثبت کرده است از قول عبد الله بن اسحاق‌بن ابراهیم العدل از یحیی بن ابیطالب از

بشار بن موسی خفاف بصری از حاطبی - عبد الرحمن بن محمد - از پدرش از جدش. میگوید ": بهنگام جنگ‌جمل براه افتادم تا کشتگان را بررسی کنم. علی (ع) و حسن بن علی و عماریاسر و محمد بن ابی بکر و زید بن صوحان نیز شروع کردند به گشتن در میان کشتگان. چشم حسن بن علی به کشته ای افتاد که به روی در افتاده بود. آنرا برگرداند و سپس فریادی کشیده گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا نو نهالی از قریش است. پدرش پرسید: چه کسی است پسر جانم؟ جوابداد: محمد پسر طلحه بن عبید الله. گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا جوان پاك و شایسته ای بود. سپس بنشست اندوهگین. حسن گفت: پدر جان تو را از این سفر جنگی منع‌میکردم اما آن دو نفر تصمیم تو را عوض کردند. گفت: همینطور است که تومیگوئی پسرم تمنایم این است که کاش بیست سال پیش از این مرده بودم. محمد بن حاطب میگوید: در این هنگام برخاسته گفتم: امیر المومنین ما رهسپار مدینه ایم و مردم از ما درباره عثمان خواهند پرسید. چه جواب‌بدهیم؟ عمار یاسر و محمد بن ابی بکربرخاسته سخن گفتند. علی به آن دو گفت: عمار محمد باید اینطور بگوئید: عثمان تبعیض قائل گشت و بد تبعیضی هم قائل گشت. مجازات گردید و در مجازات بد عمل کردید. و در آینده به‌پیشگاه داور عادلی برده خواهید شد تامیان شما قضاوت کند. آنگاه گفت: توای محمد بن حاطب چون به مدینه درآمدی

[صفحه ۱۸۹]

و درباره عثمان از تو پرسیدند، بگو: بخدا از کسانی بود که ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند بعلاوه پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند و سپس پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند، و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و مومنان بر خدا بایدتوکل نمایند. "

امینی گوید: حاکم نیشابوری از معایب و اشکالاتی که در سند این روایت دروغین هست دم نزده و آنرا تصحیح ننموده و راجع به آن یک کلمه ایراد نگفته است. و ذهبی درباره آن فقط گفته که " بشار بن موسی سست و " ضعیف " است. " لکن ما آنچه را بایست گفت میگوئیم:

عبد الله بن اسحق بن ابراهیم، یکی از رجال سند آن است. دار قطنی درباره اش میگوید: سستی یی در او هست. خطیب بغدادی همین را گفته است.

درباره یحیی بن ابی طالب - یکی دیگر از رجال سند - موسی بن هارون میگوید: من شهادت میدهم که او از زبان من دروغ میسازد. مسلمه بن قاسم میگوید: مردم درباره اش حرفها زده اند.

درباره بشار بن موسی بصری، ابن معین‌میگوید: مورد اعتماد نیست، و از دغلبازان است. ابو حفص میگوید: سست‌روایت است. بخاری میگوید: زشت روایت است، او را دیده و از تقریرات‌روائی او نوشته و روایاتش را ترک کرده ام. ابو داود میگوید: ضعیف و سست روایت است. نسائی میگوید: مورداعتماد نیست. ابو زرعه میگوید ": ضعیف " است. ابو احمد حاکم میگوید:او را " قوی " نمیدانند. اسمش را پیش فضل بن سهل برده اند از او بدگوئی کرده است.

[صفحه ۱۹۰]

عبد الرحمن حاطبی، چنانکه در " میزان الاعتدال " ذهبی آمده توسط ابو حاتم رازی تضعیف شده است. از پدرش عثمان نیز در فرهنگ رجال حدیث هیچگونه تعریفی نیست.

بنابراین چه ارزشی دارد آنچه چنین دغلکاران دروغسازی روایت نمایند یا عقیده پیدا کنند؟ بعلاوه، مولای متقیان از روی بصیرت کامل به سفر جنگی می پرداخت و همه کارها و نبردها و لشکرکشیهایش را با مطالعه و دقت نظر و با واقع بینی انجام داده است و همه را بدستور و بنا به سفارش پیامبر (ص)، و این از فضائلش شمرده شده است. رسول اکرم(ص) چنانکه در جلد سوم گذشت در زمان حیاتش اصحاب را به یاری وی در آن کشاکشها تشویق و تحریک میکرده و می فرمود ": بعد از من جماعتی خواهند بود که با علی می جنگند که خدا عهده دار جنگیدن علیه آنها خواهدبود. بنابراین هر کس نتوانست با دستو قدرتش علیه آنها جهاد کند باید با زبانش جهاد نماید (یعنی جهاد تبلیغاتی)، و هر کس با زبان جهاد نتوانست با قلبش باید جهاد کند، و پائین تر از این مرتبه ای نیست ". وابو ایوب انصاری و دیگر اصحاب میگفته‌اند ". رسولخدا (ص) به ما سفارش کرده که همراه علی با پیمان شکنان بجنگیم ."پیامبر (ص) عائشه امام المومنین را از خرامیدن جاهلیت وار بر حذر داشته و به او گفته...": پنداری همین الان است که سگان حواب بطرف تو پارس میکنند و تو علیه علی می جنگی جنگی ظالمانه. " و چنانکه در جلد سوم نوشتیم صحت این حدیث که به زبیر فرموده ": تو علیه علی می جنگی در حالیکه به او ستم روا میداری(و جنگت ظالمانه است ") به ثبوت رسیده است.

بنابراین، مولای متقیان‌رنج آن لشکرکشیها و جنگها را به دستور و سفارش

[صفحه ۱۹۱]

پیامبر (ص) بر تن هموار میساخته است، و هرگز هیچکس نتوانسته او را از نظریه و اجتهادش بگردانند، و امام مجتبی - که از سیر لغزش و کار سوئی مبرا و معصوم است - بهیچوجه پدرش را از اجرای دستور جدش - پیامبر اکرم (ص)منع ننموده است از اجرای دستور پیامبری که بحکم قرآن " سخن بدلخواه نمیگوید و سخنش جز وحی منزل نیست، " و نه امیر المومنین علی (ع) کسی بوده است که از قیام برای برکندن ریشه فساد و کفر و انحراف پشیمانی بخورد. اگر کسی چنین حرفی در حق وی بزند چنان است که گفته باشد حضرتش ازبه خاك و خون کشیدن سران کفر و شرك در جنگهای پیامبر اکرم (ص) پشیمان گشته و دریغ خورده است. زیرا موضع گیری و سیاستش در هر دو مورد مبتنی بر مصلحت بینی اسلامی و بانگیزه الهی‌بوده است و بمنظور زدودن کفر و تباهی، و اگر بر یکی از دو حال افسوس خورده باشد بر دیگری هم خورده است.

وانگهی کدام پاکی و شایستگی در " محمد بن طلحه " وجود داشته است، در کسی که شمشیر بروی امام و پیشوای مسلمانان کشیده است در حالیکه دستور داشته همراهش جهاد کند و یاریش نماید؟ حال او به حال پدرش " طلحه " میماند و چون او از راه بدر گشته و نافرمان و منحرف است.

این است حقیقت. اما جاعلان و دغلکاران خواسته اند حقیقت را وارونه نمایند و چیزها بسازند تا کار کسانی را که با کجاوه جمل همراه گشته اند توجیه و تبرئه نمایند... و ساخته و بافته اند، لکن ساش‌ته و بافته شان کجا و حقیقت کجا

چطور ممکن است علی (ع) حرفهائی‌را که از زبانش خطاب به محمد بن حاطب‌ساخته اند زده باشد، در حالیکه مسلم‌است پیش از جنگ جمل و پس از آن سخنهاگفته و کارها کرده همه گویای رای و نظرش درباره عثمان، و همه یکنواخت وهماهنگ و همرای.

[صفحه ۱۹۲]

مگر تاریخ زندگی عثمان و سیاهه اعمالش اجازه میدهد به علی (ع) که او را از کسانی بداند و بشمارد که " ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند بعلاوه‌پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند و سپس‌پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند "...؟ همان سیاهه

اعمالی که پر از جنایت و کار بیراهه و ناپسند است و او را به کشتن داد و پیشگامان اصحاب و در راس ایشان مولای متقیان را به معارضه و مبارزه اش واداشت و استانهای کشور اسلامی را آبستن حوادث‌خونین ساخت و نگذاشت اصحاب پیامبر (ص) خود را موظف به دفاع از جانش بپندارند، و همان است که مردم نیکوکار و دیندار را از کفن و دفن و نماز گزاردن بر جنازه اش مانع گشت و سبب شد که در قبرستان یهودیان خاکش کنند آنهم پس از چند روز ماندن در زباله به حال خواری و بیکسی و اهانت، همه مسلمانان او را در آن حال ببینند و هیچیک برای کفن و دفنش اقدام نکنند، با امیر المومنین علی (ع) بیعت شود و او فرمانروا باشد و قادر به کفن و دفنش ولی قدمی بر ندارد، او که برای کارهائی که به نظر مردم ساده و کوچک مینماید به هیجان میاید و خلق را به انجام وظیفه‌بر میانگیزد و مثلا- در نطقی آنان را چنین به قیام و اقدام می خواند ". به من اطلاع رسیده که حتی یکی از آنجماعت (مهاجم شامی) وارد خانه زن‌مسلمان یا زن اهل ذمه میشده و زیور ودستبند او را میکنده و می ربوده است و از چنگ آن (سپاهی مهاجم) جز با خواهش و تمنا و التماس نجات پیدا نمیکرده است. آنوقت در حالیکه از اموال بیغما برده گرانبار بوده اند راه خود گرفته اند بدون اینکه لطمه ای ببینند یا کشته ای بدهند. اکنون اگر انسان مسلمان بر اثر این احوال دق مرگ کند نه تنها قابل سرزنش نخواهد بود بلکه بنظر من امری طبیعی و شایسته رخ داده است ". چنین شخصیت‌غیرتمند و با حمیتی که در برابر پایمال گشتن حق و ستمدیدگی اینطور به‌هیجان آمده و به قیام و اقدام بر می انگیزد و می نشیند و جنازه عثمان را در زباله و بی کفن و دفن رها میسازد:

[صفحه ۱۹۳]

(عثمان روبروی او بی کفن و دفن ماند

و دستی که به آزارش بلند شده آزاد و رها)

(نمیدانم این کار علی از روی کینه بوده

یا نه، از سر پاکدامنی و پرهیزکاری؟)

"در اختلاف مردم بموجب قانون اسلام قضاوت کن و از دلخواه و موازین خیالی پیروی منمازیرا ترا از راه خدا بدر خواهد برد" "، در صورتی که پس از دریافت مایه دانائی (و قانونشناسی) از دلخواه آنان پیروی نمائی در برابر خدا حامی و حافظی نخواهی داشت. "

۱۷ - ابن ابی الدینا از طریق فرج بن فضاله دمشقی از مروان بن ابی امیه از عبد الله بن سلام روایتی ثبت کرده است. میگوید ": نزد عثمان که در محاصره بود رفتم تا سلامی باو کرده باشم. به من خوشامد گفت: و افزود: همین دیشب پیامبر خدا (ص) را در این پنجره دیدم - و اطاقش پنجره ای داشت - به من فرمود: عثمان تو را محاصره کرده اند؟ گفتم: آری. پرسید ترا تشنگی داده اند؟ گفتم: آری. آنگاه‌سطلی فرو آویخت پر آب. از آن آشامیدم تا سیراب گشتم و خنکی آنرا در اندرونم احساس کردم. به من فرمود: اگر بخواهی بر آنان پیروز خواهی گشت و در صورتی که بخواهی می توانی نزد ما افطار کنی. من از آن میان این را برگزیدم و پسندیدم که در خدمت‌وی افطار نمایم. عثمان همان روز کشته شد ".

امینی گوید: این سفسطه و دروغبافی از دغلکاریهای " فرج بن فضاله دمشقی " است. احمد حنبل درباره او میگوید: روایات نامعلوم ونادرستی از زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میکند. ابن معین می گوید: سست روایت است. ابن مدینی میگوید ": ضعیف " است و از او حدیث نقل نمیکنم. بخاری و مسلم میگویند: زشت

[صفحه ۱۹۴]

روایت است. نسائی میگوید ": ضعیف "است. ابو حاتم میگوید: روایتش قابل استناد نیست. ابو احمد میگوید: حدیثش استوار نیست. دار قطنی میگوید: سست روایت است. برقانی حدیثی را که از طریق فرج بن فضاله آمده برای دار قطنی نقل میکند. دار قطنی میگوید: این باطل و بی اساس است. برقانی می پرسد: بخاطر وجود فرج بن فضاله؟ میگوید: آری. عبد الرحمن بن مهدی میگوید: روایات نامعلوم و وارونه ای نقل کرده است. ساجی میگوید: سست روایت است. خطیب میگوید: هیچکس گول داستانی را که درباره موثق و مورد اعتماد بودن وی از زبان ابن مهدی نقل شده نمیخورد، زیرا آنچه درباره وی از زبان ابن مهدی نقل شده روایتی است از سلیمان بن احمد که همان واسطی باشد و او خودش دروغساز است. بخاری میگوید: ابن مهدی او را ترک و طرد کرده است.ابن حبان میگوید: فرج بن فضاله اسناد روایات را جابجا و وارونه میسازد و متن های بی اساس و سست را به اسناد صحیح و محکم روائی می چسباند. استناد کردن به روایات وی روا نیست. حاکم نیشابوری میگوید: او از جمله کسانی است که حرفش قابل استناد و استدلال نمیباشد.

این، فرج بن فضاله است. اما استاد حدیثش " مروان " معلوم نیست کیست و نه پدرش‌شناخته است. در فرهنگ رجال حدیث اثری از شرح حال او دیده نمیشود و نه‌ذکری از او در بیان مشایخ و استادان فرج بن فضاله هست و نه در میان کسانی‌که از عبد الله بن سلام حدیث نقل کرده اند ذکری از وی شده است. شاید چنین کسی هنوز بدنیا نیامده باشد و چه بسیارند چنین موجوداتی در سند روایاتی که در فضائل عثمان و همکارانو امثالش نقل میشود، موجوداتی که هنوز مادر دهر نزاده شان و صورت وجودنیافته اند بلکه ساخته خیال غرض ورزان و فضیلت بافان و مزوران و دغلکارانند

نمیدانم آیا عثمان این کرامت را که در حق خویش ادعا نموده فقط در گوش

[صفحه ۱۹۵]

عبد الله بن سلام گفته است یا نه، او یا عبد الله بن سلام به همه اصحاب اطلاع داده اند و ایشان ماجرا را خواب و خیالی شمرده،و دلیل و حجت ندانسته اند تا به آن ترتیب اثر بدهند، یا وقتی به اطلاعشان رسیده که کار از کار گذشته و کارد باستخوان رسیده و نوش داروی پس از مرگ سهراب را میمانسته است، وهنگامی که حجت علیه عثمان تمام گشته و امت علیه وی مجتمع و متفق شده و اجماع کرده است و امت - بزعم آن جماعت اجماعی بر خطا نخواهد کرد.

نکته قابل دقت دیگری در آن روایت هستو آن در مورد روزه داشتن عثمان در روز مرگ است. زیرا عده ای از مورخان‌کشته شدن وی را دو روز پس از عید قربان دانسته اند. بلاذری باستناد روایتی که از ابی عثمان نهدی هست چنین نظری ابراز داشته است و واقدی نیز همان روایت را در مورد روز کشته شدن وی ثبت کرده و " مبرد " در کتاب " الکامل " همین روایت را ترجیح دادهو ابو عمر در " استیعاب " آورده است وابن جوزی و ابن حجر و عسقلانی و سیوطی و دیار بکری، و از مولفان معاصر علی فکری در کتاب " احسن القصص. "بعقیده آن جماعت، روزه گرفتن درسه روزه پس از عید قربان جایز نیست،و این نظر ابو حنیفه و شافعی است و

[صفحه ۱۹۶]

مالک آن را برای غیر متمتع جایز نمیداند ابن عماد حنبلی در کتاب "شذرات " مینویسد ": این که عثمان میگوید: پیامبر (ص) به من فرمود:نزد ما افطار خواهی کرد. مقصود از افطار خواهی کرد این است که اولین غذائی که خواهی خورد نزد ما خواهد بود نه اینکه افطار روزه ات نزد ما خواهد بود. زیرا عثمان در آنروز روزه نداشته چون روز دوم عید قربان بوده و روزه گرفتن در آن جایز نیست" تاویل و توجیهی که ابن عماد حنبلی کرده با تحسین و تجمیدی که مورخان ازعثمان بخاطر روزه داشتن در روز مرگش بعمل آورده اند منافات دارد، و روزه‌داری وی در آنروز امری است که آن جماعت نسل اندر نسل باور داشته اند تا امروز که مثلا علی فکری هم میگویدوانگهی روایتی که ابن کثیر از طرق ابن عمر از عثمان ثبت کرده صراحت دارد بر اینکه روزه دار بوده است: "عثمان میگوید: پیامبر (ص) را در خواب دیدم. بمن فرمود: عثمان نزد ما افطار کن. پس عثمان روزه گرفت و همان روز کشته شد. "همچنین روایتی که هیثم بن کلیب مستندا از نائله دختر فرافصه - همسر عثمان - نقل کرده‌است. میگوید ": وقتی عثمان به محاصره درآمد، روزی را که در آن به قتل رسید به روزه بسر آورد. بهنگام افطار از محاصره کنندگان آب خواست، ندادند و گفتند از آن فاضل آب بخور -و گودالی در خانه اش بود که کثافات در آن می ریختند. عثمان آنروز افطارنکرد. من سحرگاهان همسایه ای را بر سر قنات دیدم و از او آب خواستم. کوزه ای آب به من داد. به خانه آوردم و به عثمان گفتم: این آب گوارائی است که برایت آوردم. نگاهی انداخت. سپیده برآمده بود، گفت: روزه گرفته ام. پرسیدم: از کجا آوردی من ندیدم کسی برایت آب و نان بیاورد؟ گفت: پیامبر خدا (ص) را دیدم که از این سقف درآمده و سطلی آب‌در دست دارد و میفرماید عثمان بنوش.نوشیدم تا

[صفحه ۱۹۷]

تشنگی ام برفت. فرمود: بیشتر بنوش. نوشیدم تا سیراب گشتم. آنوقت فرمود: این جماعت‌حق ترا پایمال خواهند کرد. اگر با آنها بجنگی پیروز خواهی گشت و در صورتی که به حال خود واگذاریشان نزد ما افطار خواهی کرد. همان روز به سرای درآمده او را کشتند. "

این دو روایت هم قابل اعتماد نیست، زیرا راویان آنها بی اعتبارند. یکی دشمن خاندان پیامبر خویش است و دیگری مجهولی ناشناس، و سه دیگر از تجاوزکاران مسلح داخلی و کسی که به امیرالمومنین علی (ع) حمله میکرده است پس این دو روایت مثل روایت ابن ابی الدنیا بی اساس است، و این حرف آنجماعت که عثمان روز قتلش روزه دار بوده فضیلتی ساختگی و جعلی است که بمنظور بزرگ کردن وی بافته اند.

۱۸- حاکم نیشابوری و ابن عساکر و دیگران روایتی ثبت کرده اند از طریق محمد بن یونس کدیمی - ابو العباس بصری - از هارون بن اسماعیل خزاز - ابو الحسن بصری - از قره بن خالد سدوسی بصری، میگوید: حسن بصری از قیس بن عباد بصری شنیده که میگوید ": علی رضی الله عنه - را در جنگ جمل دیدم. چنین میگفت: خدایا از خون عثمان بدرگاه تو برائت می جویم. روزی که عثمان کشته شد عقل از سرم پرید و بیخود گشتم. خواستند با من بیعت کنند گفتم: بخدا من از خدا خجالت میکشم با کسانی بیعت کنم که مردی را کشته اند که رسولخدا (ص) به او گفته است: آیا از کسی که فرشتگان از او در شرمند شرم ننمایم؟من از خدا خجالت میکشم در حالی بیعت کنم که عثمان کشته بر روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده باشد. مردم راه خویش گرفته برفتند. وقتی عثمان خاک سپرده شد دوباره آمدند پیش من و تقاضای بیعت نمودند. گفتم: خدایا من از مبادرت باین کار ترسانم. بعد اراده ام محکم تر گشته بیعت کردم. در این هنگام به من گفتند: ای امیر المومنین تا مرا امیر المومنین خواندند قلبم فرو ریخت. گفتم: خدایا داد عثمان را از من

[صفحه ۱۹۸]

بستان تا خنشود گردد ". ابن کثیر قسمت اخیر روایت را چنین آورده: وقتی به من گفتند ": امیر المومنین" قلبم فرو ریخت و خود را نگهداشتم.

امینی گوید: عجیب است که حاکم‌نیشابوری چنین روایت مسخره و خنده آوری را ذکر میکند و در ردیف سایر روایاتی که از دو "صحیح " بخاری و مسلم مورد تحقیق قرار داده می چیند ومتن یاوه مانندش را زیر سبیلی در میکند و هیچ از سستی سندش بمیان نمیاورد. شاید " ذهبی " به پوچی این روایت پی برده باشد ولی چون‌دیده در تمجید عثمان است خاموش ماندهو از بی اعتباری آن دم نزده است، و همه علم و حدیثشناسی و فوت و فنش را نگاهداشته برای بررسی حدیث مسلم و درست و ثابت " من شهر دانشم و علی دروازه اش " و دیگر احادیث درست و مسلمی که در فضائل مولای متقیان وجوددارد، و هی زور زده که آنرا بی اعتبار سازد و از ارزش بیندازد. همینطور ابن کثیر، که در تاریخش این‌روایت دروغین را وسیله قرار داده تا حقائق را پایمال نماید و باطل را به کرسی بنشاند و عثمان را صاحب فضائل گرداند

در جلد پنجم " غدیر " که سلسله ای از دروغسازان و جاعلان روایت را معرفی نمودیم پاره ای از اظهار نظرهای حدیثدانان و علمای رجال‌را در نکوهش " محمد بن یونس کدیمی - " یکی از راویان آن روایت دروغین - به نظرتان رساندیم و این را که از قول پیامبر (ص) حدیث جعل میکرده و بیش از هزار حدیث جعل کرده است. اکنون به تفصیل سخن می گوئیم.

"آجری میگوید: ابو داود - ابن الاشعث- درباره محمد بن سنان و محمد بن یونس (کدیمی) سخن میگفت و آندو را دروغگو می خواند. ابن تمار میگوید:ابو داود سجستانی فقط دروغگوئی دو نفر را اعلام کرده که عبارتند از: کدیمی و غلام خلیل، ابو سهل قطان میگوید: موسی بن هارون مردم را از شنیدن روایات کدیمی بر حذر میداشت و میگفت: خود را باینطریق بمن نزدیک ساخت که ادعا کرد احادیثی

[صفحه ۱۹۹]

راکه پدرم در مجلس درس محمد بن قاسم اسدی آموخته است ثبت کرده، در حالیکه پدرم هرگز حدیث از محمد بن قاسم اسدی روایت ننموده است. موسی بن هارون در حالیکه به پرده کعبه آویخته بوده میگفته است " خدایا من شهادت میدهم و اعلام میدارم که کدیمی‌دروغساز است و حدیث جعل میکند. شاذ کونی میگوید: کدیمی و برادر کدیمی پسر کدیمی خانواده دروغ و دروغسازی اند. ابوبکر هاشمی میگوید: روزی درخدمت " قاسم مطرز " بودیم و مسند ابی‌هریره را برایمان تدریس میکرد. در آن کتاب به حدیثی از کدیمی رسید، ازخواندن آن خودداری کرد. محمد بن عبدالجبار برخاسته نزد وی رفت - و او بسیار از کدیمی روایت کرده بود - و گفت: استاد میل دارم آن روایت را بخوانی. نخواند و گفت: من در قیامت‌و پیشگاه خدا او را محاسبه و مواخذه کرده خواهم گفت: این از زبان پیامبرخدا (ص) و علماء دروغ میساخت. دارقطنی میگوید: کدیمی متهم بن جعل حدیث است. و میگوید: هیچکس از او تعریف نمیکند مگر کسی که او را نشناسد. ابن حبان میگوید: حدیث جعل‌میکرد. شاید بیش از هزار حدیث از زبان اشخاص مورد اعتماد جعل کرده باشد. ابن عدی میگوید: متهم به جعل‌حدیث است و ادعای شنیدن روایت از کسانی کرده که آنها را ندیده است. عموم اساتید حدیث ما از روایاتش خودداری کرده اند، و هر که از او روایتی نقل کرده آنرا به جدش نسبت داده است مگر معلوم نباشد که از کیست. ابن عدی هم میگوید: کدیمی از ابوهریره از ابن عون از نافع از ابن عمر

حدیثی بی اساس و باطل نقل کرده است. با اینکه حدیث جعل میکرده و ادعای شنیدن احادیث را که نشنیده بوده داشته برای خود شیوخ و اساتید حدیثی ساخته است، ابن صاعد و عبد الله بن محمد از نقل روایت از هر سست‌روایت خودداری نمیکنند جز از " کدیمی، "زیرا از بس روایات نادرست و مجهول داشته ایشان از او هیچ نقل ننموده اند. هر گاه بخواهم روایاتی از او را که دیگران رد و تقبیح کرده اند یا ادعاهای روائی بی اساس و جعلیات او را بشرح آورم

[صفحه ۲۰۰]

سخن بدرازا خواهد کشید. حاکم ابو احمد میگوید: کدیمی روایاتش بر باد است.ابن صاعد و ابن عقده او را ترک کرده اند. خزیمه از او حدیث شنیده اما هیچ از او روایت نکرده است. و بسیاری از اساتید حدیث و پیشوایان این فن از او به بدی یاد کرده اند. سیوطی در " اللئالی المصنوعه " چند حدیث از طریق کدیمی در موضوعات مختلف‌آورده، سپس نظر حدیثدانان را درباره‌آنها نوشته دائر بر اینکه جعلی است وآفت آنها وجود " کدیمی " است که دروغسازی جعل کننده روایت است. آنچه‌را در اینجا نوشته پنداری بهنگام نگارش " تاریخ الخلفا " از یاد برده که همین روایت دروغین تاریخی را درباره عثمان بدون ذکر سند ثبت کرده و میگوید: حاکم نیشابوری آن را ثبت کرده و " صحیح " شمرده است. آیا سیوطی وقتی فضیلت برای عثمان جور میکرد و ردیف میساخت آن نظریات محکومت کننده کدیمی را که از پیشوایان فن حدیث قبلا ثبت کرده بود بیاد نداشت یا خود را به فراموشی زده بود؟ مگر نمیدانست " کدیمی " آن دروغساز و جاعل از رجال سند آن روایت‌است، همان روایتی که " حاکم نیشابوری آن را ثبت کرده و صحیح شمرده است؟ " یا میدانست و چون بحث از فضائل عثمان بود جایز میدید که هردروغ و روایت جعلی را بیاورد و سند اثبات فضیلت گرداند؟ بعلاوه، حرفی هم که درباره حاکم نیشابوری و نظرش راجع به آن روایت میزند درست نیست. حاکم نیشابوری درست است که این روایت‌دروغین و جعلی را در " مستدرک صحیحین " ثبت کرده اما هرگز آنرا " صحیح " نشمرده و تصریحی در این باب ننموده است.

از همه بالاتر، نظریه امیر المومنین علی ابن ابیطالب درباره‌عثمان کاملا محرز و مسلم و روشن است درست مثل نظریات بقیه اصحاب پیامبر (ص). و نظریه اش این نسبت ساختگی راابطال و رد مینماید. آیا خنده آور نیست که باو نسبت دهند

[صفحه ۲۰۱]

که گفته ": روزی که عثمان کشته شد عقل از سرم پرید؟ " اگر چنین گفته پس چرا قدمی در جهت حفظ احترام و کرامت عثمان بر نداشت و به فرزندان و خویشاوندانش دستور نداد کفن و دفنش کنند و جنازه اش را از زباله دان بردارند و نماز میت بر آن بگذارند و در گورستان مسلمانان دفنش کنند؟ لااقل باید مجلس عزائی برایش ترتیب میداهد و به سوگواری می نشست و ذکر خیری از او میکرد یا وقتی به خلافت نشست ذکر خیری از او بعمل میاورد یا به مزارش رفته فاتحه ای برایش می خواند و تعالیمی را که در مورد زیارت‌گورستان مسلمانان و قبر مومن هست بکار می بست. عثمان چگونه مسلمانی بود که مرده و زنده اش هیچگونه احترام و کرامت و بزرگداشتی نداشت؟ پس چرا در نطقهایش به رویه و سیاست عثمان حمله میکرد و بباد انتقادش میگرفت و در برابر همه میگفت ": سومین نفر از آندسته (به حکومت) برخاست و با شکمی انباشته میان چراگاه و اصطبلش میلولید و همراهش خویشاوندان و قبیله اش مال خدا را چنان می چریدند که شتر سبزه نورسته بهاران را. تا آنگاه که ارکان حکومتش به تزلزل درآمد و کارش گریبانگیرش گشت و دار و دسته اش او را از پای در انداخت"، یا دو روزپس از بیعت در نطقی گفت ": هان هر قطعه

زمینی که عثمان به تیول کسی داده و به انحصارش درآورده و هر مالی‌که از مال خدا به کسی بخشیده به خزانه عمومی باز گردانده میشود. زیرا حق (یا قانون) قدیمی را هیچ چیز باطل نمیگرداند. حتی اگر ببینم با آن ازدواجی صورت رفته یا در شهرستانها پراکنده گشته به جا و حال نخستین آن باز میگردانم "...

به عثمان میگفت ": مروان از تو و تو ازفقط باینطریق راضی میشوید که او عقل و دینت را برباید. تو شتر بارکشی رامیمانی که به هر جا بکشندش کشیده میشود. "

به مصریان مینویسد ": به مردمی که بخاطر خدا به خشم آمدند و آنهنگام که در کشور و سرزمین خدا سر از فرمان و قانونش پیچیده شد و حق و قانونش پایمال گشت، و انحراف از اسلام بر همه جا سیاهی گسترد بر نیکوکار و بر بدکار، بر مقیم و بر مسافر

[صفحه ۲۰۲]

بطوریکه (قانون و رویه و عقیده) معروف و پسندیده ای نبود که بسایه اش پناه جویند و نه (قانون و رویه و عقیده) باطل و ناپسندی که از آن نهی گردد، و در آن‌دوره حکومت عثمان اشاره دارد.

درباره کشته شدنش میگوید ": نه مایل‌به کشته شدنش بودم و نه از آن بدم می‌آمد، نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم " یا "نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم، نه (از کشته‌شدنش) خوشحال شدم و نه ناراحت. "

در نطقی میگوید ": هر که عثمان را یاری کرده نمیتواند بگوید: کسانی اورا یاری نکردند که من بر آنان برتری دارم. هر که او را یاری نکرد و خوارگذاشته نمیتواند بگوید: کسانی او رایاری کردند از من بهترند و بر من برتری دارند. "

از فراز منبر پیروانش را برای بسیج و رفتن به جنگ خونخواهان عثمان اینطور تهییج میکند ": مهاجرزادگان آماده نبرد کسانی شوید که در راه خونخواهی کسی که از گناه و خطا گرانبار بود می جنگند "...

در جواب حبیب و شرحیل که می پرسند: آیا شهادت میدهی که عثمان بناحق و مظلومانه کشته شده است؟ می فرماید ": چنین چیزی نمیگویم ". و امثال این سخنان...

خیلی شگفت آوراست که به گوینده این فرمایشات تهمت بزنند که فرموده ": وقتی به من گفتند امیرالمومنین، قلبم فرو ریخت" چرا با شنیدن این لقب و خطا قلبش فرو بریزد؟ مگر تازگی داشته با اولین دفعه بوده که او را با این لقب‌خوانده اند؟ خیلی پیش تر رسول خدا (ص) او را " امیر المومنین " خوانده واین لقب را بنقل از خداوند متعال و از فرشته وحی باو داده است. علی بن ابیطالب (ع) بموجب نص صریح و ثابت از نخستین روز " امیر المومنین " بوده‌است و هر آیه ای که از راه وحی فرود آمده و خطاب " یا ایها الذین آمنوا ".داشته پیش از همه وی را که در راس مومنان و امیرشان بوده منظور داشته است.

[صفحه ۲۰۳]

۱۹- ابن سعد در " طبقات " روایتی ثبت کرده است از محمدبن عمر از عمرو بن عبد الله بن عنبه بن عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان از ابن لبیبه. میگوید ": وقتی عثمان بن عفان به محاصره افتاد از پنجره اطاقش رو به مردم کرد که آیا طلحه در میان شما است؟ گفتند: آری. گفت: ترا به خدا قسم آیا بیاد نداری وقتی رسولخدا (ص) بین مهاجران و انصار (دو به دو) پیمان برادری بست بین من و خویشتن پیمان برادری بست؟ طلحه گفت: آری بخدا (بعدها) از طلحه در آن باره پرسیدند گفت: او مرا قسم داد وچیزی را پرسید که دیده بودم چگونه اقرار نمی نمودم "؟

رجال سند:

۱- محمد بن عمر، که همان واقدی است، وشرح حالش در میزان الاعتدال آمده است.

۲- عمرو بن عبد الله اموی نواده عثمان. هیچ یادی از او در فرهنگ رجال حدیث نشده است.

۳ - محمد بن عبد الله اموی نواده عثمان. بخاری درباره او میگوید: روایات عجیب و غریبی دارد. ابن جارود میگوید: تقریبا روایتش قابل پیروی نیست. نسائی یکبار میگوید ": ثقه " و مورداعتماد است. و دیگر بار که " قوی " نیست.

۴ - ابن لبیبه. و گفته اند:ابن ابی لبیبه محمد بن عبد الرحمن. ابن معین میگوید: روایتش بی اعتبار است. دار قطنی میگوید": ضعیف " است. دیگری میگوید ": قوی " نیست.

[صفحه ۲۰۴]

بعلاوه، ابن لبیبه محاصره عثمان را ندیده و از هیچ صحابی نیز روایت نکرده است. بنابراین روایاتی که از عثمان و علی و سعد نقل میکند" مرسل " است، و او از سعید بن مسیب وعبد الله بن عمر و بن عثمان و طبقه آنان نقل مینماید. پس این روایتش هم "مرسل "است همچنین " ابن سعد " کاملا آگاه است که این روایت دروغین و جعلی چه آنرا بصورت " مرسل " ثبت نماید و چه سندش را تمام سازد اعتباری نمییابد.

آیا جعل کننده این روایت دروغین نمیدانسته که اساتید و حافظان حدیث و مورخان متفقند بر این که پیامبر اکرم روزی که میان مهاجرانو انصار پیمان برادری بس خود با علی ابن ابیطالب (ع) و نه دیگری پیمان برادری بست؟ و این مقتضای مفهوم نص معروف قرآن است که علی بن ابیطالب (ع) را خود پیامبر اکرم (ص) میداند، و آندو شخصیت را از خاندان مقدسی که خدا از آلایش بری و منزه گردانیده‌است، و ولایت علی (ع) را مقرون باولایت خدا و پیامبرش میسازد همچنین ثابت است که پیامبر اکرم (ص) وی رااز لحاظ فضائل همتای خویش دانسته و بلحاظ روحیات مشابه خویش و در اتصاف به ملکات فاضله همردیف و از میان افراد امت همانندش شمرده است، و فرموده که رابطه اش با وی چون رابطه سر با تن است و مقامش نسبت به او همان مقامی که خود نسبت به پروردگارش‌دارد - بنابر روایتی که ابوبکر نقل کرده است و آندو از یک درختند و دیگرمردم از درختان گوناگون و به او فرموده که تو از من هستی و من از تو و همان منزلتی را نسبت به من داری

[صفحه ۲۰۵]

که هارون نسبت به موسی داشت بایک فرق و آن پیامبری من است.

حق‌حدیث " برادری " را در جلد سوم ادا کردیم و پنجاه حدیث از احادیث مسلمی را که برادری پیامبر اکرم را با امیر المومنین علی (ع) ثابت مینمایدآوردیم و این حدیث را که " تو در دنیا و آخرت برادر من هستی " که از طریق عمر و انس و ابن ابی اوفی و ابن‌عباس و محدوج بن زید ذهلی و جابر بن عبد الله و عامر بن ربیعه و ابوذر و دیگران رسیده است.

این فضیلت ارجمند که احادیث مسلم و " صحیح " آن را برای علی بن ابیطالب (ع) ثابت میدارد مانند دیگر فضائل و مکارمی که‌متکی به قرآن و سنت است دنیا پرستان و بلهوسان را به حسات و کینه برانگیخته تا در برابرش دروغها جعل کرده اند مثلا برای ابوبکر چنین ساخته اند که ابوبکر برادر پیامبر خدا (ص) است، و برای عثمان که پیامبر را او پیمان برادری بسته است. همچنین جعل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) میان علی (ع) و عثمان پیمان برادری بست. جاعلان و راویان بد سیرت خوب میدانند که پیامبر

(ص)در نخستین بار که میان اصحابش پیمان برادری بست بین ابوبکر و عمر پیمان بست و در برادری مهاجران و انصار در مدینه بین ابوبکر با خارجه بن زید انصاری، و در برادری مکه بین عثمان و عبد الرحمن بن عوف، و در برادری مدینه بین عثمان و

[صفحه ۲۰۶]

اوس بن ثابت.

عثمان و طلحه اگر چنانکه آنجماعت مدعیند براستی از اصحاب عادلو راسترو باشند و از آنها که مژده بهشت یافته اند نه اولی قسم بدروغ میدهد و نه دیگری ادعای دیدن چیزی راکه ندیده است میکند و نه آنچه را شاهد و ناظر نبود اقرار مینماید. شمامیدانید اینها را که بیاوه میگویند چقدر متناقض است با آنچه بصورت صحیح روایات و ثابت از مولای متقیان امیر مومنان رسیده است که میفرماید ": من بنده خدا و برادر پیامبر اویم.و هر کس غیر من این ادعا را داشته باشد قطعا دروغگو است ". ابن کثیر در تاریخش مینویسد: این حدیث بصورت های دیگر هم آمده است ". و ابن حجر میگوید ": آنرا از چندین طریق روایت‌کرده ایم. " این سخن امیر المومنین باستناد سخنی است که پیامبر گرامی بهوی فرموده ": تو برادر من هستی و من‌براد تو ". هر گاه کسی با تو مخالفت‌نمود - یا بمعارضه و جدل برخاست - به‌او بگو: من بنده خدا و برادر پیامبرخدایم. هر کس جز تو چنین ادعائی بکند قطعا دروغگو است. "

اولین کسی که منکر این فضیلت و افتخار علی بن ابیطالب (ع) گشت عمر بن خطاب بود، روزی که آن حضرت را مثل شتر مهار شده‌ای کشیدند برای بیعت گرفتن از او و فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند: در آنصورت بخدای بیشریک قسم که گردنت‌را خواهیم زد. فرمود: در آنصورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید. عمر گفت: این را قبول دارم که‌بنده خدائی اما این را که برادر پیامبرش باشی نه

[صفحه ۲۰۷]

من نمیخواهم‌از حکمی که باید در حق عمر بخاطر انکار احادیث پیامبر (ص) صادر کرد پرده بر دارم زیرا عواطف را جریحه دار میسازد. انکار احادیث موکد و صریحی که در برادری علی بن ابیطالب (ع) با پیامبر (ص) آمده است و عمر به گوش خود در روز روشن و برابر همه خلق شنیده است یک چیز را نمیتوان پوشیده داشت. و آن این است که علی ابن ابیطالب (ع) بدستور پیامبر (ص) که فرموده " اگر کسی با تو به مخالفت برخاست به او بگو: من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم " چنین گفته و حجت آورده است. آیا این هم به گوش عمر خورده و با علم به آن چنان بشدت با علی ابن ابیطالب (ع) مخالفت نموده و به معارضه و جدل برخاسته است؟ من نمیدانم ". هر گاه‌نزد تو برای داوری آمدند میان آنها داوری کن، یا روی از آنها بگردان. در صورتی که روی از آنها بگردانی هیچ‌ضرری به تو نمیرسانند. هر گاه میان آنها داوری کردی به عدالت و انصاف داوری کن. زیرا خدا دادگران و منصفان را دوست میدارد."

۲۰- ابن عدی روایتی ثبت کرده است از طریق مصعب بن سعید مصیصی از عیسی بن یونس از وائل بن داود از بهی از زبیر - رضی الله عنه که میگویند پیامبر (ص) فرموده است ": بعد از امروز هیچ فردی از قریش نباید زیر شکنجه اعدام شود جز قاتل عثمان. در صورتیکه او را چنین اعدام نکنند بدانید که مثل گوسفند سر بریده خواهید شد. "

"ذهبی " این روایت را در " میزان الاعتدال " با دو حدیث دیگر که از طریق مصعب بن سعید نقل شده ثبت کرده است و میگوید:

"اینها حرفهای نامعلوم و بی اساس و آفتهائی بیش نیست. " ابن عدی میگوید ": مصعب روایات نامعلوم و نادرستی را از زباناشخاص طرف اعتماد نقل میکند و در احادیث مکتوب دست میبرد. و او

[صفحه ۲۰۸]

از حران است ساکن معصیصه. روایات دیگری هم دارد و سستی روایاتش آشکار است. " ابن حبان میگوید: تدلیس میکرده است. صالح بن جزره میگوید: پیری نابینا است که حرف زدنش را نمیفهمد.

در سند روایت، نام عیسی بن یونس هست. دار قطنی درباره اش میگوید: ناشناخته است.

دیگری " بهی "است و او عبد الله ابو محمد برده آزاد شده مصعب بن زبیر است، و این که از زبیر روایت کند نادرست است و در حقیقت از عبد الله بن زبیر روایت میکرده است. ابو حاتم مینویسد: روایت " بهی " قابل استناد نیست و پریشانگو است.

۲۱- ابو نعیم روایتیدر " حلیه الاولیاء " ثبت کرده است از طریق حامد بن آدم مروزی از عبد الله بن مبارک از سفیان از عثمان بن غیاث بصری از ابی عثمان نهدی از ابو موسی اشعری. میگوید: همراه پیامبر خدا (ص) در مزرعه ای بودم که مردی آمده خواست بدرون آید. پیامبر اکرم فرمود: در برویش باز کن و او را بخاطر بلائی که بر سرش میاید مژده بهشت بده. ناگاه دیدم عثمان است. سخن پیامبر (ص) را به اطلاعش رساندم. گفت: خدا بزرگ است.

امینی گوید: ابو نعیم مگر جاعل این روایت - یعنی حامد بن آدم - را نمیشناخته یا میشناخته ولی برای ردیف کردن فضائل برای آنها که با انتخابات کذائی به " خلافت " نشانده شده اند هر دروغ و یاوه و حرف جعلی را دستاویز ساخته

[صفحه ۲۰۹]

است؟ کجا ممکن است کسی مثل ابو نعیم نداند که " حامد بن آدم " را جوزجانی و ابن عدی " دروغگو " شمرده اند و احمد بن علی سلیمانی در شمار کسانی آمده که در جعل حدیث شهرت یافته اند؟ ابو داود سبخی میگوید به ابن معین گفتم:استاد حدیثی داریم بنام حامد بن آدم... گفت: او دروغساز است، خدا اورا لعنت کند.

وانگهی عثمان اگر وعدهبهشت یافته بود و سخن پیامبر اکرم (ص) را باور داشته بود هرگز چنانکه در صحیح احمد حنبل آمده از این بیمناک نمیگشت که کسی باشد که در مکهملحد یا مدفون خواهد گشت و نیمی از عذاب جهانیان را بر عهده خواهد داشت.

۲۲- مضحک ترین روایات جعلی را خطیب بغدادی ثبت کرده است از طریق حسین بن حمید بن موسی عکی. میگوید:حماد بن مبارک بغدادی از قول اسماعیلبن امیه از ابن جریج از عطا از جابر روایت کرده است که " پیامبر (ص) نمیشد به منبر بالا رود و نگوید: عثمان در بهشت است. " دار قطنی میگوید ": حماد بن مبارک از قول عبدالله بن میمون از اسماعیل بن امیه ازابن جریج چنین حدیثی روایت کرده است. این روایت از روی روایت اسماعیل بن‌یحیی عبید الله تیمی از قول ابن جریجمعلوم و روشن میگردد . "ذهبی در " میزان الاعتدال " می گوید: روایتی نادرست است.

امینی گوید: شگفت آوراست که خطیب بغدادی چنین حرف پوچی رابا این سند بی اساس ذکر میکند و هیچ دم نمیزند و یادی از حال رجال سندش نمینماید مثل همیشه و هر جا که صحبت از فضائل کسانی بمیان است که دل و دین بایشان باخته و سر براه تباهشان نهاده است، در حالیکه تا پای احادیثی بمیان می آید که در تمجید

[صفحه ۲۱۰]

خاندان پاك رسول اكرم است بنای‌رد و قبول، و نقد و جرح و تعدیل را میگذارد و حدی هم برای تاخت و تازش نمیشناسد. آیا از كسی چون او پوشیده‌مانده كه مسلمه بن قسام درباره حسین عكی - از رجال سند آن روایت دروغین -میگوید ": او ناشناس است ؟ "یا بوجود حماد بن مبارك آن مجهول ناشناس‌در سند روایت اهمیتی نمیدهد، یا سخن‌بخاری را درباره عبد الله بن میمون كه سخنش بر باد است نشنیده است یا سخن ابو زرعه را كه حدیثش پوچ است و سخن ابی حاتم و ترمذی را كه حدیثش ناشناخته و نادرست است یا گفته ابن عدی را كه عموم روایاتش قابل پیروی نیست و نظر نسائی را كه " ضعیف " و سست روایت است یا سخن ابی حاتم را كه‌از اشخاص مشهور روایات بی اساس نقل میكند و به روایتی كه او تنها آورده باشد نمیتوان استناد كرد، یا گفته حاكم را كه روایات جعلی نقل میكند و سخن ابو نعیم را كه روایات نامعلوم ونادرست داشته است؟
شاید خطیب مایل نیست وضع ناجور اسماعیل بن امیه عبثمی اموی را كه پسر عموی عثمان است و بنفع پسر عمویش روایت جعل كرده روشن سازد، یا تذكار " دار قطنی " او را به هوش نیاورده است این تذكار كه " اسماعیل از ابن جریج روایت نمیكند بلكه راوی حقیقی عبارتست از اسماعیل بن یحیی تیمی؟ " شاید هم خواسته با سكوتش در مورد اسماعیل بن یحیی تیمی آبروی پدر بزرگش ابوبكر صدیق را حفظ كرده باشد و بهمین لحاظ اظهار نظر علمای رجال را درباره اش پرده پوشی نموده است مثلا این سخن صالح بن جزره را كه " او روایت جعل میكرده است " و گفته ازدی را كه " اویكی از اركان دروغسازی است و روایت از وی نشاید " و نظر ابو علی نیشابوری و دار قطنی و حاكم نیشابوری‌كه " او دروغساز است " و سخن حاكم كه "احادیث جعلی روایت كرده است " و گفته دار قطنی را كه " او به مالك و ثوری و دیگران دروغ بسته است " و سخن‌ابن حبان كه " او روایات جعلی را از زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میكند و روایت كردن از وی

[صفحه ۲۱۱]

بهیچوجه نشاید "
آری، همه این مطالب و حقائق‌جلو چشم خطیب بغدادی بوده ولی مبالغه‌و اغراق در فضیلت جور كردن برای عثمان و امثالش چشم و گوش او را بسته‌و زبانش را لال كرده است، ذهبی همین‌روایت را در " میزان الاعتدال " در شرح حال حماد بن مبارك ذكر كرده و افزوده است كه " روایتی نادرست است. "
هر گاه چنین پنداری ذره ای صحت داشته باشد معنایش این است كه مطلب جعلی مذكور یعنی بهشتی بودن عثمان مهم ترین مطلبی است كه پیامبر اكرم (ص) در زمینه معارف و احكام و پندها و تعلیمات آورده است. زیرا ماندیده ایم و سراغ نداریم و نه كسی سراغ دارد كه پیامبر اكرم (ص) به اصل و عقیده و حكم و مطلبی چنین اهمیتی داده باشد كه هر دفعه بر سر منبر بگوید و تبلیغ نماید و نشر دهد. البته یعنی مطالب را بلحاظ اهمیتش چند باری تذكر میداده و تكرار مینموده است ولی نه اینكه در هر منبربزبان آورد، حتی نماز را كه ستون دینداری است چنین تكرار خسته كننده ای نكرده است.
كاش میدانستیم بهشتی بودن عثمان از اصول دین است یا از مبانی مهمی كه شریعت و نظام حقوقی و عملی اسلام بر آن نهاده گشته كه تا این حد در تكرارش مبالغه میورزیده و هر دم بزبان میاورده است یا حكم شرعی‌است یا مطلبی حكیمانه یا ملكه ای فاضله یا از سنن حاكم بر طبیعت و جامه كه چنین تاكید و اصراری را لازم‌آورده است؟
وانگهی اگر عثمان یكی ازمومنان بود لزومی برای چنین تذكراتی نبود و آیات و احادیث بسیاری كه حاكی‌از مژده ایشان به بهشت

است کفایت مینمود.
تازه اگر پیامبر اکرم (ص)چنین کاری میفرموده نه تنها همه اصحاب می شنیدند بلکه هر کس در طول عمرش یکبار هم محضر پیامبر (ص) را درک کرده بود شنیده بود و

[صفحه ۲۱۲]

بر اثر آن حدیثی متواتر می گشت و ورد زبانها، نه اینکه فقط جاعلی به " جابر " نسبت دهد و نه هیچکس دیگر. بعلاوه از مهم ترین نطقها و منبرهای پیامبر اکرم (ص) نطق " غدیر " اوست‌که در حضور یکصد هزار نفر یا بیشتر ایراد فرموده است. مگر کسی از آنها چنین چیزی از او شنیده، یا مگر فرموده که عثمان در بهشت است؟ اکنون‌نطقهای حضرتش در برابر و دسترس ماست. در کدامیک چنین چیزی هست، تا برسدباین ادعا که در هر نطق و هر بار که به منبر میرفته چنین چیزی گفته است؟آیا اصحابش که به صدها هزار نفر بالغ‌میوشند این حرف را از او شنیده و فهمیده معذالک ترکش کرده اند حتی بهنگام محاصره و قتل عثمان پشت گوش انداخته اند؟ آن هنگام که به او گفتند: بخدا قسم خدا ریختن خونت را جایز دانسته است. یا آن روزی که به او نامه نوشته و خواستند توبه کند و براه حق باز آید و استدلالها نموده وسوگندهای محکم و موکد خوردند که تا نکشندش دست از او بر نخواهند داشت یاروز که به جمعیت انبوهی از خلق - که اصحاب برجسته و معروف در میانشان بودند - سلام کرد و هیچکس جوابی نداد، یا روزی که مادرشان عائشه داد میزد: نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر شده است، بالاخره آن روزها که شرح ماجراهایش را نوشتیم؟ شاید هم همگی آن حدیث را فراموش کرده‌بودند که چنان رفتاری با او کردند، یا یکی از آنمیان بیادشان آورده ولی گوش به تذکارش نسپرده اند و حاضر به شنیدنش نشده اند، در حالیکه عده ای مدعی هستند آنان " عادل " و راسترواندو بر طریق دین، اگر آن راست باشد، حتما عثمان خودش شنیده است. پس چرا از رفتن به مکه می ترسید مبادا آن کسی باشد که میگوید از پیامبر (ص) درباره اش شنیده که در مکه ملحد یا بخاک سپرده میشود در حالیکه نیمی از عذاب جهانیان را بعهده دارد؟

[صفحه ۲۱۳]

۲۳- ابن کثیر در تاریخش بهنگام ردیف کردن فضائل عثمان روایتی آورده است از اسماعیل بن عبد الملك از عبد الله بن ابی ملیکه از عائشه. میگوید ": هرگز ندیده ام رسول خدا (ص) دستهای خویش را بحدی بالا ببرد که زیر بغلش نمودار شود جز در مواقعی که‌میخواست در حق عثمان بدرگاه خدا دعا کند. "
امینی گوید: ابن کثیر ودیگر کسانی که این روایت خنده آور راذکر کرده اند از ثبت سند آن خودداری نموده و چنانکه پنداری روایتی ثابت ومسلم است بی سند ذکر کرده اند بی توجه به این که شناختن اسماعیل بن عبد الملك - یکی از رجال سند آن - برای روشن شدن بی اساسی آن کفایت مینماید و نیازی به معرفی دیگران نیست. ابن عمار و ابو داود درباره او میگویند ": ضعیف "و سست روایت است. ابن جارود و ابن معین و نسائی و ابو حاتم میگویند ": قوی " نیست.عبد الرحمن بن مهدی میگوید: روایاتش‌را بدور افکن.
فلاس و ابو موسی میگویند: عبد الرحمن و یحیی از او نقل نمیکردند. ابن حبان میگوید: آنچه را روایت میکرد دگرگون مینمود.
معلوم نیست عائشه چه وقت این را روایت کرده است، پیش از تکفیر عثمانو تحریک مردم علیه او، یا پس از آن؟ شاید پیش از

تکفیر عثمـان این مطلب را فراموش کرده بوده است، زیرا او خـاطرات و محفوظـاتش را خیلی زود از یـاد می برده، چنانکه سـفارش مشـهود پیـامبر (ص) که سـگان حواب بسوی او پـارس خواهنـد کرد و با علی (ع) دشـمنی خواهـد کرد را زود فراموش کرده است. شایـد هم هنگامی روایت کرده که سر گرم تحریک مردم علیه وی بوده و افروختن آتش جنگ و کشانـدش به مهلکه.در اینصورت بایـد از تضـاد میان روایت کردن و عمل این بانوی " صـحابیه - " که عادل و راستروش میپندارنـد و ما درهمه اصـحاب " عادل " و راسترو است - به حیرت بود. یا اینکه پس از تحریکات و تبلیغات علیه عثمان و هنگامی روایت کرده باشد که طلحه و زبیر - آن دو بیعت شکن - او را به قیام برای

[صفحه ۲۱۴]

خونخواهی عثمان برانگیخته و واداشـته انـد و آن همسـر پیامبر (ص) را چون کنیزی که در موقع خریـد میشـکند و به خانه میبرنـد به میدان جنگ کشـیده اند و به بصـره درحالیکه همسران خویش را در خانه و مستور داشته اند و بانوئی را که پیامبر (ص) دستور داده در خانه بمانـد و پرده نشین باشـد بیرون کشـیده و نمایان ساخته انـد تا شوریـده مگر گناهی را که میپنداشـته در حق عثمان مرتکب گشته بزداید و مشمول مغفرت نماید، و در این راه به گناهی بزرگ آلوده گشته و حکم خدا را در مورد همسران پیامبر (ص) زیر پا نهـاده است، این حکم را که " در خـانه خویش قرار گیریـد و چون دوره دیرینه جاهلیت‌مخرامیـد " بجای در خانه قرار گرفتن سوار شتر گشته و لشکر کشی کرده و مستقیما در جنگ شرکت جسته است و با مردان بیگانه معاشرت نموده و تعالیم قرآن را پشت گوش افکنده و حرمت همسرش‌را و پاسش را نداشته است. دستوراتی را که پیامبر (ص) به او دائر به پرهیز از جنگ " جمل " داده - و در جلد سوم بتفصـیل آوردیم - و از مخالفت‌با امیرالمومنین و جنگ با او بر حذر داشته - و پاره ای از آنها را در جلداول و دوم و سوم و چهارم نوشتیم - زیر پا نهاده است. همچنین به سفارشـهائی که حضـرتش درباره جانشین پاکدامن و پاک طینت خویش نموده بی اعتنائی کرده است و چنانکه در روایت " معمر " خواندیم " عائشه دل و نظر خوشـی با علی (ع) نداشته است " یا چنانکه در روایت دیگری دیدیم عائشه حاضر نبود از علی (ع) به خوبی یاد نماید این روایت "، صحیح " هم شمرده‌شده است و رجال سندش همگی "ثقه " و مورد اعتمادنـد. احمد حنبل آنرا در" مسـند " از طریق معمر از زهری از عبیدالله بن عتبه ثبت کرده است. عبید الله بن عتبه میگوید: عائشه به من گفت: ابتدای ناخوشی پیامبر خدا (ص) در خانه میمونه - همسرش - بود. ازهمسرانش اجازه خواست در خانه او پرستاری شود. اجازه دادند، پس در حالی که یکدستش را بر شانه فضل بن

[صفحه ۲۱۵]

عباس تکیه داده بود و دست دیگررا بر شانه مردی دیگر و پاهایش به زمین کشیده میشد از خانه بدر شد.

عبیـد الله بن عتبه می افزایـد: این مطلب را به ابن عباس گفتم. به من گفت: میـدانی آن مرد دیگر که عائشه اسـمش را نبرده که بوده است؟ او علی (ع) بوده ولی عائشه دل خوشی از او نداشته است.

همین روایت را بخاری در "صـحیح " خویش ثبت کرده اما این سخن ابن عباس را که " ولی عائشه دل خوشی از او نداشته است" را حذف نموده است، و این رویه بخاری است در هر موردی که حقیقت و مطلب با مذاق و غرضش جور نمیاید.

آری، عائشه دلش بار نمیدهـد که اسم علی را به زبان آورد و از او به نیکی یاد نمایـد، اما هم او گوش به فحشـهائی که به علی داده میشود میسپارد و از بدگوئی او خوشـحال می شود و طرف را از این کار زشت باز نمیدارد، چنانکه روایتی " صـحیح " باسندی که

همه رجالش " ثقه " و مورد اعتمادند و احمد حنبل ثبت نموده حکایت میکند: عطاء بن یسار میگوید ":مردی نزد عائشه آمده شروع به بدگوئی از علی و عمار - رضی الله عنهما کرد. عائشه گفت: درباره علی چیزی به تو نمیگویم ولی درباره عمار باید بگویم که از پیامبر خدا (ص) شنیده ام که در حقش میگفت: نمیشود میان دو کار مخیر شود و آن را که به دین نزدیک تر باشد اختیار ننماید".

چرا ای مادر ای مادر مومنان نباید جلو بدگوئی به علی علیه السلام را بگیری؟ آیا از همسرت در فضائل علی (ع) حتی یک حدیث از آنگونه که در حق عمار یاسر هست نشنیده ای؟ آیا در قرآن آنقدر آیه در حق علی (ع) که به آن حدیث درباره عمار بیارزد نیافته ای؟ در حالیکه خوب میدانی برتری علی بر عمار یاسر

[صفحه ۲۱۶]

بدانپایه است که حذیفه یمانی گفته است: بخدا قسم علی بقدر برتری آسمان‌بر زمین بر عمار برتری دارد در حالیکه از نیکان است. ای مادر تو که‌از بد گفتن دیگران به حسان بن ثابت ناراحت میشوی چطور وقتی در حضورت از علی (ع) بدگوئی میکنند بروی خود نمیاوری و اعتراض نمیکنی "؟ عروه " میگوید: عائشه از این که در حضورش به حسان بن ثابت بدگوئی شود ناراحت میشد و میگفت: او کسی که چنین سروه:

(برای دفاع از ناموس محمد (ص)

پدرو جد و عائله ام در برابرتان ایستاده‌اند)

آیا قهرمانی های افتخار آمیز علی(ع) در جنگهای پیامبر (ص) و این اقدام دلیرانه اش که در شب هجرت بجای‌پیامبر (ص) در بسترش آرمید و بخاطرش خدا در برابر فرشتگان مباهات نمود ارج و سپاس یک بیت شعر حسان بن ثابت را ندارد؟ و حسان بن ثابت را تو خوب میشناسی و میدانی که کیست آه ای مادر پیداست که چرا چنین گفته ای و با علی (ع) چنان بوده ای

دیگر ازآثار کینه ای که عائشه نسبت به علی (ع) در دل می پرورده حرفی است که هنگام شنیدن خبر بیعت مردم با او زده‌و گفته": کاش پیش از وقوع این کار، آسمان بر زمین فرود آمده بود ".

تو، ای مادر مومنان تو بر خلاف این عقیده که جنگیدن با خلیفه وقت روا نیست با امیر المومنین علی بن ابیطالب(ع) جنگیده ای. اگر از تو بپرسند کدامیک از گناهانت سهمگین تر است، مبارزه ات برای سرنگونی عثمان یا جنگت با امیر المومنین علی بن ابیطالب(ع)؟ نمیدانم چه جواب خواهی داد.لکن امروز معلوم شده است در جواب خواهد گفت که گناه سهمگین وی شرکت درجنگ تجاوزکارانه " جمل " است. بنابراین ممکن است آن روایت را برای تبرئه و توجیه شرکتش در آن جنگ تجاوز

[صفحه ۲۱۷]

کارانه بر زبان آورده باشد یا نه، دیگران برای توجیه و تبرئه اش ساخته اند و ناقلان یاوه و کسانیکه با خاندان پاک پیامبر (ص) دشمنی داشته اند و یادوهای روحانی نمای دستگاه جائر اموی نشر داده و پراکنده اند.

عائشه حتما بخوبی میدانسته است که در پیشگاه خدا و پیامبرش همدستی او در قتل عثمان بهیچوجه با ندیده گرفتن حکم خدا و پیامبر (ص) و از خانه به میدان جنگ‌دویدن قابل مقایسه نیست و این بسیار خطرناک تر از آن است. و این را جاریه بن قدامه السعدی صحابی به او گوشزد کرده و گفته ": ام المومنین بخدا قسم قتل عثمان بن عفان خیلی کوچکتر از این است که تو از خانه

بقصد قیام بیرون آمده و بر این شتر لعنتی نشسته خود را در معرض اسلحه قرار داده ای. خدا برایت مستوری و حرمتی قرار داده بود، ولی تو از آن‌مستوری بـدر آمـده و پرده آن حرمت دریـده ای. زیرا هر که جنگیدن علیه تو را روا بشـمارد کشـتنت را جایز شـمرده باشـد. بنابراین در صورتی که آزادانه و بدلخواه آمده ای بخانه ات برگرد، و در صورتی هم که بزور تو راآورده اند از مردم کمك بخواه. "

وانگهی، پیامبر اکرم چه دعائی در حق‌عثمان میکرد؟ دعا میکرد در طریق اجرای قانون اسـلام ثابت قـدم بمانـد و طبق قرآن و سـنت رفتـار کنـد؟ پس چرا دعایش مسـتجاب نگشت و عثمان در حکومت‌و اداره از قرآن و سـنت تخطی نمود و جنایات و تخلفاتی از او سر زد که اصـحاب متفقا بمخالفتش برخاسـته به قتلش رساندند؟ یا دعا میکرد موفق به‌توبه شود و بقانون اسـلام باز گردد؟ پس چرا در توبه موفق نگشت و هر بار توبه کرد توبه شـکست و هر عهـدی که دائر بر بازگشت به اجرای قانون اسـلام‌بست گسـست، تا توبه شکنی او بر انقلاـبیون و بر اصـحاب پیـامبر (ص) ثـابت گشت و چاره ای جز اعـدامش ندیدنـد؟ یا دعا میکرد که گرچه توبه اش را بشـکند خدا او را بیامرزد؟ چنین دعائی فریفتن و واداشـتن به گناهکاری است و صدور اجازه تبهکاری، و محال است پیامبری چنین دعائی بکند. یا دعا میکرد که خواه مجری قانون اسلام

[صفحه ۲۱۸]

باشد و خواه سر از حکم خدا بپیچد از شر مردم و مخالفانش در امان‌بماند؟ بفرض که چنین دعائی را جایز هم بدانیم باز مسلم است که اجـابت نگشـته است. تـازه زنـده مانـدن چنین موجـودی چه فائـده ای دارد؟ مردی که نه تنهـا در هیـچ کـار خیری نمیتـوان از او سرمشق گرفت و در اجرای تعالیم دین‌از او پیروی کرد بلکه دوام عمرش دوام‌گنهکاری و شـرارت است و مایه فرو رفتن‌در منجلاب شقاوت. یا دعا میکرد که خـدا به او ثروت و مکنتی بدهـد تا زنـدگی خودش را به خوشـی بگذرانـد و همدسـتان و طرفـدارنش در عیش و عشـرت بسـر برنـد گرچه از راه تبعیض و محروم کردن مسـلمانان از حقشان و انحصارگری باشـد و با نقض قوانین اقتصادی اسـلام؟ مگر چنین دعـائی شـرعا جـایز است یـا عقـل سـلیم اجـازه میدهـد که برای توفیق کسـی در تبهکاری و غارتگری و عشـرت بلهوسـانه دعـا کننـد؟ یـا دعا میکرد که‌به خلافت نائل آیـد؟ البته اگر چنین چیزی راست باشـد دعایش مسـتجاب گشـته و عثمان به خلاـفت رسـیده است. امـا مسـلم‌است که پیـامبر اکرم بـا احاطه علمیش بر حوادث آینـده میدانسـته که اگر عثمان به حکومت برسـد کارهائی خواهد کرد که با دین و شـریعت و خرد مغایرت دارد و حاصلی ببار نمیاورد جز سستی اعتقادی مردم و از بین رفتن شکوه و عظمت پیشوائی، و تزلزل ارکان نظام جامعه اسلام، و بی اعتمادی مردم بیکدیگر، و سست شدن پیوندها و مناسبات اجتماعیشان، و توهین شخصـیتهای بـارز جـامعه و اصـحاب عظیم الشان او، و تعطیل احکام و قوانین اساسـی، و تخطی از حـدودی که خـدا در امور مقرر داشته است و " کسانی که ازحدود الهی تخطی نمایند آنها همان ستمگرانند، " و اینها همان چیزهاست که اصحاب پی برده و در نتیجه آن به عثمان تاخته اند. بنابراین پیامبر اکرم چه احتیاجی به چنین " خلیفه " ای داشته است؟

اینهـا احتمالاـتی است که در مضـمون دعـای مفروض و ادعائی میتوان داد و فرضـیاتی که در آن باره میشود طرح کرد. اما دو سوال دیگر برجـا میمانـد و مطرح. یکی موجب دعـاء و دیگری شـرایط و اوضاعی که در آن انجام‌شـده است. مساله اول این است که چه چیز

[صفحه ۲۱۹]

ایجاب میکرده پیامبر اکرم در حق عثمان دعا کند؟ آیا کارهای گذشته عثمان چنین چیزی را ایجاب میکرد یا کارهائی را که در آینده انجام میداده است؟ کارهای آینده اش را که بدقت از نظر گذراندیمو بررسی کردیم و دیدیم که چه مصیبتهابرای السلام و مسلمین ببار آورده و خودش را بدست مهاجران و انصار به کشتن داده است، و بهیچوجه نمیتواند موجب دعای خیر پیامبر (ص) باشد. درباره کارهای گذشته اش نیز وضع بهتراز آن نیست. به کارش در جنگ " بدر" نگاه کنید که پا از آن به دامن کشید و او را تا آخر عمر بخاطرش ملامت و نکوهش مینمودند و عبد الرحمن بن عوف در اواخر حکومت عثمان در حضور خلق به او طعنه زد که در جنگ " بدر " شرکت نجسته است، و ولید بن عقبه - آن شرابخوار که خدا بدکارش نامیده - طعنه اش را به عثمان خبر برده تا عذرتراشید که همسرش " رقیه " دختر پیامبر (ص) بیمار بوده و به پرستاری او نشسته است اما اصحاب هیچیک از آن حادثه که عثمان بهانه عدم حضورش در جنگ " بدر " ساخته بود خبر نداشته اند حتی نزدیکترین کسان عثمان، حتی عبد الرحمن بن عوف برادرپیمانیش، و اگر چنان چیزی میبود حتما خبردار میشدند. کارش را در جنگ "احد " بنظر آورید که از نبرد مشرکان گریخت و درباره او و دیگر گریختگان خدا چنین فرمود ": آنعده از شما که در برخورد دو سپاه گریختندشیطان با پاره ای از آنچه بدست آوردند فریفت و لغزاندشان " گناهی راکه شب وفات همسرش " ام کلثوم - " دختر پیامبر (ص) - مرتکب گشت ملاحظه کنید که بخاطرش فردا صبح پیامبر (ص) در برابر اصحابش او را مورد توهین قرار داد و از دفن همسرش

[صفحه ۲۲۰]

محروم ساخت و دیگر کارهایش را از نظر بگذرانید. عبد الله بن ابی سرح مرتد شده، و به مشرکان پیوسته بود. پیامبر (ص) در فتح مکه خونش را هدر اعلام کرده و افزود اگر او را زیر پرده کعبه هم یافتید بکشید. او گریخته به برادر شیریش - عثمان - پناه برد و عثمان با اینکه وظیفه داشت او را هر جا پیدا کرد بکشد نکشت بلکه پناه داد و پنهان کرد، و آوردش به حضور پیامبر (ص) و برایش تامین خواست. پیامبر (ص) کهمایل به زنده ماندن او نبود مدتی ساکت ماند و انتظار کشید مگر یکی از حاضران او را بکشد. پسر عموی مشرک عثمان، معاویه بن مغیره بن ابی العاص در نبرد " حمراء الاسد " اسیر شده بود. پیامبر (ص) دستور داد گردنش را بزنند. او به عثمان پناه جست، و عثمان برایش تامین خواست. پیامبر (ص) موافقت کرد مشروط بر اینکه سه روزه قلمرو اسلام را ترک کند. لکن او بعد از سه روز هم بیروننرفته فراری شد. پیامبر (ص)، عمار یاسر و زید بن حارثه را به تعقیب او فرستاد و فرمود: در فلان جا او را پیدا خواهید کرد. آنان او را همان جا یافته کشتند. اینکارعثمان چقدر شباهت دارد بکارش در مورد" حکم "و پسرش مروان بن حکم درباره حکومتش، و اینکه آندو را که توسط پیامبر اکرم (ص) به خارج از مدینه تبعید گشته و لعنت شده بودند پناه داد و به مدینه باز گرداند و در سایه‌حمایت خویش گرفت و بر مسلمانان مسلط کرد.

می بینیم کارهای اول عثمان با کارهای آخرش یکی است و دو قسمت زندگیش سر و ته یک کرباسند.

اینهاست آنچه از سوابق عثمان و کارهای بعدیش میدانیم. می بینیم هیچ کاری نکرده که ایجاب کند پیامبر اکرم (ص) به او محبت نموده و برایش دعای خیر

[صفحه ۲۲۱]

کند. چنانکه ثابت می نماید هیچیک از این کارها نمیتواند شرایط واحوالی برای عثمان پیش آورد که پیامبر (ص) در آن دست دعا به آسمانفرا برده و برای عثمان خیر و خوشی و پاداش بطلبد. و هر چه در این زمینه ساخته اند پوچ است و از حقیقت بدور،و بافته

های دور امویان است.

آری، گفته اند پیامبر (ص) در موقع تدارک‌سپاه " تنگدستی " در حق عثمان چندین دعا کرده است. ممکن است شیفتگان عثمان و آنها که مرده او هستند موجب و سببی برای چنین دعاهای ادعائی بتراشند. اما انسان محقق و وارد میداند که همه روایاتی که حکایت‌از دعاهای پیامبر (ص) درباره عثمان‌مینماید سست و درهم و بی اساس است، یا رجال سندش " ضعیف " اند یا روایت" مرسل " و ناتمام است و مضمون های متفاوت و متعارضی دارد در این که جریان تدارک آن سپاه چگونه بوده و عثمان چقدر انفاق و کمک کرده است، وتعارض آنها بقدری است که بطلان آن ها را ثابت مینماید.

مثلا ـ ابن هشام روایت میکند که " عثمان بن عفان در تدارک آن سپاه مبلغ هنگفتی کمک کرد که هیچکس کمک نکرده است. کسی که طرف‌اعتماد من می باشد برایم اینطور نقل کرده که عثمان بن عفان در غزوه تبوک برای تدارک سپاه تنگدستی یکهزار دینار کمک کرده است "...

طبری، قسمت اول گفته ابن هشام را گرفته و روایتش را نقل ناکرده رها ساخته است.

کلبی، چنانکه در " اسباب النزول " واحدی آمده، بطور " مرسل " چنین روایت کرده که " عثمان یکهزار شتر باپالانش کمک کرد ".

قتاده بطور " مرسل " میگوید ":یکهزار شتر و هفتاداسب کمک کرد. "

بلاذری با سندی " ضعیف " و بطور " مرسل " میگوید ": هفتاد هزار

[صفحه ۲۲۲]

کمک کرد. "

طبرانی با سند " ضعیف " میگوید ": دویست شتر با پالان کمک کرده و دویست "اوقیه " طلا. "

ابویعلی با سندی" ضعیف " میگوید ": هفتصد " اوقیه " طلا آورد. "

ابن عدی با سندی بسیار سست و " ضعیف " میگوید ": دو هزار دینار آورد. "

ابو نعیم با دو سند باطل میگوید ": هزار دینار آورد "

احمد حنبل و ابو نعیم با سند عیبناک روایت میکنند که " سیصد شتر با پالان‌کمک کرد. "

ابن عساکر بطور " مرسل " میگوید: تدارکات یکسوم آن سپاه را تهیه کرد. "

ابن اثیر همانچه را طبری آورده گفته و افزوده که " آورده‌اند که سیصد شتر و یکهزار دینار بوده‌است. "

عماد الدین عامری فقط یک حرف‌ادعائی و سر خود میزند و میگوید ": یکهزار دینار کمک کرده و نهصد و پنجاه شتر و پنجاه اسب داده. "

حلبی‌سخنی بدون دلیل " میگوید: ده هزار دینار کمک کرد بجز شتر و اسبها که هفتصد شتر و یکصد اسب بود و توشه و متعلقات آن. "

روایت دیگری در " سیره " حلبی نوشته است که میگوید": سیصد شتر با پالان و پنجاه اسب کمک کرد. "

و همانجا روایت دیگری آورده است که " ده هزار دینار به خدمت رسولخدا (ص) آورده در برابرش ریخت، " و می افزاید: شاید این ده هزار دینار غیر از آن کمکهائی است که برای‌تدارک ده هزار انسان کرده است.

ملاحظه کنید هر یک از این راویان و مورخان مقدار و مبلغ کمک عثمان را باپیمانه و واحد بخشندگی و سخاوت خویش تعیین

کرده اند و بر حسب گشاد دستی

[صفحه ۲۲۳]

و بلند نظری خویش.

در جریان همان تدارک، عده دیگری شرکت داشته وکمکهائی کرده اند، اما معلوم نیست چرا فقط عثمان مورد الطاف پیامبر (ص) قرار گرفته و دعای خیرش باو اختصاص‌یافته است؟ از جمله کسانی که به تدارک سپاه " تنگدستی " کمک کرده اندعباس بن عبد المطلب که گفته انـد نود هزار کمـک کرده است، و پیـامبر (ص) فرمود: عباس عموی پیامبرتان بخشـنده ترین و گشاده دست ترین فرد قریش است و از همه شـان دلسوزتر بحـال قریش - یـا پیونـددارتر بنابر مـدارک آنجماعت، نخستین کسـی که دارائیش را برای کمک به تـدارک سپاه اسـلام آورده ابوبکر است. پیامبر (ص) از او می پرسـد: چیزی برای خودت نگهداشـته ای؟ میگویـد: خدا و پیـامبرش را نگـاه داشـته ام بفرض که دارائی ابـوبکر انـدک بوده باشـد، لکن میـدانیم که همه هسـتیش را - در صورت صـحت آن روایت - بذل و بخشـش کرده است و این کمال بخشندگی است و گفته اند " کمال الجود بذل الموجود" پس چرا با وجود این و با اینکه پیـامبر (ص) خود را بیش از هر کسـی ممنون ابوبکر میدانسـته و بنـا بر روایت احمـد حنبـل فرموده ": هیچکس بامال و جانش بیش از ابـوبکر بن ابی قحـافه بر من منت ننهـاده است "، ابـوبکر را مـورد لطـف و دعـای خیر خویش قرار نـداد؟ بعلاـوه بسـیاری از مورخان‌شـماره سپاه " تنگـدستی " را سـی هزار نفر و ده هزار اسب و دوازده هزار شتردانسـته انـد و بنظر ابو زرعه هفتاد هزار نفر و بروایتی چهل هزار نفر بوده است، و کمکهای مالی عثمان کفاف‌به تجهیز و تدارک چنان سپاهی را نمیداده است و چنین بر می آید که عـده‌دیگری در تـدارک آن کمـک کرده باشـند. پس چرا آنـان را از دعـای خیر محروم کرد و دعـایش را از آنمیـان به عثمـان اختصاص داده؟ جواب این سوال را من میدانم. جوابش این است که عثمان پس از افتادن به خاک زلت و بیکسی و پس از مرگش

[صفحه ۲۲۴]

طرفـدارانی پیـدا کرد که برایش فضـیلت و امتیاز و افتخار می‌تراشـند و آن دیگران از طرفـدارانی که در جعل دستی بـدین درازی و تری داشته‌باشند محروم مانده اند.

اکنون پاره‌ای از روایاتی را که در این زمینه درست کرده و به ثبت رسانده اند میاوریم، و همین مختصر برای رد ادعاهائی که به نفع عثمان شده کفایت مینماید.

۲۴-ابو نعیم در " حلیه الاولیـاء " روایـتی ثبت کرده است از طریق حـبیب بن ابی حبیب - ابی محمـد البصـری - از نـافع از ابن عمر. میگوید ": وقتی پیامبر (ص) سپاه تنگدستی را تدارک میکرد عثمان هزار دینار آورده بدامن پیامبر (ص) ریخت. پیامبر گفت: خدایا عثمان را فراموش مکن عثمان از حالا به بعد هر چه بکند مسوولیتی بر عهده اش نخواهد بود. "

امینی گوید: کسـی مثل " حافظابی نعیم " ممکن است نداند که حدیثشـناسان و علمای بزرگ رجال آنجماعت درباره " حبیب -" از رجال سـند آن روایت - چه گفته اند؟ عبد الله بن احمد حنبل میگوید: پدرم میگفت ": حبیب " مورد اعتماد نیست.پدرم بکسـی گفت: حبیب دروغ میگفته است. پدرم هرگز حبیب را قابل اعتمادنمیشمرد و از او خوشش نمیامد و به اوسخت بد میگفت:

ابو داود درباره همین "حبیب " میگویـد: از دروغگوترین افراد است. حـدیث جعل میکرده است. ابو حاتم میگوید: روایاتش مطرود و متروک است. از قول پسـر برادرم احـادیث جعلی روایت کرده است. نسـائی و ازدی میگوینـد: روایـاتش متروک است. ابن حبـان

میگوید: در حدیث و روایات اساتید مورد اعتماد و " ثقه" مطالب دروغین وارد میکرده است. همچنین می گوید: همه روایاتش جعلی است. سپس چندین روایت او را که از قول ابن هشام بن سعد و دیگران است ذکر کرده می افزاید: همه اینها جعلیو ساختگی است، و عموم روایاتش اینطور است که متنش جعلی است و سندش بهمریخته ". حبیب " ابائی از این همندارد که از زبان اشخاص مورد حدیث

[صفحه ۲۲۵]

جعل کند، و کار دروغگوئی و دروغسازیش کاملا آشکار است. ابو احمد حاکم میگوید: روایاتش بی اعتباراست. سهل بن عسکر میگوید: از او بیست حدیث نوشتیم و به علی ابن مدینیعرضه داشتیم، گفت: اینها همه دروغ است. نسائی میگوید: روایاتش متروک و دور ریختنی است و همه اش از زبان مالک و دیگران جعل شده است.

این روایت را " احمل حنبل " از طریق ضمرهبن ربیعه دمشقی رملی نقل کرده است. ساجی درباره " ضمره " میگوید: راستگوئی است که روایات نادرست هم دارد. ضمره روایتی از ابن دینار از ابن عمر نقل کرده است که احمد حنبل آنرا نادرست دانسته و بشدت رد کرده وگفته: اگر کسی بگوید این روایت دروغمیباشد اشتباه نکرده است.

آن را " ترمذی " هم ثبت نموده و افزوده است:این روایت را از " ضمره " نمیتوان پذیرفت و بنظر حدیث شناسان خطا است.

۲۵- احمد حنبل روایتی ثبت کرده است از طریق محمد بن ابی بکر مقدمی بصری از محمد بن عبد الله انصاری بصری از هلال بن حق بصری از سعید جریری بصری از ثمامه قشیری. میگوید ": من روزیکه عثمان - رضی الله عنه - کشته شد در کنار خانه عثمان بودم. از فراز خانه برآمده به مردم گفت: آن دو رفیقان را که شما را علیه من شوراندهاند صدا بزنید بیایند. آنها را صدا زدند تا نزد او آمدند. گفت: شما رابه خدا قسم میدهم آیا میدانید پیامبرخدا (ص) وقتی به مدینه آمد مسجد برای همه جا نداشت، فرمود: چه کسی حاضر است این زمینها را از دارائی خودش بخرد و وقف مسجد مسلمانان

[صفحه ۲۲۶]

کند و پاداش خویش در بهشت بگیرد؟ آنوقت من آن زمین را از دارائی خویش خریدم و وقف مسلمانان کردم. حالا نمیگذارید در آنجا دو رکعت نماز بخوانم. سپس گفت: شما را بخدا قسم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص)وقتی به مدینه آمد چاهی جز" رومه " برای آب آشامیدنیش وجود نداشت، و پیامبر خدا فرمود: چه کسی از مال خودش آن چاه را می خرد و وقف مسلمانان میسازد و پاداش آن را در بهشت میگیرد؟ آنوقت من از دارائی شخصی خودم آن را خریدم. حالا- نمیگذارید از آن آب برای آشامیدنم برگیرم. آنگاه افزود: آیا میدانید که من تدارک کننده سپاه تنگدستی هستم؟ گفتند: آری بخدا "

این را بلاذری در " انساب الاشراف " آورده است از طریق یحیی بن ابی حجاج بصری از سعید جریری، با این افزوده... ": شمارا قسم میدهم بخدا آیا میدانید کهسپاه تنگدستی را من از دارائی خودم تدارک نمودم؟ گفتند: آری بخدا گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانیدکه پیامبر خدا (ص) در " ثبیر - " یا در حراء - بود. کوه حرکت کرد و سنگهایش بزیر ریخت. با پای خویش به یکی از آن سنگها زده گفت: قرار گیر چون کسی جز پیامبر یا راست باور یا شهید بر تو نخواهد بود؟ گفتند: آریبخدا "

بیهقی نیز از طریق یحیی بن ابی حجاج از جریری از ثمامه همین روایت را ثبت کرده است.

اکنون به بررسی رجال سند روایت می پردازیم:

الف - محمد بن عبد الله انصاری

عقیلی‌درباره او میگوید: زشت روایت است. ابو احمد حاکم میگوید: یحیی بن

[صفحه ۲۲۷]

خذام از او از مالک بن دینار احادیث نادرست روایت کرده است، خدا بهتر میداند که مسئولیت نادرستی آن به گردن او است یا به گردن یحیی. ابن حبان میگوید: واقعا زشت روایت است. از زبان اشخاص مورد اعتماد روایاتی را که از ایشان نیست نقل کرده است. بروایاتش نمیتوان استناد کرد. ابن طاهر میگوید: دروغساز است. حاکم نیشابوری میگوید: احادیث جعلی نقل میکند. ابو الفضل هروی میگوید ": ضعیف " و سست روایت است.ازدی میگوید: واقعا زشت روایت است.از مالک بن دینار احادیث بغرنج نقل کرده است.

نباید پنداشت که محمد بن عبد الله انصاری همان عبد الله بصری محمد بن عبد الله بن مثنی است، زیراوی چنانکه در " تهذیب التهذیب " آمده. بدون واسطه و مستقیما از سعید جریری روایت میکند در حالیکه آن با واسطه و غیر مستقیم از او نقل میکند همین محمد بن عبد الله انصاری است که‌وضعش را در اینجا شرح دادیم.

ب - سعید ابو مسعود جریری

گرچه شخصا " ثقه " و مورد اعتماد است نمیتوان روایاتش را پذیرفت، زیرا در سه ساله‌آخر عمر اختلال حواس پیدا کرده است.ابو حاتم میگوید: پیش از مرگ حافظه اش را از دست داده بود، بهمین جهت نقل و روایت فقط از کسانی روا است که‌پیش از ایندوره از وی چیزی فرا گرفته‌و روایت کرده اند. یزید بن هارون میگوید: شاید " جریری " باعث گرفتاری و عیبناکی روایات ما شده باشد. ابن معین از قول ابن عدی میگوید: بخدا دروغ نبندیم. باید بگویم من این را در موقعی از جریری شنیده ام که اختلال حواس پیدا کرده بود. ابن حبان میگوید: سه سال پیش از مرگش اختلال حواس پیدا کرده بود.یحیی بن سعید از عیسی بن یونس می پرسید: از جریری حدیث شنیده و آموخته ای؟ جواب میدهد: آری. به او میگوید: از او روایت نکن:

[صفحه ۲۲۸]

زیرا وی آن روایات را از او در دوره اختلال حواسش شنیده و آموخته است. ابن سعد میگوید: انشاء الله" ثقه " و مورد اعتماد بوده ولی آخر عمری اختلال حواس پیدا کرده است.

ج - یحیی بن ابی حجاج بصری

نام وی در سند روایتی است که بلاذری آورده. نسائی و ابن معین میگویند: ابن ابی حجاج راوی یی نیست. ابو حاتم میگوید "قوی "نیست.

ما در صورتی هم که بنفع هواخواهان عثمان چشم از نادرستی‌اینگونه روایات بپوشیم و سستی سند و بی اساسی آنها را ندیده بگیریم باز متن و مضمون آنها پیش از آن که فضیلت‌و امتیازی برای عثمان ثابت نماید اسباب شرمندگی او را فراهم خواهد کردمثلا در همین روایت تصریح شده است که‌طلحه و زبیر - از ده نفری که میگویندمژده بهشت یافته اند و عضو شورای شش نفره و سرآمد اصحابی که بزعم آنجماعت "عادل " و راسترونـد اقرار کرده انـد که آنچه عثمان بقید سوگند از آنها می‌پرسد راست است، اما با وجود این حاضرنشده اند دست از مخالفت با عثمان یا تقاضاهای خویش از او بردارند یا بگذارند در مسجدی که با

پول خویش زمینش را خریده نماز بگذارد یا از آب‌چاهی که خود خریده بنوشد، و همچنان بر حمله و فشار خویش ادامه داده و افزوده اند. حالا می پرسیم: آیا طلحه و زبیر با این عملشان آنچه را از زبان پیامبر (ص) بثبوت رسیده ردکرده اند؟ با این فرض "، عدالت،" و راستروی آنها و عضویتشان در گروه ده نفره ای که میگویند مژده بهشت یافته اند چه میشود؟ مگر نه این است‌که" عدالت " و جزو " عشره مبشره " بودنشان صحت چنین فرض و احتمالی را رد مینماید؟ پس بفرض که چنین روایتی‌صحت داشته و چنان واقعه ای رخ داده باشد حقیقت این خواهد بود که طلحه و زبیر معتقد بوده اند آنچه از عثمان بعدا سر زده وضع او را بکلی بر هم زده است، و سخن پیامبر (ص) تا وقتی در حق عثمان صادق بوده که در احوال دیرین خویش بماند و بر همان کردار و رفتار که سابقا داشته است اما

[صفحه ۲۲۹]

چون بعقیده آنها عثمان تغییر کردار و احوال داده و از خط اسلامی اداره و حکومت منحرف گشته از مصداق آن سخن پیامبر (ص) بیرون رفته است. شاید خود عثمان هم پس از آن خلافکاریها خود را از مصداق آن سخنان پیامبر (ص) خارج میدیده و بهمین لحاظ بیمناک بوده که مبادا همان شخصی باشد که پیامبر (ص) پیشگوئی فرموده که در مکه کافر و مدفون میشود و نیمی از عذاب جهانیان بر عهده او است. طلحه و زبیر حتی خود عثمان درباره عثمان همان نظری راداشتند که دیگر اصحاب که بر او شوریدند داشتند، همان نظری که ضمن شرح اظهاراتشان و موضع گیری و رفتارشان با او نشان دادیم. مثلا درآنجا که در پاسخ سوال موکد به سوگند عثمان میگویند ": این که دم از پیشاهنگی و سابقه ات با پیامبر خدا (ص) زدی، باید بگوئیم که تو پیشقدم و با سابقه و شایسته تصدی خلافت بودی‌اما بعدا (عقیده و رویه ات را) تغییر دادی و آنچه خود میدانی از تو سر زد ". یا آنجا که میگویند": این که گفتی: فقط سه گونه شخص را میتوان به قتل رساند، باید بگوئیم که در قرآن قتل غیر از این سه گونه شخص را که نام بردی روا می بینیم و آن قتل کسی است که در جهان تلاش تبهکارانه میکند، وقتی کسی که به تجاوز مسلحانه دست زد، و قتل کسی که‌مانع تحقق حق یا قانونی میشود و برای‌عدم تحقق و دریافت آن به جنگ مبادرت نموده گردنفرازی میکند. اکنون‌تو به تجاوز مسلحانه دست زده و مانع تحقق قانون و دریافت حقی شده و ایجادمانع کرده و گردنفرازی نموده ای "... و امثال این سخنان که مبین آراء اصحاب درباره او و خلافکاریهای او است و ثابت مینماید که نمیشود پیامبر(ص) وی را " شهید " نامیده باشد، و روایتی که چنین نسبت ناروائی به پیامبر (ص) میدهد جعلی است جعلی گستاخانه و بیشرمانه.

۲۶- سیف بن‌عمر از قول صعصعه بن معاویه تیمی چنین روایت کرده است ": عثمان وقتی در محاصره بود بدنبال علی و طلحه و زبیر و دیگران فرستاد که فردا بیائید. فردا از فراز خانه رو به آنان نموده گفت: شما را بخدا قسم میدهم -و من

[صفحه ۲۳۰]

فقط اصحاب پیامبر (ص)را قسم و مورد سوال قرار میدهم - آیامیدانید که پیامبر خدا (ص) فرمود هر کس چاه رومه را حفر کند بهشت را پاداش میبرد. و من آن چاه را حفر کردم؟ آیا میدانید که او فرمود: هرکس سپاه تنگدستی را تدارک نماید بهشت‌را پاداش میبرد. و من آن را تدارک نمودم؟ آنها حرفش را تصدیق کردند ".

ابن حجر این را در " فتح الباری " آورده و میگوید: نسائی از طریق احنف‌بن قیس روایت کرده کسانی که حرفش را تصدیق کردند عبارتند از: علی بن ابیطالب، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص.

ابن حجر در اینجا خاموش است و هیچ اشکالی به این روایت نمیکند، در حالیکه خودش نظریات حدیثدانان را درباره " سیف بن عمر " ثبت کرده است، اینها را که او " ضعیف " و سست روایت و " متروک " و بی اعتبار و جاعل دانسته و عموم روایاتش نادرست و دروغ شمرده شده، وحرفهای جعلی را از زبان رجال مسلم حدیث نقل میکند، حدیث جعل میکرده است، و متهم به زندقه بوده است.

پنداری‌ابن حجر میخواسته با ثبت اعتراف کسانی که ادعای عثمان را باور کرده وراست شمرده اند برهانی برای اثبات فضیلت عثمان جور کند بی توجه به این که هر قدر بر شماره تصدیق کنندگان ادعایش بیفزاید - بفرض صحت آن روایات، که بهیچوجه صحت هم ندارد - نه تنهافضیلت و افتخاری برایش بثبوت نمیرسد بلکه مایه ننگ و محکومیتش خواهد شد وچنانکه گذشت مسلم میسازد کسانی که اعتراف به صحت ادعای عثمان کرده اند باز بعلت انحراف او از راه راست دین نتوانسته اند کوچکترین ترتیب اثری بفرمایشات پیامبر (ص) درباره عثمان بدهند، و چندان بر تقاضای خویش دائربر عزل وی از خلافت با دست برداشتن از رویه ضد اسلامیش پا بفشرده اند که‌کار به کشتنش انجامیده است.

[صفحه ۲۳۱]

بنابر آنچه گذشت، محقق هیچ ارزشی برای روایت " سوگند دهی " عثمان قائل‌نخواهد گشت گرچه آن را " بخاری " در" صحیح " خویش ثبت کرده باشد. چه بسیار حدیثهای سقیم که در این " صحیح "ثبت گشته، و بایستی بر دیوار زدش و بدور افکندش، چنانکه این معنا از کتاب " ابو هریره " اثر ارزنده " آیه‌الله سید شرف الدین " و دیگر تالیفات‌ایشان بر میاید، و از آن بتفصیل سخن‌خواهیم گفت.

۲۷- اسد بن موسی در فضائل اصحاب پیامبر (ص) روایتی از قول قتاده بصری ثبت کرده است. میگوید: عثمان یکهزار شتر و هفتاد اسب برای حمل نفرات سپاه تنگدستی کمک‌کرد.

این را ابن حجر در " فتح الباری " ثبت کرده و میگوید ": مرسل "است. ضمنا اسمی از رجال سند آن که‌میان اسد بن موسی و قتاده همچنین از قتاده تا انتهای سند قرار دارند نمی برد. بدین ترتیب، روایت از دو طرف " مرسل " است. شاید در دو طرف سند آن راویانی قرار داشته اند جاعل و رسوا که " اسد بنی مروان " با دامن امامتش رسوائیشان را پوشانده و نخواسته با ذکرشان خدشه ای به ارزش حدیث وارد سازد. اسد بن موسی نواده ولید بن عبد الملک بن مروان اموی است. نسائی با وجود این که او را " ثقه" و مورد اعتماد میداند میگوید: اگردر حدیث تالیف نکرده بود برایش بهتر بود. ابن یونس میگوید: روایت نادرست و نامعلوم نقل کرده، و فکر میکنم عیبناکی روایاتش از خود او نیست. ابن حزم میگوید ": ضعیف " و زشت روایت است. عبد الحق میگوید: بنظر حدیثشناسان روایاتش قابل اعتماد نیست.

۲۸- ابویعلی روایتی از طریق دیگر ثبت کرده باین مضمون که " عثمان‌هفتصد اوقیه طلا آورد برای کمک."

[صفحه ۲۳۲]

ابن حجر این را در " فتح الباری " آورده میگوید ": سست است. " کاش آنرا با سند و ذکر رجال راوی آن آورده بود تا پته آنها را به آب می انداختیم و جعلی بودنش مسلم میگشت.

۲۹- ابن عدی روایتی ثبت کرده است از قول عمار بن هارون - ابی یاسر مستملی - از اسحاق بن ابراهیم مستملی‌از ابی وائل از

حذیفه که " پیامبر خدا (ص) در یکی از لشکرکشی هایش به‌عثمان پیغام داده از او کمک خواست. عثمان ده هزار دینار برای او فرستاد. آنها را در برابر خویش نهاده زیر ورو میکرد و در حق وی دعا که خدا از تو درگذرد ای عثمان از همه کارهائی که در پنهان یا آشکار کرده ای و هر آنچه تا بقیامت خواهی کرد. عثمان بعد از این نباید از هر چه میکند بیمی بدل راه دهد ".
ابن کثیر این را در تاریخش آورده ولی هیچ از عیبناکی سندش نمیگوید مثل همه جا که روایت در فضائل کسانی است که دل و دینش را به آنها باخته است. ابن حجرنیز در " فتح الباری " نوشته و میگوید: سندش واقعا سست است و در جای دیگر میگوید: سندش پوچ است. قسطلانی در " مواهب اللدنیه " نوشته اما از عیبناکی آن هیچ نمیگوید. زرقانی در شرح آن سخن ابن حجر را - که آوردیم - میاورد. شرح حال بعضی از راویان " سست " و ضعیف این روایت را بعدها خواهیم دید.
ابن کثیر در تاریخش مینویسد ": حسن بن عرفه از محمد بن قاسم اسدی شامی

[صفحه ۲۳۳]

از اوزاعی شامی از حسان بن عطیه دمشقی از پیامبر اکرم (ص) روایت " مرسلی " آورده که به عثمان فرمود: خدا از تو درگذرد، از همه کارهائی که کرده ای و آنچه در انجامش کوتاهی نموده ای‌و آنچه در پنهان و آشکار کرده ای و هر چه قبلا انجام داده ای و هر چه تابقیامت خواهی کرد ".
امینی گوید:در سند این روایت دروغین ناقص سند، هر گاه جز نام محمد بن قاسم - آن هواخواه عثمان - نبود برای بطلان و نادرستی اش کافی مینمود. ابن کثیر که به این روایت جعلی بی پایه استنادمیکند مگر سخن حدیثشناسان را درباره محمد بن قاسم ندیده یا از یاد برده است. مگر نمیدانسته که نسائی درباره‌او میگوید: مورد اعتماد نیست و احمدحنبل او را دروغگو خوانده است. ترمذی میگوید: احمد حنبل درباره او سخن گفته و او را " ضعیف " دانسته است. ابو حاتم میگوید ": قوی " نیست و از روایتش خوشم نمیاید. ابو داود میگوید: غیر قابل اعتماد است ونه امین، و روایاتش جعلی است. ابن عدی میگوید: عموم روایاتش قابل پیروی نیست. براء میگوید: روایاتی که او نقل کرده قابل پیروی نیست. دار قطنی میگوید: دروغساز است. ابن‌قاسم میگوید: روایاتش جعلی است، و خودش راوی یی است. بخاری از قول احمد میگوید: روایاتش را دور انداخته ایم. یا در جای دیگر میگوید: احمد حنبل او را دروغگو خوانده است. ابن حبان میگوید: از زبان اشخاص مورد اعتماد چیزهائی را که نگفته اندنقل میکند. روایاتش قابل استناد نیست. عقیلی میگوید: بعضی او را بعنوان راوی شناخته اند و برخی نه. احمد حنبل او را ترک کرده و گفته است: روایاتش روایات بدی است. ابو احمدحاکم نیشابوری میگوید: بنظر حدیثشناسان " قوی " شمرده نمیشود. بغوی میگوید: سست روایت است. ازدی میگوید: متروک و مطرود است.

[صفحه ۲۳۴]

همین برای اثبات سستی سند و بطلان روایت کفایت مینماید و نیازی نیست به‌معرفی شامیانی که در سند آن نام برده‌شده اند و همگی دشمن حقند و مخالف خاندان پاک پیامبر اکرم، یا ذکر این‌که " مرسل " است و همین " ارسال " مایه سستی آن. بگذریم از این که متنش با اصول مسلم اعتقاد اسلامی منافات دارد، زیرا بر همه کارها و گناهانی که تا آخرت مرتکب شود صحه میگذارد و اجازه میدهد هر چه دلش خواست بکند و از عواقب آن نهراسد، وهمین بدترین شکل به گستاخی انداختن است. از معصومان که بگذریم به چه کسی میتوان گفت: هر کاری که انجام دهی آمرزیده خواهد بود. هر گاه چنین‌حرفی به کسی زده شود سبب میگردد

که ارتکاب گناه و جنایت را کاری سهل و ساده پندارد و از کیفر آخرت بیمی به دل راه ندهد و رفته رفته بر گستاخی وسرکشی بیفزاید و اراده را تسلیم هوای‌نفس سازد و تن به بلهوسی و شهوترانی سپارد.

آری، تاریخ زندگی عثمان براستی دلیل صحت متن این روایت است،زیرا نشان میدهد که در زندگی هیچ از عواقب کارهای زشتش نمی هراسیده و بی محابا به هر جنایت و خلافی دست میالوده است پنداری از وضع اخرویش اطمینان خاطر دارد و آخرت را در هر صورت به مراد دل می بیند

گرفتیم که کارهای نیک کارهای بدی را که شخصی درگذشته مرتکب شده - البته باستثنای آنچه حقوق مردم را پایمال کرده و انسان را از دین بدر میسازد - بزدایدو محو گرداند، لکن اینطور نیست که کارهای بدی را هم که شخص در آینده ممکن است مرتکب شود بزداید. به کارهای عثمان کاری نداریم، کدام کارنیک هست که به انجام دهنده اش امکان و اجازه میدهد هر چه را خواست تا قیامت مرتکب شود، و تضمین کند که همه گناهانش که در آینده صورت میگیردآمرزیده شود؟ مگر در قاموس اسلام بالاتر از ایمان کاری هست؟ معذالك،ایمان هرگز نمیتواند گناهان آینده مومن را آمرزیده سازد، و فقط کارهای‌بد گذشته اش را می زداید. میفرماید ": کسانی ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند و به آنچه بر محمد نازل گشته - و حق است و

[صفحه ۲۳۵]

از طرف پروردگارشان - ایمان بیاورد کارهای بدش آمرزیده خواهد گشت و خاطرش اصلاح. " و هر گاه غیر از این‌میبود پاداش و کیفر و حساب و کتاب و دادرسی بی معنا میگشت و همه سخنانی که در این زمینه با مومنان گفته شده بیهوده می نمود.

ما در کارنامه عثمان به کار نیکی که چنین مبالغه و فوق العادگی را ایجاب نماید بر نمی خوریم جز کمکهای مالیش به تدارک سپاه "تنگدستی - " آنهم اگر راست باشد - وپولی که برای حفر چاه " رومه " خرج کرده است، ضمنا دانستیم عده ای غیر از او به تدارك آن سپاه کمک کرده اندو بیش از او، و چه بسیار چاهها که برای مسلمانان کنده اند و چه نهرها که احداث کرده اند همه وقف مسلمانان. اگر این کار عثمان مستلزم آن باشد که هر گناهی تا به قیامت میکند آمرزیده شود باید گناه آن دیگران هم نه تا به قیامت بلکه حتی بعد از قیامت هم آمرزیده باشد. اما با دعای هواخواهان عثمان بخت و اقبال فقط یاروی گشته و رخ از دیگران برتافته است.

اصحاب آیا میدانسته اند عثمان آمرزیده بوده است و با علم به این به‌کارهائی که از او سر میزده اعتراض مینموده و حاضر نبوده اند به دیده مغفرت بنگرند و از او بر خلاف فرموده‌خدا و پیامبرش در نگذشته اند، حال آنکه میگویند آنها " عادل " و راستروبوده اند؟ یا این روایت دروغین و جعلی را شنیده اما اعتنائی به آن ننموده و به سطل کاغذ باطله ریخته اند؟ حقیقت بنظر من این است که آن روایت تا آخرین روز عمر عثمان بوجود نیامده و بهنگام محاصره و قتلش و آنگاه که نعش او را در " بستان کوکب - " گورستان یهودیان - خاک کرده اند هنوز در بطن جاعلان و دروغپردازان بوده است و زمانی که امویان - همقبیله های عثمان - به قدرت رسیده اند توسط قابله های گماشته معاویه متولد شده است.

۳۰- احمد حنبل در" مسند " روایتی ثبت کرده است از قول بهز - ابی اسود بصری - از ابی عوانه - وضاح بصری - از حصین از عمر بن جاوان بصری از احنف بن

[صفحه ۲۳۶]

قیس بصری. میگوید: بقصد حج براه افتادیم، از مدینه گذشتیم، در حالیکه در یکی از منازل میان راه بودیم یکی آمده به ما گفت: مردم در مسجد به حال نگرانی بسر میبرند. من و همراهم براه افتادیم، دیدیم مردم در مسجد بدور چند نفر گرد آمده اند.از میان جمعیت عبور کردم تا به وسط آنها رسیدم و دیدم علی بن ابیطالب و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص. در همین اثنا عثمان سر رسید و پرسید: علی اینجا است؟ گفتند: آری. پرسید: طلحه هست؟ گفتند: بله. پرسید: سعد اینجا است؟ گفتند: بله گفت: شما را به خدای یگانه سوگند میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) فرمود: چه کسی فلان قطعه زمین را می خرد که خدا او را بیامرزد، بعد من آنرا خریده به پیامبر خدا (ص) عرض کردم: من آنرا خریدم. فرمود: آنرا وقف مسجدمان کن و پاداش خویش بستان؟ آنها گفتند: آری همینطور است که تو میگوئی. آنگاه عثمان گفت: شما را به خدای یگانه سوگند میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) گفت: چه کسی چاه " رومه " را می خرد؟ و من آنرا به فلان مبلغ خریدم و به پیامبر(ص) عرض کردم: من آنرا - یعنی چاه "رومه " را - خریدم. فرمود: وقف آب آشامیدنی مسلمانان کن تا پاداش آن‌را ببری. گفتند: آری. عثمان گفت:شما را به خدای یگانه قسم میدهم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص) روزتدارک سپاه " تنگدستی " نگاهی به چهره جماعتش افکند و گفت: چه کسی اینها را تدارک میکند، خدا او را قرین مغفرتش بدارد؟ آنوقت من آنها را تدارک کردم حتی تا جزئی ترین لوازمشان. گفتند: آری بخدا عثمان گفت: خدایا تو شاهد باش. خدایا تو شاهد باش. خدایا تو شاهد باش. و برفت "

این را بیهقی هم در " سنن الکبری " با همین سند ذکر کرده است.

امینی گوید: این چند تا بصره ای - راویان آن روایت دروغین - که سرباز

[صفحه ۲۳۷]

زنی گشته و زیر پرچم " جمل " جنگیده اند پنداشته اند میتوانند چیزی بسازند تا این واقعیت را که مردان صالح و شخصیت های برجسته و پرهیزکار بصره علیه عثمان همداستان گشته اند از نظرها بپوشانند، و دامن‌وی را از آلایش خلافکاریها و انحرافاتش بری نمایند، غافل از این که اگر روایات دروغین آنها مورد قبول‌عده ای هم قرار گیرد باز منظورشان برنمیاید که سهل است قوزی بالای قوز عثمان خواهد گشت و میرساند که اصحاب بزرگ و مشهور حتی پس از شنیدن استدلال عثمان و سوگند دهیش دست از مخالفت با او در رویه اش بر نداشته واو را تا دم مرگ تعقیب کرده اند، همچنان از دفاعش خودداری نموده و به تحریک علیه وی ادامه داده اند و به اهانت و تحقیر و تضعیف او پرداخته تااو را کشته اند تا آنجا که به جنازه اش حمله برده دنده اش را شکسته و نعشش را در گورستان یهودیان دفن کرده‌اند. و امت اسلامی - که بعقیده آنان‌بر خطا اجماع نمیکند - علیه وی اجماع‌و اتفاق یافته است. بنابراین برای عثمان هیچ قدر و اعتبار و احترامی باقی نمانده گرچه جاعلان هزار افسانه‌در فضائل و محاسنش بسازند.

از آنچه گذشت بر میاید که پاداشهای عثمان - همانها که میگویند در ازای تدارک سپاه تنگدستی و حفر چاه " رومه " نصیبش گشته - اگر راست باشد نتائجی است مترتب بر کارهائی که کرده نه این‌که حقوق و خصائص ذاتی او باشد. این نتائج تا وقتی عاید عثمان میشده که بر کارهای ایجاب کننده اش ادامه دهد و چون از آن کارها دست برداشته و به خلافکاری و نقض قرآن و سنت در حکومت و اداره انحراف جسته از آن نتائج و آن پاداشها بدور گشته است و بهمین لحاظ اصحاب اهمیتی به وی نداده و اعتنائی به جان و کارش ننموده و گذاشته اند محاصره و ذلیل کشته شود ودر گورستان یهودیان مدفون باشد.

۳۱- بیهقی در " سنن الکبری " روایتی ثبت کرده است از طریق ابی اسحاق سبیعی از ابی عبد الرحمن سلمی. میگوید ": وقتی عثمان بن عفان - رضی‌الله عنه - به محاصره درآمد و خانه اش را در بر گرفتند از فراز خانه رو به مردم کرد که شما را بخدا قسم

[صفحه ۲۳۸]

میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) بر فراز کوه " حرا " بود، گفت: قرار گیر ای " حرا " جز پیامبر و راست ایمان و شهید بر تو نیست: گفتند: آری بخدا عثمان گفت: شما رابخدا قسم میدهم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص) در لشکرکشی " تنگدستی " گفت: چه کسی انفاق میکند، انفاقی که خدا بپذیرد؟ و به مردم در آنهنگام تنگدست و درمانده بودند -من از دارائی خود آن سپاه را تدارک کردم؟ گفتند: آری بخدا. آنگاه گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا بخاطر دارید که از چاه " رومه " هیچکس بدون‌پول نمیتوانست آب برگیرد، و من از پول خود آنرا خریدم و وقف توانگر و فقیر و راه مانده ساختم؟ گفتم: آری‌بخدا و دیگر چیزها که یکایک نام برد و بقید سوگند پرسید ".

در سند روایت، نام ابو اسحاق سبیعی است. در جلد هفتم خواندیم که او تدلیس میکرده و روایاتی را که محدثین کوفه نقل کرده اند خراب کرده است، و واقعا " ضعیف " بوده است و روایتش قابل استناد نیست. دیگر ابو عبد الرحمن است که از هواخواهان عثمان بشمار رفته و به روایاتش نمیتوان تکیه کرد.

۳۲- بلاذری روایتی ثبت کرده است از قول مدائنی از عباد بن راشد بصری از حسن بصری. میگوید ": پیامبر خدا (ص) فرمود: چه کسی این سپاه را در ازای این که شفاعتش پذیرفتنی باشد تدارک میکند؟ عثمان پرسید: در ازای شفاعتی پذیرفتنی ای پیامبر خدا (ص)؟ فرمود: آری بر عهده خدا و پیامبرش. گفت: من با هفتاد هزار (دینار) آنرا تدارک میکنم ".

این سپاه را درحقیقت حسن بصری سالها پس از وفات رسول اکرم (ص) تدارک کرده است زیراوی دو سال به آخر حکومت عمر مانده متولد شده است و نمیتواند مکالمه ای را که میان پیامبر (ص) و مومنان یاعثمان رخ داده بشنود و نقل کند، مگر

[صفحه ۲۳۹]

این که ادعا شود در حالیکه در وجود پدر و مادرش بوده از وراء حجاب مادی شنیده و دیده است، یا بگوئیم با عدم ذکر راویان آن اشاره به بطلان روایت کرده است. بعید هم نیست " عباد بن راشد " از زبان حسن بصری ساخته و وی بیگناه باشد. زیرا چنین کاری از عباد بن راشد بر میاید دوری بنقل از ابن معین میگوید: حدیث "عباد " محکم و " قوی " نیست ولی نوشتنی است (یعنی برای ملاحظه).

دوری از قول ابن معین میگوید ": ضعیف " است. بخاری و ازدی میگویند:یحیی القطان نقل روایت از وی را ترک کرده است.

ابو داود میگوید ": ضعیف "است. نسائی میگوید ": قوی نیست.ابن مدینی میگوید: وضعش را نمیدانم چگونه است.

ابن برقی میگوید ": قوی "نیست. ابن حبان میگوید: از جمله کسانی است که روایات نامعلوم و نادرست را از زبان اشخاص معروف نقل میکنند، حتی نظر میرسد که او در این‌کار تعمد داشته است. بنابراین سخن وی قابل استناد نیست. از حسن (بصری) حدیثی طولانی روایت کرده که بیشترش‌جعلی و دروغ است.

۳۳- از ابو نعیم در " حلیه الاولیاء " روایتی ثبت کرده است از طریق ابراهیم بن سعدان از بکر بن بکار بصری از عیسی بن مسیب‌از ابی زرعه از ابی هریره. میگوید:عثمان بن عفان دوبار بهشت را از پیامبر خدا (ص) خریده است، یکبار وقتی چاه " رومه " را حفر کرد و دیگربار که سپاه " تنگدستی " را تدارک نمود.

رجال سند را بررسی کنیم:

الف- بکر بن بکار - ابو عمرو بصری.

ابن‌ابی حاتم میگوید: سست روایت است و بد حافظه و مبتلا به اختلال مشاعر.

[صفحه ۲۴۰]

ابن معین میگوید: روای یی نیست. نسائی میگوید ": قوی " نیست. و نیز میگوید ": ثقه " و مورد اعتماد نیست. ابو حاتم میگوید": قوی " نیست. عقیلی و ابن جارود و ساجی او را در ردیف سست روایتان نشانده اند.

ب - عیسی بن مسیب.

یحیی و نسائی و دار قطنی میگویند": ضعیف " است. ابو حاتم و ابو زرعه میگویند ": قوی " نیست. و ابن حبانو دیگران به او ایراد گرفته اند. ابو داود میگوید ": ضعیف " است. یحیی بن معین نیز میگوید: راوی یی نیست. ابن حبان میگوید: اخبار را وارونه میسازد، و درست نمیفهمد و اشتباه میکند بطوریکه دیگر قابل استناد نیست.

هر محقق و پژوهنده ای میداند که اصحاب پیامبر (ص) چنین بهشت خریدنی را هرگز باور نداشته اندوگرنه علیه عثمان چنان همداستان و فعال نمیبودند و او را خوار و بیدفاع‌رها نمیساختند، حتی خود عثمان آن راباور نداشته وگرنه از این بیمناک نمیبود که آن کسی باشد که پیامبر (ص) فرموده در مکه کافر و مدفون میشود و نیمی از عذاب جهانیان را بر عهده دارد.

۳۴-احمد حنبل در " مسند " وابو نعیم در " حلیه الاولیاء " روایتی ثبت کرده اند هر کدام از یک طریق. یکی از طریق عبد الله بن جعفراز یونس بن حبیب از ابی داود. و دیگری از فاروق بن خطابی از ابی مسلم‌کجی از حجاج بن نصر - ابو محمد بصری. میگویند ": سکن بن مغیره اموی (بصری آزاد شده خانواده عثمان) از ولید بن ابی هشام بصری از فرقد بن ابی طلحه از عبد الرحمن بن ابی خباب سلمی بصری روایت کرده

[صفحه ۲۴۱]

میگوید: پیامبر (ص) در نطقی مردم را به تدارک سپاه " تنگدستی " تشویق کرد. عثمان گفت: من یکصد شتر را با پالانو ساز و برگش تعهد میکنم. پیامبر (ص) دوباره به تدارک خواند. عثمان گفت: یکصد شتر دیگر با پالان و ساز و برگش بعهده من. پیامبر (ص) دگر بار به تدارک برانگیخت. عثمان گفت:یکصد شتر دیگر با پالان و ساز و برگش‌بعهده من. دیدم پیامبر (ص) در حالیکه با دست اشاره میکرد فرمود: عثمان از امروز ببعد هر چه بکند علیه‌او نوشته نخواهد شد ".

این صحابی بصری که از راویان آن روایت است ناشناخته است و از او اثری جز همین روایت نیست، و هیچکس از وضع و شرح حالش خبری ندارد بغیر از جعل همین روایت، و چنانکه ابن عبد البر در " استیعاب " و ابن حجر در " اصابه " تصریح کرده اند وی از پیامبر (ص) جز همین نطق ادعائی را نقل نکرده و این را هیچ صحابی یی از پیامبر (ص)نشنیده است!

وانگهی کسی که در انتهای سند نامش آمده کیست؟ فرقد بن طلحه کدام است؟ کی به دنیا آمده و کجا و چه وقت زندگی کرده و شرح حالش جیست؟ابن مدینی جواب داده است میگوید: نمیدانم کیست

دیگری حجاج بن نصیر است. مگر ممکن است یکی از پیشوایان علم حدیث یا حافظان حدیث این شخص را نشناسند و ندانند علمای رجال درباره اش چه گفته اند و چگونه او را مورد حمله و انتقاد قرار داده محکوم کرده اند؟ ابن معین میگوید ": ضعیف" است. علی بن مدینی میگوید: روایاتش‌را دور انداخته اند، مردم چیزی از او نقل نمیکردند. نسائی میگوید ": ضعیف " است. و نیز میگوید: مورد اعتماد نیست و روایاتش قابل نوشتن نیست. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و دچار توهم میشود. عجلی میگوید: در

حدیث شهرت داشت ولی حدیثدانان با تلقینات خویش

[صفحه ۲۴۲]

وی را به اشتباه انداخته اند بطوریکه‌در میان روایاتش حرفهائی که از او نیست مخلوط گشته، و بهمین جهت او راترک کرده اند. ابن سعد میگوید ": ضعیف " بوده است. دار قطنی و ازدی میگویند ": ضعیف " است. ابو احمد حاکم میگوید: در نظر حدیثشناسان " قوی " نمیاید. آجری بنقل از ابی داود میگوید: روایاتش را ترک کرده اند. ابن قانع میگوید ": ضعیف " و سست روایت است:

فکر میکنم عیبناکی این روایت از سکن بن مغیره باشد و اوکه برده آزاد شده خانواده عثمان بوده‌خواسته باینوسیله حق آنان را ادا کرده باشد و پنداشته جعل روایت در فضیلت عثمان پاداشی از او برای ایشان‌میتواند بشمار آید. این کار منافاتی‌با این ندارد که وی باصطلاح " صالح " یا امام جمعه و پیشنماز بوده باشد، زیرا بسا از همین باصطلاح " صالح " حدیث جعل کرده اند و از سران دروغسازی و دروغبافی بوده اند. برای روشن شدن حقیت به جلد پنجم " غدیر " و بخش سلسله جاعلان و دروغپردازان مراجعه کنید.

۳۵- ابو نعیم در " حلیه الاولیاء " روایت ثبت کرده است از طریق عمر بن هارون بلخی از عبد الله بن شوذب بصری - یا مقدسی - از عبد الله بن قاسم از کثیر بن ابی کثیربصری آزاد شده سمره از عبد الله بن سمره - فرماندار معاویه بن ابی سفیان‌در بصره. میگوید: "در موقع تدارک سپاه تنگدستی من همراه پیامبر خدا (ص) بودم. عثمان هزار دینار آورده بخدمت پیامبر (ص) ریخت و رفت. پیامبر خدا (ص) در حالیکه دینارها را زیر و رو میکرد فرمود: عثمان از امروز ببعد هر کاری بکند باکی نباید داشته باشد".

[صفحه ۲۴۳]

احمد حنبل باین صورت ثبت کرده است ": عثمان ازامروز ببعد هر کاری بکند باکی نباید داشته باشد. و این را چند بار تکرارکرد. "

ابن جوزی هم در دو کتابش ثبت‌کرده است.

امینی گوید: شگفت آور نیست که حافظان حدیث از دروغسازی پلید روایت کنند با سندی ناقص و بدون‌ذکر آنان که نخست روایت کرده اند و بدانسان که حدیثی مسلم است، و هیچ به روی خویش نیاورند؟ روایتی که عمربن هارون نقل کند چه ارزش و اهمیتی دارد، کسی که ابن سعید درباره اش میگوید: مردم کتابی بزرگ از روایت او نوشتند و نوشتن حدیثش را ترک کردند. و بخاری میگوید: یحیی بن معین درباره او اینطور اظهار نظر کرده است: عمر بن هارون دروغسازی است، در حالی به مکه وارد شد که جعفر بن محمد درگذشته بود، و بنا کرد به روایت کردن از زبان او. ابن ابی حاتم میگوید: از پدرم درباره اوپرسیدم: گفت، ابن مبارک درباره او سخن گفته و روایت او بر باد است. به‌پدرم گفتم: اشج از قول او برای ما حدیث کرده است. پدرم گفت: او سست روایت است. ابن مبارک او را خوار شمرده است. قتیبه میگوید: به جریر گفتم. عمر بن هارون از زبان قاسم بن‌مبرور برای ما چنین روایت کرده: فرشته وحی نزد پیامبر (ص) آمده گفت: این منشی تو (یعنی معاویه) امین است. جریر گفت: پیش او برو و بگو:دروغ میگوئی. این را عقیلی روایت کرده است. احمد میگوید: هیچ از او روایت نمیکنم ولی سابقا بسیار از او روایت کرده ام. ابن مهدی میگوید: در نظر من هیچ ارزشی ندارد. ابتدا احادیثی برایم روایت کرد. بار دیگر که نزدم آمد همانها را از زبان ابن عباس از همان

اشخاص روایت کرد. از آنوقت روایتش را ترک کردم. ابو زکریا میگوید عمر بن هارون دروغسازی پلید است و روایتش بهیچ نمیارزد. ازاو حدیث می نوشتم و بر در خانه اش برای آموختن حدیث میماندم و همراهش به نهران رفتم. اما بعد وضعش برایم روشن گفت، در نتیجه

[صفحه ۲۴۴]

هر چه را از او نوشته بودم سوزاندم و کلمه ای حدیث از او پیشم نیست. ابن محرز از قول ابن معین میگوید: وی " ثقه" و مورد اعتماد نیست. غلابی نیز چنین‌سخنی از او نقل کرده است. و دیگر بار میگوید ": ضعیف " و سست روایت است. ابو داود از قول او میگوید: غیر موثق است. ابن ابی خثیمه و دیگران از ابن معین چنین نقل میکنند:راوی یی نیست. جعفر طیالسی بنقل از ابن معین میگوید: دروغ میگوید. عبدالله بن علی بن مدینی میگوید: درباره او از پدرم پرسیدم، او را بشدت " تضعیف " کرد. ابراهیم بن موسی میگوید: مردم حدیث او را ترک کرده اند. جوزجانی میگوید: مردم روایات او را نپذیرفته اند. نسائی وصالح بن محمد و ابو علی حافظ میگویند: روایاتش مطرود است. ساجی میگوید:سستی یی داشته است. دار قطنی میگوید ": ضعیف " است. ابو نعیم میگوید: مطالب نادرست و نامعلومی روایت کرده است. راوی یی نیست. عجلی میگوید ": ضعیف " است. ابن حبان میگوید: اززبان اشخاص موثق روایات پیچیده و بغرنج نقل کرده است و از استادانی ادعای آموختن حدیث کرده که آنها راهرگز ندیده است.

در سند، همچنین‌نام کثیر بن ابی کثیر آمده است. عقیلی او را در ردیف راویان " ضعیف" آورده، و ابن حزم و عبد الحق میگویند: او مجهول است. هر گاه توثیقی که عجلی از وی بعمل آورده ارزشی میداشت حافظان حدیث او را " مجهول " نمی خواندند، و عقیلی او را " ضعیف " نمینامید. وانگهی این که عجلی او را " ثقه " و مورد اعتماد بشمارد چه ارزشی دارد؟ زیرا عجلی همان است که " عمر بن سعد " قاتل سیدالشهدا - نواده پیامبر اکرم (ص) و افراد رسوا و ننگینی چون او را نیز" ثقه " و مورد اعتماد شمرده است

[صفحه ۲۴۵]

در سند روایت بطریقی که احمد حنبل ثبت کرده نام " ضمره بن ربیعه " هم هست. قبلا-دیدم که ساجی درباره او میگوید: راستگوئی است که دچار توهم میشده، و روایات نادرست و نامعلوم نقل کرده است. وی از قول ثوری از عبد الله بن دینار از ابن عمر روایتی‌نقل کرده که احمد حنبل آنرا بشدت رد نموده است و گفته اگر کسی بگوید این دروغ است خطا نکرده است. ترمذی همان‌روایت را ثبت کرده و میگوید: نقل ضمره بن ربیعه قابل پذیرفتن نیست و وی در نظر حدیثشناسان خطاکار است.

چنین است وضع و مقام راوی آن روایت،هر چند بعضی او را " ثقه " و امین شمرده باشند. باحتمال قوی عیبناکی آن روایت از وجود " ابن سمره " است واو بطمع رشوه های معاویه که بیدریغ بپای جاعلان حدیث می ریخته آنرا ساخته است.

۳۶- مسعر از زبان عطیه از ابو سعید میگوید ": پیامبر خدا (ص) را دیدم که از اول شب تا سپیده دم دستها را بدعا برداشته میگوید: خدایا من از عثمان راضی شده ام تو هم‌راضی باش ".

این را ابن جوزی در دو کتابش " تبصره " و " تلخیص " بطور " مرسل " ثبت کرده است، پنداری حدیثی مسلم و ثابت است. این اولین حدیثی است که در فضائل عثمان آورده. و احدی همین را در " اسباب النزول " بطور " مرسل " آورده و می افزاید: بر اثر

آن خداوند متعال این آیه را که " کسانی که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند "... فرو فرستاد. ابن کثیر آن را در تاریخش میاورد بدون این که رجال سندش را - جز همان سه نفر نامبرده - ذکر کند. شاید او و دیگر کسانی که آنرا بطور " مرسل " و با سند ناقص آورده اند دیده اند درسندش نام عناصر بی اعتباری هست که حرفشان قابل پذیرفتن و نقل نیست، و نخواسته اند با انگشت گذاشتن روی عیبناکی های آن در روایتی

[صفحه ۲۴۶]

که‌حاکی از فضائل و افتخارات عثمان است خدشه ای بنمایند.

نسبت عجیبی به پیامبر گرامی داده اند. میگویند از اول شب تا سپیده دم مشغول دعا کردن در حق عثمان بود. و معنی حرفشان این‌میشود که از فرائض خویش غافل ماند، ومثلا ـ نماز شب و نماز " وتر " را که تکلیف اختصاصی وی بود بجا نیاورد. آیا وحی تازه ای آمده و او را از پرداختن به تکالیف عبادی اش به دعای عثمان واداشته بود، یا حقیقت چیز دیگری است؟ حقیقت بنا به نوشته سیوطی این است که در آن شب نه تنها از اول تا سپیده دمان در حق عثمان دعا نمیکرده بلکه یک لحظه هم دعا نکرده است، زیرا وی در " خصائص الکبری " اسم همه کسانی را که پیامبراکرم (ص) در حقشان دعا فرموده آورده است حتی ذکر نام یک یهودی را فرو نگذاشته ولی در آنمیان اثری از اسم عثمان نیست.

پیامبر (ص) اگر بخاطر کمک عثمان در تدارک سپاه " تنگدستی " چنانکه از روایت " واحدی" بر میاید او را یکشب پیوسته دعا کرده‌باشد قطعا میبایست ابوبکر را که - بادعای آنجماعت - همه دارائیش را انفاق‌نمود، و پیامبر (ص) بیش از هر کس ممنون بخشندگیهای او بوده یکشبانه روز دعا کرده باشد. لکن کی و کجا چنین کرده است؟ در صورتی که می خواست هر وقت کسی برای انجام مهمی کمک مالی و بخششی مینماید او را دعا کند باید شبانه روز سرگرم دعا در حق این و آن میبود و چه بسیار بودند چنین کمک کنندگان، و چه دشوار میگشت‌وظیفه پیامبر (ص) اگر برای عثمان شبی تا بصبح دستها را به دعا بر میداشت برای ابوبکر و انصار که در جنگ و صلح بیدریغ از مال خویش بخشیدند و دیگر کسان که گنجها سیم و زر برای پیشبرد نهضت اسلام تقدیم کردند باید دستها را به دعا نگهمیداشت.

[صفحه ۲۴۷]

درباره افزوده" واحدی " که آن آیه شریفه در مورد کمک‌مالی عثمان فرود آمده است در جلد هشتم سخن گفتیم و ثابت کردیم درست نیست.

۳۷- ابن کثیر در تاریخش مینویسد ": لیث بن ابی سلیم گفته است: نخستین کسی که خوراکی از خرما و روغن تهیه کرد و آنرا با عسل آمیخته به خانه ام سلمه بخدمت پیامبرخدا (ص) فرستاد عثمان بود. او در خانه نبود. وقتی آمد در برابرش نهادند. پرسید: چه کسی این را فرستاده است؟ گفتند: عثمان. دستهارا به آسمانها بالا برده گفت: خدایاز تو می خواهیم از عثمان خشنود گردی، از او راضی باش ".

این را سیوطی بنقل از بیهقی و ابن عساکر از طریق لیث در " مسامره الاوائل " نوشته است.

امینی گوید: لیث بن ابی سلیم این‌داستان را پس از وفات پیامبر (ص) ساخته است، زیرا خودش در سال ۱۴۰ هجری بدون درک حضور پیامبر (ص) درگذشته است. معلوم نیست داستان را از چه کسی نقل میکند و چه کس شاهد آن‌بوده، چنانکه از دیگر رجال

سند روایت نیز خبری نیست و روایت از دو طرف " مرسل و بی راوی است.
درباره خود لیث بن ابی سلیم، عبد الله بن احمد میگوید: ندیده ام یحیی بن سعیدبه کسی بدبین تر از لیث (ابن ابی سلیم) و ابن اسحاق و همام باشد، هیچکس نمیتوانست درباره آنها به وی مراجعه کند (برای آموختن روایات آنها). ابن ابی شیبه و ابو حاتم و جوزجانی میگویند: سست روایت بوده است. ابن سعد و ابن معین و ابن عیینه او را " ضعیف " شمرده اند. احمد و ابو حاتم نیز و ابو زرعه میگویند: روایتش پرت و پلاـ است و بعقیده حدیثشناسان قابل استدلال نمیباشد. یحیی میگوید: عموم استادان و شیوخ او ناشناخته اند. ابن حبان میگوید: در آخر عمر اختلال‌مشاعر پیدا کرده بود

[صفحه ۲۴۸]

و سند روایات را دگرگون میساخت و روایات " مرسل " را به پیامبر (ص) میرساند،از قول راویان مورد اعتماد چیزها میساخت که نگفته اند. قطان و ابن مهدی و ابن معین و احمد او را ترک کرده اند. ابو احمد حاکم میگوید: بعقیده حدیثشناسان " قوی " نیست. ابو عبد الله حاکم میگوید: در بد حافظگی او همداستانند.
آیا برای حافظی مثل ابن کثیر عیب نیست که چنین‌روایت عیبناک و سستی را با آن متن نادرست ثبت نماید و بمنظور ردیف کردن‌فضائل و افتخارات برای عثمان آنرا بدون اتمام سند و ذکر راویان و بطور " مرسل " و چنانکه پنداری ثابت و مسلم باشد بیاورد. آنوقت چون نوبت میرسد به حدیث " صحیح " و ثابت و متواتری که در " صحاح " با سند کامل و با ذکر همه راویان ثبت است میگوید ": سندهای این حدیث همه اش ضعیف و سست است و مایه استدلال و حجت نمیتواند شد. خدا بهتر میداند در تاریخش نیز روایتی را که میگوید آیه ولایت درباره علی علیه السلام نازل گشته میاورد و می افزاید: " این بعلت سستی اسنادش بهیچوجه درست نیست، و درباره شخص علی هیچ آیه ای از قرآن نازل نگشته است ". مرگ بر دوستی کورکورانه و تعصب جاهلانه
پیامبر (ص) اگر میخواست برای هر هدیه ای گرچه اندک خوراکی باشد دست نیایش به آسمان بلند کند باید بیشتر اوقاتش را بعلت کثرت هدایا و هدیه آوران به دعا و نیایش بسر آورد، و عثمان و هدیه اش چه خصوصیتی داشته اند که فقط او را دعا کند؟

[صفحه ۲۴۹]

۳۸- خطیب بغدادی روایتی ثبت کرده است از طریق عبد الله بن حسن بن احمداز یزید بن مروان خلال از اسحاق بن نجیح ملطی از عطاء از ابو هریره. میگوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: هر پیامبری از میان امتش دوستی دارد و دوست من عثمان بن عفان است.
امینی گوید: برای شناختن سند این روایت، بررسی دو راوی دروغگو و دروغساز آن کفایت مینماید: خلال و ملطی. درباره خلال، یحیی بن معین میگوید:خلال دروغساز است. دارمی میگوید: او را دیده ام، و او " ضعیف " است وهمانگونه که یحیی بن معین گفته است.ابو داود میگوید: سست روایت است. دار قطنی میگوید: واقعا " ضعیف " است.
این خلاصه ای درباره خلال. اما ملطی. احمد درباره اش میگوید: اسحاق (بن نجیح ملطی) از دروغگوترین افراد است.
ابن معین میگوید: دروغسازی است دشمن خدا، و آدم بد و پلیدی. ابن ابی شیبه میگوید: در بغداد عده ای بودند که حدیث جعل میکردند از جمله اسحاق بن نجیح. ابن ابی مریم میگوید: او از کسانی است که در دروغسازی و جعل حدیث‌شهرت پیدا کرده اند. عمرو بن علی میگوید: دروغسازی است که حدیث جعل میکرده. جوزجانی میگوید: غیر موثق است و غیر امین. ابن عدی میگوید:

روایاتش جعلی است و خودش جعل میکرده، و همه آنچه از ابن جریح نقل کرده از زبانش جعل کرده است، و وضعش مشخص‌و در ردیف راویان " ضعیف است " و در شمار کسانی که حدیث جعل میکرده اند.نسائی میگوید: دروغساز است. ابن حبان میگوید: دجال و دغلکار است و آشکارا حدیث جعل میکرده. برقانی میگوید: به او نسبت دروغگوئی داده اند.
جوزجانی میگوید: دروغسازی جاعل است، روایاتش را بهیچوجه نمیتوان

[صفحه ۲۵۰]

پذیرفت و نه مورد استناد قرار داد، و باید وضع او را روشن ساخت.
ابو سعید میگوید: شهرت دارد که حدیث جعل میکرده است. ابن طاهر میگوید: دجالی و دروغساز است. ابن جوزی میگوید: بر این که جعل حدیث میکرده همداستانند.
تعجب آور است که خطیب درباره این روایت و عیبناکی و سستی سندش سکوت میکند در حالیکه خودش بسیاری از اظهار نظرهای حدیثشناسان نامبرده را در شرح حال اسحاق ثبت کرده است. شاید نخواسته صریحا این روایت را رد کند و با ذکر آن اظهار نظرها - آنهم در جای دیگر -سستی سند روایت را رسانده است. جاعل‌این روایت توجه نداشته که روایت های جعلی دیگری منافی جعل او هست، مثلا این روایت که " هر پیامبری دوستی دارد و دوست من سعد بن معاذ است، " و روایت دیگری که با این هر دو منافات دارد و بخاری در " صحیح " خویش از قول پیامبر اکرم (ص) آورده‌است ": اگر میخواستم دوستی برگزینم حتما ابوبکر را بر میگزیدم. " در جلدهای پیش در این زمینه بتفصیل‌سخن گفته و ثابت نمودیم جعلی و ساختگی است.
۳۹- ابن ابی الدنیا مستندا از فاطمه دختر عبد الملک نقل میکند که " شبی عمر بن عبد العزیز بیدار شده گفت: امشب خواب عجیبی دیدم. گفتم: برایم داستان کن. گفت: باشد صبح شود. وقتی از نماز جماعت‌فراغت یافت به خانه آمد، پرسیدم چه خواب دیدی؟ گفت: دیدم من به سرزمین‌پهناور و سرسبزی چون فرشی زمردین رانده شدم و کاخی دیدم نقره گون و ازآن کسی بیرون آمده فریاد برآورد: محمد بن عبد الله کجاست؟ پیامبر خداکجاست؟ ناگهان پیامبر خدا (ص) پدیدار گشت و بدرون کاخ رفت.

[صفحه ۲۵۱]

بعد شخص دیگری بیرون آمده فریاد برآورد: ابوبکر صدیق کجاست؟ ابوبکرآمده به درون کاخ رفت. شخص دیگر بیرون آمده فریاد برآورد: عمر بن خطاب کجاست؟ او آمده به درون رفت. سپس شخص دیگری بیرون آمده فریاد برآورد: عثمان بن عفان کجاست؟ او آمده به درون رفت. دیگری آمده که علی بن ابیطالب کجاست؟ او هم آمده بدون رفت. سپس یکی آمده که عمر بن عبد العزیز کجاست؟ برخاسته بدرون کاخ رفتم و در کنار پدرم عمر بن خطاب‌که در سمت چپ پیامبر خدا بود نشستم وابوبکر در سمت راست بفاصله یکنفر نشسته بود. از پدرم پرسیدم آن یکنفر کیست؟ گفت: این عیسی بن مریم است.آنگاه از هاتفی - که هاله ای نور میان من و او فاصله بوجود آورده و ازنظرم پنهانش نموده بود - شنیدم که میگفت: ای عمر بن عبد العزیز به عقیده و رویه است متمسک باش و بر آن پایداری کن. بعد در حالیکه می پنداشتم بمن اجازه خروج داده اند بیرون رفتم و در خارج کاخ عثمان بن عفان را دیدم، بمن گفت: الحمد لله که پروردگارم بمن یاری کرد. و افزود: خدا را شکر که مرا آمرزید ". این را ابن کثیر در تاریخش نوشته است.
امینی گوید: من همچنان با جماعتی‌روبرو هستم که می خواهند مطالبشان رابا خواب و رویا ثابت نمایند و واقعیات را با خیالات و

خوابدیـده هـا رد کننـد. قلم موی اوهامشان تصویری از عثمان میسازد پاک از هر آلایش و ننگ و زشتـی که اصـحاب " عادل " و راسترو - باصـطلاح همـان جمـاعت - همانها که شاهـد و ناظر کارهایش بوده انـد بر او عیب گرفته انـد و بخاطرش خونش را هـدر دانسته اند، همانها که آنجماعت گفتار و کردارشان را سرمشق میدانند. با چنین یاوه ها و حرفهای پوشالی، مردم ساده دل را به ورطه گناه میکشاننـد، بدینوسیله که عثمان - آن فرو رفته در منجلاب گناه و زشـتکاری - را از پشت میکروسکوبی به خلق نشان میدهند که او را از هر گناهی

[صفحه ۲۵۲]

پـاک مینمایـد و کارهای ساده خودیش را کوهی بنظر میاورد و اورا که همه اصـحاب پیامبر (ص) خوار وبیـدفاع گذاشـته انـد مورد حمایت و یاری‌خدا معرفی میکند. همین دار و دسته تبهکار، شخصیت امام مسلمانان و سرورجانشینان پیامبر (ص) و بزرگ مردی را که پس از پیامبر (ص) بهترین و برترین انسان است چنـدان کوچک میسازنـدو بقـدری با حقارت و خردی مینمایند که‌هیچ با قدر و مقامش مناسبت ندارد، به‌حدی که میگویند مرتکب گناهی گشته و سپس مورد مغفرت قرار گرفته است

کسـی نیست از اینها بپرسد چه وقت این گناه‌از پیشوا و مقتدای مومنان و مولای متقیان سـر زده است؟ آیا آنهنگام که پیامبر (ص) - چنانکه قرآن داسـتان مینماید - او را خود خویش خواند؟ یاهنگامی که خدای بزرگ و دانا او را ازهر آلایش و گناهی پاک و منزه شمرد و فرمود ": خـدا اراده میکنـد که از شـماخاندان پیـامبر هر آلایشـی را بزدایـد وشـما را پـاک گردانـد، " یا آنگاه که ولایت و دوستی او را ملازم و قرین ولایت و دوستی خویش و پیامبرش دانست و فرمود ": ولی و دوست شـما خـدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آوردنـد و همانها که نماز میگذارنـد و در حال رکوع زکات می پردازنـد؟ " یا آنوقت که دین را با ولایتش تکمیل کردو نعمتش را بر مسـلمانان به اتمـام رسانیـد و فرمـود ": امروز دینتـان را برایتـان به کمـال رسانـدم و نعمتم را بر شـما تمـام گردانیـدم و خواسـتم که شـما را دین اسـلام باشد؟ " یا زمانی که پیامبر اکرم (ص) او را همانگونه‌که خویشـتن بیش از مردم نسبت به خودشان صاحب اختیار است، صاحب اختیار گردانید، و در حدیث متواتر وقطعی و مسـلم " غدیر " وی را به " خلافت عظمی " برداشت؟ یا آنهنگـام که‌بـا حـدیث ثـابت و متـواتر و قطعی " ثقلیـن " او را همطراز و همـدوش قرآن سـاخت؟ یـا بگـاهی کـه منزلش را نسـبت به‌خویش چنان منزلت هارون با موسی معین گردانید و میان او با خویشتن یک فرق قائل گشت

[صفحه ۲۵۳]

آنهم فرق نبوت، و فرمود ": فقط با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟ " یا در موارد و زمانهائی نظیر اینها؟

امـام بهنگـامی که مردم عثمـان را در محاصـره داشـتند پـا به خانه خویش کشـید، و بهیچوجه در محاصـره و اقـدام علیه وی شـرکت نمینمود. شایـد در میـان جمـاعت خرده گیر و تهمتسـاز کسـی باشـد که رفتـار امـام را بـا عثمـان در آنحال گناهی بخشودنی برایش بشـمارد، این رفتـار را که به عثمـان نصـیحت میکرده واز کارهـائی که مورد انتقـاد خلق و اصـحاب قرار گرفته بوده نهی میفرموده و میگفته به " معروف " و رویه اسلامی‌عمل کنـد و راه کشـور داری از قرآن و سـنت بجویـد و طریقی جز آن نپویـد، و چون عثمـان گوش به اندرز و راهنمائی خیرخواهانه اش نسپرده به او اخطار کرد که دیگر برای راهنمائی و عتابت نخواهم آمد، زیرا تو شـرفت را به بـادداده ای و زمـام اختیـارت را از کف نهاده ای شایـد آنجماعت این رفتار را برای مولای متقیان گناهی بخشایش پذیرشـمرده و تحکیم موقعیت انقلابـیون و مخالفـان عثمان بحساب آورده باشـند، در حالیکه چنین نیست، و امام نه بخاطر تقویت ایشان بلکه برای

اين چنان كرده است كه عثمان را از رويه ضد اسلامى و نامردميش دور سازد و به راه حق و اجراى حكم قرآن باز آورد. لكن دريغ كه او را سودى نبخشيده است و چنان گشته كه شاعر گويد:

(شما را بموقع دستور دادم و راه نمودم ولى چه‌سود

كه نصيحت فقط در آفتاب نيمروز واقعيات پديدار خواهد گشت)

يا چنين كه گويد:

(چه بسيار گوهر نصيحت كه بپايتان ريختم

اما فقط پند نيوش است كه آن را غنيمت ميشمارد)

به‌به به اين‌معرفت و شناخت، و آفرين به اين علم و دانشى كه دارنده اش انجام وظيفه راگناه ميشمارد و گناهكار را مورد حمايت و يارى خدا ميپندارد

[صفحه ۲۵۴]

بگمانم جاعل اين روايت دروغين و سازنده اين افسانه و روايت خيالى يكى‌از كردهاى بيسواد يا از پارسيان عربى‌نشناس باشد وگرنه عرب اصيل هرگز چنين‌چيزى نميسازد و نميگويد ": الحمد لله الذى نصرنى ربى، و الحمد لله الذى غفر لى ربى "

عمر بن عبد العزيزخوابى بدتر و تباه تر از اين خواب مضحك نيز دارد كه در آن اختلاف و دعاوى خصمانه امير المومنين على بن ابى طالب با معاويه پسر هندى جگر خوار حل و فصل گشته است. آن را هم‌همين ابوبكر بن ابى الدنيا از قول عمر بن عبد العزيز آورده است. ميگويد: پيامبر خدا (ص) را در خواب ديدم. ابوبكر و عمر در خدمتش نشسته بودند. به او سلام كرده نشستم. در حاليكه نشسته بودم على و معاويه‌را آورده وارد اطاقى كردند و درب را بستند، و من تماشا ميكردم. چيزى نگذشت كه على بيرون آمده گفت: بخداى‌كعبه سوگند كه حكم بنفع من صادر گشت. لحظه اى بعد معاويه بدر شد در حاليكه ميگفت: بخداى كعبه سوگند كه آمرزيده گشتم.

از جمع اين دو خواب چنين بر ميايد كه وضع امير المومنين على بن ابيطالب (ع) در برابر عثمان‌مثل وضعى بوده كه معاويه در برابر على (ع) داشته است يعنى حال قيام بر ضد امام وقت و حاكم قانونى، وضع تجاوزكارانه و انحراف از اسلام چه زيان از اينگونه ناروا شنيدنها. بيشك سرانجام به پيشگاه خداى دادگر وحقستان خواهيم رفت و او ميان ما و خصم، ميان على (ع) از يكسو و عثمان و معاويه و هواخواهان آنها از سوى ديگر داورى خواهد كرد در رستاخيزو آنهنگام كه نه از خواب و روياكارى ساخته است و نه از خيالبافى.

۴۰- بلاذرى در " انساب الاشراف " روايتى ثبت كرده است از طريق سعيد بن خالد از صالح بن كيسان - آن اموى مسلك كه معلم پسر عمر بن عبد العزيز بوده است-

[صفحه ۲۵۵]

از سعيد بن مسيب. ميگويد: پيامبر خدا (ص) به عثمان نگريسته‌گفت: اين مومن متقى شهيد شبيه ابراهيم است. "

امينى گويد: بنظرميرسد سعيد بن خالد بن عمرو بن عثمان‌بن عفان اموى، يا سعيد بن خالد خزاعى مدنى كه علماى رجال بر " ضعف" وى همداستانند در ميان اصحاب پيامبر اكرم (ص) كسى را نيافته اند كه استعداد انتساب اين حرف ناروا و فضيلت بافى

گستاخانه را داشته با¶د وبهمین جهت این روایت را بی ذکر نام راویان آن و با سندی منقطع و بریده آورده اند بطوریکه از سعید بن مسیب –که دو سال پس از خلافت عمر بن خطاب بدنیا آمده – تا پیامبر اکرم (ص) نامی در سند نیست.
خواننده عزیز پس از مطالعه شرح حال عثمان و آراء و اظهار نظرهای اصحاب درباره او و همداستانی امت علیه رویه و کارهای خلاف و ناپرهیزگاری او بروشن میداند که تشبیه کردن این شخص به ابراهیم پیامبر (ص) چه جنایت وحشتناکی است و چه گستاخی و اهانت سختی به معصومان، و چه حرف یاوه و نامربوطی پناه بر خدا از حرف بی تعقل
باز اگر او را به یکی از پیامبران مقتول تشبیه کرده بودند میشد گفت که با هزار فرق که میان ایشان هست وجه شباهتی دارند و آن "مقتول " بوده است اما تصادف چنان شد، که این جسارت به ابراهیم خلیل الله روا گشته است.
گمان میکنم‌سازنده این تشبیه جنایت بار و مضحک آن حدیث تشبیهی را که در حق مولای متقیان هست – و در جلد سوم آوردیم – شنید، و حسادتش برانگیخته تا چنان چیزی برای مراد خویش – عثمان – ببافدو همین دوستی کورکورانه او را از دیدن عدم تشابهی که میان ابراهیم خلیل‌الرحمن و عثمان بن عفان هست باز داشته است و ندیده که آن پیامبر معصوم و پاکدامنی است که به افتخار خلیل الرحمانی نائل گشته و این تبهکاری که بجرم انحراف از اسلام و غوطه وری در منجلاب گناه بدست

[صفحه ۲۵۶]

اصحاب پیامبر (ص) و مهاجران و انصار به قتل رسیده است.
نمیدانم این ندای پیامبر اکرم (ص) را که سعید بن مسیب – که مدتها پس از پیامبر(ص) متولد شده – شنید، آیا عائشه هم شنیده بوده است و با وجود این فریاد بر میداشته ": نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر شده است "، یا به ابن عباس میگفته": ابن عباس خدا به تو عقل وفهم و قدرت بیان داده است. مبادا مردم را از دور این دیکتاتور پراکنده‌سازی ". یا میگفته ": بخدا میخواستم عثمان در یکی از همین جوالهایم میبود و قدرت بدوش گرفتنش را میداشتم تا او را به دریا می افکندم " یا به مروان میگفته ": بخدا میخواستم تو و همین رفیقت که اینقدر به سرنوشتش علاقه مندی بپای هر کدامتان سنگ آسیائی میبود و بدرون‌دریا میبودید " یا به کسانی که به خانه اش میرفته اند میگفته ": این جامه پیامبر خدا (ص) است که نفرسوده و عثمان سنتش را فرسوده و ازبین برده است " یا وقتی خبر قتلش را دریافته گفته ": خدا گورش را گم کند. آن (سرنوشت) نتیجه کارهائی بود که‌کرده. و خدا هیچوقت به بندگانش ظلم نمیکند " یا گفته ": خدا گورش را گم‌کند. گناهش او را به کشتن داد. خداانتقام کارش را از او گرفت. آی جماعت قریش مبادا از کشته شدن عثمان آنچنان که قوم ثمود از کشته خویش ناراحت گشتند ناراحت شوید ".
این روایت را که میگویند در تشبیه عثمان هست آیا آن اصحابی که گفتار و اظهار نظرها و اعمالشان را درباره عثمان دیدیم شنیده اند؟ یا نه، آن روایت اساسا باطل است و هیچیک از ایشان آنرا نشنیده است؟ تو ای خواننده عزیز در این باره قضاوت کن.
راویان بدسرشت و ناقلان یاوه، تشبیهی از زبان عائشه ساخته اند که بسیار سهمگین تر و جنایتبارتر از تشبیه سابق است و اهانتش به قوانین اسلام وپیامبرش افزون تر. و چنین:

[صفحه ۲۵۷]

"از مسیب بن واضح سلمی حمصی از خالدبن عمرو بن ابی الاخیل سلفی حمصی از عمرو بن ازهر عتکی بصری – قاضی گرگان– از هشام بن عروه از پدرش از عائشه – رضی الله عنها – میگوید: وقتی پیامبر (ص) ام کلثوم را به شوهر داد به ام ایمن گفت: دخترم

را بگیر و به خانه عثمان ببر، و دفی آهسته بزن. او چنان کرد. پس از سه روز پیامبر (ص) به دیـدن دخترش رفت و پرسـید: شوهرت را چگونه دیدی؟ گفت:بهترین مرد است. فرمود: او از همه کس به جدت ابراهیم و پدرت محمد بیشترشباهت دارد.

این را ذهبی در " میزان‌الاعتدال، " شرح حال عمرو بن ازهر نوشته و میگوید ": این جعلی است."

و ما بر گفته ذهبی چنین می افزائیم:رجال سند آن روایت اینها هستند:

۱-مسیب بن واضح

ابـو حـاتم میگویـد: راسـتگوئی است که زیـاد اشـتباه میکنـد واگر اشـتباهاتش به او تـذکر داده شود نمیپـذیرد. دار قطنی میگویـد": ضعیف "و سـست روایت است. سـاجی میگویـد: در احـادیث بسـیاری که وی نقـل کرده حرفهـا زده انـد. عبـدان میگویـد: او وعبد الوهاب بن ضـحاك مثل هم اند. و عبد الوهاب بن ضحاك را در جلد پنجم شناختیم و دیدیم که دروغسازی است جاعل روایت، و متروك و مطرود و بسیار اشتباهکار و متوهم، و در روایت دروغسازی شهرت داشته است.

۲-خالد بن عمرو

فریابی او را دروغگو خوانده است، ابن عدی و دیگران او راسست و پوشالی دانسته اند. دار قطنی میگوید ": ضعیف " است.

[صفحه ۲۵۸]

ابن‌عدی میگوید: روایات نادرست و ناشناخته ای دارد.

ذهبی روایتی از طریق او آورده و میگویـد: این باطـل است. و از روایـات آفت آلود " اخیل(" یعنی خالـد بن عمرو) دروغینی اسـت درباره اساتید حدیث ابن شاذان.

۳- عمرو بن ازهر عتکی

ابو سعید حداد میگوید: دروغ میبافته است. ابن معنی میگوید: مورد اعتماد نبوده " ضعیف " است.

بخاری میگویـد: متهم به‌دروغسازی است. نسائی و دیگران میگوینـد:متروك است. احمد حنبل میگوید: حدیث جعل میکرده است. عباس‌دوری از قول یحیی میگوید: دروغسازی سـست روایت بوده است. دولابی میگوید: روایتش متروك و مطرود است. جوزجانی میگوید: غیر قابل اعتماد است.

به این روایت دروغین باید روایت دروغین دیگری را ضمیمه و ملحق ساخت، آنرا که ابن عدی از طریق زید بن حریش از عمرو بن صالح - قاضـی رامهرمز - از عمری از نافع از ابن عمر - رضی الله عنهما - بصورت " مرفوع " آورده است ": ما عثمان را به پدرمان ابراهیم تشبیه مینمائیم. "

ذهبی درباره این روایت میگوید: واقعا نادرست و بیگانه است. ابن عدی‌پس از نوشتن این روایت درباره عمرو بن صالح - از راویان این روایت - میگوید: او غیر از این هم روایاتی دارد که قابل اخذ و پیروی نیست.

۴۱- بلاـذری در " انساب الاشـراف " روایتی ثبت کرده است از حسـین بن علی بن اسود از عبـد الرحمن ۰ میگوید: در "حجر " به عبادت ایستادم و با خود گفتم امشب نمیگذارم دیگری جایم را بگیرد. بعد مردی از پشت سرم آمده بادست بر شانه ام زد.

[صفحه ۲۵۹]

رو بر نگردانـدم. دوباره دست بر شانه ام زد، رو بر نگردانـدم. برای سومین بار دست بر شانه ام زد. رو برگرداندم دیدم عثمان است.

از " حجر " بیکسو رفتم تا او ایستاده قرآن را در یک رکعت خواند، راه خویش گرفت ".

این را ابو نعیم در " حلیه الاولیاء " باسند ذکر کرده است باین عبارت ": عبدالرحمن میگوید: با خود گفتم امشب رادر مقام خواهم گذراند. پس چون نماز شام بگذاشتم رهسپار مقام گشتم و به عبادت ایستادم. در حالیکه به عبادت ایستاده بودم مردی دستش را بر شانه ام نهاد. دیدم عثمان بن عفان است. آنگاه وی از اول قرآن گرفته تا آخرش خواند و سپس به رکوع و سجده رفت و بعد کفشش را برداشته برفت. و نمیدانم پیش از آن هم نماز خوانده بود یا نه ".

درباره راوی این فضیلت‌باید از علمای رجال پرسید. حافظ ابن‌عدی میگوید: حسین بن علی (بن اسود) حدیث میدزدیده است و روایاتی که اونقل کرده قابل پیروی نیست. ازدی میگوید: واقعا سست روایت است، و درباره روایاتش حرفها است.

احمد پیشوای حنبلیان درباره او همان را میگوید که به ابوبکر مروزی - در جواب‌این که حسبن بن علی بن اسود چگونه کسی است - گفته است، این را که: نمیشناسمش!

امینی گوید: آنگاه باید از عبد الرحمن تیمی پرسید: آیا وظیفه نداشتی که این مطلب را به پسر عمویت طلحه بن عبید الله تیمی اطلاع دهی آنگاه که بر صاحب این فضیلت سخت گرفته و او را در فشار گذاشته بود آنروز که مردم را علیه وی میشوراند وبه او اهانت میکرد و ریختن خونش را روا میدید و او تا دم مرگ تعقیب کرد و سپس نگذاشت نعشش را در گورستان مسلمانان دفن کنند؟

[صفحه ۲۶۰]

بالاخره‌روی سوال را باید به عثمان گرداند و پرسید: مگر در " حجر " باندازه تو جائی پیدا نمیشد که عبد الرحمن را ازجایش دور ساختی و جایش را گرفتی؟ مگر روا است کسی را که در محراب عبادت ایستاده با اشاره پیاپی دست ازعبادت منصرف ساخت؟ یا او را از جایش‌بر کنار کرد؟ در حالیکه میدانیم حق امامت با پیشقدم است و آن که زودتر آمده، و در حدیث شریفی که از طریق جابر بن عبد الله انصاری آمده دستور است که نباید هیچکس از شما روز جمعه برادرش را از جا بر خیزاند تا خودش بنشیند، بلکه باید بگوید: لطفا جا برایم باز کنید. و از طریق ابن عمرآمده است که هیچکس نباید دیگری رااز جایش برخیزاند و بر جای او بنشیند، بلکه باید جا برای یکدیگر بگشائید و جا بهم بدهید. ابن جریح میگوید: (چون این حدیث بشنیدم) پرسیدم: مقصود روز جمعه است؟ گفت: جمعه و غیر جمعه ". مسلم " این حدیث را باین عبارت آورده است ": هیچکس از شما نباید کسی را از جایش برخیزاند وخود بر جایش بنشیند " و نیز باین عبارت ": هیچکس از شما نباید برادرش‌را از جایش برخیزاند و بعد خود بر جایش بنشیند. " نووی در شرح " مسلم " میگوید ": این نهی بمنظور تحریم است. بنابراین، کسی که روز جمعه یاغیر جمعه برای نماز یا غیر نماز پیش از دیگران به محل مباحی در مسجدی بنشیند از دیگران ذیحق تر به آن مکان‌خواهد بود و بموجب این حدیث حرام است‌اگر دیگری او را از آنجا برخیزاند ". قسطلانی در " ارشاد الساری " میگوید ": از این نهی، حرمت آشکار است، و جز با دلیل نمیتوان ظهور حرمت آن را ندیده گرفت. بنابراین، روا نیست که کسی از جایش برخیزانده شود تا بجایش بنشینند، زیرا هر که بر تصرف مباحی پیشی گیرد بان ذیحق تر

[صفحه ۲۶۱]

از دیگران است. " احمد حنبل‌حدیث دیگری آورده باین مضمون که هر کس پس از خروج امام جماعت (از مسجد) از روی

گردن مردم عبور کند یا دو نفر را که کنار هم نشسته اند پس زند برای عبورش چنان است که پشت خویش به آتش (دوزخ) کشیده باشد. و پس زدن دو نفر باین هم اطلاق میشود که کسی دو نفر را از جایشان بکناری زند تا بین آندو بنشیند. شوکانی در " نیل‌الاوطار " میگوید ": هر که پیش از دیگران جای مباحی را خواه در مسجد یاغیر مسجد و روز جمعه یا غیر آن و برای نماز یا عبادتی دیگر بگیرد برای‌توقف در آن جا از دیگران ذیح تر است و بر دیگران حرام است که او را از آنجا بلند کرده خود بنشینند." بنابر آنچه گذشت کار عثمان که عبد الرحمن را از جایش برخیزاند، - از جائی که ذیحق تر از دیگران بان بوده است - و چندین بار با زدن دست بر شانه و پشتش به او اخطار کرده که جایش را به وی بدهد کار ناروا و حرامی بوده و با سنت ثابت ناسازگار است.

بعلاوه، مگر قرآن را یکشبه میتوان ختم کرد؟ شاید اگر آن شب از شبهای بلند زمستان باشد و عثمان بلافاصله بعد از نماز عشاء به" حجر " آمده و زبانش روان و بیانش رسا باشد - که ما هیچیك را نمیدانیم و برای ما قطعی نیست -احتمال میرود که ممکن باشد. وانگهی مگر عثمان همان کسی هست که وقتی به منبر بالاـ رفت لزره بر اندامش افتاده سرشکسته خاموش‌ماند و پس از دقائقی گفت: ابوبکر و عمر برای چنین مناسبتها و منبر رفتن گفتاری تهیه میدیدند، اما من نه نطقی برای این مناسبت تهیه دیده ام ونه گفتاری آماده نموده ام، بعدا میائیم صحبت میکنیم کدام سخنران عرب اگر

[صفحه ۲۶۲]

کلام الله مجید را از برباشد - کلام و گفتار بیمانندی را که همه معنی و مطلب و رسائی و گویائی است - احتیاج به تهیه کردن نطق و سخن‌و فراهم آوردن مطلب پیدا میکند؟

این‌آدم به قرآنی که - بنابر آن روایت دروغین - در نمازش ختم میکرد چرا عمل‌نمیکرد؟ مگر در قرآنی که میخواند این آیه شریفه نیست ": کسانی که مردان و زنان مومن را بدون اینکه کاری کرده باشند اذیت میکنند متحمل بهتان و گناهی سهمناك میشوند؟" یا مگر ابوذر و عمار و ابن مسعود و جماعت نیکوکار و پاکدامنی نظیرشان درشمار مومنان نبودند که چنان اذیتشان کرد با تبعید و آواره ساختن و کتك و شکنجه و اهانت و بهر وسیله ای که دستش پرسید؟ در آن قرآن مگر این آیت‌نیست ": کسانی که پیامبر خدا را میازارند عذابی دردناك دارند؟ " که او با ارتکاب کار ناشایستش در شب وفات ام کلثوم - دختر پیامبر (ص) پیامبر خدا را آزرد، و با پناه دادن‌به کسی که حضرتش طرد و لعن کرده بود، و با تحقیر و توهین اصحاب بزرگوارش‌و سرآمدشان پسر عموی پاکش علی بن ابیطالب، و با تبدیل سنت وی و با انحراف از آن. آیا این فرمایش الهی در آن نیست ": خدا را فرمان برید و پیامبر را و زمامدارانتان را فرمان برید " که او سر از فرمان خدا و پیامبرش در پیچید و فرمان نبردشان و قرآن و سنت را بارها و در موارد بسیار پشت گوش افکند در مورد جمع و صرف اموال عمومی و صدقات و مالیاتهای‌اسلامی و زکات، و توزیع عوایـد، و نماز، و واگذاری املاك دولتی، و اوقاف، و حج، و نکاح، و قانون جزای اسلامی؟ مگر در آن حدود الهی بشرح در نیامده است؟ یا این فرموده پروردگار نیست ": هر که پا از حدود الهی فرا نهد پس چنین کسان همان ستمگرانند " که پا از حدود بیرون نهاد و عهد و پیمان خویش گسست و توبه‌شکست و دست به کارهای بد فرجام آلود و جنایتها

[صفحه ۲۶۳]

که کارش را به قتل‌فجیع کشاند و بلاها و بدبختیها بر سرخودش آورد و بر سر امت اسلام که تا به حال جریان دارد؟ در آن قرآن -

که‌میگوینـد میخوانـده - مگر آیه " مبـاهله "یـا آیه " تطهیر " نبوده است و خـدا در اولی علی بن ابیطالب را خود پیامبر عظیم الشان میشـمارد و در دومی‌او را چون پیـامبر اکرم از هر آلایـش پـاک و منزه میگردانـد که عثمـان عقیـده داشت و اظهار میکرد مروان بن حکم - تبعید و لعنت شده پیامبر خدا - برتر از او است؟

کـاش این آدم آن تلاوت خسـته کننـده قرآن را ترک نمـوده و بجـایش عمـل به آن را پیش گرفته بود، احکـام قرآن کریم را اجرا مینمود و برجامعه و رفتار و سیاستش تطبیق میداد و در تلاوت آن به قدر مقدور و میسور اکتفا ورزیده بود

۴۲ - بلاذری در " انساب الاشـراف " روایتی ثبت کرده استاز خلف بزار از عبـد الوهاب بن عطاء خفاف بصـری از سـعید بن ابی عروه - ابی‌نصـر بصری - از ابـن اخی مطرف بـن عبـد الله بن شـخیر از مطرف بصـری. میگویـد ": در جنـگ جمـل، علی را دیـدم. سواره‌بشـتاب پیش من آمـد. گفتم: سزاوار این بود که من شـتابان به خـدمتت میامـدم. گفت: بگمانم عثمان سـبب شـد که پیش ما نیابی. شروع کردم به عذرخواهی از او. گفت: اگر تو دوستش‌میداری حقیقت هم این است که او نیکوکارترین و خویشاوندترین ما بود ".

رجال سند این روایت را بررسی‌می کنیم:

۱ - خلف بزار.

مورد اعتماد و امینی که شرابخوار است

[صفحه ۲۶۴]

۲- عبد الوهاب بن عطاء

مروزی میگوید: از احمد حنبل پرسیدم: عبد الوهاب " ثقه " و مورد اعتماد است؟ گفت: چه میگوئی ثقه و مورد اعتماد،یحیی قطان است. ساجی میگویـد: راسـتگوئی است که نزد علمای رجال و حدیثشـناسان " قوی " شـمرده نمیشود. بخاری میگویـد: بنظر آنان" قوی " شـمرده نمیشود و روایـاتش قابل یادگیری‌و حفظ هست. نسائی میگویـد ": قوی " نیست. ابو حاتم میگویـد: بنظر آنان (یعنی حدیثشـناسان) از لحاظ حـدیث "، قوی " نیست. میمونی بنقل از احمـد حنبل میگویـد: سـست روایت است. بزاز میگویـد ": قوی " نیست، ولی دانشمندان روایاتش را یاد گرفته و حفظ کرده اند.

۳- سعید بن ابی عروه

ابو حـاتم میگویـد: پیش از اینکه حواس‌پرتی پیـدا کنـد " ثقه " و مورد اعتمـادبوده است. دحیم میگویـد: اختلال حواس پیـدا کرده است. ازدی میگویـد: بطرز بـدی هم اختلال حواس پیـدا کرده است. ابن سـعد میگوید ": ثقه " و بسـیار حدیث بوده اما آخر عمری اختلال‌حواس پیـدا کرده است. ابن حبـان میگویـد: اختلال حواسـش پنـج سـال بطول انجامیـده است. فقـط احادیثی معتبر است که پیشـینیانی مثل یزید بن زریع وابن مبارک از او نقل کرده باشـند. عبد الوهاب - کسی که همین روایت را از او نقل کرده - میگوید: سعید در سال ۴۷ اختلال حواس پیدا کرد و پس ازآن ۹ سال زنـدگی کرد. نسائی میگوید:هر که پس از اختلال حواس از او چیزی شنیده باشد بی اعتبار است. ابن عدی میگوید: هر که پیش از اختلال حواس از او چیزی شـنیده باشد نقلش صـحیح و قابل اسـتدلال است و هر که پس از اختلال حواس چیزی شنیده باشد سخنش

[صفحه ۲۶۵]

قابل استناد نیست: ابوبکر بزار میگوید: در سال ۱۳۳ اختلال حواسش شروع شد.
بر اساس سخن ابوبکر بزار که اختلال حواسش در ۱۳۳ شروع شده، و گفته ابن حبان که در سال ۱۵۵مرده است.
طول دوره اختلال حواس سعید بن ابی عروبه به ۲۲ سال میرسد.و این حداکثر دوره اختلال حواس او است بنابر نوشته مورخان، و حداقل آن۵ سال است، و دیگر اظهار نظرها که میان ۵ سال و ۲۲ سال است.
این، خرابی و عیبناکی سند روایت بود.
امادرباره متن آن روایت. باید از مولا امیرالمومنین پرسید و از نظرش در حق عثمان - که در همین جلد بشرح آوردیم - آیا میشود که حضرتش عقیده داشته باشد عثمان نیکوکارترین و خویشاوندداراترین فرد بوده است و بعد از فراز منبر و ببانگ بلند و در برابر همه اشاره به عثمان بگوید ": نفر سوم برخاسته شروع کرد به باد در پهلو انداختن و لولیدن میان اصطبل و چراگاهش، و همراهش خویشاوندانش بنا کردند به خوردن مال خدا چنانکه شتر گیاه نورس بهاره را می چرد، تا آنگاه که بنای حکومتش متزلزل گشت و کارش گریبانگیرش شد و دار و دسته اش او را به سرنگونی درآورد ". یا درباره عثمان بگوید ": بنی امیه میراث محمد (ص) را با ستیز از دستم‌بدر آورده اند " و درباره بخششها و پرداختهائی که از خزانه عمومی کرده است بگوید ": هان هر قطعه زمینی که عثمان به کسی اختصاص داده باشد و هر پولی که از مال خدا پرداخته باشد به خزانه عمومی بازگشت خواهد بود. زیراحق قدیم (یا قانون اسلام را که قدیمو ازلی است) هیچ چیز ابطال نمینماید. و هر گاه آنرا

[صفحه ۲۶۶]

ببنم که باآن ازدواج صورت گرفته با در استانها (بصورت املاک و اموال خریداری شده)پراکنده گشته است به وضع اصلیش باز خواهم آورد ".
کجا بذل و بخششهای عثمان بنظر علی بن ابیطالب مشروع و روا بود که او را بخاطرش بستاید و نیکوکارترین و خویشاونددارترین فرد بشمارد. در جلد هشتم دیدیم که بریز و بپاشهایش چه بوده و از کجا و برای که، دگر باره ملاحظه کنید و بیاد آورید تا حقیقت روشن گردد و رسوائی این روایت ساختگی هویداتر
۴۳ - ابن عساکر از یزید بن ابی حبیب روایتی ثبت کرده و سیوطی هم در تاریخ الخلفاآورده است. میگوید ": چنین به اطلاعم رسیده که همه کاروانی که به طرف عثمان (از شهرستانها) سرازیر گشتند عموما دیوانه شدند ". قرمانی در کتاب " اخبار الدول " باین عبارت آورده است ": همه کسانی که به کشتن عثمان اشاره کرده و دستور دادند دیوانه شدند. "
امینی گوید: آیا گفتن این حرف، خود نوعی دیوانگی نیست؟ نخست عقل " یزید بن ابی حبیب " را تماشا کنید و سپس عقل آن جماعت از حافظان حدیث را که چنین یاوه دیوانه وار را در شمار فضائل و کرامات عثمان ثبت کرده اند گمان میکنم ابن سعد که در شرح حال یزید بن‌ابی حبیب نوشته ": او آدم بردبار و عاقلی بوده است " باین خاطر بوده که میدانسته هر کس این روایت او را بخواند و ببیند بیدرنگ در عقل وی شک میکند اما وقتی تاریخ روایت وی را ثبت کرده و در معرض ملاحظه خردمندان قرار داده حرف ابن سعد چه دردی را میتواند دوا کند یا بی عقلی یزید بن ابی حبیب را کجا میتواند بپوشاند؟ آن کاروان پر شکوهی که بطرف عثمان سرازیر گشت از هر شهر و دیار میهن پهناور اسلامی جمعیتی را در بر داشت و هزاران تن از رجال شهرهای

[صفحه ۲۶۷]

بزرگ را که همه از معاریفند و مشهور، و هیچکس تا به حال نسبت ناروائی را که ابن ابی حبیب به آنان‌داده به یکی از ایشان نداده است، و کسی را جرات و یارای این نبوده است. آنچه ابن ابی حبیب درباره آن جمعیت عظیم و شهیر و پر شکوه " کشف " کرده چطور بر اصحاب و تابعان و مردم آگاه و خردمند پوشیده مانده است؟ چطور شد فقط او تنها فهمید و نه هیچکس دیگر؟

وانگهی ما جمعی از آنان را میشناسیم و شک نداریم و نه هیچ خردمندی تردید دارد که از کمال عقل و درایت برخوردار بوده اند و تا جانسپرده یا بشهادت رسیده اند ستارگان آسمان علم و دانائی بوده اند مثل عمار یاسر، و مالك اشتر، کعب بن عبده، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، عمرو بن بدیل ورقاء، محمد بن ابی بکر، و عمرو بن حمق، و بسیاری دیگر نظیرشان‌که از رجال" صحاح " و مسندهای اهل سنت اند و دانشمندان فراوان حدیث از طریق ایشان ثبت کرده و " صحیح " دانسته اند، و هیچیك از حدیثشناسان صحت آن احادیث را منوط باین ننموده که از دوره پیش از " دیوانگی " ایشان‌بوده باشد و نه اشاره ای باین هست که‌فلان حدیث از دوره بعد از " دیوانگی " فلان شخصیت یا صحابی است

هر گاه لفظی را که قرمانی آورده سند قرار دهیم وضع بدتر خواهد شد. در آنصورت اگر نگوئیم همه اصحاب و مهاجران و انصار لااقل بخض اعظم ایشان و بزرگان‌اصحاب و مهاجران و انصار از شمار دیوانگان مستثنی نخواهند بود، زیرا همه به قتل عثمان" اشاره " داشتند وپیشاپیش همه طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و عائشه ام المومنین

به حقیقت سوگند که نابخرد آن کسی است که صفحه تاریخ را با چنین حرفهای مسخره و رسوائی میالاید و سیاه میگرداند مگر فضیلت و کرامتی برای کسانی دست و پاکند که خدا در قرآن شجره آنها را معرفی کرده است. و خدای دادگر به حسابشان خواهد رسید.

[صفحه ۲۶۸]

۴۴-واحدی در " اسباب النزول " روایتی ثبت کرده است از محمد بن ابراهیم بن محمدبن یحیی از ابوبکر انباری از جعفر بن محمد بن شاکر از عفان از وهیب از عبد الله بن عثمان بن خیثم از ابراهیم از عکرمه از ابن عباس. میگوید: آیه " خدا بنده برده ای را مثال میاورد که به هیچ کار (خیری) قادر نیست "... درباره هشام بن عمرو که از دارائیش در پنهان و آشکارانفاق میکرد نازل گشته و درباره برده‌آزاد شده اش ابو الخوراء که او را از انفاق نهی مینمود. همچنین در آیه " خدا دو تن را مثال آورده است که یکی لال است و قادر به هیچ کار (خیری) نیست "... مقصود از لالی که سربارسرور خویش است اسد بن ابی العیص است، و کسی که از روی (پایه) عدالت فرمان میدهد و بر راه راست است عثمان‌بن عفان رضی الله عنه میباشد.

امینی‌گوید: این را با همین سند، بلاذری در " انساب الاشراف " ثبت کرده است.همچنین ابن سعد در " طبقات " بطور مرسل از قول عکرمه از ابن عباس مینویسد که آیه " آیا او با کسی که به عدالت فرمان میدهد... برابر است "... در حق عثمان نازل گشته است. و نیز محب طبری در کتاب " ریاض‌النضره " نوشته است.

[صفحه ۲۶۹]

ما به تحقیق و بررسی سند این روایت دروغین احتیاج نداریم روایتی که شان نزول آیه را از حقیقتش بگردانیده است. این روایت بهترین شاهد و دلیل است برراستی سخن سعید بن مسیب با " برد " آزاد شده اش، که گفت: ای برد مباداتو از زبان من چنانکه عکرمه از زبان ابن عباس دروغ میساخت دروغ بسازی

باردیگر صفحات تاریخ زندگی عثمان را ورق‌بزنیم و از نظر بگذرانیم تا ببینیم کدامینش بر راستی این افسانه دلالت مینماید؟ چه وقت و در کدام روز زندگیش فرمان بن عدالت میداده و بر راه راست دین بوده است؟ در روزهای معاصر پیامبر اکرم (ص)؟ از آنروزگار همین که در جلد هشتم و این جلد آوردیم از رفتار زننده اش در شب وفات دختر پیامبر (ص) و آزردن دل آنحضرت بس است. از دوره حکومتش نیز طومارها خلافکاری داریم و تاریخ آکنده است از لغزشها و خطاها و گناهانش، و مولای متقیان به این دوره از حیات عثمان اشاره نمود، آنجا که به مردم مصر مینویسد ": به مردمی که وقتی در زمین (یا کشور) خدا سر از حکمش پیچیده گشت و حق و قانونش از میان برده شد به خشم آمدندآنهنگام که انحراف از اسلام بر نیکوکار و زشتکار و بر مقیم و مسافر سیطره یافت و چنان بود که نه به رویه‌و حکم اسلامی پناه برده میشد و نه ازرویه زشت (غیر اسلامی) یکدیگر را نهی مینمودند ". و ابو ایوب انصاری از آن چنین یاد کرده است ": خدا پرستان دوره انحراف از اسلام و تجاوزگری دیروزی را بیاد نمیاورید که‌همه خلق را فرا گرفته بود و در کشور اسلامی شیوع یافته و چنان گشته بود که صاحب حق محروم مانده و مورد دشنام‌و اهانت قرار گرفته بود و بر پشتش تازیانه خورده و صورتش سیلی و شکمش لگد، و بر خاک افتاده بود"...

[صفحه ۲۷۰]

پناه دادن او به کسی که پیامبر اکرم تبعید و لعنتش کرده از عدالت و راه راست دین بوده است؟ یا این که با خویشاوندان امویش مال خدا را چنان‌می خورده و می چریده است که شتر سبزه‌نورس بهاره را؟ یا این که مشاغل حساس و مهم دولتی را به افراد تبهکارو فاسد و نالایق می سپرده، یا اموال‌مسلمانان را به خویشاوندان زشتکارش می بخشیده است به فاسقی پر رو یا به تبعیدی و ملعونی بد سیرت یا به جوانکی خوشگذران یا جوانکان نابخرد قریش، یا این که آنها را بر گردن مردم سوار میکرده و امور حکومت اسلامی و اداره توده های خلق را به آنان میسپرده است در حالیکه میدانسته‌که پیامبر گرامی فرمود ": هر که عهده دار یکی از امور حکومت اسلامی شود و بر مردم تحت حکومتش کسی را در حالی به منصب حکومتی بگمارد که میداند شایسته تر از وی هم یافت میشود و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش، به خدا و پیامبرش و همه مومنان خیانت کرده باشد. " و بنا بر روایت صحیحی که حاکم نیشابوری‌از طریق ابن عباس آورده، فرموده": هر کس از میان جماعتی شخصی را به یک کار دولتی بگمارد در حالیکه در میان آنجماعت شخص دیگری باشد که از اولی بیشتر مایه خشنودی پروردگار است به خدا و به پیامبرش و به مومنان خیانت کرده است " و بنا بر روایت دیگری که از طریق ابی بکر آمده، میفرماید": هر کسی عهده دار یکی از امور مسلمانان شود و کسی را بخاطر نسبت خویشاوندیش با خویش به کار حکومتی بگمارد لعنت خدا بر او خواهد بود، وخدا از او بهیچوجه نمیپذیرد تا او رابه جهنم درآورد ".

آیا اذیت و اهانت‌کردن به بهترین شخصیتهای امت اسلامی و بزرگان اصحاب بدون این که کوچکترین گناهی یا جرمی کرده باشند از عدالت وراه راست دین بوده است یا این که یکی‌از آنان را تبعید کند تا در تبعید و حال آوارگی بمیرد، و دیگری

[صفحه ۲۷۱]

در سیاهچال زندان تحت شکنجه باشد، وآن یک دشنام شنیده و خوار و مورد شماتت دشمن، و دیگری را بدستورش آنقدر کتک بزنند تا دنده اش را بشکنند، و آن یک را بخاطر امر بمعروف و نهی از منکر از حقوقی که ازبیت المال دارد محروم سازد؟ یا این که در نامه اش و نطقش به اصحاب - همانها که آنجماعت عادل و راسترو میشمارند - دشنام دهد و کافر بشمارد؟ یا این که برادر

پیامبر خدا (ص) و " خود " او را آنطور ناسزا بگوید ومروان آن ملعون و مطرود را برتر از سرور خاندان پیامبر بشمارد؟ یا به او بگوید که تو بیش از عمار یاسر سزاوار تبعید و دور شدن از مزار پیامبر اکرمی؟ یا دور انداختن قرآن و تعطیل احکامش و انحراف از سنت شریف‌و عزیز رسول خدا (ص) در نماز و حج و زکات و خرج و دخل کشور؟ یا اظهار آراء خلاف قرآن و سنت، و اجرای آنهادر موارد مختلف؟ و بسیاری دیگر از این کارها؟

مگر اصحاب پیامبر (ص) به " عدالت " این آدم پی نبرده و نمیدانستند بر " راه راست دین " است که او را در کار حکومت منحرف از اصول‌و احکام اسلام میشمردند و بیرون از راه عدل و داد، و سرگشته، و تجاوزکار و تباهگر، و همچنان علیه او فعالیت و کوشش نمودند و مردم را برانگیختند تا کشور به تلاطم و هیجان‌درآمد و شعله انقلاب از هر کران زبانه کشید و فرو نکشید تا عثمان دم در کشید و بمرد؟ یا میدانستند و با علم به عدالت و راستروی وی از روی بدخواهی و دشمنی و حسادت چنان با وی رفتار کردند؟ در اینصورت، چگونه میگوئید آنها عادل و راسترونـد

اگر آن‌شخص واقعا طبق عدالت رفتار میکرد و بر راه راست دین بود چرا در سال ۳۵ هجری پیمان بست و متعهد گشت که پس ازآن بموجب قرآن و سنت عمل کند؟ و چرابارها بر سر منبر اظهار توبه کرد و قول داد دست از خلافکاری و بیراهه رویش بردارد؟ آن سخنان که اصحاب آگاه و آنان که از نزدیک و با دقت شاهد و ناظر کارهایش بودند بر زبان میاوردند چیست و چه معنی دارد؟ مثلافرمایش امیر المومنین علی بن ابیطالب به عثمان که " تو از مروان و او از تو فقط در یک صورت

[صفحه ۲۷۲]

راضی میشوید و آن این که او عقل و دینت رابرباید. تو مثل شتری گشته ای که او را به هر جا بکشند برده میشود " یا این فرمایشش که " تو شرافتت را بباد داده ای و اختیار کارت را از تو گرفته اند، " و سخن عمار یاسر که " بندگان خدا همراه من به جنگ جماعتی بیائید که ادعا میکنند به خونخواهی کسی برخاسته اند که به خویشتن ستم روا داشته است و بر بندگان خدا طبق چیزی غیر کتاب خدا حکومت کرده است، " و حرف عمرو بن عاص به عثمان که " کارهای ناشایست بر این امت تحمیل کردی تا به پیروی تو مرتکب آنها گشتند، و آنان را از راه بدر بردی وبوسیله تو بدر رفتند. به راه راست (دین) آی یا کناره گیری کن. "

یا سخن سعد بن ابی وقاص ": اما عثمان رویه حکومت را تغییر داد و تغییر رویه داد، و کار خوب کرد و نیز کار بد. "

و سخن مالك اشتر ": خلیفه بلازده خطاکاری که از سنت پیامبرش انحراف جست و حکم قرآن را پشت سر افکند. "

و سخن صعصعه بن صوحان به او ": از راه بدر شدی امت تو از راه‌بدر گشت. به راه راست آی ای امیرمومنان تا امتت به راه راست درآید. "

و سخن هاشم مرقال ": او را اصحاب محمد و اساتید قرآن مردم آنهنگام کشتند که بدعتها پدید آورد وبر خلاف حکم قرآن رفت ".

و سخن عبد الرحمن غزمی ": او (یعنی عثمان) اولین کسی بود که راههای ستمکاری بگشود و راههای حق (یا قانون اسلام) بربست ".

و سخن اصحاب حجر بن عدی ": او اولین کسی بود که در حکومت ازاسلام انحراف جست، و بجز قانون اسلام عمل کرد. "

و سخن اصحاب پیامبر (ص) به او ": از انحرافی که در حکومتت پیدا کردی و تبعیضی که در توزیع درآمد عمومی قائل گشتی و کیفرهای بیجائی که دادی دچار گرفتاریهائی شده ایم."

[صفحه ۲۷۳]

و سخن نائله دختر فرافصه - همسر عثمان - به او ": از خدای یگانه بیشریک بترس و رویه دو همکار پیش از خودت راپیش گیر. " و سخنان بسیار دیگر از جمع انبوهی از اصحاب پیامبر گرامی که‌در این جلد بنظرتان رسید.

بنابراین، با توجه به آن سخنان، و با مسلم بودن آن رویه نادرست و خطائی که داشته ممکن نیست آن آیه شریفه درباره‌او نازل گشته باشد. کسانی که چنین حرفی زده اند آیه را از شان نزولش بگردانیده و این حقائق روشن را ندیده‌گرفته و از یاد برده اند

۴۵ - چنانکه‌در " تاریخ الخلفاء " سیوطی آمده ابن‌عساکر از ابن عباس این روایت را ثبت کرده است ": اگر مردم به خونخواهی عثمان بر نخاسته بودند سنگ از آسمان بر ایشان میبارید. " این را قرمانی هم در " اخبار الدول " نوشته است.

امینی گوید: از راوی این حرف ادعائی‌و بی سند که به علامه امت - ابن عباس- نسبت داده شده باید پرسید: خونخواهی عثمان کار پسندیده و مشروعی‌بوده که مایه خشنودی خدا و پیامبر است یا نه؟ اگر هست پس چرا پیامبر اکرم به امیر المومنین علی وصیت کرده که با پیمانشکنان و ستمکاران منحرفی که به خونخواهی عثمان برخاسته اند بجنگد؟ و چرا به برجسته ترین اصحابش‌توصیه میکند که وقتی آنها بر علی تاختند به یاری او برخیزند؟ و چرا به کسانی که در آن دو موقعیت به دشمنی علی برخیزند اخطار مینماید و از جنگیدن علیه او بر حذرشان میدارد و میگوید اگر علیه او بجنگند ظالم خواهند بود؟

وانگهی مولای متقیان چرا علیه خونخواهان عثمان پیکار میکرده، گذشته از

[صفحه ۲۷۴]

این که باآنان در خونخواهی شرکت نمی جست؟ چرانه تنها قاتلان عثمان را تحویل خونخواهان نداد بلکه ایشان را در پناه خویش گرفت؟ و میدانیم که او آن‌شخصیتی است که با حق (و قانون اسلام) در گردش است و هر جا باشد که حق همانجا است، و با قرآن است و قرآن با وی، و از هم جدائی نمیپذیرند تا آندم که در رستاخیز با هم بدیدار پیامبر (ص) درآیند:

اصحاب عادل و راسترو چطور همراه امام با شورشیانی که مدعی خونخواهی عثمان بودند جنگیدند؟ میدانیم که در جنگ جمل برجسته ترین چهره های اصحاب و شخصیت های امت زیر پرچم علی (ع) قرار داشتند و در جنگ صفین دو امام - که نواده پیامبر (ص) حسن و حسین (ع)- و بنا بروایتی که حاکم در " مستدرک "آورده دویست و پنجاه تن از بیعت کنندگان بیعت رضوان همراه علی (ع) بودند، و گفته اند: هشتصد نفر و ازآنمیان سیصد و شصت تن بشهادت رسیدند. و بنا بر روایت ابن دیزیل و حاکم نیشابوری هشتاد تن از مجاهدان بدر همراهش بودند. یا چنانکه از نطق سعید بن قیس بر میاید هفتاد مجاهد بدری، یا بر حسب سخن مالک اشتر قریب‌به یکصد مجاهد بدری.

اصحاب پیامبر که در جنگ صفین با علی بودند

از جمله آن اصحاب که در مقدمه و صدرشان مجاهدان بدر قرار دارند و زیر پرچم علی بن ابیطالب (ع) در صفین شرکت جسته انداینها هستند:

۱- اسید بن ثعلبه انصاری - از مجاهد بدر.

[صفحه ۲۷۵]

۲-ثابت بن عبید انصاری - بدری، و شهیددر صفین.

۳- ثعلبه بن قیظی بن صخر انصاری - بدری.

۴- جبیر بن انس بن ابی زریق - بدری.

۵- جبله بن ثعلبه‌انصاری خزرجی - بدری.

۶- حارث بن حاطب بن عمرو انصاری اوسی - بدری.

۷- حارث بن نعمان بن امیه انصاری اوسی- بدری.

۸- حصین بن حارث بن مطلب قرشی - بدری.

۹- خالد بن زید بن کلیب، معروف به ابو ایوب انصاری - بدری.

۱۰- خزیمه بن ثابت، معروف به ذو الشهادتین، انصاری اوسی - بدری و شهید در صفین.

۱۱- خلیفه (و گفته اند: علیفه) بن عدی بن عمروبیاضی - بدری.

۱۲- خویلد بن عمرو انصاری سلمی - بدری.

۱۳- ربعی بن عمرو انصاری - بدری.

۱۴- رفاعه به رافع بن مالک انصاری خزرجی - بدری.

۱۵- زید بن اسلم بن ثعلبه بن عدی بلوی - بدری.

۱۶- جابر بن عبد اللهانصاری سلمی - بدری.

۱۷- خباب بن ارت، ابو عبد الله تمیمی - بدری.

۱۸- سهل بن حنیف بن واهب انصاری اوسی - بدری.

۱۹ - سماک بن اوس بن خرشه انصاری خزرجی - بدری.

۲۰- صالح انصاری - بدری.

۲۱ - عبد الله بن عتیک انصاری - بدری.

۲۲ - عقبه بن عمرو بن ثعلبه، ابو مسعود انصاری- بدری.

۲۳- عمار بن یاسر - بدری وشهید در صفین.

[صفحه ۲۷۶]

۲۴- عمرو بن‌انس انصاری خزرجی - بدری.

۲۵- عمروبن حمق خزاعی کعبی - بدری.

۲۶- قیس‌بن سعد بن عباده انصاری خزرجی - بدری.

۲۷- کعب بن عامر سعدی - بدری.

۲۸- مسعود بن اوس بن اصرم انصاری - بدری.

۲۹ - ابو هیثم، مالک بن تیهان بلوی - بدرس و شهید صفین.

۳۰- ابو حبه، عمرو بن غزیه - بدری.

۳۱- ابو عمره، بشر بن عمرو بن محصن‌انصاری - بدری و شهید صفین.

۳۲- ابو فضاله انصاری - بدری و شهید صفین.

۳۳- ابو محمد انصاری - بدری.

۳۴- ابو برده، هانی بن نیار (و گفته اند: نمر) - بدری.

۳۵ - ابو یسر،کعب بن عمرو بن عباد انصاری سلمی - بدری.

۳۶- اسود بن عیسی بن اسماء تمیمی.

۳۷ - اشعث بن قیس کندی - فرمانده جناح راست سپاه علی (ع) درصفین.

۳۸ - انس بن مدرك، ابو سفیان‌خثعمی.

۳۹ - احنف بن قیس، ابو بحر تمیمی سعدی.

۴۰- اعین بن ضبیعه‌حنظلی - از فرماندهان سپاه.

۴۱- برید اسلمی - شهید صفین.

۴۲- براء بن عازب انصاری خزرجی.

۴۳- بشر (یا بشیر) بن ابی زید انصاری.

[صفحه ۲۷۷]

۴۴- بشیر بن ابی مسعود انصاری.

۴۵- ثابت بن قیس بن خطیم انصاری.

۴۶ - جاریه بن زید - شهید صفین.

۴۷- جاریه بن قدامه بن مالك تمیمی سعدی.

۴۸- جبله بن عمرو بن ثعلبه انصاری.

۴۹- جبیر بن حباب بن منذر انصاری.

۵۰- جندب بن زهیر ازدی غامدی - ازفرماندهان سپاه.

۵۱- جندب بن کعب عبدی، ابو عبد الله ازدی غامدی. -

۵۲ -حارث بن عمرو بن حرام انصاری خزرجی.

۵۳- حازم بن ابی حازم احمسی - شهید صفین.

۵۴- حبشی بن جناده بن نصر سلولی.

۵۵- حجاج بن عمرو بن عزیه انصاری.

۵۶- حجر بن عدی کندی، معروف بن حجر الخیر (خوب) - از فرماندهان سپاه.

۵۷- حجر بن یزید بن مسلمه کندی.

۵۸- حنظله بن نعمان‌انصاری.

۵۹- حیان بن ابجر کتانی.

۶۰- خالد بن ابی خالد انصاری.

۶۱-خالد بن ابی دجانه انصاری.

۶۲- خالد بن معمر بن سلیمان سدوسی - از فرماندهان سپاه.

۶۳- خالد بن ولید انصاری.

۶۴- خرشه بن مالک بن جریر اودی.

۶۵- رافع بن خدیج بن رافع انصاری خزرجی حارثی.

۶۶- ربیعه بن قیس عدوانی.

[صفحه ۲۷۸]

۶۷- ربیعه بن مالک بن وهیل نخعی.

۶۸- زبید بن عبد خولانی - همراه معاویه به جنگ آمده و پرچمدار سپاه بود. وقتی عمارکشته شد با توجه به فرمایش پیامبر (ص) که "عمار را دار و دسته تجاوزکار مسلح داخلی میکشد "به سپاه‌علی (ع) پیوست.

۶۹- زید بن ارقم بن زید بن قیس کعبی خزرجی.

۷۰- زیدبن جاریه انصاری.

۷۱- زید بن حیله.

۷۲- زیاد بن حنظله تمیمی.

۷۳- سعد بن حارث بن صمه انصاری - شهید صفین.

۷۴- سعد بن عمرو بن حرام انصاری خزرجی.

۷۵- سعد بن مسعود ثقفی، عموی مختار بن ابی عبید ثقفی.

۷۶- سلیمان بن صرد خزاعی - فرمانده جناح است پیاده نظام بود.

۷۷- سهیل بن عمرو انصاری - شهید صفین.

۷۸- شبث بن ربعی تمیمی یربوعی، ابو عبد القدوس.

۷۹- شبیب‌بن عبد الله بن شکل مذحجی.

۸۰- شریح بن هانی بن یزید بن نهیک، ابو مقدام حارثی.

۸۱- شیبان بن محرث.

۸۲- صدی بن عجلان بن حارث، معروف بن ابو امامه باهلی.

۸۳- صعصعه بن صوحان عبدی.

۸۴- صفر بن عمرو بن محصن - شهید صفین.

۸۵- صیفی بن ربعی بن اوس.

۸۶- عائذ بن سعید بن زید بن جندب محاربی جسری - شهید صفین.

۸۷- عائذ بن عمرو انصاری.

[صفحه ۲۷۹]

۸۸- عامر بن واثله، معروف به ابوطفیل لیثی.

۸۹- عبد الله اسلمی - شهید صفین.

۹۰- عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.

۹۱- عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم - فرمانده جناح چپ سپاه در صفین.

۹۲- عبد الله بن خراش، ابویعلی انصاری.

۹۳ - عبد الله بن خلیفه بولانی طائی.

۹۴- عبد الله بن ذباب‌بن حارث مذحجی.

۹۵- عبد الله بن طفیل بن ثور بن معاویه بکائی.

۹۶- عبد الله بن کعب مرادی - شهید صفین واز برجسته ترین یاران امیر المومنین (ع).

۹۷- عبد الله بن یزید خطمی انصاری اوسی.

۹۸- عبد الرحمن بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.

۹۹- عبد الرحمن بن حسل جمحی - شهید صفین.

۱۰۰- عبید بن خالد سلمی.

۱۰۱- عبید الله بن سهیل انصاری.

۱۰۲- عبید بن عازب، برادر براء بن عازب.

۱۰۳- عبید بن عمرو سلمانی، ابو عمرو، دوست عبد الله بن مسعود.

۱۰۴- عبد خیر بن یزید بن محمد همدانی - از یاران بزرگ امام (ع).

۱۰۵- عدی بن حاتم بن عبد الله بن سعد طائی.

۱۰۶- عروه بن زید خیل طائی.

۱۰۷- عروه بن مالک اسلمی - شهید صفین و مورد ستایش امام (ع).

۱۰۸- عقبه بن عامر سلمی.

۱۰۹- علاء بن عمرو انصاری.

[صفحه ۲۸۰]

۱۱۰-علیم بن سلمه فهمی.

۱۱۱- عمرو بن بلال - از مهاجران.

۱۱۲- عمیر بن حارثه لیثی.

۱۱۳- عمیر بن قره سلمی.

۱۱۴- عمار بن ابی سلامه بن عبد الله بن عمران.

۱۱۵- عوف بن عبد الله بن احمر ازدی.

۱۱۶- فاکه بن سعد بن جبیر انصاری اوسی خطمی - شهیدصفین.

۱۱۷- قیس بن ابی قیس انصاری.

۱۱۸- قیس بن مکشوح، ابو شداد مرادی - شهید صفین.

۱۱۹- قرظه بن کعب بن ثعلبه بن عمرو انصاری خزرجی.

۱۲۰- کرامه بن ثابت انصاری.

۱۲۱- کعب بن عمر، ابو زعنه.

۱۲۲- کمیل بن زیاد نخعی.

۱۲۳- مالك بن حارث بن عبد یغوث نخعی، معروف بن مالك اشتر.

۱۲۴- مالك بن عامر بن هانی بن خفاف اشعری.

۱۲۵- محمد بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.

۱۲۶- محمد بن جعفر بن ابیطالب هاشمی - گفته اند: در صفین بشهادت رسیده است.

۱۲۷- مخنف بن سلیم بن حرث بن عوف بن ثعلبه ازدی غامدی - در سپاه علی (ع) پرچمدار " ازد " بوده است.

۱۲۸- معقل بن قیس ریاحی تمیمی یربوعی.

[صفحه ۲۸۱]

۱۲۹- مغیره بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب هاشمی.

۱۳۰- منقذ بن‌مالك اسلمی، برادر عروه بن مالك - شهید صفین.

۱۳۱- مهاجر بن خالد بن ولید مخزومی - شهید صفین.

۱۳۲- نضله بن عبید اسلمی، ابو بریزه.

۱۳۳- نعمان بن عجلان بن نعمان انصاری زرقی.

۱۳۴- هاشم بن عتبه بن‌ابی وقاص، معروف بن هاشم المرقال - پرچمدار و شهید صفین.۵

۱۳۵- هبیره بن نعمان بن قیس بن مالك بن معاویه جعفی - از فرماندهان سپاه.

۱۳۶- وداعه بن ابی زید انصاری.

۱۳۷- یزید بن حویرث انصاری.

۱۳۸ - یزید بن طعمه بن جاریه بن لوذان انصاری خطمی.

۱۳۹- یعلی بن امیه بن ابی عبیده بن همام بن حرث تمیمی حنظلی - گفته اند: در صفین بشهادت رسیده است.

۱۴۰- یعلی بن عمیر بن یعمر بن حارثه بن عبید نهدی.

۱۴۱- ابو شمر بن ابرهه بن شرحبیل بن ابرهه بن صباح‌حمیری - شهید صفین.

۱۴۲- ابو لیلی انصاری، پدر عبد الرحمن.

۱۴۳- ابوحجیفه سوائی.

۱۴۴- ابو عثمان انصاری.

۱۴۵- ابو ورد بن قیس بن فهر انصاری.

ایستادگی طلحه و زبیر در جنگ جمل

امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) قبل از جنگ جمل - چنانکه در جلد اول بشرح آوردیم - برای طلحه اتمام حجت کرد همچنین چنانکه در جلد سوم گذشت -

[صفحه ۲۸۲]

برزبیر، و هنگامی جنگ با آنان را آغازکرد که دلیلی و عذر و بهانه ای برای آندو در اقدام مسلحانه خویش علیه امام بیعت شده و حاکم شرعی وجود نداشت و دید که با وجود اقرار به شنیدن آن سخن پیامبر (ص) حاضر نیستند دست از جنگ تجاوزکارانه و ظالمانه خویش بردارند. آندو وضع کسی‌را بخود گرفته بودند که اعتنائی به مبادی اسلام و حق و ناحق ندارد. نوشته اند: مردی نزد طلحه و زبیر - که در مسجد بصره بودند - آمده آنها را به خدا قسم داد و پرسید آیا درباره این لشکرکشی سفارشی از پیامبرخدا (ص) به شما شده و دستوری دارید؟ طلحه بی آنکه جوابی بدهد برخاسته برفت. آنمرد زبیر را قسم داده سوال خویش تکرار نمود. زبیر گفت: نه، ولی اطلاع پیدا کرده ایم که شما پولهائی دارید آمده ایم با شما در تملک آن شریک بشویم
وقتی اهالی بصره با زبیر و طلحه بیعت نمودند، زبیر گفت: آیا هزار سوار جنگی پیدا نمیشود تا آنها را بطرف علی ببرم و شبانگاه یا صبحگاه بر او بتازم شاید قبل از این که خود را به ما برساند او را بکشم؟ هیچکس جوابش را نداد. آنگاه گفت: این همان فتنه ای است که‌قبلا از آن سخن میگفتیم. آزاد شده اش به او گفت: با این که آنرا فتنه می خوانی باز در آن می جنگی؟ گفت: وای بر تو ما صاحب بصیرتیم. تاکنون هیچ پیشامدی نکرده که ندانم چه موضع و حالی باید داشته باشم جز این کار،و تنها اکنون است که نمیدانم چه کنم،و سرگردانم
در همین هنگام بود که نظر عمر بن خطاب درباره زبیر به تحققو صحت پیوست. عبد الله بن عمر میگوید: زبیر پیش عمر آمده به او گفت: اجازه بده رهسپار جنگ در راه خدا شوم. گفت: برای تو کافیست. توهمراه رسولخدا (ص) جنگیده ای. زبیر در حالیکه ناراحت و خشمگین شده بود بیرون شد. عمر گفت: چه کنم از دست اصحاب محمد (ص) اگر من دهنه این ماجراجو را نگیرم امت محمد (ص)را به

[صفحه ۲۸۳]

گمراهی و نابودی میکشاند
حکیم بن جبله و هفتاد بیگناه‌دیگر از قبیله " عبد القیس " چه گناهی کرده بودند و چه جرمی داشتند که طلحه و زبیر پیش از درگیری جنگ جمل آنها را کشتند. سخنگوی آندو فریاد برآورد که " هان از قبائل شما هر که در حمله به مدینه (یعنی برای بازخواست و توبه دادن عثمان) شرکت داشته باید آورده شود. " و آنها را مثل سگ کشیده آوردند، و کشتند. حکیم بن جبله گفت ": حال که برادرانمان را کشتید خونتان برای ما حلال گشته است. آیا از خدای عز و جل‌نمیترسید؟ چرا خونریزی را روا میشمارید "؟ ابن زبیر گفت ": در ازای خون عثمان بن عفان رضی الله عنه ". پرسید ": اینهائی که کشتید عثمان را کشته بودند؟ آیا از خدا نمی ترسید؟ عبد الله بن زبیر گفت ": نمیگذاریم غذائی بخورید و نه عثمان بن حنیف را از زندان آزاد میکنیم مگر او علی را از خلافت خلع نماید " در نتیجه، حکیم بن جبله و هفتاد تن از قبیله " عبد القیس " توسط آنها کشته شدند.
طلحه و زبیر و مادرشان عائشه ام المومنین مسئولیت ریخته شدن خون شش هزار مومن - یا بیشتر - را که در آن جنگ خونین کشته

شدنـد به گردن دارنـد ". و هر که مومنی را عمـدا بکشـد کیفرش جهنم است و در آن جاودانه‌خواهـد بود " " و هر که شخصـی را بدون این که کسی را کشته یا در کشور فساد کرده باشد بکشد چنان است که مردم همگی را کشته باشد ".

درباره جنگ جمل آن جوانمرد قبیله " بنی سعد " چه خوش گفته است:

همسرانتان را محفوظ ومستور نگهداشتید و مادرتان را بیرون کشاندید - این

کار براستی از کم انصافی است دستور داشت پای در خانه وبدامن فرو پیچد -

[صفحه ۲۸۴]

اما بیرون پریده به بیابانها و به میدان و هدف تیر و شمشیر و در حالیکه

فرزندانش بدفاعش می جنگیدند - با نیزه و با تیر و با تیغ.

طلحه و زبیر، پرده حرمت عائشه را بدریدند - همین کار نمودارشان است و برای معرفیشان کافی

گرداگرد جمل را جماعتی بی سر و پا گرفته بودنـد و عناصـری سودجو و فرصت طلب که در پی جنگ و چپاول بودنـد، جمعی از قبیله " ضـبه " و " ازد " که مـدفوع آن شتر را از روی زمین جمع میکردنـد و گلوله میساختنـد و بوئیـده میگفتنـد: به به پشـکل شتر مادرمان چه‌خوشـبو است، بوی مشک میدهد چنانکه درسپاه معاویه کسی جز بی سر و پایان نبود و جز عوام نادان و گله وار که امیر المومنین در وصف آنها همانروزها فرمود ": به نبرد باقیمانده قبائل مشرک و مهاجم عرب بشتابید، به نبرد کسانی که درباره فرمایش خدا و پیامبرش ما میگوئیم خدا و پیامبرش راست گفته اند و آنها میگویند خدا و پیامبرش دروغ گفته اند "

قیس بن سـعددر گفتاری میگوید ": آیا همراه معاویه کسـی جز عرب بیابانگردی که از آزاد شدگان فتح اسـلامی است یا یمنی یی که بفریبش کشانده اند دیده میشود؟

و عمـار یاسـر میگویـد ": موضع مـا درست همـان جائی است که زیر پرچمهای پیامبر خـدا در جنگ بـدر و احـد و حنین داشتیم. و آنجماعت درست در موضع پرچمهای قبائل مشرک و مهاجم قرار دارند. "

و مالـک اشتر میگویـد ": بیشتر پرچمهای شـما همان پرچمهائی است که همراه پیامبر خـدا بوده. و همراه معاویه پرچمهائی است که همراه مشرکان‌در جنگ علیه

[صفحه ۲۸۵]

پیامبر خدا بود. بنابراین، غیر از آدم دل مرده هیچکس در وجوب جنگیدن علیه آنها تردید به خود راه نمیدهد. "

هـدفها وانگیزه جنگهـای معاویه بر هیچکس پوشیـده نبود حتی بر زنان که در خانه و از سیاست به دور بودنـد. چنانکه " ام الخیر " دختر حریش درباره هدفها وانگیزه معاویه در جنگهایش میگوید": آنها کینه های جنگ بدر است و انتقامهای جاهلیت و خشم کینه توزانه جنگ احـد که معاویه بناگهان از پی اش و برای گرفتن انتقام خونهائی که از قبیله بنی عبد شـمس ریخته شده مبادرت جسـته است. با پیشوایان کفر بجنگند زیرا آنها قابل پیمان بسـتن (و پیمان‌صالحه) نیستند شاید به خود آیند و دست از رویه خویش بکشند. "

چگونه ممکن است عملیـات مسـلحانه معـاویه که بـا دعـای خونخواهی عثمـان صورت گرفته مشـروع باشـد در حالیکه مسـلم اسـت کسانی که در قتل عثمان شرکت داشته اند اصحاب پیامبر (ص) بوده اند - همانها که بعقیده آنجماعت گروهی عادل‌و راستروند - و

طلحه نسبت به عثمان از همه مردم سختگیرتر و تندروتر بوده‌است و مروان بهمین سبب با زدن تیری که او را کشته است انتقام خون عثمان را از او گرفته، است، و معاویه خودش آنقدر در یاری عثمان کوتاهی ورزیده تا کار از کار گذشته است؟

درصورتی که قیام برای خونخواهی عثمان نامشروع باشد و خدا و پیامبرش نپسندند - چنانکه همه شخصیت های تاریخ اسلام آن را مسلم و قطعی دانسته اند - چگونه ممکن است این کارنامشروع و خدا ناپسند مایه نجات کسی از عذاب شود؟

هر گاه خواب و خیال آنجماعت را راست پنداریم لازم میاید که نفرات سپاه

[صفحه ۲۸۶]

جمل از هر پیشامد ناگوار و هر سوکی مصون و محفوظ مانده باشند در حالیکه میدانیم‌نه تنها مصونیت نیافته اند بلکه عذاب‌از هر سو فرا گرفته شان و به کشتن رفته اندو خدا دست کسانی را که عنان " جمل " را گرفته اند به تیغ بران سپرده و با ذلت و خواری تمام نابودشان کرده است.

معاویه در یکشبانه روز - در نبرد " هریر - " باعث کشته شدن هفتاد هزار نفر گشته است، چهل و پنج هزار از سپاه شام به‌کشتن رفته اند و بیست و پنج هزار از سپاه علی بن ابیطالب (ع). باز هم دست از باصطلاح خونخواهی عثمان بر نداشته و چندان به خونریزی ادامه داده‌تا به تخت سلطنت نشسته است. حتی به نشستن بر تخت سلطنت اکتفا ننموده و هر که از یاران و دوستداران علی بن ابیطالب یافته از دم شمشیر گذرانده است لکن دیگر نه ببهانه انتقام خون عثمان و دیگر کلمه ای از انتقام خون عثمان یا کیفر قاتلانش بزبان نیاورده‌است. تاریخ معاویه در برابر شما است، ملاحظه فرمائید.

۴۶- خطیب بغدادی‌روایتی ثبت کرده است از طریق احمد بن‌محمد بن مغلس حمانی از ابی سهل فضل بن ابیطالب از عبد الکریم بن روح بزاز از پدرش روح بن عنبسه بن سعید بن ابی عیاش اموی - برده آزاد شده امویان - از پدرش عنبسه از مادر بزرگش - از طرف پدرش - ام عیاش - که کنیز رقیه دختر پیامبر (ص) بوده است - میگوید ": از پیامبر خدا (ص) شنیدم که میگفت: ام کلثوم را بنابر وحی آسمانی به همسری عثمان درآوردم ".

امینی گوید: شگفت آوراست که خطیب بغدادی این روایت را بدون اشاره به عیبناکی سندش ثبت میکند. در حقیقت او اسیر عشق کورکورانه به خانواده اموی

[صفحه ۲۸۷]

است و هواخواهی آنها چشمش را از دیدن‌نظریات حدیثشناسان و علمای رجال باز داشته است و ندیده که درباره احمد بن‌محمد چه گفته اند و از یاد برده که خودش در شرح حال او چه نوشته است. ابن عدی میگوید: در میان دروغسازان هیچکس را اینقدر بی حیا ندیده ام. ابن قانع میگوید: قابل اعتماد نیست. ابن ابی فوارس میگوید: حدیث جعل میکرده است. ابن حبان میگوید: دوستان توصیه میکردند که بروم و درس حدیثش را بشنوم. پاره ای از احادیثش‌را برگرفتم تا چیزی از آن برگزینم ۰ دیدم از یحیی... روایت میکند و ازهناد... دانستم که او حدیث جعل میکند. دار قطنی میگوید: حدیث جعل میکرده است. حاکم میگوید: از قول قعنبی و مسدد و ابن ابی اویس و بشر بن ولید روایاتی نقل کرده که جعل خوداو است. همچنین چندین متن حدیث جعل کرده علاوه بر این که بدروغ میگوید اشخاصی را که از آنها نقل میکند ملاقات کرده است. و از بشر بن حارث و یحیی بن معین و علی بن معین و علی بن مدینی روایاتی نقل کرده که آنها را پس از جعل در کتاب مناقب ابو حنیفه جای داده است. دار قطنی همچنین

میگوید: (کتاب) مناقب ابو حنیفه همه اش جعلی است و ساخته احمد بن مغلس حمانی، و من آنرا بیش از یکبار خوانده ام. و بسیار سخن و اظهار نظر دیگر از قبیل.

در سند این‌روایت، نام عبد الکریم بن روح، ابوسعید بصری هم هست. ابو حاتم میگوید: مجهول و ناشناخته است. عمرو بن رافع میگوید: بمحضر درسش رفته ام اما حدیثش را نشنیده ام. و گفته میشود او متروک الحدیث است. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و بر خلاف‌سخن میگوید. ابن ابی عاصم و دار قطنی او را سست روایت شمرده اند. نه‌فقط او مجهول و ناشناخته است بلکه پدر و پدر بزرگ و مادر بزرگش - که در سند روایت از آنها ذکری هست - نیز مجهولند.

[صفحه ۲۸۸]

این روایت را ابن عدی از طریق عمیر بن عمران حنفی ثبت کرده و از روایات بی اساس و باطل شمرده است و ذهبی و ابن حجر نیز وی را تایید کرده اند. ابن عدی میگوید: سستی از روایتش آشکار و هویدا است. عقیلی میگوید: در روایتش توهم و غلط است.

آری شک نیست که هر کاری که پیامبر گرامی انجام داده یا هر سخنی گفته بموجب وحی آسمانی بوده است و " او بدلخواه سخن نمیگوید و گفته اش جزوحی یی که به او میرسد نیست، " لکن مصلحتهائی که موجب ارسال وحی میگردد مختلفند و در هر مورد با دیگر موارد ممکن است تفاوت داشته باشد. از اینجهت هر بخششی که به کسی کرده یا احسانی در حق کسی نشانه وجود فضیلتی برای طرف نیست، زیرا گاهی بمنظور اتمام حجت بر وی بوده یا برای آگاه ساختن توده دینداران. علاوه بر این، خصومت کینه توزانه ای را که از دیرزمان در سینه امویان علیه بنی هاشم می جوشیده هیچ بخشش و احسانی و لطف و مرحمتی نزدوده است. زیرا هیچ احسانی‌بالاتر از اعطای افتخار دامادی نیست بویژه آن که جگر گوشه پیامبر (ص) باشد. اما آیا آن داماد پاس افتخار همسری دخت گرانمایه پیامبر (ص) را نگهداشت یا نه شب وفات همسر گرانقدرش‌هیچ ناراحتی از فقدان آن افتخار و عزت به خود راه نداد و عنان به کامرانی سپرد تا بر اثر آن بی مبالاتی و اهانت، پیامبر عظیم الشان‌در برابر همه به او توهین کرد و خوارو خفیفش نمود و به او اجازه نداد وارد گورش شود در حالیکه پس از پدرش او به این عمل ذیحق بود.

شاید هر وصلت و ازدواجی که میان بنی هاشم و امویان صورت گرفته بهمین انگیزه و منظور بوده است، و هاشمیان و پیش ازهمه سرورشان باینوسیله کوشیده اند

[صفحه ۲۸۹]

آبی بر شعله کینه های جاهلانه امویان نسبت به خود ریخته و دلهای آنها را تصفیه کرده باشند، لکن آیا مساعی جمیله آنان سودی بخشیده و ثمری‌ببار آورده است یا چنان گشته که شاعری گوید:

(هر چه کردم در اخگر فسرده دمیدن بود

و آهن سرد کوبیدن)

هرگاه این وصلت ها و ازدواجهای مصلحت اندیشانه نبود امویان بخاطر اختلاف وقطع روابطی که میان آنها با هاشمیان از مدتها وجود داشت زبانشان بر سر هاشمیان دراز بود و هر پیشامد بدی راکه میان آنها رخ میداد نتیجه آن سابقه خصومت میشمردند و هر اقدام خصمانه خویش را علیه ایشان با آن توجیه مینمودند، اما خاندان اصلاحگرو مصلحت جوی هاشمی با مبادرت باینگونه وصلتها گذشت نشان داده و احسان وزریده تا آن شبهات و بهانه جوئی ها را جائی نماند و مردم بدانندکه بدخواهی امویان نسبت به ایشان

داعی و موجبی ندارد و نیش عقرب را میماند که اقتضای طبیعت است و برای جلوگیری از آن هیچ نرمش و احسان و ملاطفتی سود نمی بخشد.

در اینجاتمایزی را که میان دامادی مولای متقیان با دامادی عثمان - همسر ام کلثوم - هست بخوبی مشاهده مینمائید وبیاد میاورید که امام علیه السلام چه‌رفتار مهرآمیز و بزرگوارانه ای با فاطمه زهرا - سلام الله علیها - داشت‌و در بستر بیماری و هنگامی که جان به‌جان آفرین تسلیم میکرد از او خشنود بود و نیز او از وی، و پیامبر خدا بگاه درگذشتش از هر دو راضی بود. اما به این یک بنگرید که شب وفات همسرش - ام کلثوم - مرتکب کاری میشودکه خدا و پیامبرش از آن نارضی است، و هیچ اهمیتی به وفاتش نمیدهد و نه از آن مصیبت بزرگ و خرد کننده خم به ابرو میاورد و نه ارزشی برای دامادی پیامبر (ص) قائل است که از فقدانش اندوهگین شود بحدی که همانشب با دیگرهمسرانش هماغوش میشود و خشم پیامبر (ص) را بر میانگیزد در حالیکه آن داماد عالیقدر و پاسدار و حقشناس بر درگذشت همسرش می گرید و ناله

[صفحه ۲۹۰]

سر میدهد و اشک میبارد و از گلوی بغض گرفته اش باهنگی سوزان میگوید ": سلام بر تو ای پیامبر خدا از جانب من‌و از جانب دخترت که به کنارت بنشسته و بشتاب به تو پیوسته است. تاب شکیبائی ای پیامبر خدا از فقدان دخترپاکت نمیارم و بخاطرش تاب و توانم برفته است. فقط یاد فقدان سهمگین و عظیم تو و مصیبت کمر شکنت اندکی برایم‌مایه تسلی است، و من بودم که ترا درآرامگاه مزارت نهادم و روحت در حالیکه بر من تکیه داده بودی و بر سینه ام برآمد، بنابراین ما برای خدائیم و ما به او باز میگردیم. اینک ودیعه باز گردانده گشت و امانت گرفته شد. لکن اندوهم جاودانه خواهدبود و شبانگاهم تیره و فسرده تا آنگاه که خدا مرا به سرایت که در آن مقیمی ببرد. دخترت برایت از همدستی امتت بر خوردن و از بین بردن آن (حق‌خلافت با دخترت) داستان خواهد کرد،از او بتمامی و سراسر سوال کن و از اوضاع بپرس و جویا شو، و این در حالی شد که از درگذشت دیری نمیگذشت ویادت از خاطر نرفته بود. سلام بر شما دو نفر، سلام خداحافظی نه سلامی‌از روگردانی یا ملالت. بنابراین اگراز نزدتان میروم نه از خستگی و ملالت‌است چنانکه اگر اینجا بنشینم نه از آن سبب که به وعده ای که خدا به شکیبایان داده بدگمان باشیم یا کم ایمان ". آنگاه بر سر مزارش به این دو بیتی تمثل جست:

(سرانجام هر همدمی‌دو دوست، جدائی است

و هرچه در اینسوی مرگ باشد اندک و ناچیز است)

(و این که یکی را پس از دیگری از دست دادم

دلیلی بر این است که هیچ دوستی پاینده نیست)

۴۷ - ازدی روایتی ثبت کرده است از قول عبد الواحد بن عثمان‌بن دینار موصلی از معافی بن عمران ثوری از ابن نجیح از مجاهد از ابن عباس - رضی الله عنهما - میگوید:

[صفحه ۲۹۱]

"رسولخدا (ص) به عثمان گفت: تو از دامادها و از یاوران منی، وپروردگارم با من عهد بسته که تو با من در بهشت باشی. "

ذهبی در " میزان‌الاعتدال " در شرح حال عبد الواحد مینویسد ": این روایتی باطل و بی اساس است که ازدی آن را آورده است. "

۴۸- طبرانی روایتی ثبت کرده میگوید بکر بن سهل به ما گفته است که‌محمد بن عبد الله بن سلیمان خراسانی از عبد الله بن یحیی اسکندرانی و نیزابن مبارك از معمر از زهری از سالم از پدرش روایت کرده است، میگوید": وقتی عمر ضربه خورد و فرمان تشکیل شورا را صادر کرد دخترش حفصه پیش او آمده گفت: پدر مردم میگویند اینهائی‌که تو به عضویت شورا درآورده ای موردرضایت نیستند. عمر گفت: مرا تکیه بدهید. او را تکیه دادند. گفت: ممکن است درباره عثمان بگوئید (که مورد رضایت ما نیست). من از پیامبرخدا (ص) شنیدم که میفرمود: عثمان چون بمیرد فرشتگان آسمان بر او نماز میگزارند (یا درود میفرستند). پرسیدم: فقط برای عثمان یا برای همه‌مردم (درود میفرستند)؟ گفت: نه،فقط برای عثمان... (تا آخر روایت که‌در آن برای هر یک از شش عضو شورا فضیلت و افتخاری نقل میکند).

ذهبی در " میزان الاعتدال " در این باره میگوید: روایتی است جعلی و ساختگی.ابن حجر نیز در " لسان المیزان " میگوید: جعلی بودنش از خودش هویدا است.

امینی گوید: ما بر گفته آنها می افزائیم: بکر بن سهل دمیاطی را -چنانکه ذهبی میگوید: نسائی ضعیف و سست روایت شمرده است و در " لسان المیزان " آمده که از جعلیات وی این سخن است ": روز جمعه ای زود برخاسته‌تا عصر هشت قرآن ختم کردم " این را بشنو و حیرت کن. مسلمه بن قاسم میگوید: مردم درباره او حرفها زده اند و او را بخاطر روایتی که از زبان‌سعید بن کثیر نقل کرده جاعل و روایتساز

[صفحه ۲۹۲]

خوانده اند.

در سند آن روایت علاوه بر بکر بن سهل دمیاطی نام محمد بن عبد الله آمده است که مجهول و ناشناس است

۴۹- خطیب‌بغدادی روایتی آورده است از طریق عیسی‌بن محمد بن منصور اسکافی از شعیب بن حرب مدائنی از محمد همدانی. میگوید: شیخی در این مسجد یعنی مسجد کوفه -از قول نعمان بن بشیر برای ما چنین روایت کرد ": ما نزد علی بن ابیطالب‌بودیم، سخن از عثمان به میان آمد، علی گفت: کسانی که ما بیشتر بر ایشان خوبی کردیم ایشان از آن (یعنی‌آتش دوزخ) بدورند. ایشان عبارتند از عثمان و یارانش، و من از یاران عثمانم ".

از خطیت بغدادی بایدپرسیم که عیسی بن محمد بن منصور اسکافی - که از وی روایت کرده - کیست؟ و چکاره است؟ خود خطیب که خواسته شرح حالش را بنویسد جز اسمش چیزی ندانسته است آنگاه از او درباره محمد همدانی می پرسیم و از شیخ و استاد حدیثش که نه او نام برده و نه دیگری، پنداری وجود نداشته و به دنیا نیامده است. و درباره نعمان بن بشیر می پرسیم که کیست و قدرش چیست؟ او که در دوره جنگ صفین علیه امام خویش قیام کرده ودر صف تجاوزگران بی سر و پا جنگیده وهمان کسی است که آنروزها قیس بن سعد انصاری چنین معرفیش نموده است در حالیکه او را مخاطب ساخته: تو بخدا قسم دغلکاری گمراه و گمراهگری و نعمان بن بشیر همان است که به قیس بن‌سعد انصاری میگوید: شما که عثمان راخوار و بیدفاع گذاشتید هر گاه علی رانیز خوار و بیدفاع بگذارید آن یک به این یک سر بسر خواهد شد ولی شما حق را خوار گذاشته و باطل را یاری نموده‌اید

[صفحه ۲۹۳]

آیا این علی که در روایت‌جعلی از او نامی آمـده همان علی یی است که عثمان بهنگام محاصـره از او خواست به " ینبع " برود تا نه از دست‌او غم بخورد و نه او از دست وی؟ آیـااو همـان کسـی نیست که گفته است: بخـدائی که جز او خـدائی نیست من عثمـان‌را نکشـته ام و نه به قتلش تمایل نموده ام و نه از کشته شدنش ناراحت گشته ام؟ و گفته است: نه قتلش را خوش داشتم و نه از آن بدم آمد، نه دسـتورش را دادم و نه از آن بر حذر داشـتم، نه از آن خوشم آمد و نه بدم؟ و همان که در " صـفین " به یاران و سپاهیانش گفته است: به نبرد کسانی بشـتابید که بر سر خونخواهی کسی که بار گناهان را بر دوش داشته می جنگند. سوگند به آن که دانه را بشـکافت و آدمی را بیافریـد او بار گناهانی را که اینها تا به قیامت مرتکب شوند به گردن دارد در حالیکه اندکی از مسـئولیت خود اینها نمیکاهد؟

مگر همو‌به مردم مصر ننوشـته است: به مردمی که بخاطر خـدا و هنگامی که در کشورش سـر از قانونش پیچیده گشت و حقش (یا قانونش) پایمال گشت به خشم آمدند آنگاه که انحراف از اسلام بر نیکوکارنو بدکار سیطره یافت...؟ آیا وی همان کسی نیست که حاضـر نشـد شـهادت بدهـد که عثمان مظلومانه و بناحق کشـته‌شده است؟ و در نطق " شقشـقیه " در برابر همه گفت:... تا آنگاه که سومین آن دار و دسته به حکومت برخاست‌و شروع کرد به باد در پهلو انداختن ولولیدن میان اصطبل و آخورش...؟

وانگهی اگر چنین روایتی باشـد یـاران عثمـان چه اهمیتی میتواننـد داشـته باشـند یـارانی مثـل علی بن ابیطالب (ع) که بهیچوجه از او پشتیبـانی نمینماینـد و قادر نیست در هیـچ موردی به آنان اتکا داشته باشـد و می بینیـد در برابرشان دارد کشـته میشود و کلمه ای بر زبان نمیاورند و میگذارند نعشش‌سه روز در مزبله افتاده باشد و باد بخورد و بعد با لباسهایش و بدون کفن در قبرستان یهودیان دفن شود و از هر سو به او پرخاش

[صفحه ۲۹۴]

گردد و سـنگ بر حـاملین جنـازه اش ببارد تا ترسان جنازه را به گودالی بچپاننـد و مشتی خاک بر آن ریخته بگریزنـد "؟ چه کسـی ستمکارتر از آن است که به خدا دروغ میبندد تا مردم را بدون علم بفریبد،و خدا میداند که آنها حتما دروغگویند. "

۵۰- روایتی است که میگویـد ": عثمـان بن عفـان دیـد شب ازدواج علی - رضـی الله عنه - با فاطمه - رضـی الله عنها - زره علی را میخواهنـد به چهار صد درهم بفروشـند. گفت: این زره علی‌قهرمان اسـلام است، هرگز نباید فروخته شود. آنگاه چهار صد درهم به مستخدم علی پرداخته او را قسم داده که جریان را به علی نگوید، و زره راهمراهش برگرداند. چون عثمان صبحگاهان سر از خواب برداشت در خانه خویش چهار صد کیسه یافت در هر کیسه چهار صد درهم بر هر یک نوشـته: این درهمی که خدای رحمان سـکه زده برای عثمان بن عفان. فرشته وحی این را به‌پیامبر (ص) اطلاع داد، و پیامبر فرمود: گوارا بادت ای عثمان "

امینی‌گوید: این را حلبی در " سـیره پیامبر(ص) آورده است و میگوید در فتاوای جلال الدین سـیوطی آمده که از او درباره صـحت این روایت پرسـیده انـد و جواب داده که " آن صـحت نـدارد. " و راست گفته است، زیرا خود روایت دلالت دارد بر این که دروغ است و ساخته و جعلی.

در جلد پنجم در بررسی‌یک سلسله روایت جعلی دیدم که ابن درویش الحوت میگوید: این روایت، دروغی جنایت آمیز است.

زنجیره ستایشها و فضائل ساختگی عثمان را با این یک ختم می کنیم

جردانی در کتاب "مصباح الظلام " مینویسد ": کسی که‌نامهای زیر را بنویسد و با آبی که برروی نوشته میریزد روی خویش بشوید

هرگز کور نخواهد گشت، و

[صفحه ۲۹۵]

کسی که بنویسد و آبش را صبحگاهان بنوشد از فراموشکاری مصون خواهد گشت، و کسی که آنرا بنویسد و بنوشد ناتوانی جنسی نخواهد دید. و آن نامها این است: عثمان بن عفان، معاذ بن جبل،عبد الرحمن بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب، طلحه بن عبد الرحمن، تمیم الداری رضی الله عنهم. "

امینی گوید: هر که از ابتلا به کوری و فراموشکاری و ناتوانی جنسی نمیترسد این دستور العمل را بکار بندد

بر این‌افسانه ها و روایات ننگین و رسوا که در مدح و فضیلت عثمان ساخته و نوشته و به ثبت رسانده اند باید آن مناقب وستایشهای جعلی دیگری را که در جلد پنجم نوشتیم بیفزود.

پایان گفتار

بررسی روایات جعلی یی را که در فضائل‌عثمان ساخته و پراکنده اند بهمین جا پایان میدهیم، آنچه را که دنیاپرستان و کامجویان در دوره حاکمیت امویان بطمع صله و هدایای آنها تعبیه کرده و بعرض رسانده اند بیشتر اینها شامی و بصری بوده اند و دلبسته امویان و دشمن کینه توز مردان‌پر افتخار تاریخ اسلام و دودمان والای پیامبر گرامی. جعل چنان روایات از چنین موجودات بلهوس و تبهکاری طبیعی مینماید. از قماش روایات دروغینی که آوردیم و به محک بررسی و ارزیابی زدیم باز هم هست که نیاوردیم زیرا کیفیت سند و ماهیت تن آنها بهم میماند و سر و ته یک کرباس است و منشا همه آنها فضیلت پردازی و گنده سازی این و آن از روی نافهمی و بیخردی و بی انصافی.

شاید آنجماعت معذور بوده اند که در نقل و ثبت آن روایات آفت زده و عیبناک و بی اساس وجعلی که در مدح و تمجید عثمان و امثالش هست اعتنائی به آراء و

[صفحه ۲۹۶]

نظریات حافظان و اساتید فن حدیث ننموده و چشم از همه آن حقایق در مورد رجال و راویان آنها پوشیده اند تا بر اساس آنها فضیلت و عظمتی برای تنی چند ببافند و مایه هواخواهی آنان‌سازند و دلیل رو گردانی از جمعی و دودمانی. زیرا اگر میخواستند جز به روایت مسند و مستندی که رجال ناقلش موثق و امین باشند و متنش با قرآن و خرد سازگار نماید استناد نکنند و فضیلت را برای کسی جز به اتکای روایت صحیح و مسلم ثابت ندانند و جعلیات و روایات یاوه را بدور افکنندو آن بافته های پوچ و تنیده اوهام و اغراض را بهائی ندهند آن صفحات که درتاریخ و حدیث و شرح حال سیاه کرده اند سفید میماند و تهی از هر ستایش ومدح و تمجید و افتخار و فضیلتی، و این برای آنجماعت گران میامد و با هواخواهی باطنیشان جور نمیبوده و تعصبشان را اقناع نمینمود، پس چون شیطان کارهایشان را بر ایشان آراسته و پسندیده جلوه داده به ستم و بهتان و دروغ مبادرت جستند و با حرفهای پوچو بی اساس بمجادله برخاستند تا بوسیله آن حق را از بین ببرند، و می‌پندارند که متکی به چیزی هستند و با اساس، هان اینها همان دروغگویانند.بنگر چگونه برای آنان آیات را بیان مینمائیم، چگونه بهتان می بندند "؟

مبالغه و زیاده روی در فضائل حکام سه گانه: ابوبکر، عمر، عثمان

اشاره

شمه ای از زیـاده روی و مبـالغه ای که در تمجیـد و فضـیلت شـماری برای هر یـک از این سه نفر از طرف هواخواهانشان یا فرصـت طلبـان دنیـاپرست صورت گرفته بنظرتـان رسـید و ثابت نمودیم که تمام فضائلی که آنجماعت برای این سه نفر تراشـیده انـد همه به اسـتناد روایات جعلی و بی اساس و ضـعیف است که بهیچوجه با حقائق تاریخی و احادیث ثابت و مسـلم و صـحیح سازگار نیست و نه‌با آنچه تاریخ از روحیات و

[صفحه ۲۹۷]

خصوصیات اخلاقی و اعتقادی یا اعمال وکردارشان برای ما داستان مینماید مطابقت دارد. در گذشته غالبا روایاتی را بررسی کردیم که در فضـیلت یکی از این سه نفر ساخته و رایج گشـته‌بود. لکن اکنون شـما را با نوعی از روایات آشـنا میسازیم که هر سه را در بر دارد. البته فقط به روایات تاریخی می پردازیم و به هر گفته و حرفی اعتنا نمینمائیم، زیرا حرف زدن‌مایه ای نـدارد و عنان زبان چون گسـیخت‌و رها گشت سـخن بهر سو رانده میشود چنان افسار شـهوت و هوس و عشق و کین کورکورانه که حد و مرزی نمیشـناسد. بهمین روی از کنار حرفهای امثال ابن حزم و ابن تیمیه و ابن جوزی و ابن جوزیه و ابن کثیر و ابن حجر و دیگر پیشینیان و معاصرانی که از قماش آنهاینـد بزرگوارانه می گـذریم، چه کجا ما را یارای این است که در برابرپندارهائی که بصورت یاوه از دهان تفتازانی و امثالش بدر آمده حوصـله شـرح و بسط و تجزیه و تحلیل بخرج دهیم‌مثلا درباره آنچه در " شرح المقاصد" میگوید ": جماعت ما برای اثبات این که معصوم بودن (زمامدار) واجب نیست‌به اجماعی که در زمامداری ابوبکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - شده است اسـتدلال کرده انـد و به اجمـاع بر این که معصوم شـمردن آنان واجب نیست -گرچه معصوم هم باشـند باین معنی که ازهنگام ایمان آوردن متصف به خصلت پرهیز از گناه بوده اند در عین این که ارتکاب گناه بر ایشان امکان داشته‌است ". یا حرف ابو ثناء - شمس الـدین‌محمود اصـبهانی - متکلم معروف در کتـاب "مطـالع الانظـار ": " شـرط خلافت، معصـوم بودن نیست بر خلاف نظر اسـماعیلیه و اثنی عشـریه. مـا خلافت ابـوبکر را داریـم، و امـت اجمـاع کرده اسـت بر این که معصـوم شـمردنش واجب نیست، البته نمیگوییم معصوم نبوده است ". یـا حرف حافظ نور محمـد افغانی که در کتاب " تاریخ مزار شـریف " سـخن از معصوم بودن عثمان رانده است

[صفحه ۲۹۸]

مـا صـفحاتی از نـامه اعمـال این " معصومـان " را که بیشتر عمر در جـاهلیت‌و بر عادات و رویه خاصـش سپری کرده انـد از نظرتان گذراندیم، و باز نمودیم که حتی کارها و کردار دوره اسلامی زندگانیشان نمیگذارد " عادل" و راسترو شمرده شوند تا چه رسد به "معصوم " نمیخواهیم در اینجـا داسـتان آن صـفحات را تکرار نمود، و دوبـاره یکایـک اعمالشان را به شـرح و به بحث آوریم، زیرا همـانچه در جلـدهای شـشم وهفتم و هشـتم از جنایـات و گناهـان و بـدعتها و نامردمیهای آنان و کارهائی که با اسـلام نمیسازد و از احکام قرآن‌و سنت منحرف و بیگانه است ثبت کردیم کفایت مینماید.

اما استنتاج تفتازانی از آن دو " اجماع، " از فاحش ترین غلطهای او است. اولا - بیائیم به بررسی " اجماع " ادعائی او در مورد هر یک از سه حاکم. حاکمیت ابوبکر نه از طریق اجماع بلکه‌بشکلی صورت گرفت که روی او را سیاه کرده و لکه ننگی ابدی و پاک نشدنی بردامن امت نهاده است. حاکمیتش با بیعت یک نفر و دو نفر یا پنج نفر صورت گرفت، و باتکای همین واقعه است‌که آنجماعت پنداشته و معتقد گشته اندکه خلافت با بیعت کردن یک یا دو یا پنج نفر بتحقیق میرسید و مستقر میگردد. آنوقت در برابر آن چند نفری‌که بیعت خلافت با ابوبکر بستند - چنانکه در جلد هفتم بتفصیل بیان گشت -جمع کثیری بزرگان و چهره های مشخص اصحاب از بیعت با او خودداری ورزیدندو تنها وقتی حاضر شدند به آن چند نفرملحق شوند که تهدید و ارعاب و دار و دسته پردازی و برق شمشیر آنها را دیدند و لشکرکشی آنها را که در میانشان جمعی " جن " بودند که بعدها سعد بن عباده - رئیس قبیله خزرج - رابخاطر مخالفتش با حکومت ابوبکر و خودداریش از بیعت، به تیر دوختند این از تصدی ابوبکر. اما تصدی عمر،با فرمان صادره از ابوبکر صورت گرفت نه با اجماع، و در حالی که اصحاب به‌ابوبکر درباره تعیین عمر اعتراض داشتند و از او انتقاد میکردند، و چه بسیار از آنان که سخن طلحه را تایید نموده و با او در این اعتراض به‌ابوبکر

[صفحه ۲۹۹]

همداستان بودند که " تو که آدم خشک و خشنی را بر ما گماشته ای جواب پروردگارت را چه خواهی داد "؟ اما عثمان از طرف شورای شش نفره باین مقام گماشته شد که با هم اختلاف داشتند و تنها عبد الرحمن بن عوف بود که او را باین منصب گماشت و چنانکه " ایجی " اعتراف‌نموده حتی اجماع مردم مدینه را شرط استقرار حکومتش نشمردند تا چه رسد به‌اجماع امت را آری عبد الرحمن بن عوف در حالی با عثمان پیمان حکومت بست که‌شمشیرش را بر سر امام علی بن ابیطالب‌آخته و تهدید میکرد که" بیعت کن، وگرنه گردنت را میزنم " و اعضای شورااو را تهدید مینمودند که " بیعت کن وگرنه با تو مبارزه خواهیم کرد. "

این حرف هم که اجماع پس از آن و بتدریج صورت گرفته است فائده ای ندارد، زیرا خلافت بنظر آنان با همان بیعت اول استقرار یافته است و دیگران که بعدا بیعت کرده اند در حالی به بیعت اقدام میکرده اند که اساس خلافت استوار گشته است.

ثانیا- بفرض، اجماعی را که تفتازانی میگوید بر خلافت آن سه نفر شده است -و آن را دلیل بر شرط نبودن، عصمت برای تصدی خلافت میگیرد - بپذیریم برای اجماع دیگری که ادعای تحققش را کرده چه دلیلی دارد؟ برای این اجماع‌که میگوید بر عدم وجوب عصمت برای خلافت شده است؟ زیرا راهی نیست برای‌حصول آن از آراء و نظریات اصحاب. تفتازانی چه وقت در نظریات پیشینیان - که بر صدها هزار بالغند - تتبع کرده تا از روحیات و کردار و اقوالشان دریافته که معتقد به وجوب عصمت خلفایشان نیستند؟ یا چه کسی ممکن بوده این را تتبع و کسب کند و به تفتازانی خبر بدهد و این تتبع و درک را به دوره صحابه برساند؟ یا کی‌آنها به مسائل کلامی و اعتقادی می پرداخته و به مباحثه و گفتگو و نقد وتحلیل آنها همت میگماشته اند

[صفحه ۳۰۰]

تا یکی نتیجه را به دیگری و آن به سومی برساند تا آن نتائج و آراء به تسلسل نقل شود و اشاعه یابد؟ کسی که‌در تاریخ نخستین دوره حکومت پس از پیامبر گرامی یعنی از سقیفه تا شورای‌شش نفره مطالعه و دقت نماید ملاحظه خواهد کرد که در انجمن ها و مباحثات هرگز ذکری از مساله " عصمت " نمیرود و اساسا مطرح نمیشود و همواره از خلافت تلقی سلطنت دارند و دستگاه حاکمیتی که به برقراری امنیت داخلی وحفظ مرزها - یا امنیت خارجی - و اجرای قانون کیفری و امثال آن می پردازد و اختیاراتش

بهمین امور محدوداست، چنانکه از آن در جلد هفتم بتفصیل سخن رفت، و علما و متکلمان آنجماعت همه جا را " خلافت " همین تصور را داشته و بر اساس همین طرز تلقی اظهار نظر و بحث کرده اند و بهمین جهت بحث شرایط معنوی و روحی یی‌از قبیل اتصاف به علم و تقوی و پاکدامنی و پاکدلی و عصمت را یا مطرح‌نساخته اند یا اگر ساخته اند وجوب و ضرورتش را نفی و رد کرده اند.

رای امیرالمؤمنین در خلافت خلفا

ثالثا- ما اجماع را وقتی دلیل میدانیم که حجت بودن آن ثابت باشد. وقتی ثابت شد که " اجماع " دلیل و حجت شمرده میشود دیگر نمیتوان آن را به یک یا چند مورد اختصاص داده در آنجا دلیل گرفت و در دیگر موارد حجت و دلیل نشمرده اگر اجماع براستی چنانکه تفتازانی و آنجماعت میگویند حجت و دلیل باشد نه فقط در مورد تصدی ابوبکر - که البته صورت نگرفته ولی برای همراهی در بحث با آنان مفروض میگیریم - بلکه در مورد روا دانستن قتل عثمان هم حجت خواهد بود و اگر درمورد اجماع اخیر گفته شود که سه چهارنفر اموی بی سر و پا یا از وابستگان و هواخواهان آنها در اجماع علیه عثمان شرکت نداشته اند... در جواب‌میگوئیم در اجماع اول - اجماع ادعائی‌شما - جمع کثیری از اصحاب صالح و پاکدامن و ستوده و بزرگان اصحاب پیامبر (ص) و در طلیعه آنان سرور ودودمان پاك پیامبر خدا (ص) و امام امت امیر المومنین علی (ع) و امام حسن و امام حسین و صدیقه طاهره - فاطمه - زهراء سلام الله علیها - که اصحاب کسایند و همانان که خدا ایشان را از آلایش پلیدی بزوده و پاك و پاکیزه گردانیده است، و دیگر اشخاص از خاندان بنی هاشم و مردان

[صفحه ۳۰۱]

بزرگی از مهاجر و انصاری از بیعت و شرکت در " اجماع " خودداری ورزیده اند، و اگر بعدها همداستانی نموده اند بر اثر تهدید و ارعاب بوده است وچنین چیزی را نمیتوان موافقت نامید واتفاق آراء و متم اجماع چه ایشان در همانحال که بملاحظه شرایط سیاسی جامعه یا اوضاع خارجی کشور و پرهیز از وقوع آشوب و تفرقه و تضعیف وحدت ملی از کشیدن شمشیر و دست زدن به مبارزه خونین رو گردانیده و موقتا چشم از حق خویش و حکومت مطلوب اسلامی‌پوشیده اند همچنان بر رای خویش و بر مخالفت اصولی با حکومت ابوبکر و تصدی‌وی باقی بوده اند. چنانکه می بینیم مولا امیر المومنین (ع) پس از گذشت دوره حکام سه گانه در اجتماع ملی کوفه میگوید ": هان بخدا قسم خلعت خلافت را پسر ابو قحافه (یعنی ابوبکر) در حالی به تن کرد که بخوبی‌میدانست موقعیت من نسبت به کار خلافت‌مانند موقعیت استوانه آسیا نسبت به سنگ آن است (یعنی خلافت بر مدار من می چرخد). سیل از قله (مقام‌رفیع ورهبری کننده ام) سرازیر میگردد و پرنده را یارای پرواز و وصول به اوجم‌نیست. پرده بر آن فرو افکندم و روی از آن بگردانیدم، و بنای اتخاذ تصمیم و اندیشه در این نهادم که با دستی تنها بر شورم یا بر جریان کورکورانه جامعه شکیبائی ورزم و بر شرایطی که کلان را می فرساید و خرد را به پیری میگراید و انسان مومن چندان رنج میبرد تا به دیدار پروردگارش نائل آید. دیدم شکیبائی ورزیدن بر آن شرایط و احوال، به مصلحت نزدیکتر است. پس در حالی صبر نمودم که خاشاك در دیده بود و استخوان در گلو و می نگریستم که میراثم به باد رفته است تا آنکه اولی(یعنی ابوبکر) راه خویش گرفت و آن را پس از خویش به چنگ پسر خطاب (یعنی عمر) افکند. (سپس به بیتی از "اعشی " تمثل جست و چنین ادمه داد:)
در آن مدت طولانی و با همه شدت ناگواری آن صبر و شکیبائی نمودم، تاآنهنگام که او در میگذشت خلافت را به‌جماعتی (یعنی

شورائی) واگذاشت که بپندارش من از شمار ایشانم. خدایا این چه شورائی است کی درباره منزلت من نسبت به اولی (یعنی ابوبکر) تردید یا ابهامی بوده است که حالا مرا با چنین افرادی

[صفحه ۳۰۲]

شبیه و قرین میسازنـد بـا اینهمه، من با آنهاهمداسـتانی و تظاهر به هماهنگی نمودم. آنوقت یکی از آنها (یعنی اعضای شورای شـش نفره) گوش تصـمیم به کینه دیرینه اش سپرده و دیگری به پیونـد خویشاونـدیش، و دیگر چیزهـا. تا سومین نفر از آن دار و دسـته به حکومت‌برخاست و در حالیکه باد در پهلو انداخته بود میان اصـطبل و آخورش لولید و همراهش قوم و خویشانش مال خدا را چنان خوردند که شتر سبزه نو رسـته بهاره را. تا آن که رشـته حکومتش پنبه گشت و کارش گریبانگیرش شد و دار و دسته اطرافیش او را نگونسار ساخت ".

نگاهی به مناقب خلفاء ثلاثه

ایـن نطق گرانقـدرنظر حضـرتش را دربـاره حکومتهـای سه گـانه ای که پس از رسـول اکرم (ص) برقرار گشـته بـاز مینمایـد، و هر جمله‌اش گواه است بر این که از عصـمت ادعائی بی نصـیب بوده اند، و این " معصومان " را با همه زوایای حیات و خصوصـیاتشان بتماشا میگذارد. در نامه‌ای هم که به معاویه نوشـته تصویری دقیق و روشن از آنها پرداخته است، میگوید ": سـخن از خودداری و پا بـدامن کشـی من در برابر خلفا گفته ای و حسادتم و تجاوز مسـلحانه ام به آنها. درباره تجاوز مسـلحانه بایـد بگویم پناه بر خـدا اگر چنین باشد اما این که من از آنها نفرت داشـتم بخدا قسم این چیزی است که در برابر مردم از آن‌عذرخواهی نخواهم کرد. سـخن از تجاوزم‌بر عثمان گفته ای و این که پاس خویشاونـدیش را نداشـته ام، حقیقت این‌است که عثمان به رویه ای که میدانی عمل کرد و مردم با او چنان کردند که به اطلاعت رسـیده است. " همچنین در نطقی که پس از تصـمیم به لشکرکشی به بصره ایراد کرد ": خدا چون پیـامبرش را از دنیـا ببرد قبیله قریش بزیـان ماحکومت را به خویش اختصاص داد و ما رااز دسترسـی به حقی که از عموم مردم نسـبت به آن سـزاوارتر بودیم دور ساخت. دیدم شکیبائی ورزیدن بر آن حال برتری دارد بر این که سبب تفرقه اعتقادی مسلمانان و ریخته شدن

[صفحه ۳۰۳]

خونشـان فراهم آیـد آنهم در شـرایطی که مردم تـازه مسـلمانند و دین هنـوز برروح آنـان نقش نبسـته و بـا کمـترین تزلزل به تبـاهی میگراید و با انـدك شـکافی بر میدرد. در نتیجه، عده ای متصدی حکومت گشـتند که در کار حکومت کوشـش فکری و اسـتنتاجی نمی نمودند. سپس به سرای مکافات رخت کشیدند و خداعهده دار بررسی کارهای بد آنها و صاحب - اختیار گذشت از لغزشهای آنهـا اسـت ". و نیز در ایـن گفتـارش ": بهنگـام درگـذشت پیـامبر (ص) هیچکس راسـزاوارتر و ذیحق تر از خـویش برای تصـدی حکومت نمیدیدم، اما مردم با ابوبکر بیعت کردند، پس منهم مثل آنها بیعت کردم. بعد ابوبکر مرد و میدیدم که هیچکس سـزاوارتر و ذیحق تر از من به تصدی حکومت نیست، اما مردم‌با عمر بن خطاب بیعت نمودند، در نتیجه منهم مثل آنها بیعت کردم. آنگاه عمر مرد و هیچکس را سـزاوارتر وذیحق تر از خویش به تصـدی حکومت نمیدیـدم، اما او مرا یکسـهم از شـش سـهم داد و بعـد مردم با

عثمان بیعت کردند. " همچنین گفتارش روزی که ابوبکر - آزاده شده اش - قنفذ را نزدوی فرستاده گفت برو و علی را بگو نزدمن بیاید. چون به خدمت علی (ع) رسید حضرتش پرسید: چه میخواهی؟ گفت: خلیفه رسولخدا ترا نزد خویش میخواند. علی (ع) فرمود: خیلی زود به تکذیب رسولخدا پرداخته اید " قنفذ " پیام وی را به ابوبکر رسانید. ابوبکر گفت: دوباره نزد او برو و بگو امیر المومنین ترا نزد خویش میخواند تا با او بیعت کنی، رفته پیغام را ببرد. علی (ع) چون پیغامش را شنید بانگ برداشت که پناه بر خدا ادعائی بگزاف و بناحق میکنند...

و دیگر فرمایشاتش که ما را بر حقیقت امر و بر نظر امیر المومنین علی‌بن ابیطالب (ع) به حکام سه گانه آگاه میسازد.

[صفحه ۳۰۴]

بنابراین، معصوم بودنی که برای حکام سه گانه ادع میکنند کجاست؟ و کجا بر وجود آن‌اجماع گشته است؟ خود تصدی خلافت با اجماع صورت نگرفته است تا چه رسد به اجماع بر عصمت حاکم تازه - چنانکه گفتیم - اگر اجماعی صورت گرفته و حجت‌باشد بایستی در مورد انحراف و قتل عثمان نیز حجت و دلیل شمرده شود و اگر قرار است باطل و بی اثر شمرده شود بایستی در هر دو مورد چنین باشد

هر گاه به رد و ابطال چنین یاوه هائی‌که ناشی از زیاده روی در تجلیل و فضیلت - تراشی است ادامه دهیم از مسیر اصلی بحث باز میمانیم و به وادیها انحرافی کشیده خواهیم شد. وانگهی این حرفها پایه و اساسی نداردتا به اعتنا و جواب دادن و رد کردن بیارزد. پاره ای از آن افسانه های باطل را بمعرض بررسی و نقد درآوردیم تا نمونه ای از آن در دست باشد و دیگر حرفها از آن قماش که بی تعقل و بیحساب و نسنجیده گفته شده فهمیده آید.

اکنون چند روایتی میاوریم از آنها که در فضیلت و تجلیل حکام سه گانه پرداخته اند:

۱- امام فقیه‌حدیثدان " مورد اعتماد " ابو الحسین محمد بن احمد ملطی شافعی - متوفای ۳۷۷ هجری - این روایت را ثبت کرده است ": محمد بن عکاشه - خدا بیامرز - میگوید معاویه بن حماد کرمانی از قول زهری بمن گفته بود: هر که شب جمعه غسل کرده و دو رکعت نماز بگزاردو در نمازش سوره (قل هو الله احد) را هزار بار بخواند پیامبر (ص) را در خواب خواهد دید. محمد بن عکاشه می افزاید: من هر شب جمعه چنین کردمو دو رکعت نماز میخواندم و در آن هزار بار (قل هو الله احد) مگر پیامبر (ص) را در خواب ببینم و این‌اصول را بر وی عرضه نمایم. تا شب جمعه ای سرد فرا آمد، غسل کرده دو رکعت نماز بگزاشتم و سپس به بستر رفتم، محتلم گشتم، ناچار برخاسته غسل کردم و دو رکعت نماز بگزاشتم و نزدیک سپیده دم از آن بپرداختم، به دیوار

[صفحه ۳۰۵]

تکیه دادم و روی به قبله داشتم. در این هنگام پیامبر (ص) فرا رسید در حالیکه چهره اش چون ماه شب چهارده میدرخشید و گردنش چون تنگ سیمین که دو دسته زرین بر آن باشد، و بر تنش دو برد از نوع یمنی که یکی را پیراهن وار پوشیده بود و دیگری را بر اندام آویخته. در اینحال آمده در برابرم قرار یافت. خواستم خوشامد بگویم پیشدستی کرده سلام و خوشامد گفت. دوست داشتم دندان پیشین شکسته اش را ببینم، لبخندی زد و به دندانش نگریستم و گفتم: ای پیامبر خدا فقیهان و دانشمندان با من رفت و آمد دارند و من تعدادی اصول از سنت دارم که میخواهم بر تو عرضه بدارم. فرمود: عرضه بدار.

گفتم: رضا به قضای الهی. تسلیم بودن به امر خدا. صبر کردن بر حکم خدا. دست آویختن به آنچه خدافرمان داده است. برحذر

داشتن از آنچه خدا از آن بر حذر داشته است. پاک ساختن بوسیله کار برای خدا. ایمان به این که مقدرات الهی چه خیر باشد و چه شر از جانب خدا است. در مسائل دینی ترک ریا و جدال و دشمنی کردن. مسح کشیدن بر پاپوش. جهاد علیه اهل قبله (مسلمانان). نماز بر مسلمان مرده مستحب است. ایمان کم‌و زیاد شدنی است. اعتقاد داشتن و عمل کردن. قرآن کلام خدا است. شکیبائی و مقاومت زیر پرچم قدرت حاکمه در مواردی که بر طریق دین است یا از آن منحرف. قیام مسلحانه علیه حاکم گرچه از رویه اسلامی منحرف گشته‌باشد روا نیست. موحدانی که نه به بهشت در میایند و نه به دوزخ. هیچ موحدی را گرجه گناهان بزرگ مرتکب گشته باشد نمیتوان کافر شمرد. دست از اصحاب محمد (ص) باز داشتن. - چون رسیدم به دست از اصحاب محمد (ص) باز داشتن، بنای گریستن را گذاشت تا بانگ گریه اش برخاست - برترین فردمردم پس از پیامبر خدا (ص) ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان و سپس علی. محمد بن عکاشه میگوید: وقتی نام علی‌را می بردم در دل میگفتم: پسر عمو وداماد او است. پیامبر (ص) لبخندی زد پنداشتی میداند که در دل چه میاندیشم. سه شب پیاپی این اصول را بر حضرتش عرضه میداشتم

[صفحه ۳۰۶]

و هر وقت به این جا میرسیدم که عثمان سپس علی، به من میفرمود: بعد عثمان سپس‌علی. بعد عثمان سپس علی... و این‌را سه بار تکرار میکرد. و چون این احادیث اصولی را بر وی عرضه میداشتم دیدگانش پر از اشک میشد. از آن خواب‌حلاوتی در دل و دهانم احساس کردم که هشت روز هیچ نخوردم و نیاشامیدم چندان که یارای نماز واجب در من نماند، پس غذائی خوردم و آن حلاوت ولذت برفت. خدا مرا گواه است و هم اوگواه بس ".

آنگاه مینویسد:امیرالمومنین متوکل - خدا بیامرز - به احمد بن حنبل - رضی الله عنه - گفت: احمد من میخواهم ترا بین خود وخدا حجت گردانم، بنابراین مرا از سنت و جماعت و آنچه از اصحابت از تابعان از قول اصحاب پیامبر خدا (ص) نوشته ای مطلع و آگاه ساز: احمد بن حنبل این روایت را برای وی برخواند.

امینی گوید: خوانند گرامی‌نیازی ندارد به توضیح ما و بحث درباره این افسانه و مطالب خنده آور و مایه تاسف آن چنانکه احمد بن حنبل را برتر از این میدانیم که چنین روایت‌پوچ و افسانه ای را بین خود و خدا حجت گرداند و آنرا به خلیفه وقتش تلقین نماید، همچنین بالاتر از این که حرف محمد بن عکاشه و روایتش را تصدیق نماید، روایت کسی را که ابن عساکر پس از ذکر این خواب درباره اش میگوید ": سعید بن عمرو بردعی میگوید: به ابو زرعه گفتم: محمد بن‌عکاشه کرمانی؟ سری تکان داده گفت: او را دیده ام و از او حدیث نوشته امو دروغساز است. پرسیدم: خوابی را که داستان میکند از زبانش نوشته ای؟گفت: آری نوشته ام و ادعا میکرد که به اینصورت برای " شبابه " نقل کرده که: ایمان گفتار و کردار است و زیادو کم میشود. و برای " ابو نعیم " باینشکل: علی سپس عثمان. و افزود که وی (یعنی محمد بن عکاشه) بسیار دروغگو است و روایاتش قابل نوشتن و ثبت نیست. و مقصودش این بود که شبابه و ابو نعیم آن روایت را نقل نمیکنند. پرسیدم: محمد بن

[صفحه ۳۰۷]

عکاشه را کجا دیده ای؟ گفت: با محمد بن رافع که رفیقش بود اینجا آمدو برای وی مقامی قائل بودم ۰ محمد بن‌رافع مرا دید و مایل نبود درباره او چیزی بگوید و بمن گفت: هر گاه سر صحبت را با او باز کنی وضعش برایت روشن‌خواهد شد. گفتم: چطور است که در این زمینه به من تفضلی کنی و مرا روشن گردانی... گفت: اولین حدیثی که برایم تقریر کرد دروغی بود که به خدا

بست و بر پیامبرش (ص) و بر علی‌و بر ابن عباس "...

حاکم نیشابوری‌او را در شمار راویان " ضعیف " آورده‌است و میگوید: جمعی از این راویان به جعل روایت پرداخته اند و بگمان خویش باینوسیله مردم را به کارهای خوب و فضائل خوانده اند، مثل ابو عصمه و محمد بن عکاشه کرمانی. آنگاه‌از قول سهل بن سری حافظ میگوید: احمد جویباری و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه بیش از ده هزار حدیث از زبان پیامبر خدا (ص) جعل کرده اند.

کسی که وضعش چنین باشد و صفات و خصوصیاتش چنان و آن روایتش، بهیچوجه‌شایسته نیست افسانه هائی را که در زمینه اصول اعتقادی و تعالیم دینی میبافد تصدیق کنیم. تعجب از فقیه مورد اعتماد و " ثقه " ای باید کرد که چنین حرف پوچ و مسخره و رسوائی راثبت میکند و سند قرار میدهد. این ناشی از عشق کورکورانه است و تعصبی که صاحبش را به گمراهگری و فریب توده‌های ساده دل خلق میکشاند، و " خدا میداند که آنها دروغگویند. "

۲- بلاذری در " انساب الاشراف " روایتی ثبت کرده است از خلف بزار از ابو شهاب حناط از خالد حذاء بصری از ابو قلابه بصری از انس. میگوید: پیامبرخدا (ص)

[صفحه ۳۰۸]

فرمود ": مهربان ترینتان ابوبکر و سخت گیرترینتان در امور دین عمر، تواناترینتان در قرائت قرآن ابی، راستگوترینتان از سر شرم عثمان، حلال و حرام شناس ترینتان معاذ بن جبل، فریضه دان (یا گزار) تان زید بن ثابت، و هر امتی امینی دارد و امین این امت ابو عبیده جراح است ".

این را ابن عساکردر تاریخش با حذف سند ثبت کرده است باین عبارت ": مهربان ترین فرد امتم‌ابوبکر است و سخت گیرترینشان در دین خدا عمر، راستگوترینشان از سر شرم عثمان، فریضه دان (یا گزار) شان زید، تواناترینشان در قرائت قرآن ابی بن کعب "... و در جای دیگر ازطریق ابو سعید خدری ثبت کرده و می افزاید: عقیلی میگوید: سندهای این روایات " غیر محفوظ " است و متن آنهامعروف.

امینی گوید: افسانه شگفت انگیز و خنده آوری است که خلف بزار داستان کرده است کسی که " ثقه " و امین و عابد و فاضل است و شرابخوار ابوجعفر نفیلی میگوید: اگر آن آفت شرابخواری در وی نبود از راویان سنت و حدیث شمرده میشد. نام وی نزد احمد- پیشوای حنبلیان - برده میشود و میگویند: او شراب میخورد میگوید: خبر این به ما رسیده است، لکن بخدا قسم او چه شراب بخورد و چه شراب نخورد بنظر ما " ثقه " و امین و درستکار است

همین روایتش گواه صادقی است بر صحت اطلاعی که به احمد حنبل درباره خلف بزار رسیده است، و کسانی‌که آن روایت را از چنین موجودی گرفته‌و ثبت و نقل کرده اند دستخوش مستی هواخواهی و غرض ورزی و جانبگیری بوده‌اند.

خطیب بغدادی برای پاک نمودن دامن آلوده این " ثقه " امین از پلیدی میگساری نقل قولی آورده است ازمحمد بن احمد بن رزق از محمد بن حسن بن زیاد نقاش.

[صفحه ۳۰۹]

میگوید: ادریس بن عبد الکریم حداد میگفت: خلف بن هشام (بزار) با تاویل (آیات قرآن) شراب مینوشید. روزی خواهرزاده اش

در حضورش سوره انفال رامیخواند. خواند تا رسید به آیه... " تا خدا پلید را از پاکیزه متمایزو جدا سازد "... آنگاه رو به خلف کرده پرسید: دائی جان اگر خدا پلیدها را از پاکیزه ها متمایز و جداسازد شراب در ردیف کدامیک قرار خواهدگرفت؟ خلف سر خویش پائین انداخت و مدتی سرافکنده ماند، سپس جوابداد: در ردیف پلیدیها خواهرزاده اش پرسید: آیا راضی میشوی که در شمار مرتکبان‌پلیدی باشی؟ گفت: عزیزم به خانه برو و هرچه را در آن است بر خاك بریز. و ترك میگساری گفت. آنگاه خدا روزه را پیش آورد و او روزگار به روزه داری گذرانید تا بمرد.

اگر خواب و توهم راست در میامد این تبرئه‌هم درست مینمود، و کاش چنین میبود.اگر تبرئه وی معقول میبود و حقیقت میداشت بهتر از عقیده و اظهار امام احمد حنبل بود که گفته است: چه شراب‌بخورد و چه نخورد " ثقه " و امین و درستکار است زیرا این عقیده و اظهاری‌است که نه دلیل و برهانی در اثبات آن‌هست و نه با شرع و عقل و منطق سازگاراست، و خداوند میفرماید: ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه بدکاری برایتان خبری آورد درباره اش بررسی وتحقیق کنید...

لکن داستانی که خطیب بغدادی برای تبرئه و پاك نمودن دامن خلف بزار نقل کرده قابل اعتبار نیست، زیرا سند روایتش بعلت وجود " محمد بن حسن نقاش " باطل و سست است ووی را طلحه بن محمد دروغگو خوانده است و دار قطنی پوچ و ابوبکر او را متهم به " تدلیس " نموده است و برقانی گفته: همه روایاتش زشت و ناشناخته است و در حضورش از تفسیر اویاد کرده اند گفته: در آن هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.

[صفحه ۳۱۰]

اینها همه را خطیب بغدادی خودش نوشته و دانسته است. بنابراین چطور خلف بزار را میتوان تبرئه کرد؟

من از کسی که این روایت را جعل کرده سپاسگزارم که نام مولای ما امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) را در شمار آن افراد که نام برده نیاورده است، نام او راکه بلحاظ آن صفات بر همه آنها برتری دارد و شخصیت والایش برتر از آن است که در ردیف آنها ذکر شود یا کسی در کنارش نام برده شود چنانکه فضائلش چندان عظیم و عالی است که در کنارش نمیسزد از فضیلت دیگری یاد آید.

نمیخواهیم در اینجا به بررسی متن‌روایت و اوصافی که برای آنعده ذکر شده بپردازیم، چه نیازی به تحلیل و بررسی و نقد نمی بینیم. بر این که ابوبکر مهربان ترین فرد امت است چند دلیل قاطع معروف کفایت میکند، مثلا-این که " فجائه " را بدستورش آتش زده‌اند و از اجرای قانون کیفر اسلام در مورد خالد بن ولید - که جنایتی در حق‌قبیله بنی حنفیه مرتکب گشته و جنایت ننگینی در حق مالك بن نویره و همسرش - خودداری کرده است یا به اقامه دعوای صدیقه طاهره فاطمه زهراء - سلام الله علیها - بی اعتنائی کرده ونه تنها حقش را نپرداخته بلکه نخواسته او را با راه حلی که برایش وجود داشته راضی و خشنود گرداند. چه‌در صورتی هم که فتاوای باطل آن جماعت را ندیده بگیریم و نیز روایت دروغینی‌را که پیامبران را بی میراث مالی میانگارد و با آیاتی که درباره ارث بطور کلی و میراث پیامبران خصوصا هست‌منافات دارد - و نیز این را ندیده انگاریم که فاطمه و پسر عمویش علی (ع) از آنچه ابوبکر بتنهائی نقل میکرده بی اطلاع نبوده اند و امیر المومنین علی (ع) برجسته ترین قاضی امت و دروازه شهر علم پیامبر (ص) بوده است و فاطمه جگر گوشه پیامبر (ص) و حضرتش هیچ از فیض علم‌خویش و آموختن علم حقوق اسلامی به دخترش دریغ نداشته و

[صفحه ۳۱۱]

میدانسته که در آینده علیه بعضی از اصحابش که بر " فدك " دست میاندازند اقامه دعوا خواهد کرد و حق و میراثش را به او نمیدهند و مبارزه سیاسی و فکری و کشمکش حقوقی میانشان رخ خواهدداد و انشعابی در امت بوجود خواهد آمد که تا قیامت ادامه مییابد، و براساس این اطلاع قبلی بر پیامبر (ص)لازم بوده که راجع به میراث خویش پیش‌از ابوبکر به دخترش و به دامادش تعلیم دهد. آری، اگر اینها همه را ندیده بگیریم باز راه حلی را در برابر ابوبکر گشاده می بینیم که اتخاذ نکرده است. آیا وی نمیتوانست برای جلوگیری از انشعاب امت و اختلاف‌و گستاخی بدخواهان نسبت به خاندان نبوت "، فدك " را - گرچه ملك عموم وتحت اختیار دولت میدانست - به اختیارفاطمه (ع) درآورد همانطور که بعدهاعمر به میراث بران پیامبر (ص) باز گرداندش یا چنانکه عثمان به تیول مروان درآورد یا معاویه به تیول مشترك سه نفر: مروان بن حکم، عمرو بن عثمان، و یزید بن معاویه، و بالاخره در دوره ای حکام در همین " فدك " و در املاك دولتی تصرف مالکانه‌داشتند.

درباره " مهربانی " و رحمدلی ابوبکر - که در آن روایت دروغین و جعلی برایش ادعا گشته - از فاطمه باید پرسید که " صدیقه" و بسیار راستگو است آن روز که گریان بدر شد وبا همه قدرتش بانگ برآورد که آه، پدرم ای پیامبر خدا پس از تو چه ها که نکشیدیم از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه از او باید پرسید آنروز که‌با جمعی از زنان خانواده اش از خانه بیرون شد و بشیوه پدرش راه رفتن گرفت‌تا به مقر ابوبکر که با جمعیتی از مهاجران و انصار و دیگران بود رسید ودر برابرش ایستاد و سپس شیونی سر دادکه آنجماعت را بناگهان به گریه و فغان آورد و مجلس را بلرزه در انداخت. و از او آنروز که به ابوبکر گفت: بخدا بعد از هر نمازی که میگزارم ترانفرین میکنم

[صفحه ۳۱۲]

و آنروز که در میگذشت و از ابوبکر آزرده خاطر بود.و فاطمه همان است که خدای جلیل در آیه تطهیر منزهش دانسته و پاکش خوانده است و از پدرش درباره اش این سخن به صحت پیوسته که " فاطمه پاره تن من است، بنابراین هر که او را به‌خشم آرد مرا بخشم آورده باشد و آنچه او را بیازارد مرا آزرده است و آنچه او را به خشم آرد مرا بخشم میاورد " و فرموده ": فاطمه قلب و روح من است‌که در اندرونم قرار دارد، بنابراین هر که او را اذیت کند قطعا مرا اذیت کرده است " و " خدا بخاطر خشم فاطمه بخشم میاید و بخاطر خشنودیش خشنود میگردد ".

درباره " مهربانی " ورحمدلی ابوبکر باید از امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) - که بزرگترین صدیق و راستگو است - پرسید، آنروز که وی را مثل شتر مهار شده برای بیعت‌گرفتن میکشیدند برای بیعتی که آثار منحوس آن بر سر تا سر تاریخ جامعه اسلامی دویده است و در دل توده ها بذر گناه و تفرقه پوئی پاشیده و سبب گشته که سلمان خشونت ببیند و مقداد طرد گردد و ابوذر تبعید شوند و شکم عمار بدرد و تعالیم قرآن دگرگونه فهمیده و تبلیغ شود و احکام اسلام متروك و بجایش دیگری اختیار گردد و درآمد خمس به کیسه غارتگران و آزاد شدگان فتح مکه بریزد و زاده آنها که پیامبر (ص) لعنتشان کرده بر جان و مال و ناموس خلق مسلط شوند و حلال به‌حرام درآمیزد و ایمان و دینداری خوارو ناچیز شمرده باشد و کعبه ویران گردد و در جنگ " حره " بر مدینه - که‌سرای هجرت پیامبر و مومنان است - حمله نظامی رود و دختران مهاجران و انصار اسیر بی ناموسان هرزه شوند و مورد تجاوز قرار گیرند و لباس ننگ درپوشند و به جلادان اجازه داده شود تابا کمترین شبهه دست به قتل دودمان پیامبر (ص) برند و ریشه نسلش برکنند و شاخسار شجره پاکش بشکنند و عائله اش به اسارت گیرند و یارانش رابکشند و منبرش در همشکنند و دینش را از خلق بپوشانند و بر مشعل فروزان نام و یادش خاک فرو پاشند... انا لله و انا الیه راجعون

[صفحه ۳۱۳]

درباره مهربانیش بایستی از امیر المومنین علی (ع) پرسید آن هنگام که به مزار برادرش - پیامبر خدا (ص) - پناه برد و گریان میگفت: ای برادر مادریم انجماعت مرا ناتوان و خوار ساختند و نزدیک بود مرا بکشند.

اینها و امثالش دلائلی هستند قاطع و روشنگر بر این که ابوبکر " مهربان ترین فرد امت " است

راجع به این که عمر در امور دین سخت گیرترین فرد امت باشد، روشن است که سختگیری در امور دین به خشونت و بدزبانی و قلدری نیست بلکه به جدیت در تطبیق قرآن و سنت و اجرای احکام آن است و رفتار بموجب آن، و میدانیم که آنمرد چه بسیار از آن تخلف ورزیده‌و سرپیچیده و پشت سر افکنده است و به‌رای و دلخواه خویش که بخلاف حکم خدا وسنت پیامبر بوده عمل کرده است، بگذریم از مواردی که حکم خدا و پیامبر (ص) را نمیدانسته و تخلفاتش‌از روی نادانی و بی اطلاعی بوده است. خشونت و سختگیری بدون علم و از روی‌نادانی چه ارزشی دارد؟ کسی که تعالیم و احکام اساسی دین را زیر پا میگذارد پافشاری و سختگیریش در مواردجزئی و فرعی چه اهمیتی میتواند داشته‌باشد؟ سختگیری و شدت عمل کسی که از سنن و رویه مشهود و ثابت اسلام منحرف‌میشود و راه خودسری میرود؟ دگر بار بحثی را که در جلد ششم زیر عنوان " روایات نادر در مقدار دانش عمر "داشتیم به خاطر آورید تا شواهد زنده ای از این خصوصیت عمر در برابرتان قرار گیرد، و آنگاه حقیقت امرش هر چه روشن تر نماید.

برای این مطلب که‌عثمان راستگوترین فرد امت از سر شرم و حیا بوده است جلد هشتم و نهم " غدیر " دلالت کافی دارد و هر صفحه آن‌آیتی و برهانی از آن صفت و خصوصیت وی‌است، و علاوه بر آنها بحثی که در همین جلد در " شرم و حیای عثمان" کردیم.

[صفحه ۳۱۴]

راجع به آن سه نفر دیگر، بحث نمیکنیم، چه مایه ضایع شدن وقت است و سرگرم شدن و نرسیدن به‌آنچه بیشتر اهمیت دارد. و هر کس که کتاب " غدیر " را مطالعه کرده و رسیده باشد میداند که داناترین فرد امت و دینشناس ترین و فریضه گزارترین‌و امینش کیست، و میداند که او غیر از اینها و دیگری است، و ساحت امت را با چنین موجوداتی نمیالاید و درباره او آن نگرانی که پیامبر اکرم درباره امتش داشت نیست آنجا که فرمود ": درباره امتم بعد از خودم از گمراهگری خواهشهای درونی، و پیروی شهوات، و غفلت کردن پس از شناختن و درک، بیمناکم. "

۳- در " صحیح " بخاری، فصل " مناقب " این روایت ثبت‌است: محمد بن حنفیه میگوید: از پدرم پرسیدم: بهترین فرد پس از رسولخدا (ص) کیست؟ گفت: ابوبکر. پرسیدم: پس از وی که؟ گفت:بعد عمر. از ترس اینکه بگوید بعد ازاو عثمان، پرسیدم: سپس تو؟ گفت: من فقط یکتن از مسلمانان هستم.

این را خطیب بغدادی در تاریخش باین عبارت‌آورده است: میگوید: گفتم: ای پدر بهترین فرد پس از رسولخدا (ص) کیست؟ گفت: پسرم مگر نمیدانی؟ گفتم: نه، گفت: ابوبکر. پرسیدم: پس از وی که؟ گفت: پسرم مگر نمیدانی؟ گفتم: نه. گفت: بعد عمر. آنگاه پیشدستی کرده گفتم: پدرم بعد از او تو و تو سومین نفری. گفت: پسرم پدرت یکتن از مسلمانان است، و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند.

امینی گوید: این اولین لغزش‌و خطای " بخاری " نیست، و او از اینها بسیار دارد. هر کس نظریه و عقیده امیر المومنین علی بن

ابیطالب را درباره سه حاکم پیش از وی بداند واین را که بارها و در مناسبتهای متعدد اعلام داشته و مشروحا بیان

[صفحه ۳۱۵]

کرده است شکی برایش نمیماند دراین که آنچه را با اینگونه روایات دروغین به وی نسبت داده اند بهتانی سهمگین است.
تازه محمد بن حنفیه کسی‌نیست که پدرش را نشناسد یا نظریه پدرش را درباره آن سه نفر و دار و دسته شان پس از آنهمه تصریحات و اعلانات نداند تا بیاید و از پدرش درباره آنها بپرسد و به سومین نفر که‌برسد بترسد پدرش نام عثمان را ببرد عثمانی را که خوب میشناسد و میداند یکی از سی نفر از خانواده ابو العاص است که حدیث صحیحی از پیامبر (ص) درباره آنها هست که میفرماید ": هنگامی که فرزندان ابو العاص (یعنی نسلش) به سی مرد برسند مال خدا را بانحصار درآورده دست بدست خویش میگردانند و بندگان خدا را برده میگردانند و دینش را خشدار. "
پس چرا امیرالمومنین این عقیده اش را روز کشته شدن عثمان به پسرش محمد بن حنفیه نگفت آنروز که چون آهنگ خانه عثمان کرد محمد بن حنفیه دستش را گرفت و مانع رفتنش گشت؟
محمد بن حنفیه برتر از آن است که ندانسته باشد جدش پیامبر گرامی (ص) در حق پدرش چه گفته است و فرموده ": او (یعنی علی ع) بهترین فرد روی زمین است و بهترین انسان، و او بهترین کسی است که بر جای میگذارم پس از خویش، و او بهترین مردم و بهترین مرد است و یکی از دو مایه خیر. " محمد بن حنفیه کسی است که شاعرش در حضورش این شعر را میسراید:
(تو پسر بهترین فرد مردم پس از پیامبری
فرزندعلی راه پوی که نیست همتای علی

[صفحه ۳۱۶]

چگونه میتوان چنین پندار و افسانه ای را به علی (ع) نسبت داد در حالیکه از چندین طریق روائی به اطلاع‌ما رسیده که میفرماید": پیامبر خدا(ص) در حالیکه به سینه ام تکیه زده بود به من فرمود: هان ای علی آیا فرمایش خدای متعال را شنیده ای که " کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند ایشان بهترین افراد روی زمینند؟ " آنان توئی و شیعه ات. " جابر بن عبد الله انصاری نیز میگوید ": اصحاب پیامبر (ص) وقتی علی (ع) حاضر میشد میگفتند: بهترین فرد روی زمین آمد. " این را در جلد دوم " غدیر " نوشتیم و علاوه بر ماخد و مصادری که در آنجا ذکر شد ابن ابی حاتم در تفسیرش ثبت کرده است. و سیوطی در کتاب " اللئالی المنثوره " مینویسد: ابن ابی حاتم پایبند این است که در تفسیرش صحیح ترین روایات را بیاورد و در همه تفسیرش بتحقیق یک روایت جعلی نیاورده‌است.
امیر المومنین اگر ابوبکر را بهترین فرد مردم میدانست چرا از بیعت‌کردن با او تا فاطمه زهرا - سلام الله علیها - زنده بود خودداری کرد؟و بنا به روایتی که خود بخاری ثبت کرده خودداری علی (ع) در دوره حیات‌فاطمه (ع) نزد مردم مقبولیتی داشته‌است، و در این خودداری، بنی هشام ودیگر معاریف و متنفذین امت و مشاهیر اصحاب با وی همداستان بوده اند. آیادر میان ایشان کسی یافت نمیشده که این منزلت ابوبکر را درک کرده و شناخته باشد تا آنان را به ترک موضع مخالف برانگیخته به بیعت وادارد؟ یاچرا امیر المومنین علی (ع) فاطمه زهرا را بر ستوری نشانده شبها به انجمن انصار میبرد تا از ایشان علیه " بهترین انسان " استمداد نماید؟ و چرا در " سقیفه " طرفداران ابوبکر و مبلغانش هیچ اشاره ای به این که او" بهترین انسان " است ننمودند و نه در اجتماعات و

مناسبتهای پس از " سقیفه " و همه جا حرفشان این بود که او پیشقدم و سالخورده است و یار پیامبر (ص) در غار، و این حرف را با تهدید و ارعاب

[صفحه ۳۱۷]

میامیختند"؟ آیا آن سخن را باندیشه در نیافتند یاچیزی به ایشان ابلاغ گشته که به اجداد پیشینی آنان نرسیده است "؟
گرفتیم که اصحاب آنروز منزلت ابوبکر را نشناختند و به علو مقامش پی نبردند، چرا امیر المومنین (ع) به آنها تذکر نداده و آگاهشان نساخت و به آنها که در میانشان پیروانی مطیع تر و پی روتر از سایه خویش داشت - دستور نداد از ابوبکر پیروی نمایند تا با اینکار ریشه آشوب و اختلاف داخلی را بر کند و مسلمانان را به وحدت آرد و مجال حرکات زیانبار را ازمیان بردارد؟
در حقیقت، امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) منزه است از این جرفها، و مبرا است از تهمتی که در این روایت دروغین به وی زده شده است. هیچگاه چنین سخنی نگفته و چنین مقام و منزلتی برای ابوبکر و عمر و عثمان قائل نگشته بلکه همواره نظری بر خلاف این اظهار و اعلام داشته و عقیده خویش را درباره آنها از فراز منبر و در میان دهها هزار تن باز نموده و بشرح آورده‌است، و ما قسمتی از فرمایشات گهربارش را در این زمینه ثبت کردیم.
در اینجا در مقام اثبات این که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) بهترین و برترین انسان است نیستیم، هرگز، بهیچوجه و نه در صدد این که برتری وجهات فضیلت و تفوقش را بر حکام سه گانه و امثال آنها باز نمائیم. فقط دوست میداریم، و براستی دلبسته ایم که برای این انسان کامل در افکار عمومی جامعه اسلامی مقام یک فرد مسلمان را ثابت نمائیم و بر سر این مقام علی (ع) - بمثابه یک فرد مسلمان - با آنجماعت همداستان و متحدالعقیده شویم " خدایا از تو پوزش می طلبم و سرانجاممان آستان تو است "
آنجماعت بعد از این که باور داشته و راست پنداشتند که علی (ع) گفته:

[صفحه ۳۱۸]

"من فقط یکتن از مسلمانان هستم " یا به پسرش گفته ": پسرم پدرت یکتن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند " چه خوش بود که او را " یکتن از مسلمانان " میشمردند و برایش همان‌حقوقی را قائل میبودند که هر فرد مسلمان دارد و درباره اش احکامی را جاری میساختند که بر هر مسلمان و مومن جاری است. حتی باین اندازه هم خوب بود که نظر عثمان را درباره اش میداشتند و مروان بن حکم را - کسی که پیامبر (ص) او را لعنت شده و پسر لعنت شده خوانده است - برتر از او نمیشمردند. بالاتر از اینها، کاش او را در طراز فرومایه ترین اعراب بیابانگرد و بی فرهنگ، یا پست ترین طبقه اصحاب ساقط و کم مایه میدانستند... کاش ولی دریغ که چنین هم نکرده‌اند
شما را بخدا بگوئید غیر از علی (ع) کدام مسلمان والا مقام یا عادی یا آن که فروترین مقام را در جامعه دارد بر سر هیجده هزار منبر لعنت فرستاده و دشنام گفته اند و هیچ کس لب به دفاعش نگشوده است؟
شما را بخدا بگوئید غیر از علی (ع) - سروردودمان پاك رسالت - کدام مسلمان مقتدر و صاحبمنصب یا بازاری و عادی بوده که قانون بگزارد برای دشمنانش در هر نماز جمعه و جماعتی که در تمام‌شهرهای عمده کشور اسلامی برگزار میشود و تمام سخنرانی ها و کنفرانسهارا با بدگوئیش ختم کنند، و هر که رااز این دستور و قانون سرباز زند تبعید و آواره سازند؟ جنید بن عبد الرحمن بن عمرو میگوید: از " حوران " به دمشق آمدم تا حقوقم را بگیرم. نماز جمعه را خواندم و بعد از در مسجد خواستم بیرون آیم که

دیدم شیخی بنام ابو شیبه القاص (داستانگو) در آنجا برای مردم داستان تاریخی میگوید. سخن از عذاب میگفت بیمناك میشدیم واز سختی کیفر میگفت گریان میگشتیم. وقتی داستانش را بپایان برد گفت: مجلس خویش با دشنام دادن به ابو تراب‌پایان دهید. آنها هم ابو تراب را دشنام گفتند. رو به کسی که سمت راستم

[صفحه ۳۱۹]

نشسته بود گردانده پرسیدم: ابو تراب کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب پسر عموی پیامبر خدا و دامادش و نخستین مردی که اسلام آورد و پدر حسن و حسین... ابن عساکر پس‌از نوشتن این واقعه میگوید: جنید این کار را تقبیح کرد و سیل یی بر صورت آنمرد نواخت، و او به هشام بن عبد الملك شکایت برد و وی جنید را به "سند " تبعید کرد و در آنجا بحال تبعید بود تا بمرد.

شما را بخدا بگوئید کدامین گرامی و محبوب پیامبر عزیزمان غیر از این گرامی ترین فداکار راه دین چنین مورد پرخاش و ناراحتی قرار گرفته و چندان بر او ناگواری و سختی باریده اند که به تنگ‌آمده و از زندگی دلسرد گشته و در حالی شکیبائی ورزیده که خاشاك در دیده نگهداشته و استخوان در گلو، و نگریسته که میراثش - اسلام گرامی و گرانقدرش - به غارت و چپاول میرود؟

شما را بخدا بگوئید کدام صحابی غیر از علی (ع) بوده که پنداشته اند کار حکومت بر امت محمد (ص) جز با دشمنانش راست و برقرار نیاید؟ به مروان بن حکم میگویند: چرا علی (ع) را بر فراز منبر دشنام میدهید؟ صریحا میگوید: در حقیقت، کار ما جزباینوسیله استوار نمیگردد

شما را بخدا ببینید کدام موحد خداشناس جز علی (ع) بوده که در بیعت خلیفه مسلمانان - بیعتی که پیام با خدا و پیامبر او است - بیزاری جستن از وی را جزو مواد بیعت قرار دهند و از شرایطش؟ میدانیم معاویه بیزاری جستن‌از علی (ع) را شرط بیعت با خویش قرار داده است.

یا کدام انسان هست که بردن نامش برای کسی گران آید و دشوار نماید جز علی (ع)؟ این عائشه است که دلش بار نمیدهد نام او را بخوبی یاد نماید یا دل خویش

[صفحه ۳۲۰]

از بد خواهیش بپیراید. معاویه یا عبد الملك بن مروان، یا هر دو به ابن عباس دستور میدهند اسم و لقب پسرش را که علی نام داشته تغییر دهد. و علی بن جهم سلمی پدرش را بد میگفته که چرا اسمش را علی گذاشته است.

شما را بخدا بگوئید کدام مسلمان نیکوکار و راسترو غیر از نخستین‌مسلمان - علی (ع) - بوده که دشمنانش را، کسانی را که به او دشنام داده و بد گفته و لعنت فرستادهو به خصومتش کمر بسته و خوار گذاشته و کشته باشند تبرئه نمایند و در تبرئه و توجیه کارشان بگویند آنها مجتهد و صاحب تفسیر و استنباط خاص خویش بوده اند و بهمین جهت مستحق هیچگونه انزجار و اهانت و کیفری نیستند؟

بگوئید کدامیک از فرزندان اسلام غیر از زاده کعبه، پسر فاطمه بوده است که شیعه و پیروان و خاندان و دوستدارانش را در جامعه سزاوار دشنام بدانند و مستحق لعنت و قتل و اسارت و زدن و شکنجه و اهانت و حبس در سیاهچالها و زندانها، و با آنان بدترین رفتارها را بکنند و دنیا را با همه فراخیش بر آنان تنگ گیرند؟

نهایت حقکشی و بی انصافی این است که " ابن حجر " از موجودی مثل حکم بن - ابی العاص - لعنت شده و تبعیدی پیامبر (ص)

باستناد صحابی بودنش دفاع کند و اجازه ندهد کسی او را بخاطر زشتکاری و گناه و جرائمش بد بگوید و محکوم سازد. گستاخی در پایمال کردن حق این است که " ابن حزم "از عبد الرحمن بن ملحم - قاتل امیرالمومنین علی (ع) - باستناد این حرف پوچ دفاع کند که او مجتهدی بوده که در

[صفحه ۳۲۱]

استنباط حکم به اشتباه‌رفته است، و بهمین جهت اهانت و دشنام به عبد الرحمن بن ملجم را جایزنداند. حقکشی تبهکارانه دفاعی است که قاضی حسین شافعی از عمران بن حطان- مدح کننده ابن ملجم - مینماید، ازکسی که در ستایش قاتل امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) چنین میسراید:

(به‌به به ضربه ای که مرد پرهیزگاری زد و هیچ مقصودی

جز این نداشت که خشنودی خدای متعال را بدست آرد)

(چون گاه به یادش می افتم می‌بینم

در میزان خدا از همه موجودات روی زمین پر ثواب تر است)

قاضی حسین شافعی میگوید: چون عمران بن حطان، صحابی بوده لعنت کردنش جایز نیست. ونمیداند ابن حطان صحابی نبوده و مدتها پس از پیامبر (ص) متولد گشته‌و از روسای خوارج است که پیامبر اکرم(ص) قیام تجاوز کارانه آنها را پیشگوئی و خودشان را لعنت فرستاده است.

حقکشی دردناك این است که دامن پلید معاویه را از آلایش رباخواری و میگساری و جنایات و تبهکاریهایش و کشتن هزاران تن از مردان صالح و پاکدامن امت محمد (ص) با یک حرف و این که " مجتهدی خطاکار بوده است " میخواهند پاك نمایند. و این که‌جرائم یزید - مجسمه میگساری و تبهکاری - را ندیده انگاشته و برای جنایات کفر آمیزش عذر و بهانه بتراشند و با این حرف که او " امامی دچار اشتباه بوده است " از تکفیر و لعنش جلو گیرند و او را مسلمانی بشمارند که هنوز کفرش به ثبوت نرسیده‌است و از اینگونه پشتیبانی ها و مدافعات از آن قماش تبهکاران کافر مسلك و در

[صفحه ۳۲۲]

همانحال نسبت به پیشوای عالیقدر مومنان و مولای متقیان، دوستدار خدا و دوستدار پیامبرش توده هائی از عوام و بدرایان‌جسارتها نموده اند و حتی خویشاوندان و دوستان و پیروانش را از توطئه و آزار و اهانت و کشتن و بستن مصون نداشته اند در حالیکه وی حداقل بمثابه یك مسلمان از حقوق معنوی و احتراماتی که شایسته هر مسلمان است برخوردار بوده و بایستی پاسش را نگهداشته و از اهانت و آزارش پرهیز مینمودند. کاش آنجماعت این حرف منسوب به حضرتش را که " من فقط یکتن از مسلمانانم - " گرچه ساختگی و جعلی‌است - از " بخاری " و " خطیب " خودشان گرفته و در حق وی بموجب آن عمل کرده بودند... لکن دریغ و درد... اما افسوس...

از اینها گذشته، چگونه این حرف را به حضرتش نسبت میدهند و با چه جرات و جسارتی در حالیکه میدانیم پیامبر اکرم (ص) به‌دخترش صدیقه طاهره فاطمه زهرا - سلام‌الله علیها - میفرماید ": همسرت بهترین فرد امت من است و داناترین و بردبارترینشان و از همه پیشقدم تر درایمان به اسلام؟ "

و میفرماید ": علی بهترین کسی است که پس از خویش برجا نهاده ام. "
و " بهترین مردتان علی بن ابیطالب است و بهترین زنتان فاطمه دختر محمد. "
و " علی بهترین انسان است، و هر که این را نپذیرد قطعا کافر گشته است. "
و " هر کس معتقد و معترف نباشد که علی بهترین انسان است قطعا کافر گشته است. "
و خطاب به فاطمه (ع "): خدا به مردم‌روی زمین توجه نموده پدرت را از میانشان به پیامبری برگزید، و دگر باره توجه نموده همسرت را برگزید."
و نیز به او ": خدا از مردم روی زمین دو مرد را برگزید یکی از آندو پدر تو است و دیگری همسر تو."

[صفحه ۳۲۳]

نمیدانم چطور ممکن است چنین سخنی از حضرتش دائر بر برتری ابوبکر و عمر و عثمان شنیده شود در حالیکه بتصریح قرآن پیامبر خدا (ص)او را خود خویشتن خوانده است و پروردگار با آیه تطهیر او را پاک و منزه شمرده و ولایت خویش در نص صریح از قرآن مجید با ولایت پیامبرش و ولایت علی (ع) مقرون ساخته است و پیامبر (ص) برایش منزلتی نسبت به خویش قائل گشته درست همان که هارون نسبت به موسی داشته باستثنای مقام نبوت، و او را بهنگام عقد پیمان برادری بر اساس همسانی در ملکات و روحیات به برادری خویشتن اختیار نموده است. در صورتیکه در میان امت کسی برتر از علی (ع) وجود میداشت چگونه این امور انجام شدنی بود؟ اگر در میان امت کسی برتر از علی (ع) میبود این مقام و منزلت که به علی (ع) تعلق گرفته به وی تعلق میگرفت و علی (ع) از آنهمه بی نصیب میماند. هر گاه در میان امت کسی برتر از علی (ع) میبود دیگر امکان نداشت امیرالمومنین علی (ع) بیش از همه خلق مورد محبت خدا و پیامبرش باشد، حال آن که مسلم است و به صحت پیوسته که پیامبر (ص) در حدیث مشهور" پرنده بریان " فرمود ": خدایا آن شخصی را که از میان خلقت بیش از همه دوست میداری برسان تا با من بخورد. و علی (ع) در رسید ". و این حدیثش‌به عائشه " صحیح " شمرده شده که فرمود ": دوست داشتنی ترین مرد برایم علی است و گرامی ترین و عزیزترین، بنابراین پاس حقش را بدارو وجودش را گرامی شمار، " و نیز این‌فرمایشش " از مردان دوست داشتنی ترینشان برایم علی است " و " علی دوست داشتنی ترینشان برای من است و دوست داشتنی ترینشان برای خدا. " همچنین عائشه گفته است": بخدا ندیده ام برای پیامبر کسی از علی دوست‌داشتنی تر باشد. " و " بریده " و " ابی " گفته اند ": برای پیامبر خدا (ص) دوست داشتنی ترین فرد از زنان فاطمه بود و از مردان علی."

[صفحه ۳۲۴]

بعلاوه فاطمه صدیقه چه می اندیشید که بهنگام درگذشتش از ابوبکر و عمر -که بهترین افراد بشر بوده اند - دلگیر و آزرده بود؟ چه می اندیشید آندم که گریان به مزار پدرش پناه برده فغان و فریاد برآورد که " آه پدرم ای پیامبر خدا پس از تو چه ها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه کشیدیم؟ " روی چه حسابی به این دو بهترین فرد بشر میگفت ": من خدا و فرشتگانش را گواه میگیرم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنودم نساخته اید، و هر گاه پیامبر را ببینم از شما به او شکایت خواهم برد؟ " شکوه جگر خراشی که هنوز در گوش تاریخ و تاریخ دانان طنین انداز است. چرا وصیت کرد شبانه به خاک سپرده شود و ابوبکر بر او نماز نگزارد و آن "دو بهترین فرد بشر " در کفن و دفن و تشییع جنازه اش شرکت ننمایند؟ وصیت مشهوری که در انجمنهای تاریخی

مورد بحث و تدقیق است و عظمت واقعیتش بر ذهن و قلم مورخان اعمال قدرت مینماید

آری، سبب همه اینها آن است که صدیقه طاهره - فاطمه زهرا سلام الله علیها - مانند پسر عمو و همسر ارجمندش هیچ از آن بهتان - که در آن روایت دروغین و جعلی آمده - خبر نداشته است، زیرا وجود نداشته.

کسانی که جلد ششم و هفتم " غدیر " رامطالعه کرده اند شاید بیش از این بر ماهیت افسانه ای که میگوید ابوبکر و عمر بهترین افراد بشرند آگاهی داشته باشند.

یقین داریم برای هر محقق آزاده و خواننده درست رائی پس از مطالعه و دریافت مطالب و بحثهای پنج جلد اخیر " غدیر " هیچ تردید یا ابهامی در این باقی نمیماند که راویان افسانه های ساختگی و معتقدان چنان اباطیلی - که کورکورانه و بی تفکر بدان چسبیده اند - کسانی هستند که در فضیلت سازی برای مراد خویش بس زیاده روی نموده و پا از حد عقل و دین و ادب بیرون پرانده اند، و بهمین روی سخنشان ظالمانه و شرك آلودو بهتان گشته است. و جماعتی از آنهاحق و حقیقت را دانسته و عمدا

[صفحه ۳۲۵]

کتمان کرده اند ". بدینسان کسانی کهستم نمودند (و شرك وزیدند) سخن و عقیده ای جز آنچه به آنان گفته شد برگفتند. پس چه کسی ستمکارتر از آن است که علیه خدا دروغ گفت و راست را چون در رسید دروغ انگاشت؟ بنابراین، روی از آنها برتاب و وداع گوی. آنگاه بزودی درخواهند یافت".

آخرین سخن این که سپاس،خدای، پروردگار جهانیان راست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹